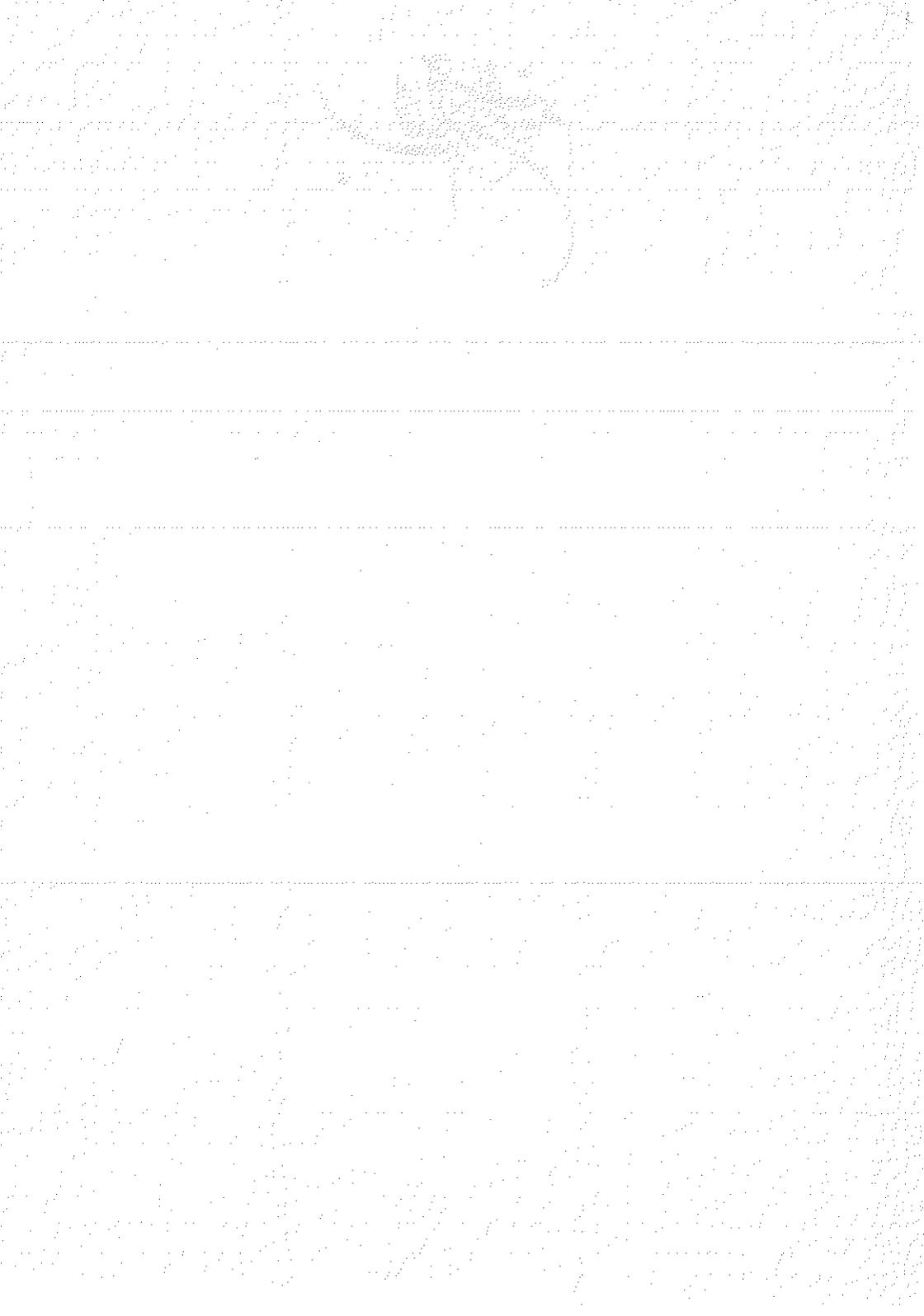


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی

مبانی، اهداف، اصول  
(طرح کرامت)

پایه پنجم



فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی: مبانی، اهداف، اصول (طرح کرامت) دوره ابتدایی: پایه دوم // تهیه و تنظیم معاونت آموزش عمومی و امور تربیتی؛ تغییر ساختار و تدوین مهدی مرادحاصل... [و دیگران]... تهران: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۱.

[۳۲۴]ص: مصور، جدول.

عنوان دیگر: فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی (پایه پنجم).  
کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. شاگردان -- ایران -- فعالیت‌های فوق برنامه. ۲. معلمان -- ایران -- راهنمای آموزشی.  
۳. معلمان -- ایران -- روابط با شاگردان. الف. مرادحاصل، مهدی ۱۳۳۴ - ب. ایران. وزارت آموزش و پرورش. طرح کرامت. ج. ایران. وزارت آموزش و پرورش. معاونت آموزش عمومی و امور تربیتی. د. ایران. وزارت آموزش و پرورش. مؤسسه فرهنگی منادی تربیت. ه. عنوان: فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی (پایه پنجم).

۳۷۱/۸۹۰۹۵۵

۷۶ ف / ۳۶۰۷۱ LB

م ۸۱ - ۲۵۵۶۲

کتابخانه ملی ایران

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار).

پرورش و آموزش

عنوان کتاب: فعالیت‌های مکمل آموزشی و پرورشی دوره ابتدایی (پایه پنجم)  
تهیه و تنظیم: معاونت آموزش عمومی و امور تربیتی  
تغییر ساختار و تدوین: مهدی مرادحاصل، اسماعیل کریم‌زاده، مهرداد سیاه‌پشت، عبدالمجید بیات،  
مرضی شکوهی

ناشر: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

چاپ دوم: زمستان ۱۳۸۲

طراح روی جلد: مجید ذاکری

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه‌آرایی: واحد آماده‌سازی و چاپ مؤسسه فرهنگی منادی تربیت

لیتوگرافی: گرافیک‌گستر

چاپ: نوبهار

صحافی: نصر

ISBN 964-348-221-9

شابک ۹۶۴-۳۴۸-۲۲۱-۹

تهران، خیابان نجات‌اللہی، بعد از چهارراه سمتیه، کوچه بیمه، شماره ۵۰

تلفن: ۸۸۰۹۷۸۷ (ده خط)      نمایر: ۸۸۹۴۲۹۰

## فهرست

۷	پیش‌گفتار
۹	بخش اول: مبانی، اهداف، اصول و شیوه‌های اجرایی
۱۲	مبانی کرامت انسان
۲۹	آشنائی با واژه‌ها
۳۱	توصیه‌های اجرایی
۳۳	بخش دوم: واحدهای کار
۳۵	واحد کار (۱): دعا
۴۵	واحد کار (۲): استقامت
۵۷	واحد کار (۳): شیوه‌های دوست‌یابی
۶۹	واحد کار (۴): ابراز وجود
۷۹	واحد کار (۵): خود رهبری
۸۹	واحد کار (۶): غیرتمندی
۹۹	واحد کار (۷): عدالت در خانه

- ۱۱۱ ..... واحد کار (۸): خوبان
- ۱۲۱ ..... واحد کار (۹): رازداری
- ۱۳۳ ..... واحد کار (۱۰): دوری از غیبت
- ۱۴۵ ..... واحد کار (۱۱): حسن ظن
- ۱۵۷ ..... واحد کار (۱۲): امانتداری
- ۱۶۹ ..... واحد کار (۱۳): فهمیدگی
- ۱۷۹ ..... واحد کار (۱۴): وفا به عهد
- ۱۹۱ ..... واحد کار (۱۵): اکرام بزرگان
- ۲۰۱ ..... واحد کار (۱۶): حق طلبی
- ۲۱۱ ..... واحد کار (۱۷): شیوه‌های اصلاح
- ۲۲۵ ..... واحد کار (۱۸): قربانی کردن
- ۲۳۵ ..... واحد کار (۱۹): تغافل
- ۲۴۳ ..... واحد کار (۲۰): دوری از حرص و طمع
- ۲۵۵ ..... واحد کار (۲۱): صلح ارحام
- ۲۶۵ ..... واحد کار (۲۲): نوآوری
- ۲۷۵ ..... واحد کار (۲۳): عبرت آموزی
- ۲۸۷ ..... واحد کار (۲۴): استعمال بوی خوش
- ۲۹۷ ..... واحد کار (۲۵): تحمل عقاید دیگران
- ۳۰۷ ..... رهنمودهای برگزاری مراسم جشن اختتامیه
- ۳۰۹ ..... دستورالعمل انتخاب مجریان برتر
- ۳۱۳ ..... ضمایم
- ۳۲۴ ..... فرم گزارش کار

## پیش‌گفتار

ولقد کرمتنا بنی آدم....

کرامت همچون دیگر خصایص و فضایل انسانی موهبتی است الهی که بلحاظ انسان بودن انسان در وی به ودیعت نهاده شده است. خلقت انسان به عنوان احسن مخلوقات، شاه بیت غزل اراده کریمانه الهی است. وجود انسان با کرامت آغاز شده و با کرامت نیز تداوم می‌یابد، چرا که سعادت و فلاح او در گرو این صفت امتعالی است.

رسالت آموزش و پرورش در هر کشوری تقویت نگرش انسانی به زندگی و ارتقای فلسفه آن و ایجاد توانایی در افراد جامعه برای زندگی سالم و سازنده می‌باشد. در کشور ما که فرهنگ آن برگرفته از تعالیم الهی است، این نهاد باید در انجام رسالتش به کرامت ذاتی انسان توجه شایانی رامبذول بنماید.

طرح کرامت با الهام از این آموزه‌ها در سال تحصیلی ۷۳ - ۷۲ با پیشنهاد معاونت پرورشی و نظارت فکری و عملی مرحوم شادروان دکتر رجبعلی مظلومی و تلاشهای صادقانه زنده یاد مرحوم غلامرضا منفرد تدوین گردید و در همان سال در پایه اول در دو مدرسه منتخب در مراکز استانها به اجرا درآمد. استقبال مجریان و دانش آموزان تحت پوشش، کارشناسان این دفتر را برآن داشت که طرح را در پایه‌های دیگر این دوره تعمیم دهند. بطوریکه باتدوین سالانه یک کتاب برای هر یک از پایه‌ها در سال تحصیلی ۷۸ - ۷۷ کلیه پایه‌های دوره ابتدایی تحت پوشش طرح درآمد و در ۵٪ مدارس اجرا گردید و از سال تحصیلی ۷۹ - ۷۸ در ۱۰٪ مدارس

به اجرا درآمد. در حال حاضر با توجه به تلفیق فعالیت‌های آموزشی و پرورشی در قالب فعالیت‌های مکمل کتاب‌های درسی در ۲۰٪ مدارس به اجرا درمی‌آید.

با عنایت به نظریات مجریان و دست‌اندرکاران محترم و همچنین اظهار نظر صاحب‌نظران و کارشناسان تعلیم و تربیت در مورد شیوه‌های اجرایی طرح، تصمیم گرفته شد در برنامه‌های ارایه شده تجدید نظر اساسی بوجود آید و مشکلات و موانع آن تا حد توان مرتفع گردد. کتاب حاضر، حاصل تلاش کمیته بازنگری طرح در دفتر توسعه و برنامه ریزی امور پرورشی است.

نکات برجسته و حائز اهمیتی که در تدوین کتاب حاضر مورد توجه بوده، به شرح زیر می‌باشد:

۱ - برای آشنایی کامل مجریان و دست‌اندرکاران اجرایی طرح، در بخشی از کتاب به مبانی، اصول و شیوه‌های اجرایی آن پرداخته شده است.

۲ - جهت آگاهی مجریان از کل شاکله این برنامه تربیتی کلیه مفاهیمی که قرار است در طول پنج پایه دوره ابتدایی و در قالب برنامه‌ها و واحدهای کار به دانش‌آموزان ارایه گردد، در بخش مقدماتی طرح آمده است.

۳ - کلیه واحدهای کار در هر یک از پایه‌ها به نحوی تنظیم گردیده‌اند که ارتباط طولی و عرضی آنها در ابعاد مختلف حفظ شود.

۴ - برای توفیق هرچه بیشتر مجریان محترم و روشن بودن موضوعات هر یک از واحدهای کار، کلیه پایه‌ها دارای مبانی، هدف، آزمون و شیوه‌های اجرایی می‌باشد.

۵ - از آنجا که بکارگیری شیوه‌های "فعال" و "دانش‌آموز محور" از اصول اولیه در طراحی این برنامه محسوب می‌شود و برنامه ریزان قبلی نیز به این اصل عنایت داشتند ولیکن در تدوین بعدی، این اصل بیشتر مورد توجه قرار گرفته و تلاش بر استفاده از این شیوه‌ها در سرفحه سیاستهای دوره جدید قرار گرفته است.

۶ - بهره‌مندی از ابتکارات و نوآوریهای مجریان در اجرای واحدهای کار از دیگر اصول بازنگری و تدوین برنامه جدید می‌باشد. بدین جهت از همکاران محترم تقاضا می‌شود در اجرای هر یک از واحدهای کار، بعد از بهره‌مندی از دو شیوه اول و دوم مذکور در واحدهای کار (که الزامی است) شیوه‌های ابتکاری خود را در صورتی که مبتنی بر روش دانش‌آموز محور و فعال باشد، بردیگر شیوه‌ها مقدم بدانند.

دفتر آموزش و پرورش دوره ابتدایی

بخش اول

مبانی، اهداف، اصول

و شیوه‌های اجرایی

1894/1895

1895/1896

1896/1897

1897/1898

1898/1899

1899/1900

## \* تعریف کرامت

از دیدگاه معارف اسلامی، کرامت مشتق از کَرَم، بر وزن قَرَس بوده و به معنی سخاوت، شرافت، عزّت، نفاست و..... و ضد لثامت است.

کریم بر وزن فعیل، صیغه مبالغه کَرَم، از صفات خداوند متعال، از اسماء حُسنی، و به معنی بی‌نیازی، نفیس، عزیز، محترم و گرانقدر است.

کَرَم به معنی «احسان» و کامل‌ترین مصداق آن برای خداوند متعال است و اگر بر انسان اطلاق شود، منظور افعال پسندیده و اخلاق حسنه اوست.

گرچه کرامت مشتق از کَرَم به معنی جود و بخشش است، لیکن بر انسان‌های وابسته که در حال تهیدستی زندگی می‌کنند و بالقوه کریم‌اند نیز دلالت دارد.

معنی کریم توجه به دیگران بوده و معادل با مطلق بخشش نیست.

کرامت به معنی آزادی روح از اسارت تن و حرزیت خاص است. صاحب کرامت با چنین امتیازی گاهی در نیکی‌های کوچک و چنانچه از درم داران باشد به نیکی‌های بزرگ دست می‌زند و مردم او را به این وصف می‌شناسند.

کرامت به معنی وصف اشخاص ممتاز حقیقی، و معرّف سیره عملی و علمی، اخلاق حسنه، امتیازات خاص یک سازمان و یا وصف یک حکومت یا دولت عدالت‌گستر است.

یعنی یک حکومت یا دولت عدالت‌گستر است.

یعنی حکومتی در پرتو مکتب الهی که زمینه‌های نفاق و ظلم را از بین می‌برد و به جای آن زمینه‌های عدالت و گرمی‌داشت انسان را در دنیا و آخرت فراهم می‌سازد.

### مبانی کرامت انسان

در قرآن کریم، آیات زیادی پیرامون کرامت آمده است که در اینجا تنها به آیات مربوط به «کرامت انسان» بسنده می‌شود. یکی از این آیات، آیه ۷۰ از سوره بنی اسرائیل است:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ...»

خداوند در این آیه می‌فرماید که ما فرزندان آدم را بسیار گرمی داشتیم و آنان را بر مرکب‌های آبی و زمینی سوار کردیم و از هر غذای لذیذ و پاکیزه، روزیشان دادیم و بر بسیاری از مخلوقات برتریشان دادیم و آن هم چه برتری شگفت‌انگیزی؟

علامه طباطبایی رحمته‌الله در تفسیر المیزان در ذیل این آیه بیان می‌دارد که: «این آیه در سیاق منت نهادن است، البته متنی که آمیخته با عتاب، گانه‌ خدایتعال پس از آن که فراوانی نعمت و تواتر فضل کرم خود را نسبت به انسان ذکر فرمود و او را برای به دست آوردن نعمت‌ها و رزق‌ها و برای این که زندگیش در خشکی به خوبی اداره شود، سوار بر کشتی‌اش کرد و او پروردگار خود را فراموش کرده و از وی رو بگرداند و از او چیزی نخواست و بعد از نجات از دریا باز هم روش نخست خود را از سر گرفت و با این که همواره در سایه نعمت‌های او غوطه‌ور بوده است، اینک در این آیه خلاصه‌ای از کرامت‌ها و نفس خود را می‌شمارد، باشد که انسان بفهمد که پروردگارش نسبت به وی عنایت بیشتری دارد و مع‌الاسف انسان این عنایت را نیز مانند همه نعمت‌های الهی کفران می‌کند».

از بیان فوق معلوم می‌شود که «انسان شاکر» یکی از مصادیق انسان با کرامت است و یا این که شکرگذاری از مصادیق کرامت است، چنانچه خداوند کریم در آیه ۸ از سوره ابراهیم می‌فرماید:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»

یعنی:

«هنگامی که پروردگارتان اعلام کرد که اگر نعمت‌های مرا شکر نموده و سپاسگزار باشید، البته نعمت‌ها را بر شما می‌افزایم و اگر کفران و ناسپاسی کنید محققاً عذاب و کیفر من به سختی بر نامپاسان وارد خواهد آمد».

## شکرگرایی یکی از مصادیق کرامت

«اظهار نعمت» به صورت «اعتراف به نعمت» «تکریم نعمت بنده» «پادآوری نعمت» «خودشکوفایی استعدادها» «شکوفانمودن استعدادهای بالقوه طبیعی» «استفاده صحیح از منابع خدادادی» «عدم اسراف» «عدم تفریط و افراط» «عدم کفران به زبان یا قلب یا به عمل» است. اگر انسانی یا گروهی یا ملتی از آن چه خداوند به آنها ارزانی کرده است، به خوبی استفاده نکند و نسبت به کشف استعدادهای خویش و منابع طبیعی جهد نوزد آشکار است که در وضعیت بسیار ناشایسته‌ای قرار می‌گیرد که خبری از «کرامت انسان» نیست.

## خودتحوالی اساس کرامت انسان

تحوّل‌گرایی از نوع علل و عوامل انسانی است که از درون انسان سرچشمه می‌گیرد و هنگامی که این نوع تحول با عناصر طبیعی درمی‌آمیزد، به دنبال خود «ساخت جدیدی» را به وجود می‌آورد.

همین منطق قرآنی بیان می‌دارد که مقام «کرامت انسان» یک امر تحصیلی است. اگر چه کرامت از بدو تولد انسان بالقوه وجود دارد و از صفات فطری است، لیکن اگر این قوه در مسیر فضیلت قرار نگیرد و از مراتب هدایت الهی در جهت شکر و تحول استفاده نشود، به تدریج انسان را به سوی تبلی، عصیان، کفر و درپوشی نعم الهی سوق خواهد داد، چنانچه قرآن کریم در سوره انسان آیه ۳ می‌فرماید:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِنَّا شَاكِرٌ أَوْ إِنَّا كَفُورٌ»

یعنی، به درستی که، او را در مسیر صحیح هدایت قرار دادیم، لیکن او شکر کننده و سپاسگزار و یا کفران‌کننده و ناسپاس است.

و در سوره نمل (مورچه) آیه ۴۰ مطلب فوق آشکارتر بیان می‌شود:

«وَمَنْ شَكَرْ فَإِنَّمَا يَكْفُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ عَنِّي كَرِيمٌ»

یعنی کسی که شکر کند و سپاس گذارد، پس جزء این نیست که برای نفع و سود خود مبادرت می‌کند و کسی که ناسپاسی می‌کند و شاکر نیست (بلکه کافر و درپوش‌کننده نعمت‌ها است)، پس البته پروردگار من بی‌نیاز و کریم است. صاحب‌المیزان در دنباله تفسیر آیه «و لقد کرمتا بی آدم» ادامه می‌دهد که:

«از همین جا معلوم می‌شود که مراد از این آیه بیان حال جنس بشر است، صرف‌نظر از کرامت‌های خاصه و فضائل روحی و معنوی که به عده‌ای خاص اختصاص دارد این آیه

مشرکین و کفار و اهل فساق و همه را زیر نظر دارد، چه اگر نمی‌داشت و مقصود از آن تنها انسان‌های خوب و مطیع بود، معنای امتنان و عتاب درست در نمی‌آمد.

### عقل‌گرایی یکی از محورهای انسان باکرامت

عقل‌گرایی (اعم از عقل نظری و عقل عملی) یکی از محورهای کرامت انسان است. این عقل است که انسان را رادار می‌کند فنونی را به وجود آورد، در امور خود و جامعه خود نظاماتی را برقرار سازد، در اداره اجتماع تدابیری بیاندیشد و در طبیعت در جهت نفع خود و دیگران تصرفاتی انجام دهد. انسان کریم که مظهري از خدای کریم است و در بین مخلوقات عالم، صدرنشین آنها است و از ناحیه خداوند متعال مدال (فتبارک الله احسن الخالقین) اخذ کرده است، در مسیر کرامت، در پی کشف و خود شکوفایی فطرت به خلق و نوآوری می‌پردازد و این همان خصیصه عقلی و کنکاش نظری او است که وی را از سایر موجودات جهان ممتاز می‌کند و او نیز براساس این «قوه» حق را از باطل و خیر را از شر و نافع را از مضر تمیز می‌دهد.

### سعی‌گرایی یکی از شاخص‌های کرامت انسان

سعی به معنی جدیت، کوشش و حتی دویدن است و به طور کلی به معنی تلاش در عمل به کار می‌رود. این کلمه در چند آیه از قرآن کریم آمده است. چنانچه در آیات ۳۹ و ۴۰ از سوره نجم می‌فرماید «وَ أَنْ كَيْسَ لِلإِنسَانِ إِلاَّ مَا سَعَى وَ أَنْ شَوْفَ يَرَى» یعنی انسان مالک حقیقی سعی و تلاش خویش است (ملاحظه کنید که سعی علاوه بر این که یکی از خصایص کرامت انسان است، نباید در است شمار کس دیگر قرار گیرد).

در کتاب قاموس قرآن در تشریح آیات سعی آمده است:

«آنان که از دیگران کار می‌کنند و مزد نمی‌دهند و یا مزد کم می‌دهند، ظالم و ستمکار هستند که ملک حقیقی دیگران را از آنها سلب می‌کنند که هر کس بر سعی خویش مالک است» و در ادامه همین بحث آمده است که هر کس بی‌تلاش می‌خورد، حرام‌خوار است و هر کس در خور توانایی خود ولو با اعمال فکر باشد، باید کار کند (تلاش فیزیکی - تلاش فکری) و اگر کسی از تلاش عاجز باشد فقیر است و باید از طریق زکوة و غیره تأمین شود. از نظر قاموس قرآن، سعی انسان دیدنی است (اعم از فکری به وسیله آثار آن و یا فیزیکی) و باید آثار آن در جامعه به منزه ظهور برسد.

به بیانی دیگر، کلمه کرامت که خداوند در جمله کرمانا بیان فرموده، صرف انعام است و بدون سعی و تحصیل برای کسب آن، نظری به برتری انسان نسبت به سایر موجودات ندارد، در مورد تفضیل هم که در انتهای همین آیه آمده است (و فضلناهم....)، بدیهی است که نعم الهی بدون استحقاق داده نمی‌شود.

### مسئولیت پذیری از نشانه‌های انسان با کرامت

انسان شخصیتی مستقل و آزاد و دارای رسالت و آرمان است و در مقابل این امتیازات مسئولیت دارد، خداوند کریم در سوره احزاب آیه ۷۲ می‌فرماید «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانٍ ظَلُومًا جَهُولًا»

یعنی:

«ما بار امانت (تعهد)، تکلیف، مسئولیت و ولایت الهیه را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آنها از حمل آن ابا کردند و از آن هراسیدند، اما انسان آن را پذیرفت، او بسیار ظالم و جاهل بود.» (قدر این مقام عظیم را شناخت و بر خود ستم کرد).

از نظر قرآن کریم، انسان موجودی است با استعداد فوق العاده که می‌تواند با استفاده از مقام منیع خلیفه الهی و ولایت الهیه به کسب معرفت، تهذیب نفس و کسب کمالات پرداخته و به اوج افتخارات نائل شود. او در این مسیر فکری، علمی و عملی دارای اختیارات و آزادی اراده است و عقل و دستگاه دماغی بسیار شگفت‌انگیزی دارد.

در تفسیر نمونه در تفسیر این آیه علاوه بر این که به موارد فوق اشاره می‌شود، امانت الهی را همان قصد و قبول مسئولیت (مسئولیت‌پذیری) توسط انسان می‌داند، برای این که انسان آن چنان آفریده شده است که می‌تواند برای ایفای رسالت و آرمان خود مسئولیت‌پذیر باشد.

لیکن نکته شایان ذکر که در انتهای این آیه آمده است این است که انسان به مقتضای «کرمانا»، «فضلنا»، «خلیفة الهی» و به طور کلی این صدرنشینی عمل نمی‌کند و در راه تبلی و سستی، ناآگاهی و جهالت، فراموشکاری و بی‌تفاوتی، این ارزش‌های والا و فطری را رها کرده و اسیر هوی و هوس‌های زودگذر می‌شود، بنابراین خود اوست که بر خودش ظلم می‌کند (ظلوما) و خود اوست که به تاریکی جهل فرو می‌رود (جهولاً).

## انسان با کرامت امانت‌دار است

از مطالب فوق، یک شاخص مهم دیگر به نام «امانت‌داری» مستفاد می‌شود. از نظر مفسران قرآن کریم، موضوع امانت حتی به امانت‌داری «رازها» و کلیه مواردی که در مفهوم اسلامی امانت مورد بحث قرار گرفته، اطلاق می‌شود و این فراسوی امانت‌داری اموال دیگران است. به طور کلی انسان با کرامت، امانت‌دار به معنی تام و تمام است. چنانکه قرآن کریم در آیات ۳۲ الی ۳۴ سوره المعارج می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَنْدِهِمْ رَاعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»

یعنی:

«کسانی که امانت و عده‌های خود را رعایت می‌کنند و کسانی که شهادت خویش را به حق ادا می‌کنند و کسانی که بر نمازهایشان مواظبت می‌کنند»

شایان ذکر است که مهمترین مفهوم امانت بر امانت‌داری از نعم الهی، برگشت دادن امانت به صاحب اصلیش به طور صحیح و سالم است، یعنی انسان حق ندارد نعمت عقل، نعمت عمر، نعمت‌های طبیعی و غیره را که به او امانت داده شده است، ضایع کند. بلکه باید این مواهب الهی را گرامی دارد، نگهداری کند، و در مسیر تکامل قرار دهد تا به این سان در ردیف مصادیق «امانت‌دار» قرار گیرد.

## ایمان محور انسان با کرامت

ایمان شاخص مرکزی کرامت انسان است و بدون این شاخص، ساختمان کرامت انسان فرومی‌ریزد. انسان با ایمان با مفهوم اسلامی، انسان ممتازی است که با سایر انسان‌های بی‌ایمان فرق اساسی دارد. بدیهی است آنجا که مبحث کرامت، به متمایزسازی انسان می‌پردازد، ایمان یکی از این امتیازات و تمایزات به شمار می‌آید. بسیاری از انسان‌ها را می‌بینیم که دارای نظم، اراده، علم و نظایر اینها هستند ولی ایمان ندارند، بنابراین، این افراد نمی‌توانند در «حیطه و قلمروی کرامت» ارزیابی شوند، چرا که فاقد جوهره اصلی کرامت یعنی فاقد ایمان هستند. ایمان ملاک امتیاز انسان با کرامت است و همین «قود» است که به او آرمان خواهی، مسؤولیت‌پذیری، عدالت‌خواهی، وجدان آگاه، ضمیری روشن، صبوری و شخصیت والا می‌بخشد.

علم به تنهایی به انسان کرامت نمی‌بخشد، ایمان بدون آگاهی از حقایق عالم نیز تأثیر کافی در کرامت انسان ندارد. بلکه علم و ایمان، با هم و توأم با هم، انسان را در بزرگراه کرامت و بر مرکب تکامل قرار می‌دهد.

همانطور که قبلاً بیان شد، انسان با کرامت، چند بعدی و چندساحتی است. ایمان که مفهومی گسترده در فطرت و ذات پاک انسانی داشته، و با روح و نهاد او رابطه مستقیم دارد، به انسان ابعادی چندگانه می‌بخشد. روح فضیلت‌خواهی، تقوی‌گرایی، رحم و مروت‌خواهی، حرام و گناه‌گریزی، کمال‌جویی و نظایر اینها ناشی از جوهره ایمان است و هیچ جوهره‌ای نظیر ایمان این استعداد شگفت‌انگیز را به انسان نمی‌دهد، بخصوص هنگامی که دو جوهره علم و ایمان در هم می‌آمیزند و خمیرمایه عشق و پرستش، و کمال و زیبایی‌خواهی را به انسان هدیه می‌دهند. ایمان میل و اشتیاق انسان با کرامت به ماوراءالطبیعت، اعتقاد به خالق یکتا، و حرکت و تحول به سوی حقیقت واحد است. همانطور که خداوند کریم در آیه ۸۳ سوره آل عمران می‌فرماید:

«أَفَعْبِرِ دِينَ اللَّهِ يَبْعَثُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»

یعنی:

«آیا دینی جز دین خدا می‌جویند، حال آن که آن چه در آسمان‌ها و زمین است خواه و ناخواه تسلیم فرمان او هستند و به نزد او باز می‌گردند».

لذا ایمان همانا توجه به فطرت پاک خدایی است که انسان با کرامت از آن سرشست یافته است.

چنانچه قرآن کریم در سوره دوم آیه ۳۰ می‌فرماید:

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ، ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»

یعنی:

«به یکتاپرستی روی به دین آور، فطرتی است که خدا همه را به آن فطرت بیافریده است و در آفرینش خدا تغییری نیست، دین پاک و پایدار این است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

انسان با ایمان، اهل تلاش، مسؤولیت‌پذیر، باغیرت، امیدوار و خوشبین است. نگاه شخص معتقد به محیط اطراف خود، یک نگاه پر از اضطراب و همراه با شک و تردید نیست. او تنها با تهدیدات نگاه نمی‌کند، بلکه به شرایط محیطی اعتماد دارد و می‌داند که در کنار خسار،

گل نیز هست، و در کنار تهدیدات، فرصت‌های طلایی او را فرامی‌خوانند. بین قوت‌های درونی و فرصت‌های بیرونی، راهبردهای مطمئن می‌سازد و به‌طور مرتب به بهبود خود و جامعه می‌پردازد.

انسان با ایمان از کار و تلاش و نوآوری خسته نمی‌شود، مصائب و شکست‌ها او را از پای در نمی‌آورد و او را بدبین نمی‌سازد، او با مشکلات دست و پنجه نرم می‌کند و بالاخره بر اثر سعی، تلخی‌ها را به شیرینی تبدیل می‌کند و در یک کلام چراغ راه دیگران است. ایمان موجب کاهش ناراحتی‌ها و مصونیت شخص مذهبی از ناراحتی‌های روحی است. وی با عادت و انس به خداوند متعال سعی می‌کند، جهانی مطبوع و دوست‌داشتنی برای خود ایجاد کند. بنابراین دوره زندگی یک انسان، جدا از حوادث طبیعی و سایر رموز و رازها که ناشی از مشیت الهی است، به ایمان شخص بستگی دارد، به‌طور معمول انسان‌های مؤمن دارای عمر طولانی و انسان‌های عصبی، بدبین و بی‌ایمان دارای عمر کوتاه هستند. در این مورد شهید مطهری می‌گوید:

«تکلیف انسان با خودش روشن است، از این ناحیه اضطرابی دست نمی‌دهد، زیرا اضطراب از شک و تردید پدید می‌آید، انسان درباره آنچه مربوط به خودش است شک و تردید ندارد، آن چه که انسان را به اضطراب و نگرانی می‌کشاند و آدمی تکلیف خویش را درباره آن روشن نمی‌بیند، جهان است. آیا کار خوب فایده دارد؟ آیا صداقت و امانت بیهوده است؟ آیا با همه تلاش‌ها و انجام وظیفه‌ها پایان کار محرومیت است؟ اینجا است که دلهره و اضطراب در مهیب‌ترین شکل‌ها رخ می‌دهد، ایمان مذهبی به حکم این که به انسان که یک طرف معامله است نسبت به جهان که طرف دیگر معامله است، اعماد و اطمینان می‌بخشد، دلهره و نگرانی نسبت به رفتار جهان را در برابر انسان زایل می‌سازد و به جای آن به او آرامش خاطر می‌دهد.»

#### کرامت انسان در بیان ائمه معصومین علیهم‌السلام

درباره کرامت در قرآن آمده است که هدف اصیل انبیاء عموماً و وجود مبارک خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خصوصاً، ترغیب به تحصیل مکارم اخلاقی است. یعنی همه انبیا آمدند که نفوس انسان‌ها را به کرامت برسانند و آنها را تکریم کنند و از لثامت برهانند. لذا حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود:

انَّمَا بُعِثْتُ لَأَكْتُمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ

کرامت اساس تربیت آدمی است و باید زنجیرهای نفی کرامت انسان را از دست و پای او گشود تا بتواند در بیکران کمالات انسانی پرواز و به آنچه باید نایل آید. امیر مؤمنان علی علیه السلام در وصیتنامه تربیتی خود به فرزندش حسن علیه السلام چنین فرموده است:

«وَأَكْرِمُ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَيْبِيَّةٍ، وَإِنْ سَاقَتْكَ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَغْتَاضَ بِمَا تَبَدَّلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا. وَلَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا.»

بزرگواریتر از آن باش که به پستی تن دهی هر چند که تو را به مقصودت برساند، زیرا نمی‌توانی در برابر آنچه از شخصیتت در این راه از دست می‌دهی جایگزینی به دست آوری، و بنده دیگری مباش در حالی که خدایت آزاد آفریده است.

امیر مؤمنان علیه السلام در همه امور بر حفظ کرامت تأکید می‌کرد و اجازه نمی‌داد مناسبات خلاف کرامت انسانی باب شود. نصر بن مزاحم منقروی روایت کرده است که پس از بازگشت امام علی علیه السلام از پیکار صفین به کوفه چون حضرت بر تیره‌ای از قبیله می‌گذشت حُرَب بن شُرْحُبیل شبامی از خانه خود به سوی امام علیه السلام آمد و به گفتگو درباره کشته شدگان و نحوه عزاداری زنان آن تیره پرداختند. و حُرَب همچنان که علی علیه السلام سواره می‌رفت، پیاده در رکابش راه می‌سپرد پس امام علیه السلام به او فرمود:

«ارْجِعْ. فَإِنَّ مَشْيَ مِثْلِكَ مَعَ فِئْتَةِ بِلْوَالِي وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ.»

بازگرد که پیاده رفتن چون تویی با چون من موجب فریفته شدن والی است و خواری مؤمن. امیر مؤمنان علیه السلام با هرگونه مناسباتی که صورتی از خواری انسانی در آن بود، مخالفت می‌کرد و این گونه مناسبات را به زیر پا می‌گذاشت. شریف رضی نمونه‌ای بسیار درس آموز را آورده است:

وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ لَقِيَهُ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى الشَّامِ دَهْقَانِينَ الْأَرْءِ نُبَارٍ، فَتَرَ جَلْوَالَهُ وَاشْتَدُّ وَابِينَ يَدِيهِ فَقَالَ:

« مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ؟ ( فَقَالُوا: خُلِقُ مِنَّا بِه أُمَّرَاءَنَا فَقَالَ: ) وَ اللَّهُ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أُمَّرَاؤُكُمْ! وَ أَنْتُمْ لَتَشْفَوْنَ عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ، وَ تَشْفَوْنَ بِه فِي آخِرَتِكُمْ. وَ مَا أَخْسَرَ السَّمْفَةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَ أُرْبِجِ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأُمَّةَ مَانُ مِنَ النَّارِ! »

(و چون دهقانان انبار هنگام رفتن امام به شام او را دیدند، برای وی پیاده شدند و پیشاپیشش دویدند. فرمود: این چه کار بود که کردید؟ گفتند: عادتت است که داریم و بدان

امیران خود را بزرگ می‌شماریم فرمود: به خدا که امیران شما از این کار سودی نبردند و شما در دنیایتان خود را بدان به رنج می‌افکنید و در آخرتتان بدبخت می‌شوید و چه زیانبار است رنجی که کيفر در پی آن است، و چه سودمند است آسایشی که با آن از آتش امان است.

تمام شئون تربیتی باید از کرامت برخوردار باشد تا آدمیان را به سوی مقصد آفرینشان رهنمون شود و آنان را در فضای آزادی از هر آنچه آدمی را به دناوت و حقارت می‌کشاند به الایبی‌های تربیت فطری متصف سازد و رسالت همه انبیای الهی و اولیای ربّانی همین بوده است. بسنده حق مرد آزاد است و بس ملک و آیینش خدا داد است و بس

هرچه آدمی به رتبه بالاتری از آزادی دست یابد و در پروا پیشگی تلاش بیشتری کند، به کرامت فزونتری نایل می‌شود. امیر مؤمنان علیه السلام در ضمن خطبه‌ای فرموده است:

«فَمَنْ أَخَذَ الثَّقَوَى لثَقَوَى... هَطَلَتْ عَلَيْهِ الْكِرَامَةُ بَعْدَ قَحْرِ طَهَا.»

پس آن که به تقوا کوشد، باران پیوسته کرامت از پس باز ایستادن بر او ببارد. پروا پیشگی که محصول معرفت و عمل صالح است، پوششی است که آدمی را از دناوت و حقارت حفظ می‌کند و به اعتلای روحی واصل می‌نماید و این مایه اصلی کرامت آدمی است. چنانکه امیر بیان، علی علیه السلام بدان اشاره فرموده است:

«لَا كَرَمَ كَالثَّقَوَى.»

کرامتی چون پروا پیشگی نیست. ترجمه: کرامت با تقوی نیست.

### ثمرات کرامت

چون کرامت موجب نزاهت از پستی و اعتلای روحی است، آدمی را از برقرار کردن نسبت پست با هر امری از امور عالم یعنی نسبت دنیایی به دور می‌دارد و این والاترین ثمره کرامت است، به بیان امیر مؤمنان علی علیه السلام:

«مَنْ كَرَمَتْ نَفْسُهُ صَغُرَتِ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ.»

هر که کرامت نفس داشته باشد، دنیا در چشمش کوچک است.

آن که دنیای نکوهید، در دیده‌اش کوچک و بی‌ارزش شود، از پستی‌های دنیایی آزاد می‌شود، جلوه‌های اعتلای روحی در رفتار و روابطش ظهور می‌کند، به پاکی و پاکدامنی میرسد، در سختی‌ها و دشواری‌ها آرامش خود را از دست نمی‌دهد، در بحران‌ها و ناگواری‌ها شکیبایی می‌ورزد، در خوشی‌ها و راحتی‌ها شکرگزاری می‌کند، با مخالفین و دشمنان خود بزرگوارانه

رفتار می‌کند، دست ستم نمی‌گشاید، به خاطر دوستی با کسی به گناه کشیده نمی‌شود، از هرگونه گردنکشی آسوده، و از هرگونه مکر و فریب پالوده است. پیشوای کریمان امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه متعین فرموده است:

«عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ، فَصَغُرَ مَادُونَهُ فِي أَعْيُنِهَا.... شُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَ أَنْفُسُهُمْ عَقِيفَةٌ.... إِنْ اسْتَضَعَبْتَ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكْرَهُ لَمْ سُوءَ لَهَا فِيمَا يُحِبُّ. قُوَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَسْرُؤُ وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَسْرُؤُ وَ زَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْتَقِي، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ. تَرَاهُ قَرِيبًا أَمَلُهُ، قَلِيلًا زَلُّهُ، خَاشِعًا قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنْزُورًا وَرَأَاكُلُهُ، سَهْلًا أَمْرُهُ، حَرِيرًا دِينُهُ، مَكْظُومًا غَيْظُهُ. الْحَيُّ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ.... يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَ يُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ وَ يُصِلُ، مَنْ قَطَعَهُ، بِعَيْدٍ أَفْحَشُهُ، لَيْثًا قَوْلُهُ، غَائِبًا مُنْكَرُهُ، حَاضِرًا مُعْرُوفُهُ خَيْرُهُ مُدْبِرًا شُرُهُ فِي الرِّزَالِ وَ قَسُورٌ وَ فِي الْمَكَارِهِ صَبُورٌ وَ فِي الرَّحَاءِ شَكُورٌ. لَا يُجِيفُ مَنْ يُنْفَضُ، وَ لَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يُحِبُّ.....

نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ أَنْتَعَبَ نَفْسَهُ لِإِخْرَجَتِهِ، وَ أَرَحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بُغْدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَ تَرَاهَهُ وَ دُنُوهُ مِنْ دَنَامَتِهِ لِينٌ وَ رَحْمَةٌ لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكَبْرٍ وَ عَظَمَتِهِ، لَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَ حَذِيقَةٍ.»

آفریدگار در اندیشه آنان بزرگ بود، پس هرچه جز او ست در دیده‌هایشان خرد نمود.... او را بینی که آرزویش اندک است و لغزش‌هایش کم، دلش آرمیده است و جانش خرسند و ناخواهان، خوراکش اندک است و کارش آسان، و دینش استوار - و مصون از دستبرد شیطان شهوتش مرده، خشمش فرو خورده، نیکی از او فیوزان، و همگان از گزندش در امان.... بر آن که بر او ستم کند ببخشاید، و بر آن که وی را محروم سازد عطا فرماید، و با آن که از او بیزد پیوند نماید. از گفتن سخن زشت دور بود گفتار او نرم است و هموار، از وی کار زشت نیبند، و کار نیکویش آشکار، نیکی او همه را رسیده، و بدی وی را کس ندیده، به هنگام دشواری‌ها بردبار است و در ناخوشایندها پایدار، و در خوشی‌ها سپاسگزار، بر آن که دشمن ستم نکند، و درباره آن که دوست دارد گناه نوزد.... نفس او از او در زحمت است و مردم از وی در راحت. خود را برای آخرتش به رنج انداخته، و مردمان را از گزند خویش آسوده ساخته از آن که دوری کند، به خاطر بی رغبتی به دنیاست و پرهیزگاری، و بدان که نزدیک شود، از روی نرمی است و آمرزگاری، نه دوری گزیدنش از روی خویشتن بینی است و بزرگی فروختن، و نه نزدیکی وی به مکر است و فریفتن.

نزاهت از جلوه‌های زیبای کرامت نفس است، و بی‌گمان کرامت بهترین زمینه برای تربیت مردمان است امیر مؤمنان علی علیه السلام انسان کریم را چنین می‌داند: «الْكَرِيمُ مَنْ تَجَنَّبَ الْمَحَارِمَ وَتَوَتَّرَ عَنِ الْغُيُوبِ.»

کریم کسی است که از حرام‌ها دوری‌گزیند و از عیب‌ها پاک باشد. وقتی اساس تربیت بر کرامت قرار گیرد و همه امور تربیتی صورتی از کرامت انسانی بیاید، میل به مکارم در آدمی جوانه می‌زند و به بر و بار می‌نشیند و انسان کریم خود را برتر از آن می‌بیند که به حرام‌ها که پستی آور است میل کند، یا تن به شهواتی دهد که نزد او خوار است، یا با ارتکاب گناه و نافرمانی خدا، پروردگاری را که کریم‌ترین است و کرامت موهبت اوست نافرمانی نماید و کرامت خود را به زیر پا گذارد. و کرامتش او را به رفتاری انسانی و سراسر رحمت و گذشت و بزرگواری با مردمان سوق می‌دهد چنین انسانی از نافرمانی و تباہکاری پاک می‌شود و بستر تعالی خود را فراهم می‌سازد.

سخنان آموزگار کرامت، علی علیه السلام بیانگر این حقیقت تربیتی است:

«مَنْ أَحَبَّ مَكَارِمَ الْجَنَّتَبِ الْمَحَارِمِ.»

هر که مکارم را دوست بدارد، از محارم دوری می‌نماید.

«مَنْ كَرِهَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهْوَاتُهُ.»

هر که خود را بزرگواری دید، شهوت‌ها و تمایلات نفسانی‌اش در دیده‌ی وی خوار گردید.

«مَنْ كَرِهَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يُهِنُّهَا بِالْمَغْصِيَةِ.»

هر که کرامت نفس داشته باشد، هرگز آن را با ارتکاب گناه و نافرمانی پست و موهون نمی‌سازد.

«مَنْ كَرِهَتْ نَفْسُهُ قَلَّ شِقَاقُهُ وَ خِلَافُهُ.»

هر که کرامت نفس داشته باشد، عداوت و مخالفت او با مردم اندک شود.

### خطرات حقارت

چون حریم کرامت آدمی بشکند و انسان موجودی خفیف شود، این آمادگی را می‌یابد که به هر پلیدی تن دهد، زیرا انسان حقیر از اعتلای روحی باز می‌ماند و به پستی‌ها روی می‌نماید، امام علی علیه السلام در نامه‌ای به معاویه بی‌کرامتی او را که موجب شقاوت‌ها شد یادآوری کرد، و او را از بی‌هویتی‌اش که سبب زوی و ریا و به تباہی بردن مردمان بود پرهیز داد، و او را به حق فرا خواند در بخشی از این نامه فرموده است:

... معاویه! از کی شما زمامداران رعیت و فرماندهان امت بوده‌اید؟ نه پیشینه‌ای در دین دارید و نه شرفی مهین از زمان پیشین، و پناه به خدا از گرفتاری به شقاوت دیرین. تو را می‌ترسانم از اینکه سرسختانه در فریب آرزوها باشی و در آشکار و نهان دوگون. حقارت نفس آدمی را از مرتبه انسانیت تنزل می‌دهد و او را به اسارت امور پست می‌کشاند. امیر مؤمنان علی علیه السلام خطرات این پدیده شوم را چنین معرفی کرده است:

«النَّفْسُ الدَّيْبِيَّةُ لَا تَنْفُكُ عَنِ الدَّنَائَاتِ.»

نفس پست از پستی‌ها جدا نمی‌شود.

«مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَرْجُحُ خَيْرُهُ.»

هر کس که نفسش خوار باشد، به خیرش امیدوی نداشته باش.

از این روست که خطرناک‌ترین پدیده انسانی، مناسبات و روابط حقارت‌آور است و در تربیت باید نسبت بدان سخت حساس بود و از آن جلوگیری کرد و آنجا که حقارتی شکل گرفته است به رفع و ترمیم شخصیت حقارت یافته همّت نمود.

### مشخصات انسان کریم

مشخصات انسان کریم را مرحوم دکتر رجبعلی مظلومی به استناد منابع اسلامی چنین بیان می‌دارد:

انسان کریم کاری که مستوجب دوزخ است انجام نمی‌دهد (خود را آفاتر از آن می‌شمرد که کار دوزخیان کند) پس خود را از حرام‌ها و عیب‌ها به دور می‌دارد.

انسان کریم به فضلی و خصالتی که (باطناً و معنأً) دارد دلشاد است و لثیم به ملک و مال خود افتخار می‌کند. انسان کریم را چون میل عطوفت کنی نرم و سازگار می‌شود و با لثیم چون لطف شود سخت دل و بی‌عاطفه گردد.

انسان کریم مختصر عنایت دیگری را سپاسگزار است و لثیم بر عطای بسیار هم ناسپاسی می‌کند.

انسان کریم هرچه دارد، رو می‌کند و در اختیار قرار می‌دهد و پنهان نمی‌کند.

انسان کریم در قبال اساءح دیگران (بد کردن از روی جهل و غفلت) با خوبی کردن مقابله می‌کند.

انسان کریم اعمال کریمانه را «دین» خود می‌داند و در تلاش ادای آنهاست و لثیم اگر در گذشته احسان‌هایی داشته است «دینی» بر دیگران به نفع خود می‌داند که باید ادا کنند.

انسان کریم وقتی که به کسی احتیاج پیدا کند، خود را پنهان می‌سازد که نطلبد و اگر کسی بر او محتاج شود خود را در معرض قرار می‌دهد تا رفع نیاز کند؛ ولی ولیم اگر محتاج شود دیگران را به زحمت می‌اندازد و اگر کسی به او محتاج شود در مقابل ابزار حاجت و اظهار ذلت را غنی می‌سازد. انسان کریم با مال خود حفظ آبروی خویش می‌کند و ولیم با صرف آبرو به حفظ مال خویش می‌پردازد.

انسان کریم وقتی اطعام می‌کند می‌خواهد دیگران را در دل خود محبوب گرداند اما اطعام ولیم ضایع و بی‌ارح کردن دیگران است.

انسان کریم وقتی سرکار آید و دولتی پیدا کند «حسن‌هایش» آشکار می‌شود و ولیم چون دولت و نعمتی پیدا کند از معایب و بدی‌ها پرده‌برداری می‌شود.

انسان کریم به عهدها وفا می‌کند و ولیم وعده‌ها و گفته‌ها را انکار می‌کند.

انسان کریم بر غفو مبادرت می‌ورزد و ولیم انتقام‌گیری را می‌پسندد.

انسان کریم خیرخواه و خیرگوی دیگران است و ولیم فریب‌ده و آلوده‌کار دیگران.

انسان کریم وقتی عطا کند، خود خوشحال می‌شود و ولیم وقتی خوشحال می‌شود که دیگری را به ناروا جزا دهد.

انسان کریم از اینکه به دیگری اطعام کند لذت می‌برد اما ولیم از اینکه طعام دیگران را بخورد لذت می‌برد.

انسان کریم.....

#### کرامت به عنوان طرحی در مدرسه

اعتقاد بر این است که فردی که کرامت نفس دارد "خیر" نفس خود را می‌فهمد و با کمک عقل و عاطفه، آینده‌اش را بر اساس "خیر" می‌خواهد و بدین جهت همه فعالیت‌های زندگی‌اش را بر "خیر" یعنی "کریمانه زیستن" و "با خلق خدا کرامت داشتن" بنا می‌کند و از آنجا که "کرامت" امر ذاتی و جوهری است لذا می‌تواند در صورت "کشف" و "رشد"، تمام درون را رونق دهد و باطن را از کرامت مملو سازد و به همه "حالات" و "عادات" رنگ و بوی کریمانه بخشد.

انسانی که واجد کرامت باشد، انسانیت خود را "قدر" می‌داند و "قدر" آن را می‌شناسد و آن را جز به بهای بهشت نمی‌فروشد و به کمتر از "شرف" برای خود راضی نمی‌شود. او خدای کریم را از آن روی می‌ستاید که او را "مطلق کرامت" و "معیار" آن می‌داند. آدم کریم النفس باور و

ایمان دارد که: خدای کریم بر من منت فرمود و با لطف مرا خلق کرد و در خلق من همه لوازم کرامت را بنا نهاد (ولقد کرمننا بنی آدم....) و این من هستم که باید آن "قابلیت" را به "فعلیت" برسانم و آن فعل را به "ابراز" در "خلق و عمل" بکشانم.

هدف طرح کرامت پاسداری از "کرامت" و "عزت نفس" دانش آموزان است و در صدد است فضایی فراهم سازد که در آن انسان‌های کریم رشد و نمو یابند، قدر بینند و بر صدر نشینند. جای اصلی پاسداری از حرمت کریمان در "خانه" و در میان "خانواده" است. بچه‌ها باید در خانه مزه کرامت را بچشند و بفهمند که کریم بودن "ارزش" است و هر چه انسان کریم‌تر، بهتر و والاتر. "کودکان با کرامت" را باید در خانه همه "خوب" بشمارند و از او به "خوبی نظر" و "خوبی رفتار" و "خوبی احوال" یاد کنند.

اما مدرسه که هم شأن "خانه و خانواده" اگر نیست، ولی به منزله ادامه خانه است و اگر نیست باید آن را بدین "روال" و "منوال" در آورد. همانطور که مدرسه ضمیمه خانه و ادامه آن است درس‌ها نیز باید به لحاظ کرامتی ادامه آن باشد و معلمین و مربیان، برادران و خواهران بزرگتر "بچه‌ها" باشند تا تداوم تربیت از خانه تا مدرسه "ژرف‌تر" و "همانگ‌تر" باشد.

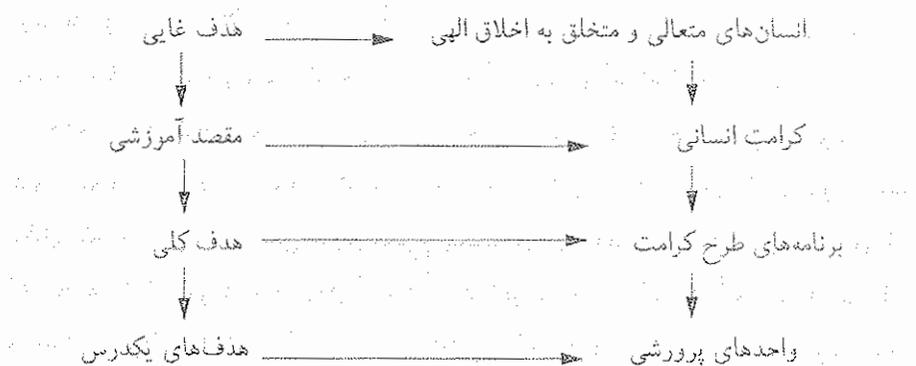
چشاندن مزه کرامت به دانش آموز به همان صورت است که در خانه عمل می‌شود با این تفاوت که در اینجا در فاصله‌های تدریس (نه در هنگام تدریس که "رسمی" است) و در همه اوقاتی که رسمیتی برای دانش آموزان مطرح نیست، در آن لحظات و اوقات، بر دانش آموزان که "بچه‌ها" اطلاق می‌شوند و "زمان" زمان آزادی (فراغت) و آزادگی دل آنهاست، فراغت (نه به معنای آسودگی دلشان از کار روزمره اشتغالی یا اجباری) تحقق می‌یابد. همان وقت باید اقدام‌های کرامتی صورت بگیرد و مزه کرامت چشانده شود.

اعتقاد بر این است که "کرامت انسانی" همان‌طور که در معنای لغوی این واژه و همچنین در مشخصات انسان کریم ملاحظه شد در فرایند تعلیم و تربیت یک هدف کلی است و برای دستیابی به این هدف باید از روش‌های علمی و مرسوم در این حوزه مدد گرفت. لذا قبل از ادامه بحث به نکته‌ای در این مورد اشاره می‌شود.

تعلیم و تربیت را می‌توان فعل و انفعالی میان دو قطب سیال (معلم و دانش آموز) دانست که با طرح و نقشه‌ای خاص و با پیروی از اصولی در پی رسیدن به هدف‌های خاص است (دکتر هوشیار) و در این فعل و انفعال، برنامه، "وسیله تربیت" و معلم، "عامل تربیت" و دانش آموز "هدف تربیت" است.

هدف‌ها در واقع مقصد نهایی تعلیم و تربیت و نتایجی را مشخص می‌سازد که انتظار می‌رود پس از اجرای یک برنامه آموزشی بتوان آن نتایج را در رفتار یادگیرندگان مشاهده کرد. در مورد سطوح هدف‌ها دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد و دانشمندان حوزه تعلیم و تربیت در این مورد نظرات متفاوتی ارائه کرده‌اند و با ملاحظه متعدد آرا در مورد سطوح هدف‌ها می‌توان دریافت که با توجه به وضعیت و نوع نظام آموزشی، سطوح مختلفی را می‌توان ارائه کرد. عدم توافق در این مورد مهم نیست بلکه مهم این است که بپذیریم هدف‌ها "سطوح" دارند و هر سطحی از هدف‌های سطح بالاتر از خود تحلیل شده است.

با توجه به نوع نظام آموزشی کشورمان که شکل متمرکز دارد و با توجه به وجود یک نظام اعتقادی این سطوح را در طراحی "طرح کرامت" ملاک عمل قرار داده‌ایم.



صفحه بعد نمایشگر "برنامه‌ها" و "واحد‌های" پرورشی دوره ابتدایی است.

برنامه‌ها و واحدهای کار پرورشی دوره ابتدایی

واحدکار برنامه	پایه اول	پایه دوم	پایه سوم	پایه چهارم	پایه پنجم
آشنایی	مدرسه	محیط زیست	کتاب	اماکن متبرکه	✓ شویان
خوشبختی	✓ یاد خدا	-	اطاعت از خدا	✓ همشویی با نیکان	-
همت و تلاش	سحرخیزی	-	نوجه به کار	-	✓ استقامت
مشارکت	مسئولیت - نظام اجتماعی	حسن روابط اجتماعی	مشارکت - جوهری - مشورت ✓	-	تور دره‌ریزی - تحمل عقاید دیگران
قناعت	رعایت حقوق اقتصادی	استفاده بهینه از امکانات	رعایت صرفه جوئی	رعایت حقوق دیگران (وقت) ✓	دوری از حرص و طمع
محبوبیت	صداقت - خوش رویی	سخن گفتن در جمع - حرف شنوی	سخاوت - مباح	سکوت بجا - صبر	رازداری - حسن ظن - مانند‌داری - وفای به عهد - اکرام بر دیگران
بهشتی شدن	قرآن	وضو	نماز	استحکام	دعا
آراستگی	بهداشت فردی	✓ پاکیزگی	سادگی	✓ نظف در ظاهر	استعمال بوی خوش
قدرشناسی	✓ تشکر	-	✓ شکر نعمت	-	-
ثواب معاشرت	پدر و مادر - احترام بزرگترها	پدر بزرگ و مادر بزرگ برادر و خواهر	حقوق والدین - حقوق میهمان	اطرافیان - حقوق همسایه	صله ارحام
رفع عیب‌ها	دوری از الفاظ زشت - دوری از لجاجت	دوری از تهمت	دوری از آزار دیگران	دوری از ستم جوئی	دوری از غیبت
عزیمتی	فیر و آشنی	✓ صفات دوست خوب	✓ صمیمیت و مهریابی	✓ سخت نگرفتن بر دوستان	✓ شیوه‌های دوست‌یابی
سفر	بدرقه	استقبال	در اردو	همراهی با همسفران در اردو	-
عزت نفس	خودباوری	نقادی	اعتماد به نفس	جرات ورزی	ثبات وجود
فداکاری	گذشت	عذر پذیری	-	دوری از انتقام	تغافل
آزادگی	حمایت از مظلوم	✓ شجاعت	تهدیدات به حق	✓ ظلم ستیزی	حق‌طلبی
تفکر	-	-	دقت و توجه	تفکر درباره انسان و جهان	فهمیدگی
خلاقیت	-	-	چالش‌سازي	-	تواوری
پارکدست	-	-	چیران حفظ	✓ معاد	✓ عبرت آموزی
عدالت	-	عدالت در مدرسه	-	پرهیز از تضاد سطحی	عدالت در خانه
نیکی‌کاری	-	-	فدایی	✓ نیکی‌کاری از مستمندان	فرمانی که جان
شرافت	-	-	سجایب	✓ عدت	✓ غیرتمندی
هدایت	-	-	-	✓ شیوه‌های هدایت	✓ شیوه‌های اصلاح
جمع	۲۰	۱۶	۲۳	۲۱	۲۵



توضیح: مواردی که باید در اختیار کلیه دانش‌آموزان قرار گیرد به تعداد آنان است.

۴. دفتر شکوفه‌ها، از نخستین روز اجرای طرح یک پوشه خالی در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گیرد و به آنان توصیه می‌شود که به مرور اوراقی را که طی اجرای واحدها، روی آنها کار کرده‌اند در آن پوشه بایگانی کنند. با قرار گرفتن نتایج فعالیت‌های دانش‌آموزان در پوشه‌های مذکور در پایان اجرای طرح مجموعه‌ای از کارهای انجام شده توسط دانش‌آموزان در دسترس خواهد بود که می‌توان از آنها برای ارزشیابی یا تشکیل نمایشگاه یا هر استفاده مناسب دیگری بهره گرفت.

شیوه اجرا، همانطور که در جدول صفحات قبل مشاهده شد، مقرر گردیده است که در پایه پنجم ۲۱ "واحد کار پرورشی" در قالب ۲۰ برنامه اجرا شود.

بودجه بندی زمانی واحدهای پایه پنجم به شرح جدول زیر است. (مبانی، اهداف و شیوه‌های هر یک از واحدهای کار پرورشی به‌طور کامل و مشروح در صفحات آینده خواهد آمد).

### بودجه بندی زمانی واحدهای پایه پنجم

ماه	هفته اول	هفته دوم	هفته سوم	هفته چهارم
مهر	—	دعا (۱)	استقامت (۲)	شیوه‌های دوست‌یابی (۳)
آبان	ایراز وجود (۴)	شعر در هبری (۵)	غیرتمندی (۶)	عدالت در خانه (۷)
آذر	خوبان (۸)	رازداری (۹)	دوری از غیبت (۱۰)	حسن ظن (۱۱)
دی	امانتداری (۱۲)	فهمیدگی (۱۳)	وفای به عهد (۱۴)	—
بهمن	—	اکرام بزرگان (۱۵)	حق طلبی (۱۶)	شیوه‌های اصلاح (۱۷)
اسفند	قربانی کردن (۱۸)	تغافل (۱۹)	دوری از حرص و طمع (۲۰)	صله ارحام (۲۱)
فروردین	—	—	نوآوری (۲۲)	عبیرت آموزی (۲۳)
اردیبهشت	استعمال بوی خوش	تحمل عقابد دیگران	—	—

برای اجرای هر واحد شیوه‌های متعددی پیشنهاد شده، و محتوای هر واحد به ترتیب اولویت ارائه شده است. مجریان محترم به میزان زمان و فرصتی که به اجرای واحدها اختصاص می‌دهند می‌توانند شیوه‌های ارائه شده را به ترتیب انتخاب و اجرا کنند. اگر چنانچه مجریان عزیز بخواهند در اجرای واحدها از شیوه‌های ابتکاری خود و کسان دیگر استفاده کنند می‌توانند پس از اجرای دو شیوه از شیوه‌های ارائه شده، در کلیه واحدها از شیوه‌های ابتکاری مورد علاقه خود در اولویت‌های بعدی بهره‌گیرند. بدین ترتیب می‌توانند به اهداف آموزشی خود دست یابند.

توصیه‌های اجرایی

۱. واحدهای طرح به نحوی تنظیم شده‌اند که واحدهای بعدی مقوم، مؤید و مکمل واحدهای قبلی هستند. مجریان بزرگوار باید به نحوی عمل کنند که این سیر تکاملی در اجرای واحدها در عمل نیز مراعات شود. به عبارت دیگر با اجرای واحد کارها، نباید اهداف آنها به بوته فراموشی سپرده شود بلکه در فرصت‌های مقتضی و به مناسبت مختلف اهداف واحد کارهای قبلی مورد توجه قرار گیرد و به دانش‌آموزان در ارتباط با انجام اعمال یا مراعات اهداف واحدهای گذشته تذکر داده شود.

۲. هیچ‌یک از اوراق یا وسایل کمک آموزشی "جعبه وسایل کار" نباید قبل از اجرای واحدهای مربوطه به رؤیت دانش‌آموزان برسد، بلکه برای حفظ تازگی و ایجاد انگیزه در دانش‌آموزان فقط در موعد مقرر ارائه شود.

۳. از آنجا که همکاری اولیای دانش‌آموزان در اجرای موفق طرح نقش بسزایی دارد بنابراین این لازم است که در یکی از ایام مهرماه از آنان دعوت به عمل آید و در مورد کلیه انتظاراتی که در اجرای طرح از آنان می‌رود توجیه شوند.

مطالب مذکور در ذیل حداقل مواردی هستند که باید در این نشست‌ها با اولیاء در میان گذاشت.

۳/۱. اهداف واحدهای بیست و پنج گانه طرح و رفتارهای مورد انتظار از دانش‌آموزان.

۳/۲. چگونگی پیگیری اهداف طرح از سوی اولیاء از طریق دانش‌آموزان.

۳/۳. انواع فعالیت‌هایی که اولیاء باید انجام دهند.

۳/۴. نقش اولیاء در تنظیم دفتر شکوفه‌ها.

۳/۵. نوع و شکل همکاری مادی و معنوی اولیاء در ارتباط با کل کلاس. (نه فرزند خویش)

۴. برای حصول اطمینان از نحوه اجرای طرح در مدارس و میزان استقبال دانش‌آموزان و همچنین بهره‌گیری از نظرات و تجربیات مجریان ارجمند فرم‌هایی تحت عنوان "فرم گزارش کار" پیش‌بینی شده است. از این‌رو شایسته است همکاران محترم بلافاصله بعد از اتمام و اجرای واحد کار مربوطه، این فرم‌ها را تکمیل، و برای بهره‌برداری به مناطق تابعه ارسال کنند.

۵. طبق برنامه‌ریزی‌های انجام یافته مقرر شده است مجریان محترم قبل از شروع رسمی فعالیت‌ها، در مورد نحوه انجام وظایف به نحو شایسته‌ای آموزش‌های لازم را فراگیرند. اگر چنانچه علیرغم این آموزش‌ها مجریان گرامی در طول اجرای طرح با ابهاماتی مواجه شدند شایسته است مراتب را با مسؤولین اجرایی در مناطق درمیان بگذارند و مسایل و مشکلات را برطرف سازند.

۶. برای اجرای موفق طرح در پایان کتاب مطالبی در ارتباط با مهارت‌های ارائه طرح و به‌کارگیری شیوه‌ها و همچنین دستورالعمل اجرایی جشن اختتامیه، دستورالعمل انتخاب مجریان برتر و فرم گزارش کار ضمیمه شده است. از همکاران گرامی استدعا داریم نسبت به مطالعه و به‌کارگیری این فنون توجه بیشتری مبذول فرمایند.

توفیق مجریان و مسؤولین اجرایی طرح را از خداوند تبارک و تعالی مسألت داریم.



بخش دوم

واحد‌های کار

1870

1871

## برنامه: بهشتی شدن واحد کار (۱): دعا

### مبانی

دعا یکی از بهترین عبادت‌ها و موجب استکمال، استقلال نفس و قرب به خداست. دعا شیوه‌ای است که در آن رازها با خدا گفته می‌شود و نیاز خواسته می‌شود. دعا وسیله ارتباط انسان کوچک و ذره‌ای از عالم خلقت با خالق هستی و وجود بی‌نهایت است. آیاتی از قرآن مجید که انسان‌ها را به دعا و ارتباط با خدا می‌خواند روح‌انگیزترین و دلچسب‌ترین فراز کتاب الهی است:

وَقَالَ رَبِّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ. (سوره مومن آیه ۶۳) مرا بخوانید تا اجابت کنم.  
ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُتَعَدِّينَ (سوره اعراب آیه ۵۵) با حال تضرع و در خفا، پروردگارتان را بخوانید. به درستی که خدا تجاوزگران را دوست ندارد.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ (سوره بقره آیه ۱۸۳) و هنگامی که بندگانم از من سؤال کنند، (بگو) من به آنها نزدیک هستم و اگر مرا بخوانند، دعوتشان را اجابت می‌کنم.

پیامبر اکرم ﷺ و معصومین علیهم السلام نیز در روایات متعددی مسلمانان را به دعا کردن و ارتباط با خداوند تبارک و تعالی فراخوانده‌اند. حضرت رسول اکرم فرموده‌اند: دعا مغز و روح عبادت است. امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: هیچگاه دعا را ترک نکنید، زیرا شما عملی را پیدا نمی‌کنید که مانند دعا موجب تقرب باشد. حتی امور کوچک را نیز از خدا بخواهید و به عذر کوچک بودن، دعا را ترک نکنید. زیرا صاحب امور کوچک همان صاحب امور بزرگ است. امام رضا علیه السلام و اصحابش می‌فرمودند از سلاح انبیاء استفاده کنید: گفتند سلاح انبیاء چیست؟ فرمود: دعا. حضرت امام باقر علیه السلام فرمود: خدا از بندگان مومن کسانی را دوست می‌دارد که زیاد

دعا کنند. به شما توصیه می‌کنم که به هنگام سحر تا طلوع خورشید دعا کنید که در این زمان درهای آسمان باز است و ارزاق مردم تقسیم می‌شود و حوایج بزرگ برآورده می‌گردد.

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمود: دعا سلاح مومن، ستون دین و نور آسمان و زمین است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: دعا بهترین اعمال نزد خدا و کلید سعادت است و بهترین دعا، دعایی است که از سینه پاک و قلب با تقوی صادر شود. حضرت رسول اکرم در حدیث دیگری می‌فرماید: خدا رحمت کند بندگانی را که حاجاتش را از خدا بخواهد و در دعا اصرار کند، چه حاجتش برآورده شود یا نشود. و آنگاه این آیه را بخواند: **وَادْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَنْ لَا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا.**

دعا نه تنها یک عبادت بلکه روح و مغز همه عبادت‌هاست و پاداش اخروی دارد. دعا معراج مومن و وسیله پرواز به عالم قدس است. روح را به کمال می‌رساند و پرورش می‌دهد و به قرب خدا نایل می‌گرداند. دانش آموزان باید از این سنین حتی جلوتر از این با شیوه دعا، زمان و مکان دعا آشنا شوند، خواسته دنیوی و اخروی را با خدای خود در میان بگذارند و نیازهای مادی و معنوی را فقط از او بخواهند. این امر ارتباط تنگاتنگی با کرامت انسانی دارد زیرا فقط با خدا راز گفتن و نیاز خواستن، موجب مناعت طبع، عزت نفس و بزرگواری انسان می‌گردد و انسان عزیز و کریم هیچوقت حاضر نمی‌شود با داشتن منبع لایزال الهی، تن به ذلت خواهش از مخلوق بدهد. او مخلوق خدا و بهترین مخلوق رب است و برای او و برای نیل به صفات او خلق شده است دون شأن انسان خدایی است که سر به آستان غیر او بساید.

## اهداف

۱. تعمیق شناخت دانش آموز از فلسفه دعا.
۲. تقویت روحیه رازگویی با خدا و نیازخواهی از بارگاه ذات باری.

## آزمون

دانش آموز در موقعیت‌های مناسب دعا می‌کند.

## شیوه‌ها

### شیوه شماره ۱: قصه گویی

انسان‌های مؤمن دعوت شده‌اند که در همه حال دعا کنند هرچند که ممکن است دعای آنها به درجه استجابیت هم نرسد ولی در هر حال دعا وسیله کمال و ابراز نیل به قرب الهی است.

خداوند نسبت به بندگان خود رحمان و رحیم است. وقتی دعایی اجابت نمی‌شود شاید علل مختلفی باعث این عدم اجابت باشد که یکی از آنها تفوق حکمت الهی بر رحمت وی است. ولی این امر مانع از این نمی‌شود که بندگان، راز خود با خدا نگویند و نیاز از وی نخواهند. یکی از عللی که می‌تواند موجب عدم پذیرش دعا باشد حکمت الهی بر ساخته شدن بنده در مقابله با شداید و سختی‌ها است که این خود نوعی اجابت بلکه برترین آنهاست. پس با پذیرش این نکته می‌توان گفت هر دعایی مستجاب است ولیکن شکل و نوع آن بر بنده مکشوف نیست. پس باید به ارحم الراحمین خوش بین بود و در همه حال فقط او را خواند.

در اسلام دعا برای دیگران و برای برآورده شدن نیاز آنان بخصوص دعای والدین در حق فرزندان بسیار سفارش شده است و از جمله دعاهاى سریع‌الاجابه است. در قصه این واحد کار به این موضوع پرداخته شده است. ضمن خواندن این قصه بحث و گفتگویی در این باب با دانش‌آموزان داشته باشید.

### نفرین پدر

امام حسین علیه السلام فرمود: من و پدرم در شب تاریکی به طواف خانه خدا مشغول بودیم. در این هنگام متوجه ناله‌ای جانگداز و آهی آتشین شدیم. شخصی دست نیاز به درگاه خدا دراز کرده و با سوز و گدازی بی‌سابقه به تضرع و زاری مشغول بود. پدرم فرمود: ای حسین! آیا می‌شنوی ناله گنهکاری را که به درگاه خدا پناه آورده و با قلبی پاک اشک ندامت و پشیمانی می‌ریزد؟ پس او را پیدا کن و پیش من بیاور.

در آن شب تاریک گرد خانه خدا گشتم و از وسط مردم و با زحمت او را میان رکن و مقام پیدا کرده و به خدمت پدرم آوردم. جوانی زیبا و خوش اندام بود. با لباس‌های گرانبها. پدرم تا او را دید فرمود: کیستی؟

عرض کرد: مردی از اعرابم. پرسید: این ناله و التهاب و سوز و گدازت برای چه بود؟ گفت: از من چه می‌پرسی یا علی! که بار گناهان پشتم را خمیده کرده و نافرمانی پدر و نفرین او اساس زندگیم را به هم پاشیده و سلامتی و تندرستی را از من ربوده است.

حضرت فرمود: جریان چیست؟ گفت: شب و روز من به کارهای زشت و بیبوده می‌گذشت و غرق در گناه و معصیت بودم. پدر پیری داشتم که با من خیلی مهربان بود و هر چه مرا نصیحت می‌کرد و راهنمایی می‌نمود که از کارهای خلاف دست بردارم. نمی‌پذیرفتم و گاهی هم

او را آزار رسانده و دشنامش می‌دادم. پولی نزد او سراغ داشتم و رفتم پول را از صندوقی که در آن بود بردارم. پدرم جلو مرا گرفت و من دست او را فشردم و بر زمینش زدم، خواست از جایی برخیزد، ولی از شدت گرفتگی و درد یارای حرکت نداشت. من پول‌ها را برداشتم و پی کار خود رفتم. موقع رفتن، شنیدم که گفت: به خانه خدا می‌روم و تو را نفرین می‌کنم.

پدرم چند روز روزه گرفت و نماز خواند. پس از آن، ساز و برگ سفر را مهیا کرد و بر شترش سوار شد و خود را به کعبه رساند. من شاهد کارهایش بودم که دست به پرده کعبه گرفت و با آهی سوزان مرا نفرین کرد. به خدا سوگند هنوز نفرینش تمام نشده بود که این بیچارگی مرا فرا گرفت و تندرستی را از من سلب کرد. او پیراهن خود را بالا زد، من و پدرم دیدیم یک طرف بدن او خشک شده و حس و حرکتی ندارد.

جوان گفت: بعد از این حادثه، بسیار پشیمان شدم و نزد پدرم رفتم و عذر خواهی کردم: ولی او نپذیرفت و به طرف خانه خود رهسپار شد. سه سال بر همین ترتیب گذراندم و از او پوزش می‌خواستم و او رد می‌کرد.

سال سوم و ایام حج، در خواست کردم همان جایی که مرا نفرین کردای، دعا کن: شاید خداوند سلامتی را به برکت دعایت به من بازگرداند. او قبول کرد و با هم به طرف مکه حرکت کردیم تا به همان محل رسیدیم. شب تاریکی بود و ناگاه مرغی از کنار جاده پرواز کرد. بر اثر بال و پرزدن مرغ، شتر پدرم رمید و او را از پشت خود بر زمین افکند. پدرم میان دو سنگ واقع شد و جان به خداوند تسلیم کرد. او را همان‌جا دفن کردم و می‌دانم این گرفتاری و بیچارگی من فقط به واسطه نفرین و نارضایتی اوست. امام حسین علیه السلام می‌گوید که پدرم فرمود: اینک فریادرس تو رسید و دعایی را که پیامبر به من یاد داده است، به تو می‌آموزم. حضرت سپس فرمود: اینکه پدرت با تو به طرف کعبه آمد تا دعا کند شفایابی، معلوم می‌شود از تو راضی شده است. اینک من دعایی را که رسول خدا یادم داد به تو می‌آموزم و هر کس آن دعا را که اسم اعظم الهی در آن است بخواند، بیچارگی و اندوه و فقرش بر طرف می‌گردد و گناهانش آمرزیده می‌شود. آنگاه پدرم فرمود: در شب دهم ذی حجه دعا را بخوان و صبحگاه پیش من بیا تا تو را ببینم. بعد، نسخه دعا را به او داد.

صبح روز موعود، جوان با شادی و شغف به سوی ما آمد و نسخه دعا را تسلیم کرد. وقتی از او پرسش کردم، دیدم سالم شده است و به من گفت: به خدا سوگند، این دعا اسم اعظم دارد. سوگند به پروردگار کعبه که دعایم مستجاب شد و حاجتم برآورده گردید!

پدرم فرمود: جریان شفا یافتن خود را بگو. جوان گفت: در شب دهم ذی حجه، همینکه دیده‌های مردم به خواب رفت، دعا را به دست گرفتم و به درگاه خدا نالیده و اشک ندامت ریختم و برای مرتبه دوم خواستم دعا را بخوانم که ندایی آمد: ای جوان! کافی است. تو خدا را به اسم اعظم قسم دادی و مستجاب شد.

نوشته: سید ناصر حسینی

### شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد کار از دانش‌آموزان خواسته شد، است اول، با مراجعه به مفاتیح الجنان پنج دعا را پیدا و مشخص کنند که این دعاها در چه اوقاتی خوانده می‌شوند؟ دوم، خواسته‌های شخصی خود را با زبان خود بنویسند و با خدا راز و نیاز کنند. برای هر یک از موارد خواسته محل مشخصی در نظر گرفته شده است که دانش‌آموز مطالب خود را در آن محل خواهد نوشت. به بهترین و جامع‌ترین خواسته‌ها و کاملترین تحقیق امتیازاتی تعلق گیرد.

### شیوه شماره ۳: شعر خوانی

#### مناجات

ای خدا! ای خدای پاک و بزرگ  
ای خداوند آسمان و زمین

\*\*\*

از تسو دارد تسوان جسنیدن  
مرغ و مرغابی و کسبوترها

\*\*\*

جسم من، قلب و جان و هستی من  
زین جهت، سعی و کوششم شب و روز

\*\*\*

من فقط بنده و مطیع توام  
از ره لطف و مهربانی خود

یاریم کن، تو! ای خدای بزرگ، تو! ای دلم بسا تو آشنا گردد  
 قلبم از مهر تو شود لبریز، تو! ای خدای بزرگ، تو! ای دلم بسا تو آشنا گردد  
 از مهر تو شود لبریز، تو! ای خدای بزرگ، تو! ای دلم بسا تو آشنا گردد  
 از مهر تو شود لبریز، تو! ای خدای بزرگ، تو! ای دلم بسا تو آشنا گردد

### لحظة سبز دعا

چشمه‌ها در زمزمه	رودها در شست و شو	موج‌ها در همه	جوی‌ها در جست و جو	باغ در حال قیام	کود در حال رکوع	آفتاب و ماهتاب	در غروب و در طلوع	سنگ، پیشانی به خاک
آبر، سر بر آسمان	مثل گنبد خم شده	قامت رنگین کمان	آبر در حال سفر	آسمان غرق سکوت	سر سر گلدسته‌ها	بال سرغان در قنوت	کاسه شبنم به دست	لاله می‌گیرد وضو
باز خوشبو می‌شود قلب اتساق	موجی افتاده به روی چادرش.	کفتر روح مرا تا آسمان	می‌دهد پرواز، بری چادرش.	باز خوشبو می‌شود قلب اتساق	موجی افتاده به روی چادرش.	کفتر روح مرا تا آسمان	می‌دهد پرواز، بری چادرش.	

شعر از: فیض امین پور

### بوی چادر

باز هم در قاب چشم مادرم  
 تکه‌ای از آسمان افتاده است.  
 در نگاهش می‌درخشد آفتاب  
 روبه‌رویش جانمایی ساده است.  
 لرزشی بر شانه‌هایش جاری است  
 موجی افتاده به روی چادرش.  
 کفتر روح مرا تا آسمان  
 می‌دهد پرواز، بری چادرش.  
 شعر از: سید سعید هاشمی

در طول هفته‌ای که این واحد کار اجرا می‌شود می‌توانید به یکی از روش‌های زیر عمل کنید.

۱. خواندن یک دعای دستجمعی همزمان با ورود معلم به کلاس در طول هفته و ترجمه آن توسط یکی از دانش‌آموزان داوطلب؛ به عنوان مثال دعای فرج.

۲. به تعداد روزهای هفته (۶ روز) دعا‌های کوتاهی را مانند نمونه‌های زیر ابتدای هفته روی تابلوی کلاس بنویسید و دعای هر روز را مشخص کنید و از دانش‌آموزان بخواهید دعای هر روز را هنگام ورود معلم به کلاس به صورت دستجمعی قرائت کنند. بهتر است بعد از قرائت دعا ترجمه آن توسط یکی از دانش‌آموزان به صورت دکلمه خوانده شود.

.. ربنا اتنا فی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار (سوره بقره: آیه ۲۰۱)

.. رب زدنی علماً (سوره طه آیه ۱۱۴)

.. ربنا لا تزغ قلوبنا بعد از هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب (سوره ال

عمران آیه ۸)

.. رب اجعلنی مقیم الصلوة و من زریتی ربنا و تقبل دعا (سوره ابراهیم آیه ۴۰)

.. ربنا لا تجعلنا مع القوم الضالین (سوره اعراف آیه ۴۷)

.. ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار (آل عمران آیه ۱۹۱)

تذکر: نیازی به حفظ کردن دعا نیست، بلکه دانش‌آموزان می‌توانند آن‌را در برگه‌ای نوشته

و از رو بخوانند.

۱. ابتدا با مطرح کردن این سؤال توجه دانش‌آموزان را به موضوع بحث جلب کنید: «آیا می‌دانید انسان‌ها در هنگام سختی‌ها و گرفتاری‌ها از چه کسانی کمک می‌گیرند؟» سپس فرصتی را برای پاسخگویی دانش‌آموزان مشخص کنید. بعد از پایان فرصت تعیین شده به منظور فکر کردن از آنها بخواهید تا پاسخ‌های خود را همراه با دلایل ارائه کنند. بهتر است هنگام پاسخگویی دانش‌آموزان و ذکر دلایل آنان سؤالات دیگری نیز در ارتباط با دعا، فواید و ضرورت‌های آن مطرح گردد تا موضوع برای دانش‌آموزان بیشتر باز شود.



## برگ شکوفه واحد کار ۱

دانش آموزان عزیز یکی از راه‌های برقراری ارتباط با خداوند دعا کردن است که موجب آرامش دل‌ها می‌شود. ضمن رنگ‌آمیزی تصاویر، اقدامات زیر را انجام دهید.

۱. با مراجعه به کتاب‌های دعا (مفاتیح الجنان) نام ۵ دعا را پیدا کنید و همزمان با خواندن آن را در محل تعیین شده بنویسید.

۲. خواسته‌های خود را در چند جمله به صورت دعا از خدا بخواهید و در محل تعیین شده بنویسید.



زمان خواندن دعا

نام دعاها

۱.

۲.

۳.

۴.

۵.

خواسته‌ها

۱. پروردگارا به من کمک کن تا بتوانم به پدر و مادر خود نیکی کنم.

۲.

۳.

۴.



## برنامه: همت و تلاش واحد کار (۲): استقامت

### مبانی

تأثیرپذیری از شرایط اجتماعی در مواردی مطلوب نیست و انسان نباید اسیر حوادث و روند اجتماعی باشد، بلکه همیشه این امکان نیز در وی هست که در قبال فشار شرایط استنادگی کند و رنگ نپذیرد و یا در حدی فراتر، بر شرایط اجتماعی، تأثیر نیز بگذارد. این ویژگی، جلوه بارز اختیار انسان است. هنگامی که این ویژگی در آدمی رخ می‌نماید، حالات او ماهیت سایه‌ای ندارد که از بیرون در وی افکند؛ او در این حال، ادامه شرایط نیست، بلکه حدی است بر شرایط. انسان با این ویژگی، هر گاه در شرایط مادی غنا یا فقر قرار گیرد، در قبال فشار حاصله از این شرایط، استنادگی می‌کند؛ او به هنگام غنی از دلدادگی سرباز می‌زند و به هنگام فقر از دلمردگی، این معنا بیانی از «زهد» است. زهد آن است که اگر چیزی از کف نهادی، یأس به دل نگیری و اگر به کف آوردی، دل نسپاری.

در شرایط اجتماعی نیز همین استقامت می‌تواند ظهور کند و در این صورت، فرد با حضور در شرایط اجتماعی معین، سرایت‌پذیری نشان نخواهد داد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَبِضُّوكُمْ مِّنْ ضَلَّ إِذْ أَخَذْتُمْكُمْ. (آیه ۱۰۵ سوره مائده)  
ای ایمان آوردگان، به خود بپردازید که اگر هدایت یابید، گمراهان به شما آسیبی نتوانند زد. و چنین است که بسا فردی در میان غافلان باشد، اما در شمار ذاکران در آید (إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ يَكْتُبُ مِنَ الذَّاكِرِينَ)

البته این ویژگی، تنها اختصاص به انسان‌های هدایت شده ندارد. گمراهان نیز حاصل مقاومتی در برابر هدایتند و بلکه باید گفت که آدمیان اغلب در برابر هدایت، مقاومت‌تر بودند تا

در برابر ضلالت. قرآن اشاره دارد که امت‌ها چگونه در برابر دعوت پیامبران انگشت در گوش می‌کردند تا نشنوند و پیغمبر به هر باری تازه‌ای از هدایت چشم می‌بستند تا نبینند.

مقاومت در وجه برتر خود به تأثیرگذاری بر شرایط منجر می‌شود و آدمی دست به تغییر آفرینی در موقعیت می‌برد. رسولان همین رسالت را به عهده داشتند و هر گاه که کسانی دست به طغیان می‌زدند و فساد می‌گسترند، آنان برای مهار زدن به طغیان‌گسلی می‌شدند. (اذْهَبْ إِلَىٰ قَرْعُونَ إِنَّهُ طَغَىٰ) در این دیدگاه، انسان موجودی خلاق، مبدع و مبتکر است که مظهر تغییر و دگرگونی محیط خود تواند بود و البته این خصیصه نیز تنها از آن هدایت‌یافتگان و صالحان نیست؛ اگر اینان سستی ورزند، بی‌شک آنان شرایط را آن‌چنان که می‌خواهند تغییر توانند داد. بنابراین باید مقاومت و استقامت دانش‌آموزان و نونهالان را در قبال شرایط نامطلوب افزایش داد و آنان را چنان گرداند که به جای پیروی از فشارهای بیرونی، از الزام‌های درونی تبعیت کنند. این پیروی از الزام‌های درونی را احساس مسئولیت یا احساس تکلیف می‌نامیم. فردی که در برابر انجام یا ترک عملی، احساس مسئولیت می‌کند و بر این مسئولیت پای می‌افشرد، خود را تحت تأثیر بایدی از درون می‌بیند؛ بایدی که در عین حال، هم الزام‌آور است و هم فرد نسبت به آن احساس یگانگی و خودی دارد.

در حالیکه «باید»های بیرونی گاه فقط الزام‌آورند، اما فرد نسبت به آنها احساس دوگانگی و بیگانگی دارد. با توجه به همین تفاوت، اهمیت و قدرت احساس مسئولیت که منشاء مقاومت و استقامت است شناخته می‌شود.

## هدف

تقویت روحیه پایداری در مسایل زندگی و دفاع از حق

## آزمون

دانش‌آموز در حل مسایل زندگی و دفاع از حق مقاومت می‌کند.

## شیوه‌ها

شیوه شماره ۱: قصه خوانی

بعضی از مفسرین درباره صراط مستقیم گفته‌اند: راهی که همراه با مقاومت و حتی طلب مقاومت است و لزوماً به معنای راه راست (بدون پیچ و خم) نیست. در روایات آمده است که

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند که سوره «هود» مرا پیر کرد زیرا در این سوره آمده است که: فَاسْتَعْمُوا كَمَا أَمَرْتُ (به آنچه تو را امر کرده‌ام استقامت کن) و استقامت و تلاش حضرت رسول اکرم ﷺ در اجرای اوامر الهی بود که موجب نشر و اشاعه تفکر توحیدی در بخش اعظم مناطق دنیای آن روز گردید و به فضل الهی با استقامت مومنین به این تفکر جهانی نیز خواهد شد.

صفحه عاشورا و دلاوری‌های یاران اباعبدالله الحسین (ع) نمونه کاملی از استقامت ایمان آورندگان به توحید است. در قصه زیر ماجرای عاشورا و جانفشانی‌های شهدای کربلا به طرز زیبایی به تحریر کشیده شده است. ضمن خواندن این قصه برای دانش‌آموزان، بحث و گفتگویی درباره اشکال و انواع استقامت با آنان داشته باشید.

### ما ایستاده‌ایم!

صبح عاشورا از راه رسید. خورشید آرام، آرام خود را از سینه کوه بالا کشید، زنان و کودکان بی‌تابی می‌کردند. شمشیرها و نیزه‌های برافراشته آماده نبردی سخت بودند. آفتاب نورش را بر سینه خشک دشت کربلا پهن کرده بود. سپاهیان ابن سعد در حال جنب و جوش بودند، چشم‌ها به سوی آنها دوخته شده بود تا شروع جنگ را ببینند. حلقه محاصره هر لحظه تنگ‌تر می‌شد، حالا دیگر صدای شیبه اسب‌های دشمن به گوش می‌رسید. نور سرخ خورشید بر شمشیرها و نیزه‌ها می‌تابید. اوضاع هر لحظه حساس‌تر می‌شد. تمام یاران، برادران و فرزندان امام آماده نبرد بودند. هلله و شادی لشکریان کفر به همراه شیبه اسب‌ها، صحرای کربلا را گرفته بود.

امام حسین (ع) تصمیم گرفت یک بار دیگر حجت را بر یاران فریب خورده لشکر کفر تمام کند. حضرت در حالی که لب‌های مبارکش از تشنگی می‌سوخت با صورتی بلند و رسا سخنان خود را بیان نمود. در بخشی از کلام امام خطاب به لشکر کفر آمده است: «... ما ننگ و خواری را نخواهیم پذیرفت؛ چرا که خدا و رسولش ما را از این کار باز داشته‌اند. خدایا! تو خود می‌دانی که من بر این قوم حجت را تمام کرده‌ام و آنها را از عاقبت کاری که به آن دست می‌زنند، آگاه نمودم. اینک با سپاهی اندک در مقابل دشمنان تو ایستاده‌ام و از دین تو دفاع خواهم کرد...»

سخنان امام دل لشکریان را به لرزه انداخته بود. «خر» یکی از سرداران سپاه یزید پشیمان و سرافکننده به سوی یاران اندک امام اسب تاخت و توبه خود را با چشمانی اشکبار به امام حسین (ع) اعلام کرد. فرمانده سپاه کفر - عمر سعد - که بیش از این درنگ را جایز نمی‌دید، با پرتاب تیری، فرمان حمله را صادر کرد. حر بن یزید ریاحی از امام اجازه جنگ گرفت و چون

شیری غزآن خود را به دریای لشکر کفر زد. او اولین کسی بود که در روز عاشورا خون خود را فدای اسلام کرد.

بعد از شهادت حر آتش جنگ شعله ور شد. خورشید چون کورهای گداخته خود را به وسط آسمان می کشاند. یاران امام با شجاعت در مقابل سپاه عظیم یزید آماده جنگ می شدند. صدای «الْعَطش» کودکان از خیمه ها به گوش می رسید. لب ها خشک شده بود و جگرها از تشنگی می سوخت. یاران با وفا و دلیر امام حسین علیه السلام یکی پس از دیگری اجازه نبرد می گرفتند و به سوی دشمن حمله می کردند. دشت کربلا در فریاد و خون غوطه ور بود. ابر سیاهی از گرد و غبار همه جا را پوشانده بود.

«خلف» نوجوانی شیردل که همراه با مادرش برای یاری امام به کربلا آمده بود، آماده رفتن به میدان جنگ شد. امام با دیدن او فرمود: «پسرم! پدر تو به شهادت رسیده، اگر به میدان بروی تو نیز کشته خواهی شد و مادرت در این بیابان پناهی نخواهد داشت.»

خلف - پسر مسلم بن عوسجه - به امام عرض کرد: «سر و جانم به فدایت باد! مادرم خود لباس رزم به تنم پوشانده است.»

خلف به میدان رفت و با آن اندام و جثه کوچک، توانست سی نفر از دشمنان را هلاک کند. با هجوم دسته جمعی لشکریان یزید، خلف به شهادت رسید. یکی از سربازان سپاه کفر سر خلف را از بدن جدا کرد و آن را به سوی مادرش پرتاب کرد. مادر، سر فرزند را به طرف لشکر یزید بازگرداند و گفت: «ما آنچه که در راه خدا دادیم. پس نخواهیم گرفت.»

سپاه یزید از پیکار مردانه و جانبازی یاران اباعبدالله به حیرت افتاده بود. بی تابی زنان و کودکان در خیمه ها به اوج خود رسیده بود. تا آن زمان بیش از پنجاه تن از بهترین یاران امام به شهادت رسیده بودند. خورشید به وسط آسمان رسیده بود. چون وقت نماز شد، امام همراه با یاران خود به نماز ایستاد.

بعد از نماز، یاران امام حسین جنازه سعید بن عبدالله که در وقت نماز خودش را آماج تیرها و سپر امام قرار داده بود، به گوشه ای کشاندند. دیگر، یارانی اندک در کنار امام باقی مانده بود. نوبت به جوانان بنی هاشم رسید: به فرزندان علی بن ابیطالب، به فرزندان عقیل و جعفر طیّار، به طفل شش ماهه حسین علیه السلام، به قاسم پسر امام حسین علیه السلام و به علی اکبر؛ جوانی که بیشترین شباهت را به جدش رسول خدا داشت. بالاخره نوبت به آخرین یار و یاور حسین علیه السلام و سردار رشید سپاه او حضرت ابوالفضل العباس رسید. او مشک آب را بر دوش افکند و به سوی

«علقمه» حرکت کرد. سپاه دشمن با اسبان تازه نفس و چالاک راه را بر حضرت عباس علیه السلام بستند. ابوالفضل العباس به آنها حمله ور شد و تعدادی از آنها را هلاک کرد و عده‌ای نیز از ترس پا به فرار گذاشتند. حضرت ابوالفضل علیه السلام با زحمت زیاد خود را به کنار علقمه رساند. تشنگی، سخت بر او غلبه کرده بود و سینه‌اش از عطش می‌سوخت. دستش را میان آب سرد و گوارا فروبرد و لب‌های خشکیده‌اش را به آن نزدیک کرد. ناگاه به یاد تشنگی برادر بزرگوارش امام حسین افتاد و با خود گفت: «عباس! تو می‌خواهی آب بنوشی، در حالی که برادرت حسین و زنان و کودکان تشنه‌اند و منتظر آب؟!»

حضرت ابوالفضل علیه السلام مشک آب را برداشت و به سوی خیمه‌ها حرکت کرد. دو نفر از افراد سپاه یزید که در کمین نشسته بودند، ناجوانمردانه و از پشت به او حمله بردند و دست را ستش را با شمشیر قطع کردند. اما سقای دلیر کربلا در حالی که شمشیرش را به دست چپ گرفته بود، به جنگ با آنها مشغول شد. لحظاتی بعد حضرت ابوالفضل العباس که به او ماه بنی‌هاشم می‌گفتند، به فیض شهادت نایل آمد. دیگر کسی جز امام حسین علیه السلام در میدان باقی نمانده بود. امام بر اسب خود - ذوالجناح - چون خورشیدی تنها در مقابل ابر تیره دشمن محکم و استوار آماده جهاد شد. او چون شیر می‌گرید و بر دشمن می‌تاخت و چون دریایی پرخروش فریاد می‌زد: «وای بر شما ای پیروان دودمان ابوسفیان! اگر دین ندارید و از روز قیامت نمی‌ترسید پس در این دنیا آزاده زندگی کنید.»

سپاه یزید می‌دید که فرزند رسول خدا با چه شوری سخن می‌گوید و با چه عشقی در آخرین لحظات مشتاق دیدار خدای خویش است. اما قلب تیره آنها باعث شده بود که به سخنان نافذ و گفتار حیات‌بخش امام بی‌توجه باشند و دست از دشمنی و ظلم برندارند. لحظاتی بیشتر از سخنان فرزند رسول خدا - حسین بن علی - نگذشته بود که گروهی از لشکریان دشمن به سوی امام حمله ور شدند و با سنگ و شمشیر و نیزه، سر، صورت و بدن مبارک امام را مورد هدف قرار دادند.

امام حسین علیه السلام با وجود آنکه بدنش در همان شروع نبرد دچار آسیب شده و خون از پیشانی مبارکش جاری بود، حملات خود را به سوی سپاه دشمن آغاز کرد و گروهی از آنها را چون برگ‌های خشک درختان به زمین ریخت. سپاهیان کفر که می‌دیدند حسین بن علی با چه فدرت و شجاعتی یکه و تنها در مقابل آنها ایستاده است، تصمیم گرفتند حمله خود را گروهی و ناگهانی آغاز کنند تا بتوانند امام علیه السلام را در حلقه محاصره خود قرار دهند. لحظاتی نگذشته بود که حضرت حسین از چهار طرف در محاصره نیزه‌ها و شمشیرها قرار گرفت.

با اکنون، با آنکه بیش از هزار و چهارصد سال از آن واقعهٔ جانگداز می‌گذرد اما هنوز مزار مطهر و قبر شش‌گوشه ابا عبدالله، علاقه‌مندان و شیعیان را به سوی خود جذب می‌کند. هنوز پرچم پیروز اسلام بر فراز دل‌های مشتاقان برافراشته است و این نشانه‌ای است بر پیروزی خون بر شمشیر.

این شعر در کتاب «سوره‌های شکر» از دکتر محمد باقر نوری، تهران، نشر آستان قدس، ۱۳۸۱، شماره ۲، تکمیل برگ شکوفه، شماره ۲، به چاپ رسیده است. نویسنده: مهدی مراد حاصل.

۱. قسمت اول آن شکلی است به نام درخت استقامت که میوه‌هایی را با خود به همراه دارد. از دانش‌آموزان بخواهید میوه‌های استقامت همچون افتخار، آزادگی و... را در داخل میوه‌ها بنویسند.

۲. بخش دوم توضیح مختصری است که دانش‌آموزان باید در این بخش درباره افرادی بنویسند که با استقامت به پیروزی‌های بزرگی دست یافته‌اند و دو نمونه از آن (امام خمینی و ادیسون) مثال زده شده است. از دانش‌آموزان بخواهید به چند مورد دیگر خود اشاره نمایند.

این شعر در کتاب «سوره‌های شکر» از دکتر محمد باقر نوری، تهران، نشر آستان قدس، ۱۳۸۱، شماره ۳، شعر خوانی، شماره ۳، به چاپ رسیده است. نویسنده: مهدی مراد حاصل.

رود، در بستر خود دریا را در پیش  
تک و تنها می‌رفت  
خسته از دوری راه  
سوی دریا می‌رفت

رود، در راه خودش  
پیچ و خم‌هایی داشت  
بر لبش زمزمه از  
درد تنهایی داشت

روزها، شب‌ها رفت	رود مسی رفت، اما	رود را همسفری
تا که دریا را دید	باز تنها، تنها	همدل و پاک نبود
او خودش دریا شد	کفبه لب‌هایش داشت	یا اگر بود بسجز
موج‌هایش خسندید.	آرزویش: دریا	خار و خاشاک نبود

شعر: مصطفی رحماندوست

### کلام امام خمینی

به به چه حرف خوبی، آن شب امام ما گفت  
حرفی که خواب دشمن، از آن سخن برآشت  
حرف امام این بود، در سرزمین ایران  
پساینده است اسلام، تا هست شور ایمان  
ما بسجه‌های ایران، جنگیم تا رهایی  
ترسی به دل نداریم، از رنج بی‌غذایی  
فسریدمان بلند است، نهضت ادامه دارد  
حتی اگر شب و روز، بر ما گلوله بارد  
از توپ و تانک دشمن، هرگز نمی‌هراسیم  
دشمن گیاه هرزه است، ما مثل تیغ و داسیم  
دشمن خیال کرده، ما نوگل بهاریم  
اما امام ما گفت، ما مرد کارزاریم  
فسریدمان بلند است، نهضت ادامه دارد  
حتی اگر شب و روز، بر ما گلوله بارد

شعر: وحید نیکخواه

## نخل و آفتاب

ماهی نبودام	بس سالیان بر او	در باغ هستی اش
تا گل کنم در آب	با تشنگی گذشت	آتش زبانه زد
نخلم که زسته ام	یک دشت و آفتاب	در شعله های خویش
در باغ آفتاب	یک آفتاب و دشت...	نو شد، جوانه زد.
نخلی که ریشه اش	یک لحظه چشم خود	از تلخی آفرید،
آبی به خود ندید،	از زندگی ندوخت	شیرینی رطب
در باغ آفتاب،	با آفتاب زیست	صد خوشه آفتاب
هرگز نیارمید.	با آفتاب سوخت	بر شاخه های شب.

شعر: اسدالله شعبانی

### شیوه شماره ۴: بازی استقامت

به منظور جلب توجه دانش آموزان به اهمیت و نقش استقامت در رسیدن به اهداف می توانید بازی های زیر را انجام دهید:

۱. بازی طناب کشی: برای انجام این بازی دانش آموزان به دو گروه تقسیم می شوند و بازی طناب کشی را انجام می دهند. گروهی که توانسته باشد با مقاومت و استقامت بیشتر گروه مقابل را به سمت خود حرکت دهد به عنوان گروه برنده اعلام می شود و مورد تشویق قرار می گیرد.
۲. اجرای مسابقه دو استقامت: برای اجرای این بازی می توان از محوطه مدرسه استفاده کرد مثلاً از دانش آموزان بخواهید ۵ دور محوطه حیاط مدرسه را بپرخند.
۳. در صورت امکان اجرای برنامه کوهپیمایی یا انجام سایر تمرینات ورزشی که نیازمند استقامت بدنی است، مورد توجه قرار گیرد.

### شیوه شماره ۵: سیر در طبیعت

به منظور اجرای این شیوه در طول هفته ای که این واحد کار اجرا می شود بهتر است با هماهنگی اولیای مدرسه و خانواده، آنان را به طبیعت (کوه - صحرا - دشت - بیابان) ببرید و از

آنها بخواهید با تفکر در پدیده‌های طبیعت مصادیقی از استقامت و پایداری در طبیعت را کشف کنند. به عنوان مثال: کوه مظهر استقامت در مقابل سیل، زلزله و درختان مظهر مقاومت در مقابل بادهای و طوفان‌ها و خشکسالی‌ها و....

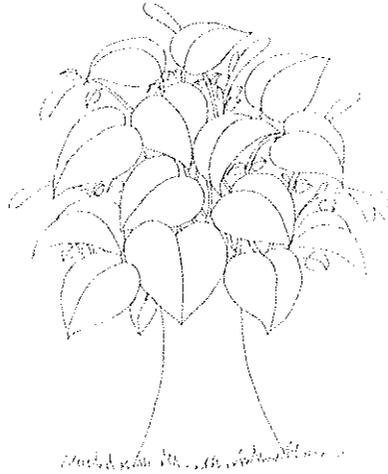
بعد از بررسی نمونه‌های مقاومت در طبیعت از آنان بخواهید به صورت گروهی در مورد نمونه‌های مقاومت و ایستادگی انسان‌ها در مقابل سختی‌ها، مشکلات و جنگ‌ها فکر کنند. سپس هر گروه ضمن بیان نمونه‌های مورد نظر خود توضیح مختصری پیرامون آن نمونه‌ها به سایر دانش‌آموزان ارائه دهد. بهتر است بحث‌های دانش‌آموزان به گونه‌ای هدایت شود که به مواردی نظیر مواردی زیر اشاره نمایند.

۱. استقامت مردم ایران در مقابل رژیم ستم شاهی.
۲. مقاومت آزادگان در اسارت.
۳. مقاومت مردم ایران در ۸ سال دفاع مقدس.
۴. مقاومت بیش از پنجاه ساله مردم فلسطین در مقابل رژیم اشغال‌گر قدس.
۵. مقاومت پیامبران و ائمه مقابل ستم مخالفان هدایت مردم.
۶. مقاومت مردم خرمشهر.
۷. مقاومت در عملیات والفجر ۸.



## برگ شکوفه واحد کار ۲

دانش آموز عزیز ضمن رنگ آمیزی تصویر درخت استقامت میوه‌های آنرا کامل کنید و همانند نمونه‌های مطرح شده موارد دیگری را که می‌شناسید در محل تعیین شده بنویسید.



در زیر نمونه‌هایی از کسانی با تحمل سختی‌ها و مقاومت در برابر مشکلات به بزرگی رسیده‌اند آمده است. آیا موارد دیگری را می‌شناسید؟ در محل نقطه چین بنویسید.

۱. امام خمینی علیه السلام از ۱۵ خرداد ۴۲ مبارزه خود با رژیم شاه را شروع کرد و بعد از ۱۵ سال مبارزه و تحمل مشکلات و ایستادگی در برابر ظلم در ۲۲ بهمن ۵۷ حکومت جمهوری اسلامی را در ایران بنیانگذاری کرد.

۲. توماس ادیسون فقط ۱۲ سال داشت که کارهای آزمایشگاهی را در زیرزمین خانه‌شان شروع کرد و از هفت صبح تا هفت شب کار می‌کرد و سرانجام در مدت ۶۰ سال زحمت خود ۱۱۲۲ مورد اختراع به ثبت رساند.

۳.

۴.



## برنامه: دوستی واحد کار (۳): شیوه‌های دوست یابی

### مبانی

یکی از مسایل مهم در زندگی انسان برقراری پیوند و دوستی و صمیمیت با افراد شایسته است. روابط بین افراد اگر حالت صمیمی به خود بگیرند و آنان همدیگر را در مسایل زندگی و سرد و گرم آن قرار دهند دوستی‌ها عمیق‌تر و روابط گرمی بیشتری پیدا می‌کند. در حدیث است که امام صادق علیه السلام فرمود: دوستان خود را زیاد کنید که آنان در دنیا یار و یاور شما و در آخرت شفاعت خود شما هستند. امام علی علیه السلام فرمود: هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار. یکی از مهارت‌هایی که باید دانش‌آموزان در این سنین با آن آشنا شوند، مهارت دوست‌یابی و نگهداری دوست است زیرا که بسیاری از دانش‌آموزان علیرغم تمایل به داشتن دوست و رفیق از پیدا کردن دوست و ایجاد ارتباط با سایر افراد ناتوانند. در زیر به تعدادی از عوامل مؤثر در این ارتباط اشاره می‌گردد.

۱. ایجاد ارتباط صمیمی: روابط بین افراد به دو نوع رسمی و صمیمی تقسیم می‌شود. روابط رسمی، روابطی است که ولو مبتنی بر احترام متقابل است ولی خشک و بی‌روح است. اما روابط صمیمی به جای تکیه بر احترامات مرسوم، بر مهر و محبت قلبی استوار است، و لطف و صفای خاصی دارد. حایل‌های قلبی موجود بین دو نفر تا از میان برنخیزد امکان برقراری روابط صمیمی نیست و پر واضح است که چنان ارتباط سطحی و خشکی هرگز نمی‌تواند به ایجاد دوستی واقعی منجر شود.

۲. برقراری روحیه شاد و بذله و مزاح در محاورات: برای جلب دوستان و به دست آوردن دوستان جدید داشتن روحیه شاد در ارتباط لازم است. در روابط صمیمی، شوخی و بذله در

صورتی که از اصول خارج نشود نقش مهمی در برقراری ارتباطات روحی دارد و مایه سرور و انبساط قلبی و کاهش فشارهای روحی و عصبی است و حایل‌های موجود بر سر راه پیوند دل‌ها را تا حدی از میان برمی‌دارد. شوخی و مزاح نباید از مرزهای معقول و مشروع تجاوز کند.

۳. خوش رفتاری و حسن معاشرت: حسن معاشرت با دوستان یکی از تفضل‌های خدا درباره بندگان خود است. هرکس در درون خاضع باشد و در ظاهر نیز با مردم خوش رفتاری نماید و با آنها برای خدا، نه به خاطر بهره دنیا و طلب جاه و ریا و... درآمیزد می‌تواند به مرور زمان دوستان بیشتری را پیدا کند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: هر که را از مردم که بزرگتر از توست، پدر خود دان و آنکه را کوچکتر از توست فرزند خویش و آنکه را همسال توست برادر خود دان و در هر حال از خیرخواهی آنان فروگذاری نکن زیرا که خداوند متعال فرموده است: قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا با مردم به نیکویی سخن بگوئید.

۴. رعایت انصاف: اگر روابط افراد و دوستان با یکدیگر مبتنی بر پایه و اصول صمیمی نباشد، به یقین دوستی آنها شروع و تداوم خوبی نخواهد داشت. یکی از این اصول مراعات انصاف است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: سخت‌ترین چیزی که خداوند آن را بر بندگان واجب فرموده است انصاف دادن میان خود و مردم است. امام علی علیه السلام نیز می‌فرمایند: مؤمن (حتی) با کسی که با او به انصاف رفتار نمی‌کند نیز انصاف در پیش می‌گیرد. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: سرور اعمال، انصاف دادن مردم از خود است.

۵. برخورد از روی صداقت و راستی: صداقت و راستی رکن هر نوع ارتباط با دیگران است زیرا به قول امام علی علیه السلام بنده مزد ایمان را نمی‌چشد تا اینکه دروغ را، چه شوخی باشد و چه جدی ترک کند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید: نزدیکترین شما در فردای قیامت به من، راستگوترین شماست.

۶. وفای به عهد: انجام تعهدات و وفای به عهد نیز در جلب دوستان و ادامه دوستی با آنان نقش مؤثری دارد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: وعده مؤمن بر برادر ایمانی‌اش نذری است که کفارده ای برای آن نیست یعنی اگر خلف وعده کند با هیچ کفارهای نمی‌توان آن را جبران کرد. پس هر که خلف وعده کند، در واقع به خلف با خدا شروع کرده و به بغض شدید او دچار شده است. رعایت ادب و موازین اخلاق و ادب، وفاداری، راز داری، قدرشناسی در برابر خدمات دوستان، پرهیز از هرگونه سیاست بازی و حیله و نیرنگ، دوستان را در هر مقام و موقعیتی مانند خود و حتی بالاتر از خود فرض کردن و... از دیگر موارد و شرایطی است که موجب جلب دوستان جدید و تداوم دوستی با آنها می‌شود.

آشنایی با روش‌های برقراری ارتباط مؤثر با همسالان که منجر به دوستی می‌شود.

## آزمون

دانش‌آموز با بهره‌گیری از شیوه‌های آموخته شده، دوستانی را از بین همسالان برای خود انتخاب می‌کند.

## شیوه‌ها

### شیوه شماره ۱: قصه‌گویی

دوست در زندگی انسان از اهمیت به‌سزایی برخوردار است زیرا تأثیری که دوستان در زندگی انسان دارند و نقشی که یک دوست در زندگی انسان بازی می‌کند، سایر افراد فاقد چنین نقش و تأثیری هستند. از آنجا که این نقش‌ها و تأثیرات می‌تواند جنبه‌های مثبت و منفی داشته باشد می‌ارزد که برای انتخاب دوست و شیوه‌های مربوط به آن، سرمایه‌گذاری مناسبی صورت گیرد. یکی از این سرمایه‌گذاری‌ها آشنا ساختن دانش‌آموزان با شیوه‌های دوست‌یابی است که در این واحد کار به آن خواهیم پرداخت. در دو قصه‌ای که در زیر خواهد آمد به دو شیوه از دوست‌یابی پرداخته شده است. پس از گفتن این قصه‌ها با بحث و گفتگو به نیروهای دیگر نیز اشاره شود.

### دایره دوستی

روی پله در خانه‌شان نشسته بود. صدای خنده دو پسر از آخر کوچه به گوش می‌رسید. این صدا اذیتش می‌کرد. وقتی که این صدا را می‌شنید، بیشتر احساس تنهایی می‌کرد. او تازه به این کوچه آمده بود. هنوز بچه‌های همسایه را نمی‌شناخت. روزها را به تنهایی می‌گذراند. وقتی که کاری نداشت، و پدر و مادرش در خانه نبودند، این تنهایی از همیشه بیشتر ناراحتش می‌کرد. با خودش گفت: یک هفته دیگر مدرسه باز می‌شود. توی مدرسه حتی با یک بچه هم آشنا نیستم. فکر کرد که روز اول که به مدرسه برود بچه‌ها چطور نگاهش خواهند کرد. باز با خودش گفت: شاید مسخره‌ام بکنند. هیچ وقت نمی‌شود فهمید که چه کارهایی از چند پسر بچه، که دور هم جمع شده باشند، ساخته است. باز هم صدای خنده بچه‌ها را از آخر شنید. ساعت ده صبح

بود. پدرش در اداره بود و مادرش هم برای خرید از خانه بیرون رفته بود. توی خانه دلش گرفته بود. از خانه بیرون آمده بود. در خانه را قفل کرده بود و روی پله جلو در نشسته بود. تابستان داشت تمام می شد. باد خنکی می وزید. باد در بزرگ خانه ای را که در طرف دیگر کوچه بود باز کرد. حیاط آن خانه هم بزرگ بود.

باغچه ای پر از گل داشت. توی حیاط میز بزرگی گذاشته بودند. مردی پشت آن میز ایستاده بود و داشت با خط کش و قلم روی کاغذی چیزی می کشید. پسر، همان طور که روی پله نشسته بود، به مرد نگاه کرد. با خودش گفت: حتماً مهندس است. دارد نقشه ساختمان می کشد.

مرد ریش کوتاهی داشت. موی سر و ریشش سفید بود. خودش باریک و بلند بود. دست هایش از دور به نظر خیلی لاغر و سفید نمی آمدند. مرد سرش را بلند کرد. نگاهش به پسر، که روی پله نشسته بود، افتاد. عینکش را از چشمش برداشت. باز به پسر نگاه کرد. سرش را تکان داد. کاغذی را که روی میز بود برداشت. کاغذ دیگری روی میز گذاشت.

دوباره عینکش را به چشمش زد. چیزی روی آن کاغذ کشید. بعد باز عینکش را برداشت. آنرا گوشه میز گذاشت و باز به پسر نگاه کرد. آن وقت دستش را تکان داد و گفت: «سلام، آقا پسر. ممکن است یک دقیقه بیایی اینجا؟» پسر یک لحظه دو دل ماند.

بعد از جایش بلند شد. به طرف آن خانه رفت. وارد خانه شد. روبه روی مرد ایستاد و گفت: «سلام.»

مرد باز هم گفت: «سلام، اسم من خوشرو است. اگر اشتباه نکنم، تو و خانواده ات تازه به این کوچه آمده اید. توی خانه روبه رو می نشینید، نه؟» پسر گفت: «بله.»

مرد گفت: «تو هنوز توی این کوچه غریبی و آن آتشپارده های دیگر را، که از صبح تا شب توی کوچه سر و صدا می کنند، نمی شناسی.»

پسر گفت: «بله.»

مرد گفت: «تو هم مثل آنها آتشپارده ای؟»

پسر گفت: «خیال می کنم.»

مرد گفت: «اسمت چیست؟»

پسر گفت: «بهرام.»

مرد گفت: «بهرام، نمی دانم می توانم رازی را با تو در میان بگذارم یا نه. من یک جادوگرم!»

بهرام خندید. می دانست که مرد شوخی می کند. می دانست که جادو و جادوگری دروغ است. ولی از آهنگ صدای مرد خوشش آمد. حس کرد که یک بازی دارد شروع می شود. مرد گفت: «به این کاغذ نگاه کن.»

بهرام به کاغذی که روی میز بود نگاه کرد. مرد گفت: «این دایره جادوست. از این دایره خیلی کارها برمی آید. این دایره می تواند جای غم را با شادی و جای دوری را با نزدیکی عوض کند. هزار تا کار دیگر هم می تواند بکند. تا امروز قدرت کشیدن این دایره در دست من بود. از امروز باید این قدرت را به دیگری بدهم. می توانم این قدرت را به تو بدهم. ولی تو می توانی دایره بکشی؟»

بهرام گفت: «بله.»

آن وقت بهرام مداد را برداشت تا روی کاغذ یک دایره بکشد. مرد گفت: «نه، نه، اینجا نه. روی زمین. بیا، این گچ را بگیر. با آن یک دایره بکش.»

بهرام گچ را گرفت. خواست روی زمین دایره بکشد مرد گفت: «نه، اینجا نه. این دایره را باید دور یک آدم بکشی. هر آدمی که باشد، به غیر از من.»

بهرام به دوروبرش نگاه کرد. توی آن خانه کسی جز او و آقای خوشرو نبود. کمی فکر کرد. هنوز صدای خنده آن دو پسر از آخر کوچه بلند بود و از در باز خانه شنیده می شد. بهرام یک لحظه دیگر هم فکر کرد. بعد بی آنکه چیزی بگوید، همان طور که گچ توی دستش بود، از خانه بیرون رفت. آقای خوشرو هم آمد و جلو در خانه ایستاد و به بهرام نگاه کرد.

بهرام دوید. به آخر کوچه رفت. پسرها آنجا ایستاده بودند. بهرام خم شد. دور پای یکی از آنها یک دایره کشید. پسرها با تعجب او را نگاه کردند. بهرام دور پای پسر دیگر هم یک دایره کشید. حالا آن دو پسر توی دوتا دایره بودند. یکی از آنها از بهرام پرسید: «چه کار می خواهی بکنی؟» بهرام گفت: «هیچ کار، فقط دور شما دایره کشیدم.» پسرها به دایره ها نگاه کردند. یکی از آنها گفت: «چه دایره های خوبی! تو بی پرگار چه دایره های خوبی می کشی!»

بهرام گفت: «کاری ندارد. تو هم می توانی.»

پسر گفت: «گچ را به من بده.»

بهرام گچ را به او داد. پسر سعی کرد و یک دایره دور بهرام کشید. دایره اش به خوبی دایره هایی که بهرام کشیده بود نبود. یک طرف آن کمی کج بود. پسر دوم گفت: «گچ را به من بده. من بهتر از تو دایره می کشم.»

پسر اول گنج را به او داد. او هم یک دایره دیگر دور بهرام کشید. دایره‌ای هم که او کشیده بود به خوبی دایره‌هایی که بهرام کشیده بود نبود. بهرام خندید. پسر اول باز هم دایره کشید. این بار دایره‌ای که کشیده بود بهتر از دایره اول شد. پسر دوم هم باز دایره کشید. دایره‌ای هم که پسر دوم کشید خوب شد. پسرها خندیدند. پسر اول گنج را به بهرام داد و گفت: «حالا تو دوباره دایره بکش.» بهرام گفت: «نه، من دیگر دایره نمی‌کشم. می‌روم تا به آقای خوشرو بگویم که توانسته‌ام دور شما دایره بکشم. آن وقت او قدرت کشیدن دایره جادویی را به من می‌دهد.»

پسرها گفتند: «دایره جادویی؟»

بهرام گفت: «بله. دایره جادویی. دایره‌ای که جای غم را با شادی و جای دوری را با نزدیکی عوض می‌کند.»

پسرها گفتند: «ما هم دور تو دایره کشیدیم. خیال می‌کنی که آقای خوشرو قدرت کشیدن دایره جادویی را به ما هم بدهد؟»

بهرام گفت: «شاید بدهد. بیایید برویم و از خودش بپرسیم.»

بهرام و دو پسر دویدند. به خانه آقای خوشرو رسیدند. هنوز در خانه باز بود. آقای خوشرو به پشت میزش برگشته بود.

بهرام گفت: «آقای خوشرو، من توانستم دور این پسرها دایره بکشم. این پسرها هم دور من دایره کشیدند. حالا شما قدرت کشیدن دایره جادویی را به ما می‌دهید؟» آقای خوشرو گفت: «این پسرها کیستند؟» بهرام نگاهی به پسرها کرد. نمی‌دانست چه بگوید. عاقبت گفت: «دوستان من» و خندید. آقای خوشرو گفت: «تو داری می‌خندی؟ خوشحالی؟»

بهرام گفت: «بله، خوشحالم.» آقای خوشرو خندید و روی کاغذی که دایره کشیده بود فوت کرد و گفت: «دیگر به این دایره احتیاجی نیست. تو همان وقت که دایره‌ای دور این پسرها کشیدی. قدرت کشیدن دایره جادویی را پیدا کردی. مگر همان دایره‌ها جای غم را با شادی و جای دوری را با نزدیکی عوض نکردند؟»

آقای خوشرو باز هم خندید. بهرام و پسرها هم خندیدند. تازه متوجه شدند که دست‌های یکدیگر را گرفته‌اند. چند دقیقه بعد، باز آقای خوشرو عینکش را به چشمش زده بود و داشت نقشه می‌کشید. هنوز در خانه باز بود و صدای خنده سه پسر از آخر کوچه بلند بود. و از در باز خان توی حیاط می‌آمد.

یکی از روزهای آخر تابستان بود، به خانه پری رفتم. پری و مادرش تازه از تبریز به شهر ما آمده بودند. بعد از سلام و احوالپرسی، به پری گفتم: خوشحالی که دوباره مدرسه‌ها باز می‌شوند؟ پری گفت: نه.

تعجب کردم و گفتم: پری جان، تو دوست نداری که به مدرسه بروی؟  
 پری گفت: خیلی هم دوست دارم که به مدرسه بروم. ولی دوست دارم که به مدرسه خودمان در تبریز بروم. نه به این مدرسه تازه.  
 گفتم: چرا؟

گفت: همه دوست‌های من در تبریز هستند. من در این مدرسه تازه کسی را نمی‌شناسم.  
 گفتم: پری جان، غصه نخور. تو خیلی زود با بچه‌های این مدرسه هم دوست می‌شوی. دیگر پری را ندیدم. تا چند روز پیش که به خانه آنها رفته بودم. غصه بود. پری تازه از مدرسه برگشته بود. با هم سلام و احوالپرسی کردیم.

من گفتم: پری، حالا بگو ببینم. مدرسه تازه را دوست داری یا نه؟  
 گفت: بله. من در اینجا هم با همه بچه‌های کلاس‌مان دوست شدم. روز اول که به مدرسه رفتم، خیلی غصه‌دار بودم. بچه‌ها همه با هم دوست بودند. اما هیچ کس مرا نمی‌شناخت. همه بچه‌های کلاس به من نگاه می‌کردند، ولی با من حرف نمی‌زدند. آن روز خانم آموزگار مرا پهلوی دوتا دختر دیگر نشانند و به آنها گفت: پری دختر خوبی است. تازه به کلاس ما آمده است. دل‌م می‌خواهد با هم دوست بشوید. چیزی نگذشت که درس شروع شد. من هم، مثل بچه‌های دیگر، دفتر و مداد را بیرون آوردم تا هر چه خانم آموزگار می‌گفت بنویسم. یک کلمه را غلط نوشتم. می‌خواستم آن را پاک کنم. دیدم که مداد پاک کنم را نیاورده‌ام. ناگهان دوتا دختری که پهلوی من نشسته بودند با هم مداد پاک‌کن‌هایشان را به من دادند. آن وقت من به آنها نگاه کردم. آنها هم به من نگاه کردند. هر سه، با هم، خندیدیم.  
 یکی از آنها گفت: پری، اسم من فرشته است.

دختر دیگر هم گفت: اسم من هم نازی است. باز هم هر سه، با هم خندیدیم. فهمیدم که آنها می‌خواهند با من دوست بشوند. فهمیدم که آنها هم اول خجالت می‌کشیدند که با من حرف بزنند. همان روز با آنها و بعد با همه شاگردان کلاس دوست شدم. حالا خیلی خوشحالم که به این مدرسه می‌روم. خوشحالم که در این مدرسه هم، مثل مدرسه خودمان در تبریز، خیلی دوست پیدا کرده‌ام.

## شيوه شماره ۲: تکميل برگ شکوفه

برگ شکوفه اين واحد به مثل‌ها و تک بيت‌هايي که درباره دوستي گفته شده اشاره کرده است و از دانش‌آموزان خواسته شده درباره مثل‌ها و اشعار اشاره شده توضيح دهند و خود نيز با کمک بزرگترها، مثل‌ها و اشعار ديگري را پيدا، و تفسير کنند.

## شيوه شماره ۳: شعرخواني

### مهرباني زيباست

در کوپري خالي	از قناتي، هر روز	نساله نسي در روز
کلبه‌اي خواهم ساخت	آب خواهم آورد	خوب خواهد پيچيد
داخل آن کلبه	کوزه‌ها را با آب	نور را هم در شب
فرش خواهم انداخت	خوب پُر خواهم کرد	هر کسي خواهد ديد
دور تما دورش را	نسي لبک خواهم زد	هر که راهش گم شد
پُر ز گل خواهم کرد	صبح تا شب، آنجا	هر که از پا افتاد
ارغوانسي، آبي	با خودش خواهد بُرد	کلبه مسن، اميد
سرخ، نارنجي، زرد	بساده، آوازم را	به دلش خواهد داد
گوسفندانسي را	در دل فانسوم	بسر در آن کلبه
پرورش خواهم داد	شعله‌اي خواهم ريخت	منتظر خواهم ماند
گوشه‌اي خواهم ساخت	با طنابي، از سقف	هر که از راه آمد
دنج، ساکت، آساد	نور خواهم آويخت	به درون خواهم خواند

به همه خواهم گفت:

«مهرباني زيباست

دوستي شيرين است

گل زيبايي‌هاست.»

شعر: مصطفي رحماندوست

خسته‌ها را با مهر

باز، جان خواهم داد

ناتوان‌ها را هم

آب و نان خواهم داد

## هدیه گل‌ها

وقتی بهار آمد  
پروانه‌ای کوچک  
مانند چستری بست  
انگار پنهان کرد  
گل‌های صحرایی  
بسال و پسر او را  
از رنگ خود هر گل  
پروانه هم از نو  
پیراهنش پر شد  
با هدیه گل‌ها

وقتی که نوشد سال  
اصلاً نشد خوشحال  
او بسال‌هایش را  
آن خسال‌هایش را  
او را صدا کردند  
آهسته و آهسته  
یک کم، به او بخشید  
پیراهنی پوشید  
از رنگ‌ها، از خال  
پروانه شد خوشحال

شعر از: اسدا... شعبانی

### شیوه شماره ۴: پرسش و پاسخ و فعالیت گروهی

برای اجرای این شیوه مراحل زیر را انجام دهید.

۱. با طرح این سؤال «آیا انسان بدون کمک دیگران می‌تواند کلیه نیازهای خود را تأمین کند» دانش‌آموزان را به تفکر و مشارکت در بحث کلاسی وادار سازید. پس از پاسخ دانش‌آموزان به آنها کمک کنید تا ضمن پاسخ مثبت به این سؤال به اهمیت و نقش دیگران به خصوص دوستان در تأمین نیازها پی ببرند.

۲. در این مرحله با طرح این سؤال که «دوستی بین دو نفر چگونه به وجود می‌آید» دانش‌آموزان را به گروه‌های مناسب تقسیم کنید و از آنها بخواهید در فرصت تعیین شده ضمن بحث و گفتگو پیرامون سؤال، نتیجه را در برگه‌ای بنویسند و به شما تحویل دهند. پس از ارائه نظرات همه گروه‌ها با جمع‌بندی نظرات آنها و تکمیل آن سعی کنید به مواردی نظیر موردهای زیر دست پیدا کنند.

الف. از طریق گفتگو پیرامون موضوعات مشترک (موضوع درس، بازی، مسابقه و...)

ب. از طریق دعوت به فعالیت مشترک (بازی فوتبال، تهیه روزنامه دیواری، نماز جماعت و...)

ج. از طریق مسافرت‌ها و برنامه‌های بازدید

د. از طریق مبادله وسایل و امکانات در موقعیت‌های مختلف (لوازم التحریر، کاغذ و...)

۵. از طریق حل مشکلات و گرفتاری‌های یکدیگر

و از طریق داشتن هدف‌های مشترک (موفقیت در تحصیل، برنده شدن در مسابقه، کمک به دیگران و...) ...

۳. در این مرحله ضمن مطرح کردن این موضوع که «دانش‌آموزان عزیز، حالا که با برخی از روش‌های برقراری ارتباط با دیگران که منجر به دوستی می‌شوند آشنا شدید، آیا می‌دانید برای اینکه این ارتباط‌ها تداوم پیدا کند و به دوستی‌های پایدار منجر شود چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد». از آنها بخواهید که هر گروه نقطه نظرات خود را پس از بحث و گفتگو جمع‌بندی و به صورت مکتوب ارایه کنند. در اینجا نیز با جمع‌بندی نظرات دانش‌آموزان سعی کنید به موارد زیر اشاره شود.

۱. تقدم در سلام ۲. خوشرویی ۳. صداقت در گفتار ۴. کمک در حل گرفتاری‌های دوستان  
۵. راز داری ۶. امانت‌داری ۷. وفای به عهد و...  
در پایان از دانش‌آموزان بخواهید که پیرامون این سؤال فکر کنند «تا چه میزان ارتباطات شما با دوستانتان براساس ویژگی‌های مطرح شده است.»

شبهه شماره ۵: نقل خاطره

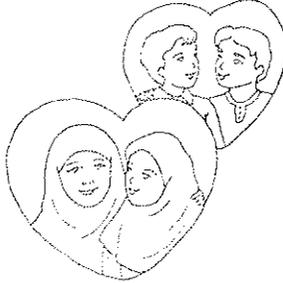
از دانش‌آموزان بخواهید خاطره چگونه دوست شدن با بهترین دوست خود را برای هم‌کلاسی‌های خود نقل کنند. در این صورت دانش‌آموزان با تعداد زیادی از روش‌های دوستیابی که برای دوستانشان تجربه شده آشنا خواهند شد. بهتر است هر دانش‌آموزی که خاطره تعریف می‌کند چند نمونه از ویژگی‌های خوب در بهترین دوست خود را نیز بیان کند. در پایان با تحلیل خاطرات و بررسی ویژگی‌های دوستان خوب لیستی از روش‌های مناسب دوست‌یابی توسط دانش‌آموزان تهیه شود.

شبهه شماره ۶: دوست‌یابی مکاتبه‌ای

به منظور اجرای این شبهه از دانش‌آموزان بخواهید هر یک ویژگی‌های خود را در برگه‌ای نوشته و در اختیار اولیای مدرسه قرار دهند. اولیای مدرسه با هماهنگی با سایر مدارس ویژگی‌های دانش‌آموزان را به دانش‌آموزان کلاس‌های مدارس دیگر می‌دهند و هر دانش‌آموزی که ویژگی‌های متناسب با خود را پسندیده است جواب نامه را مبنی بر اینکه دوست دارم با شما دوست شوم می‌فرستد و به این ترتیب دوستی‌ها برقرار و تداوم پیدا می‌کند.

### برگه شکوفه واحد کار ۳

دانش‌آموزان عزیز ضمن توضیح مختصر در مورد هر یک از مثل‌های زیر با کمک اولیای خود و یا دیگران مثل‌های دیگری درباره دوستی و دوستیابی پیدا کنید و در محل نقطه چین بنویسید.



۱. دشمن دانا بلندت می‌کند  
بر زمین‌ات می‌زند نادان دوست

۲. تو اول بگو با کیان دوستی  
پس آنگه بگویم که تو کیستی

۳. دوست آن دائم که گیرد دست دوست  
در پریشان حالی و درماندگی

۴. دوست آن است که ترا بخنداند نه بگریاند.

۵. دوستی بعضی مانند دوستی خاله خرسه است.

۶. دوست دارم که دوست عیب را  
همچو آینه روبرو گوید

نه که چون شانه پشت سر رفته  
در هزار نقطه مو به مو گوید



## برنامه: عزت نفس واحد کار (۴): ابراز وجود

### مبانی

بیان خود و ابراز وجود یکی از نیازهایی است که از طریق ارایه نظرات، افکار و یا نمایش آنچه فرد به طور مستقل به انجام آن پرداخته است، ارضاء می‌شود. این نیاز در واقع جهت شناساندن شخصیت، توانایی، کارآیی و ارزشمندی خود به دیگران است. وجود این نیاز گاه موجب می‌شود که فرد کارهای خود را به رخ دیگران بکشد و به طور آگاهانه یا ناخودآگاهانه به تعریف و تمجید خود بپردازد.

با استفاده از نیاز و انگیزه ابراز وجود می‌توان موجبات تبادل نظر و برخورداری از افکار دیگران را به وجود آورد و از استعدادها، مهارت‌ها و حاصل تلاش‌های گوناگون افراد در انجام امور و حل مشکلات اجتماعی و پیشبرد جامعه سود جست. استفاده صحیح از این انگیزه، توسط معلمان، مربیان و والدین می‌تواند به رشد استعدادهای کودک و نوجوان، علاقه‌مندی آنها به فعالیت و سازندگی بیشتر و ترغیب و تشویقشان به ابتکار عمل و خلاقیت کمک کند. از این طریق است که از سوی نیاز روانی فرد، در زمینه مورد نظر، ارضا شده، سلامت و بی‌از ضمانت بیشتری برخوردار می‌گردد و از سوی دیگر اعتماد به نفس و احساس ارزشمندی در فرد تقویت می‌شود. نتایج حاصل از هدایت صحیح این انگیزه می‌تواند موجب رشد فکری، پیشرفت در مهارت‌های عملی، تربیت بعد اجتماعی شخصیت (در نحوه ارتباط با دیگران، همفکری و تبادل نظر و احترام متقابل با افراد) شود و تأثیرات مناسبی در تربیت عاطفی و اخلاقی فرد داشته باشد. البته باید توجه داشت که این انگیزه در فرد معطوف به امور سطحی و مبتذل نشود و با استفاده از روش‌های نامناسب به فعالیت نپردازد. شرط موفقیت در این، امر آن است که والدین

و مربیان روش‌های مفید و منطقی ابراز وجود را به فرد بیاموزند و با یاری دادن فرد در کسب توانایی‌ها و مهارت‌ها در امور فکری، فرهنگی، انسانی و حرفه‌ای ارزشمند، او را از خطر گرفتار شدن در شرایط انحرافی برهانند.

کودکی که بتواند خواسته‌های خود را به راحتی بیان کند، در حد مطلوب مورد توجه والدین خود قرار می‌گیرد، جهت جلب نظر دیگران کمتر به روش‌های نامطلوب و رفتارهای نابهنجار مبادرت می‌ورزد.

نوجوانی که از سلاح تفکر، استدلال و منطق و ویژگی‌های اخلاقی مطلوب برخوردار باشد و حق اظهار نظر را داشته باشد، میزان استفاده‌اش از روش‌های غیر منطقی در برخورد با دیگران به مراتب کمتر است و به میزان کمتری از برخوردهای اهانت آمیز و تحقیر کننده و تمسخرآمیز استفاده می‌کند. و انسانی که راه ابراز وجود مثبت، منطقی و سازنده را شناخته باشد و به توانایی‌های لازم دست یابد میزان جلوه‌گری و ابراز وجود وی در امور مبتذل، ضد ارزشی و ضد اخلاقی به مراتب کاهش خواهد یافت.

در ضمن باید توجه داشت که موفقیت و پیشرفت فرد در انجام امور و ابراز وجود، موجب غرور بی‌مورد وی نشود و غفلت او را از هدف‌های برتر زندگی و بی‌توجهی‌اش نسبت به جنبه‌های اخلاقی و انسانی را به دنبال نداشته باشد. بدین منظور می‌توان افراد را به تدریج نسبت ارزش واقعی خود و دیگران، تواضع علمی و اخلاقی که از عوامل اصلی پرورش شخصیت و پیشرفت واقعی است و نیز نسبت به بیکرانگی جهان آفرینش، گستردگی جهان علم، اندیشه و گستردگی دامنه مجهولات و جهان نامعلوم توجه داد.

البته هر یک از موارد، مستلزم استفاده از روش‌های متناسب با ویژگی سنی، فردی و برنامه‌های متنوع و مناسب آموزشی و تربیتی است.

## اهداف

۱. ایجاد باور در دانش‌آموز نسبت به استعدادها، توانمندی‌ها و علاقمندی‌های خود.
۲. تقویت توانایی در به‌کارگیری استعدادها و توانایی‌های خود در خلوت و جمع.

## آزمون

۱. دانش‌آموز استعدادها، توانمندی‌ها و علاقمندی‌های خود را باور دارد.

۲. دانش آموز در محضر یا عدم حضور دیگران استعدادها، توانمندی‌ها و علاقمندی‌های خود را به نمایش می‌گذارد.

## شیوه‌ها

### شیوه شماره ۱: قصه خوانی

بسیاری از استعدادها و توانایی‌های دانش‌آموزان به خاطر اینکه زمینه بروز پیدا نمی‌کند تا آخر عمر نشکفته می‌ماند. زمان بروز بسیاری از این توانمندی‌ها و استعدادها، مدارس و جلسات درسی و موقعیت‌های حضور در جمع همسالان و معلمین است. اگر در خانواده و مدارس زمینه لازم برای این استعدادها فراهم شود آنان می‌توانند با ابراز وجود و بیان خود به بسیاری از توانایی‌های خود ایمان بیاورند و آنها را در موقعیت‌های مختلف به کار گیرند. قصه‌زیر درباره‌ی موضوعی است که زمینه‌سازی شده تا کودک به ابراز توانایی‌های خود بپردازد.

### تولد دوباره

آن روز کلاس ساکت و آرام بود. آقای بهبهانی جواب یک تقسیم را روی تخته می‌نوشت. بچه‌ها هم آنچه را که آقای معلم روی تخته سیاه نوشته بود توی دفترشان یادداشت می‌کردند؛ اما من همه حواسم به موشکی بود که با کاغذ زیر جامیزم درست می‌کردم. احمد که در کنارم نشسته بود با آرنج به دستم زد و گفت: «رمضانی بنویس! باز هم که مشغول بازی هستی اگر آقا متوجه شود از دستت ناراحت می‌شود.»

به حرف احمد توجهی نکردم. موشکی را که درست کرده بودم برانداز کردم. در فکر آن بودم که زنگ تفریح آن را توی کلاس و حیاط پرواز بدهم. آقای بهبهانی، تخته سیاه را پاک کرد و گفت: «خوب حالا بچه‌ها یک تقسیم نسبتاً ساده را می‌گویم شما باید با توجه به درس جواب آن را بگویید. یعنی عملیات را در ذهن خودتان انجام دهید و جواب آن را بگویید.»

آقای بهبهانی دو عدد را بر هم تقسیم کرد و منتظر جواب ایستاد. بچه‌ها هر کدام دستشان را بالا می‌بردند و عددی را می‌گفتند. کلاس تقریباً شلوغ شده بود و همه بچه‌ها فضای کلاس را پر کرده بود. برای آنکه احمد و بقیه بچه‌ها را بخندانم منم دستم را بالا بردم و کلماتی را به صورت نامفهوم بیان کردم. ضمن آن می‌خواستم با این کار آقای معلم فکر کند منم به درس گوش داده‌ام.

کلماتی که از گلویم خارج می‌کردم صوت بی‌معنی و خنده‌داری را ایجاد کرده بود. ظاهراً آقای بهبهانی دستش را به علامت سکوت بالا برده بود ولی من که حواسم به ساختن موشک بود متوجه سکوت کلاس نشدم و برای چند لحظه اصوات بی‌معنی و خنده‌دار خودم را تکرار کردم. صدای من همان چند لحظه توی کلاس پیچید و شلیک خنده بچه‌ها به هوا بلند شد. آقای معلم نگاه تندی به من انداخت ولی چیزی نگفت. از اینکه بچه‌ها به من توجه کرده بودند و به کار من می‌خندیدند احساس خوب و خوشی داشتم. این احساس را بارها کرده بودم. دوست داشتم خودی نشان بدهم و همه نظرها را به طرف خودم جلب کنم.

زنگ که به صدا در آمد، آقای بهبهانی توی کلاس ایستاد. همه بچه‌ها که بیرون رفتند مرا صدا کرد. موشک هنوز در دستم بود. آن را پشتیم قایم کردم. آقای معلم به طرف نیمکت ما آمد. لحظه‌ای بالای سرم ایستاد. در نگاهش نوعی آرامش و مهربانی بود. پرسید: «آقای رضانی توی دستت چیزی داری؟» موشک را بیرون آوردم. آقای بهبهانی موشک را آرام از دست من گرفت و روی میز گذاشت، نگاهی به آن انداخت و گفت: «یک ورق کاغذ بردار می‌خواهم بینم با چه سرعتی می‌توانی یک موشک دیگر درست کنی.»

سرم را از خجالت پایین انداخته بودم. آقای معلم لحظه‌ای مکث کرد و گفت: «جدی می‌گویم! زود باش این کار را انجام بده.» با سرعت ورق کاغذی را آماده کردم. آقای بهبهانی نگاهی به ساعتش کرد و گفت: «حالا شروع کن.» با سرعت شروع به کار کردم و خیلی زود موشک دیگری آماده کردم. آقای معلم لبخندی زد و گفت: «سی و دو ثانیه طول کشید. آفرین! تو بچه زرنگ و هنرمندی هستی. تو سرعت عمل خوبی داری. مطمئن هستم اگر به درس تقسیم گوش می‌دادی زودتر از بقیه می‌توانستی جواب مسأله را بگویی و بچه‌ها به خاطر این کار خوب تو، تشویقت می‌کردند.»

دیگر لازم نبود به خاطر جلب توجه من و بچه‌ها صداهای ناجور از گلویت بیرون بیاوری. من بارها تو را زیر نظر داشته‌ام. تو دانش‌آموز با هوش و زیرکی هستی. من مطمئنم که استعدادهای زیادی داری اما به جای آنکه از راه مثبت و درست آنها را به کار بگیری، گول شیطان را می‌خوری و به خاطر توجه کوتاهی که دیگران به تو خواهند داشت رفتاری سبک و خنده‌دار از خودت نشان می‌دهی. این طور نیست؟»

همان‌طور سرم را پایین نگاه داشتم. حرفی برای گفتن به ذهنم نمی‌رسید.

آقای بهبهانی دستی به سرم کشید و گفت: «سرت را بالا بگیر و به من نگاه کن. دوست دارم به حرفهایم خوب توجه کنی. آقای رضانی! چند روز پیش کارنامه‌های سال پیش تو را از دفتر

مدرسه گرفتم و نگاه کردم. از روی آنها معلوم شد که تو استعداد درسی خوبی داری ولی تلاش تو بسیار کم است. خودت فکر می‌کنی غیر از استعداد درسی در چه کارهای دیگری هم می‌توانی موفق باشی؟»

به آقای بهبهانی نگاه کردم و گفتم: آقا ما به هنر و کار دستی هم خیلی علاقه داریم.»  
آقا لبخندی زد و در حالی که با دست به شانهم می‌زد گفت: «خیلی خوبه، خیلی خوب! بعضی وقت‌ها نباید منتظر باشیم تا دیگران علاقه و استعدادهای تازه را در وجود آدم پیدا کنند حالا این فرصت برایت پیش آمد. من یک نقشه «کاردستی» در خانه مان دارم. این نقشه نشان می‌دهد که یک دانش‌آموز علاقمند و هنرمند مثل تو چه طوری می‌تواند از روی آن نقشه یک «زنگ اخبار» درست کند. من این نقشه را برای تو می‌آورم و مطمئن هستم که تو از روی آن می‌توانی یکی از بهترین کاردستی‌های خودت را درست کنی. نمره علوم چند شدی؟»

مکشی کردم و گفتم: «آقا... کم شدیم... آقا اجازه... یعنی.»  
آقا حرفم را قطع کرده گفت: «اگر تلاش کنی و این کار عملی را انجام بدهی پنج نمره به نمره علومت اضافه می‌کنم. حالا بگو چند شدی؟»  
با کمی خجالت گفتم: «آقا... یازده شدیم.»

- «بسیار خوب اگر پنج نمره‌ات را بگیری می‌شوی شانزده و نمره بدی هم نیست.»  
آقای بهبهانی دوباره دستی به شانهم زد و گفت: «موفق باشی. فردا نقشه زنگ اخبار را برایت می‌آورم.»

آنشب تا صبح خواب و بیدار بودم. شوق عجیبی داشتم. دوست داشتم هر چه زودتر نقشه را از آقا معلممان بگیرم. و به او و دانش‌آموزان دیگر کلاس و مدرسه نشان بدهم که استعداد من هم کمتر از آنها نیست. آقای بهبهانی آنقدر مرا تشویق کرده بود که دوست داشتم به یک شکلی ابراز وجود کنم. آنهم نه به شکل منفی بلکه به شکلی که آقا می‌گفت تو لیاقت آن را داری و آن شکل مثبت بود. به شکلی که خودم هم احساس غرور می‌کردم.

صبح آن روز زودتر از همیشه در مدرسه حاضر شدم. آنقدر شوق و ذوق داشتم که روی پاهایم بند نمی‌شدم. قبل از آنکه آقای بهبهانی به کلاس بیاید توی راهرو به او سلام کردم. او هم با لبخندی گرم سلام مرا جواب داد. بعد نقشه‌ای را که توی یک نایلون کوچک بود بیرون آورد و برایم توضیح داد که چگونه باید آن «زنگ اخبار» را بسازم. آقای بهبهانی ابزار و وسایلی را که قبل از ساخت باید تهیه می‌کردم روی یک کاغذ برایم نوشت.

ظاهر که به خانه آمدم موضوع را برای مادرم گفتم. مادرم کمی پول پس انداز کرده بود. مقداری هم از پدرم گرفتم و آنها را شمردم. حدود ششصد تومان شده بود. کمی سیم برق و یک زنگ قدیمی هم از عمو رضایم گرفتم. همه چیز آماده بود. فقط مانده بود که من زنگ و سیم و نقشه... را روی تخته‌ای که از فیبر آماده کرده بودم پیاده کنم. آن روز از ساعت ۳ تا ۵/۱۰ شب کار کردم. چند بار کارم به اشکال برخورد می‌کرد و من مجبور می‌شدم از مغازه الکتریکی سر کوچه یا پسرهای همسایه‌مان که سر کوچه می‌نشستند، سؤال کنم. بالاخره ساعت نزدیک یازده شب همه چیز آماده شد. وقتی شاستی مخصوص را روی مدار فشار می‌دادم صدای زنگ توی گوشم می‌پیچید. مادر و پدرم و همه اعضای خانواده دورم جمع شده بودند و همه خوشحال و خندان مرا تشویق می‌کردند. آنقدر احساس خوبی به من دست داده بود که حاضر نبودم به رختخواب بروم. اما چاره‌ای نبود. آن شب تا نیمه شب چندبار بیدار شدم و به زنگ اخباری که با دست خودم ساخته بودم نگاه می‌کردم.

صبح باز هم مثل روز قبل زودتر از بقیه روزها به مدرسه رفتم. سر کلاس آقای بهبهانی کاردستی مرا به همه نشان داد و گفت که با توضیح مختصری که داده است من توانسته‌ام چنین زنگ اخبار خوبی بسازم. بچه‌ها برایم دست زدند. و من با غروری که قابل توصیف نبود در خودم احساس سربلندی و شادی می‌کردم. از آن روز به بعد سعی می‌کنم در خودم به دنبال استعدادهای تازه بگردم. و یاد حرف آقای بهبهانی می‌افتم که می‌گفت: «آدم نباید همیشه منتظر باشد تا دیگران استعدادهای تازه را در وجود ما پیدا کنند.»

و این جمله آقای بهبهانی همیشه آویزه گوش من مانده است. نوشته: مهدی مرادحاصل

شبهه شماره ۴: تکمیل برگ شکوفه  
در این برگ شکوفه صفحه‌هایی از یک سخنرانی مهیج آرایه شده که در آن زمینه مناسبی جهت ابراز وجود سخنران بوجود آمده است.

به دانش آموزان بگویید در اینجا به سخنران فرصت داده شده است تا بتواند نظرات خود را به شنوندگان و علاقمندان خود اظهار نماید. پس از رنگ آمیزی این تصاویر بگویید شما چه کارهای خوبی را بلدید؟ چگونه می‌توانید این توانایی خود را ابراز کنید؟

مدرسه و معلمان چه کارهایی را باید انجام بدهند تا شما بتوانید آن توانایی خود را به خوبی اظهار نمایید؟

### شپوه شماره ۳: شعرخوانی

#### اېر

من اېرم	می بارم	از چشمه	می جوشم
شُر شُر شُر	نَم نَم نَم	در جویی	می کوشم
چیک چیک چیک	بارانم	از من گل	می نوشد
در جایب	می مانم	گل از من	می جوشد
راهم هست	تا دریا		
می یویم	راهم را		

شعر: مصطفی رحماندوست

#### از خاک تا خورشید

چشم‌های من دو آینه:  
بر جهان بیکران بازند.  
گوش‌های من دو دریاچه:  
بر سخن‌های روان بازند.  
سیب سرخ آرزوها را  
از درخت علم می چینم:  
هر چه را با چشم نتوان دید  
با نگاه علم می بینم.

پای من از خاک تا خورشید  
می رود از نور آسانتر:  
تا به دست من چراغ ماه  
بر زمین تا بد فروزان تر.  
صاحب اندیشه‌ام، یعنی  
پاسدار نام انسانم:  
با همین اندیشه تنها  
بهترین مخلوق یزدانم.

شعر: محمود کیانوش

مجری محترم برای ایجاد توجه در دانش‌آموزان سؤال «بچه‌ها چه کارهایی را می‌توانید در حضور دیگران (همکلاسی‌ها، معلمان، والدین، دوستان، محافل و مساجد و...) انجام دهید» را روی تابلوی کلاس بنویسید. سپس از دانش‌آموزان بخواهید در ارتباط با سؤال فوق فکر کنند و در مدت زمان تعیین شده پاسخ خود را ارایه دهند. پاسخ هر دانش‌آموز (توانایی هر دانش‌آموز) را روی تابلوی کلاس بنویسید. سپس بعد از پاسخگویی دانش‌آموزان آنها را جمع‌بندی کنید و از تعدادی از دانش‌آموزان که داوطلب عرضه توانایی خود در کلاس یا مراسم‌های دیگر هستند بخواهید نسبت به این امر اقدام کنند. (نقاشی، خطاطی، سخنرانی، قرائت قرآن، خواندن سرود، اجرای پانтомیم و...) بعد از عرضه توانایی‌های تعدادی از دانش‌آموزان آنان را مورد تشویق قرار دهید و در ارتباط با چگونگی رشد توانمندی‌های آنان توضیحات لازم را ارایه کنید. توضیحات شما می‌تواند موارد زیر را شامل شود.

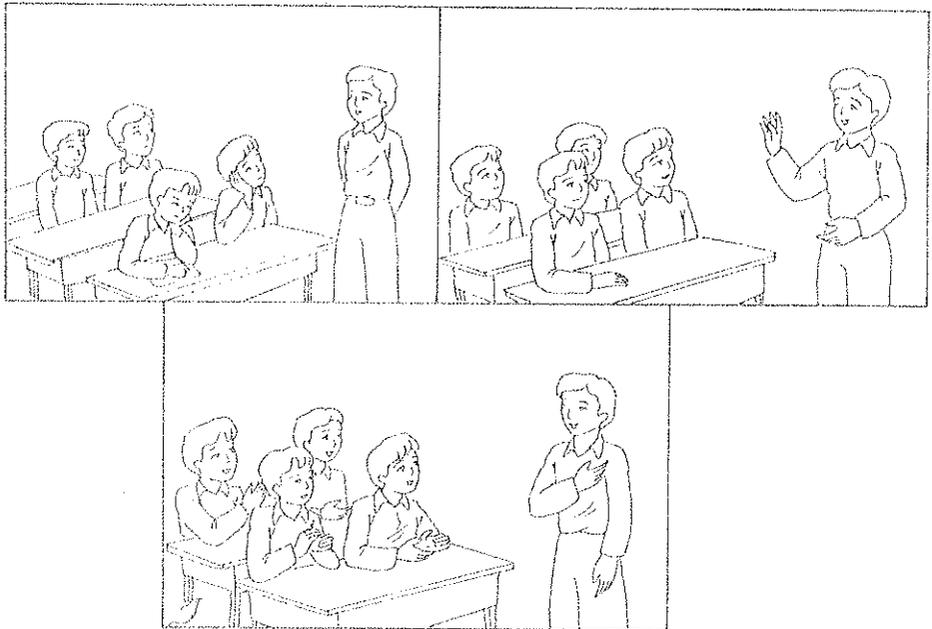
- در جهت رشد و شکوفایی توانمندی‌هایش تلاش کند.
- در ارائه توانایی خود برای تحقق اهداف خویش تلاش کند.
- در انجام فعالیت‌هایی که توانایی انجام آنها را دارد پیشگام باشد.
- و....

#### شيوه شماره ۵: انجام مسابقه

به منظور اجرای این شیوه بهتر است ابتدا موضوعات مسابقه را که شامل (نقاشی، خطاطی، نقل خاطره، قرائت قرآن، اجرای سرود، ایفای نقش و دکلمه کردن) را روی تابلوی کلاس بنویسید. از دانش‌آموزان بخواهید متناسب با توانایی‌های خود موضوعی را انتخاب کنند. سپس متناسب با تعداد موضوعات انتخاب شده گروه‌هایی را تشکیل دهید. در طول هفته می‌توانید در فرصت‌های ایجاد شده از هر گروه مسابقه به عمل آورید و در پایان هفته ضمن تشویق همه دانش‌آموزانی که در مسابقه شرکت کردند بهترین‌ها را معرفی کنید.

## برگ شکوفه واحد کار ۴

دانش‌آموزان عزیز ضمن رنگ‌آمیزی تصویرهای داده شده و دقت در مفهوم آنها در صورتیکه نمونه‌های مشابه‌ای که در آن توانسته‌اید توانایی‌های خود را بروز داده و موفقیت کسب کنید در محل تعیین شده بنویسید. (شرح مختصر)



نمونه‌های مشابه دیگر

۱. سخنرانی در مراسم صبحگاه.
۲. سخنرانی شرکت در مسابقه دو.
۳. سخنرانی در مسابقه نقاشی.
۴. دفاع از نظر و فکر خود در مقابل دیگران و...



## برنامه: مشارکت واحد کار (۵): خود رهبری

### مبانی

بعضی از روان‌شناسان و اساتید تعلیم و تربیت اعتقاد دارند که رفتارها از سوی متغیرهایی بیرون از موجودات زنده ایجاد و کنترل می‌شوند. در درون ما هیچ فرایند یا هیچ شکلی از فعالیت درونی وجود ندارد که رفتار ما را تعیین کند. اما اگرچه محرک‌ها و تقویت‌کننده‌های بیرونی قوی‌ترین شکل دهنده‌های رفتارها هستند، ما می‌توانیم برای تغییر دادن آنها دست به اقدام بزنیم که از آن به «خودگردانی»، «خودمختاری» و یا «خود رهبری» تعبیر می‌شود.

فرد خود رهبر می‌تواند فارغ از منابع کنترل بیرونی برای امور مربوط به خود تصمیم بگیرد و به‌طور مستقل به رتق و فتق امور خویش بپردازد. او می‌تواند برای مثال، بدون کمک والدین خود و دیگران به کارهای تحصیلی و غیر تحصیلی خود رسیدگی کند. زمان اوقات مربوط به تحصیل و اوقات فراغت خود را برنامه‌ریزی کرده و در ساعاتی که خود مقرر داشته به برنامه‌های خود عمل کند. او همچنین می‌تواند در مواقع لزوم در امور مربوط به خانه و مدرسه برای خود مسؤلیت‌هایی را قایل شود و انجام اموری را برعهده گیرد.

جالب توجه است که دختران بیش از پسران به استقلال و خودمختاری دست می‌یابند بطوریکه در کارهای خانه بیش از پسران مسؤلیت‌هایی را به عهده می‌گیرند. البته لازم به ذکر است این حالات خودگردانی در سنین دوره ابتدایی بسیار کم‌رنگ و در سنین دوره راهنمایی و دبیرستان شدت بیشتری به خود می‌گیرد و جوانان لایه‌های عمیق‌تری از رفتارهای خودگردانی و خودرهبری را از خود بروز می‌دهند.

از مشخصات دوره جوانی و بروز صفات استقلال طلبانه و خود رهبرانه این است که جوانان علیه خانواده‌های خود عصبان کرده و سعی می‌کنند به دوستان خود نزدیک شوند؛ با این طرز تفکر که دوستان می‌توانند جایگزین آنان شوند. آنچه در این زمینه حائز اهمیت است آگاه بودن والدین نسبت به کوشش‌های این دوره برای کسب استقلال در جوانان است. این آگاهی می‌تواند از این جهت مفید و سازنده باشد که والدین به جای درگیر شدن و مخالفت با جوانان و افزودن به تنش‌ها و فشارهای روحی آنان، الگوهای رفتاری و واکنش‌های خود را مطابق با الزامات سنی فرزندان خود تنظیم کنند.

از مشخصات دیگر افراد رهبر این است که آنان می‌توانند اثر متغیرهای بیرونی را که در غالب افراد تعیین‌کننده رفتار است، نادیده بگیرند و تصمیمات خود را از اثرات آنها برهانند. برای مثال فرد خودرهبر از موقعیتی که همیشه موجب عصبانیت وی می‌شود می‌تواند به راحتی دور شود و خود را از اثرات سوء آن متغیر بیرونی خلاص کند. توانایی دیگری که افراد خودرهبر در مواقع مختلف از آن سود می‌جویند، «تقویت خود» برای نشان دادن رفتارهای مطلوب است. برای مثال، یک نوجوان که موافقت می‌کند تا از برادر یا خواهر کوچکتر خود مراقبت کند، ممکن است برای خود پاداشی به صورت خرید یک نوار و یا لباس در نظر بگیرد. همانطور که در بالا نیز اشاره شد رفتارهای مربوط به خودرهبری اغلب در سنین نوجوانی و جوانی بروز می‌کند و در آن باید به تقویت و پرورش این رفتارها پرداخت، در این واحد کار که با دانش‌آموزان سال پنجم ابتدایی سروکار داریم باید هر علامتی ولو بسیار ابتدایی که از دانش‌آموز مشاهده شد آن را با لطافت و ظرافت خاصی تقویت کرد. لذا برای آشنایی هر چه بیشتر به بارزترین رفتارها اشاره می‌شود:

۱. دانش‌آموزان می‌توانند در انجام وظایف فردی و اجتماعی به‌طور خودانگیخته و فارغ از انگیزه‌ها و متغیرهای بیرونی کوشش کنند.
۲. در افکار، اندیشه‌ها و رفتارهای ناشی از آن استقلال داشته و بیشتر به خود اتکا می‌کنند.
۳. در تصمیم‌گیری‌ها توانایی تشخیص و تدبیر را در حد خود دارا هستند.
۴. دارای روحیه خودنظم‌جویی و خودگرایی در موقعیت‌های مختلف فردی و اجتماعی هستند.

هدف

تقویت روحیه استقلال فکر و عمل در موقعیت‌های فردی و اجتماعی

دانش آموز در موقعیت‌های مختلف با اتکا به خود تصمیم‌گیری، و عمل می‌کند.

### شیوه‌ها

#### شیوه شماره ۱

نقطه عطف زندگی هر انسان، زمانی است که از این لحظه به بعد فرد بتواند درباره مسایل، خود تصمیم بگیرد. البته مشورت با دیگران در هیچ وقت منتفی نیست و بلکه انجام این امر تا پایان عمر ممدوح است ولی مهم این است که بعد از مشورت‌های مختلف (جمع‌آوری اطلاعات) خود فرد تصمیم قاطع گرفته و بر آن متعهد باقی بماند و مسؤلیت‌های از آن را به عهده بگیرد. در این شرایط است که فرد خود رهبر است و برای انجام بهینه امور خود تدبیر دارد، نظم ایجاد می‌کند، برنامه‌ریزی می‌کند و در پایان درباره خوبی و بدی‌های تصمیم‌های خود به ارزیابی می‌نشیند.

قصه زیر را برای دانش‌آموزان بخوانید و در پایان درباره این موضوع و ابعاد مختلف آن با آنان به بحث و گفتگو پردازید.

#### خودت چه فکر می‌کنی؟

هادی در اتاق را باز کرد و وارد اتاق شد. من در اتاق نشسته بودم و منتظر او و پری بودم. هادی به من سلام کرد و کیفش را روی یک صندلی گذاشت. از صورتش پیدا بود که خسته و عصبانی و ناراحت است. پرسیدم: «هادی، پس چرا پری با تو نیامد؟»

پری دختر خواهر من است و با هادی در راه مدرسه در یک مسیر هستند. صبح که هادی به مدرسه می‌رفت، به او گفته بودم که عصر پری را با خودش به خانه ما بیاورد. هادی زیر لب چیزهایی گفت که من نشنیدم. گفتم: «هادی، درست حرف بزن. چرا پری با تو نیامد؟» هادی گفت: «توی راه پری به من گفت: بزن، و از من جدا شد و رفت. حتی صبر نکرد که به او بگویم که باید به خانه ما بیاید.»

تعجب کردم. من پسر خردم هادی و دختر خواهرم پری را خوب می‌شناسم. آنها از بچگی با هم دوست بوده‌اند. همدیگر را مثل خواهر و برادر دوست می‌دارند. تازه پری دختر بی‌ادبی نیست. مطمئنم که بی‌خود حرفی نمی‌زند که کسی را برنجاند. گفتم: «هادی، چطور شد که پری

به تو گفت بز و چرا بعد از آن از تو جدا شد؟ با هم دعوا کرده بودید؟» هادی گفت: «نه، مادر داستانش دراز است، من خیلی خسته‌ام. بعد برایتان می‌گویم.»

هادی راست می‌گفت. خسته بود. بلند شدم. برایش چای و نان و پنیر آوردم. چای را با عجله سر کشید. با بی‌میلی یکی دو تا لقمه نان و پنیر خورد. بعد ناگهان گفت: «مادر، من کار خیلی بدی کردم. تقصیر پری نبود. تقصیر خودم بودم. پری حق داشت که به من بگوید بز می‌دانی چطور شد؟ از مدرسه بیرون آمدیم. من و پری با هم بودیم. سر کوچه مدرسه خانه بزرگی هست. این خانه درخت بزرگی دارد. توی درخت لانه خالی یک پرندۀ بود. چند تا از پسرهای مدرسه جلو آن خانه ایستاده بودند. می‌خواستند با سنگ آن لانه را پایین بیندازند. ما به آنها رسیدیم. یکی از آنها گفت که هادی نشانه گیریش خوب است. می‌تواند با اولین سنگ لانه را پایین بیندازد. بچه‌های دیگر گفتند: راستی! پس هادی، سنگی به لانه بز تان نشانه گیریت را بینیم. مادر، من خودم می‌دانم که نشانه گیریم خوب نیست. نمی‌خواستم این کار را بکنم. به بچه‌ها گفتم که این کار درستی نیست. چرا بیخود به درخت خانه مردم سنگ بزنیم؟ بچه‌ها همه با هم گفتند: «ترسوا بچه کوچولوی ترسو؟» اوقاتم تلخ شد. نمی‌دانم چرا. ولی ناگهان یک سنگ بزرگ برداشتم و لانه را نشانه گرفتم.

پری که همه چیز را می‌دید، رویش را به من کرد و گفت: بز! بعد سرش را پایین انداخت و رفت. من سنگ را به طرف لانه انداختم. سنگ به لانه خورد. شیشه شکست. بچه‌ها مثل دیوانه‌ها فرار کردند. من هم به دنبال آنها دویدم و به خانه آمدم. مادر، می‌بینید که پری حق داشت. من دیدم که وقتی که یک بز از راهی می‌رود، بزهای دیگر هم سرشان را پایین می‌اندازند و به دنبال او می‌روند. من هم درست همین کار را کردم. خیلی بد شد. حالا چه باید بکنم؟ فکر نمی‌کنید که برایم دردمسری درست شود؟

گفتم: «هادی، همین حالا هم برایت دردمسری درست شده است. حتماً صاحب آن خانه می‌فهمد که شاگردان مدرسه شما این کار را کردند. به مدرسه می‌آید. ناظم و مدیر از بچه‌ها سوال می‌کنند و معلوم می‌شود که تو این کار را کرده‌ای. تازه اگر صاحب آن خانه هم به مدرسه شما نیاید، من و تو و بچه‌هایی که آنجا بودند، می‌دانیم که شیشه آن خانه را تو شکسته‌ای. فکر می‌کنی که این دردمسری است که شیشه را تو بشکنی و پولش را صاحب آن خانه بپردازد؟» هادی گفت: «مادر، پس می‌گویید چه کار کنم؟»

گفتم: «هادی، خودت چه فکر می‌کنی؟»

گفت: «مادر، من صد تومان دارم. به نظر شما پول شیشه از این زیادتر می‌شود؟»  
این صد تومان را هادی از پولی که روزانه به او می‌دهم پس‌انداز کرده بود. می‌دانستم که نقشه‌های زیادی برای آن پول کشیده است. گفتم: «نمی‌دانم. بسته به این است که شیشه بزرگ باشد یا کوچک. وقتی که پدرت به خانه آمد، از او خواهش می‌کنیم که با تو به آن خانه بیاید. آن وقت تو از صاحبخانه معذرت می‌خواهی و پول شیشه را به او می‌دهی. من از پدرت می‌خواهم که اگر قیمت شیشه بیشتر از این صد تومان شد، بقیه آن را بدهد. بعد تو از پول روزانه‌ات پس‌انداز می‌کنی و پول پدرت را می‌دهی.»

هادی نفس راحتی کشید و گفت: «مادر، آن وقت ناراحتی من تمام می‌شود؟»  
گفتم: «نه، هادی. اگر این طور باشد، هر روز ممکن است از این ناراحتی‌ها برایت پیش بیاید. ببین، پسر، خیلی از کسانی که کارهای بد می‌کنند، مثل دزدی، فرار از خانه یا کارهای بدتر، خودشان نمی‌خواهند که این کارها را بکنند. دیگران آنها را به این کارها وادار می‌کنند. آنها هم این شجاعت را ندارند که بگویند: «نه! من این کار را نمی‌کنم. این کار درست نیست.» می‌ترسند که آنها را ترسو بنامند. برای همین هم هست که آدم‌های بدی می‌شوند. زندگیشان خراب می‌شود و گاهی هم جانشان را بر سر این کارها از دست می‌دهند. برای آنکه قدرت تصمیم‌گیری ندارند و نمی‌توانند مستقل عمل کنند.

هادی گفت: «مادر، می‌فهمم. عصرها که ما از مدرسه به خانه می‌آییم، بعضی وقت‌ها بچه‌ها می‌گویند که بیایید از جلو اتومبیل‌ها بدویم. وقتی که آدم قبول نمی‌کند، می‌گویند که تو ترسو هستی.»

گفتم: «بله، پسر، در این وقت‌ها آدم باید شجاعت داشته باشد. شجاعت اخلاقی. باید به آنها بگوید: باشد، بگذار به نظر شما من ترسو باشم. ولی کاری را که درست نیست نمی‌کنم. مطمئناً سربازی که می‌جنگد، دانشمندی که برای کشف جاهای ناشناخته به قطب می‌رود، یا فضانوردی که به فضا سفر می‌کند شجاع است. همه ما از شجاعت این‌چو آدم‌ها تعریف می‌کنیم. ولی آدم‌های شجاع دیگری هم هستند که در اطراف ما زندگی می‌کنند و ما هر روز آنها را می‌بینیم. شجاعت این آدم‌ها شجاعت اخلاقی است. اگر همه مردم دست به دست هم بدهند و از این آدم‌ها کاری بخواهند که درست نیست، آنها شجاعتش را دارند که آن کار را انجام ندهند، حتی اگر همه مردم با آنها دشمن بشوند، یا مسخره‌اش کنند.

نوشته: پیک دانش‌آموز

شبیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در این برگ شکوفه ۵ تصویر از یک قصه‌ای که در آن فردی تصمیم به موقع می‌گیرد و جلوی فاجعه‌ای را می‌گیرد، آمده است. از دانش آموزان بخواهید ضمن رنگ آمیزی آنها قصه آن را در پایین صفحه بنویسند.

دانش آموز در فرایند انجام این کار سعی در همانند سازی خواهد کرد.

شبیوه شماره ۳: شعرخوانی

گل و گنجشک

در باغ ما  
یک دانه گل

حالش به هم خورد

رنگش پرید  
از هوش رفت

یکبارده پژمرد

یک شاپرک  
جیغی کشید

از شاخه افتاد

زنیورکی

ترسید و گفت:

«ای داد، ای داد»

گنجشککی

از آسمان

پر زد به سویش

با نوک خود

یک قطره آب

پاشید رویش.

گل، کم کمک

البتخند زد

گنجشک را دید

گنجشک هم

بالی زد و

از دور خندید!

شعر: محمدکاظم مزینانی

چندی است قالی بافتن را  
مادر به من یاد داده  
در ذهن دارم چند قالی  
با نقش‌های خوب و ساده

من مادری دارم که او هست  
هم مهربان و هم فداکار  
می‌بافد او با دست‌هایش  
در خانه، قالی‌های بسیار

می‌خواهم از امروز من هم  
با مادرم قالی ببافم  
باید برای عید امسال  
یک قالی عالی ببافم.

هر قالی خوبی که او بافت  
مانند یک صحرائ زیباست  
در نقش قالی‌های مادر  
گل‌های رنگارنگ پیدااست

شعر: افشین اعلاء

#### شیوه شماره ۴: نقل خاطره

از دانش‌آموزان بخواهید به دقت در خصوص سؤال‌های کلی زیر فکر کنند و در صورتیکه موقعیتی برای خود یا دیگران پیش آمده و یا حتی برای آنان نقل شده است، که در آن موقعیت خود یا دیگران با استفاده از توانمندی‌ها و تدابیر خود موفق عمل کرده باشند، برای دانش‌آموزان کلاس در مدت زمان معین بیان کنند. لازم است برای آشنایی بیشتر دانش‌آموزان با مشخصه‌های افراد خودرهِبر (به مبانی رجوع کنید) و ایجاد انگیزه در آنان برای رشد و توسعه آن ویژگی‌ها در خود، بر نکات برجسته هر یک از خاطره‌ها یا نقل قول‌ها تأکید شود. نمونه‌هایی از مشخصه‌های افراد خودرهِبر از این‌قرار است:

.. استقلال رأی و نظر

.. اعتماد به نفس

.. توان ارتباط با دیگران و محیط زندگی

.. انعطاف‌پذیری

.. خودتنظیمی

و....

## سوالات کلی

... آیا تاکنون فعالیت یا کاری را به تنهایی انجام داده‌اید؟ (به عنوان مثال تهیه روزنامه دیواری)

... آیا گروهی از دوستان یا همکلاسی‌های خود را سرپرستی کرده‌اید؟ (برای مثال گروه‌بازدید)

... آیا با استفاده از هوش و توان خود برای جلوگیری از حادثه‌ای اقدام کرده‌اید؟ (تصادف و...)

... آیا برنامه کارها و فعالیت‌های درسی خود را خودتان انجام می‌دهید؟

... آیا در انجام کارها و فعالیت‌های خود با دیگران همکاری می‌کنید؟

... آیا در انجام کارها و فعالیت‌های خود با دیگران همکاری می‌کنید؟

## شیوه شماره ۵: حل مسئله

به منظور اجرای این شیوه موقعیت زیر را برای دانش‌آموزان مطرح کنید و از آنان بخواهید در مدت زمان تعیین شده پیرامون روش‌های برخورد با آن موقعیت فکر کنند و راه‌حل‌های مورد نظر خود را ارائه دهند. (بهتر است ابتدا از دانش‌آموزان داوطلب خواسته شود) پس از بیان راه‌حل‌های دانش‌آموزان علاقمند با استفاده از نظرات دانش‌آموزان روش‌ها و راه‌حل‌هایی که در آن نمونه‌هایی از ویژگی‌های افراد خودرهبی وجود دارد را به دانش‌آموزان معرفی کنید. نقل موقعیت: حسن (فاطمه) پسر یا دختر ۱۰ ساله‌ای است، یکی از شب‌ها که او به خاطر انجام تکالیف خود نتوانسته همراه خانواده خود به مهمانی برود در خانه تنها مانده بود. او بعد از انجام تکالیف‌اش به استراحت پرداخت. در حال استراحت بود که ناگهان با شنیدن صدایی از جا پرید. بلافاصله به کنار پنجره رفت و چشمش خیره شد به فرد غریبه‌ای که با پریدن از دیوار وارد حیاط شده بود. حال او در این فکر است که چه کار کند. راستی بچه‌ها شما اگر به جای حسن (فاطمه) بودید چکار می‌کردید؟

... آیا تاکنون فعالیت یا کاری را به تنهایی انجام داده‌اید؟ (به عنوان مثال تهیه روزنامه دیواری)

... آیا گروهی از دوستان یا همکلاسی‌های خود را سرپرستی کرده‌اید؟ (برای مثال گروه‌بازدید)

... آیا با استفاده از هوش و توان خود برای جلوگیری از حادثه‌ای اقدام کرده‌اید؟ (تصادف و...)

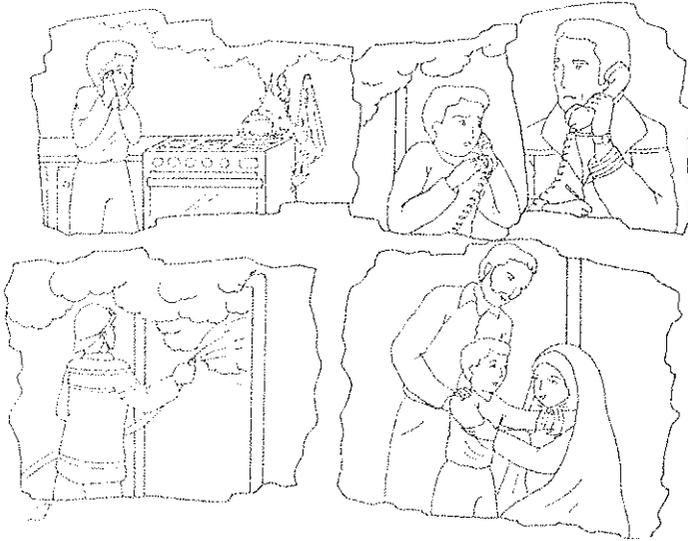
... آیا برنامه کارها و فعالیت‌های درسی خود را خودتان انجام می‌دهید؟

... آیا در انجام کارها و فعالیت‌های خود با دیگران همکاری می‌کنید؟

... آیا در انجام کارها و فعالیت‌های خود با دیگران همکاری می‌کنید؟

## برگ شکوفه واحد کار ۵

دانش آموز عزیز با دقت در تصاویر زیر ابتدا هر یک را با رنگ‌های دلخواه رنگ‌آمیزی کن، سپس داستان مربوط به آن را در محل تعیین شده بنویس.



داستان

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



## برنامه: شرافت واحد کار (۶): غیرتمندی

### مبانی

غیرتمندی نیروی تعصب گرانه‌ای در انسان است که بدینوسیله فرد با بهره‌مندی از آن از حریم میهن، اموال و بخصوص ناموس (اهل و عیال) خود محافظت می‌کند و در صورت ضرورت تا پای جان در این راه فداکاری می‌کند. آنچه در این واحد کار و در راستای برنامه شرافت مد نظر است حفظ و حراست مردان از حریم خانواده است. اصولاً مردان به عنوان رئیس خانواده و عضو نیرومند و با توان آن مأموریت دارند که مراقب اخلاق و تهذیب و بویژه شوون دینی زنان و دختران خود در جنبه حفظ عفت و حیای آنان باشند و سعادت دنیوی و اخروی آنان را تأمین کنند که خداوند در قرآن فرموده است:

الرِّجَالُ قَوِّمُونَ عَلَى النِّسَاءِ (سوره نساء آیه ۳۴) مردان کاراندیش زنانند.

مردان باید توجه داشته باشند که مراقبت از اعمال و رفتار و تقوا و ادب زنان و اهل خانواده به عهده آنها است.

اولین اقدام برای ابراز غیرتمندی و دفاع از حریم خانواده اصلاح خود و پاکدامنی مردان است. زیرا هیچ زنی تباه نگشت مگر اول مرد منحرف شد و دین و اعتقادات خود را به بازی گرفت و وظایف مردی، پدری و همسری را زیر پا نهاد. آنگاه زن را تباه ساخت. اگر پدران و شوهران ضعیف‌الاراده غیرت و مردانگی را زیر پا می‌نهند آنگاه همسران و دختران نیز به ورطه فساد و تباهی می‌لغزند. خداوند تبارک و تعالی خطاب به مومنین می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ (سوره تحریم آیه ۵)  
ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید خود و اهلتان را از آتش نگه دارید، آتشی که هیزم آن مردم و

سنگ‌ها هستند.

روی این اصل پدر مسؤول دختر و همسر خویش، و هر مردی مسؤول عائله خویش است و هر مسلمان درباره کلیه زیردستان و همه کسانی که تحت نفوذ و سرپرستی اویند مسؤولیت خطیری دارد (کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیته)

بنابراین هر کس افسار را رها کند و سستی ورزد، مسؤول نتایج شوم سستی و اهمال خود خواهد بود و هرگز شخص گستاخ از عواقب گستاخی و بی‌شرمی نجات نخواهد یافت و هیچ مقصری از کیفر تقصیرش (کسیکه فرمان خدا را سبک می‌شمارد و از غضب الهی پروایی ندارد و به مساله مکافات و انتقام در دنیا و آخرت بی‌اعتناست)، گریزی از عذاب الهی و کیفر اعمال خود نخواهد داشت.

بنابراین همه مردان باید نسبت به این آیه الهی که خطاب به زنان است حساس باشند و دختران و همسران خود را نسبت به اجرای آن یاری کنند: و به زنان مومن بگو که دیدگان خویش بازگیرند و فروج خود را حفظ کنند و آرایش خود را، جز آنچه آشکار هست و سرپوش‌هاشان را به گریبان‌ها کنند و زینت خود را نمایان نکنند مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پسرانشان یا پسرشوهرانشان یا برادرانشان یا برادر زادگانشان یا خواهر زادگانشان یا زنانشان یا آنچه مالک آن شده‌اند یا مردان بی‌تمنا که مستقل نیستند یا کودکانیکه که از نگفتنی‌های زنان خبر ندارند. و پای نکوبند که آنچه از زینتشان نهان شده معلوم شود. ای گروه مومنان همگی به خدا توبه کنید و شاید رستگار شوید.

## هدف

تقویت روحیه تعصب و غیرت نسبت به حریم خانواده و اعتقادات.

## آزمون

دانش آموز نسبت به حفظ حریم خانواده و اعتقادات تعصب نشان می‌دهد.

## شیوه‌ها

### شیوه شماره ۱: قصه‌گویی

مقابله با متعديان به خانه و خانواده و وطن نه تنها واجب کفایي بلکه واجب عینی است و اگر انسان در این محاربه خونش ریخته شود شهید محسوب می‌گردد که جایگاه رفیعی در بارگاه الهی دارد. تقویت این حس یعنی دفاع از نوامیس و میهن و اعتقادات یکی از اهداف

متعالی در اجرای طرح کرامت است چرا که حفظ این حرمت‌ها و حریم‌ها در ارتباط تنگاتنگ با کرامت انسانی است.

قصه زیر غیرتمندی یک انسان را در مقابله با متجاوزین به حریم خانواده و میهن نشان می‌دهد. بعد از خواندن این قصه بحث و گفتگویی را در این مقوله، با دانش‌آموزان برگزار کنید.

### وقت رفتن نیست!

جاسم آرام از کنار پدر بزرگش بلند شد و به طرف پنجره رفت. همه جا را دود و آتش گرفته بود. صدای رگبار تیرباران لحظه‌ای به گوش رسید. جاسم دوباره پیش پدر بزرگش برگشت. دستی به پاهای ضعیف و ناتوان او کشید و بعد نگاه غمگینش را به در انداخت.

او منتظر بود تا ننه آصف با ظرف آب از بیرون بازگردد. صدای سوت خمپاره‌ای در هوا پیچید. جاسم خم شد و در حالی که گوش‌هایش را با دست‌هایش گرفته بود سرش را روی سینه پدر بزرگش گذاشت. چند لحظه بعد صدای انفجاری به گوش رسید. جاسم نگران از جایش بلند شد. پدر بزرگ با دست‌های لرزانش بازوی جاسم را گرفت و با صدای ضعیفی گفت: «جاسم جان! حرفم را گوش کن! من خیلی بیمار و فرسوده شده‌ام. مرا همین جا بگذارید و با ننه آصف خودتان را نجات دهید. مگر نشنیدید که عراقی‌ها تا پشت گمرک شهر آمده‌اند. اکثر مردم، شهر را خالی کرده‌اند. هیچ اعتباری نیست. اگر خمپاره‌ای روی این ساختمان بخورد، هیچ کدام از ما زنده نخواهیم ماند.»

جاسم آرام بازویش را از دست پدر بزرگش بیرون کشید، پیشانی او را بوسید و گفت: «اگر شما هم می‌توانستی راه بروی شما را همراه بقیه می‌فرستادم. اما خودم می‌ماندم.»

همان موقع در باز شد و ننه آصف با قدی خمیده در حالی که دبه‌ای آب را میان دست‌های استخوانیش گرفته بود وارد شد. رنگ صورتش پریده بود. او ظرف آب را به جاسم داد و گفت: «تمام لوله‌های شهر ترکیده‌اند. برق‌های خانه‌ها قطع شده است. ما نمی‌توانیم امشب را اینجا بمانیم. جوان‌های شهر و بسیج اگر مانند‌اند تفنگ دارند. وسیله دارند. ما چه؟ اگر دشمن کاملاً وارد شهر شود با این پیرمرد مریض چه کنیم؟»

جاسم دوباره به طرف پنجره رفت نگاهی به بیرون انداخت. چند جیب ارتشی در رفت و آمد بودند. لحظه‌ای بعد آمبولانسی از راه رسید و کنار خیابان پارک کرد. تمام بدنه آمبولانس و شیشه‌های آن با گل پوشانده شده بود. چند بسیجی از پشت آمبولانس پایین آمدند و به سمت جاده‌ای که به طرف گمرک می‌رفت دویدند.

جاسم بلافاصله از جایش بلند شد و درحالی که کفش‌هایش را می‌پوشید به نه‌نه آصف گفت: «همین جا بمانید من زود برمی‌گردم. سفره نان و ظرف خرما را زیر میز گوشه اتاق گذاشته‌ام. فعلاً خداحافظ.»

جاسم با سرعت از اتاق بیرون زد. آنقدر عجله داشت که در حیاط را باز گذاشت. او با قدم‌های تندش کوزه‌ها را پشت سر گذاشت. به خیابان که رسید بوی دود می‌آمد. دیوار ساختمان‌ها پر از ترکش تیر و خمپاره شده بود. جاسم از خیابان اصلی گذشت و خودش را به آمبولانس رساند. جوانکی پشت فرمان نشسته بود. جاسم با علامت دست به او فهماند که شیشه را پایین بکشد. جوان که چفیه‌ای سفید رنگ دور گردنش بود، شیشه را پایین کشید و با تعجب گفت: «پسرجان اینجا چه کار می‌کنی. از کدام طرف آمدی؟»

جاسم درحالی که نفس نفس می‌زد گفت: «بین برادر. فرصتی برای گفتن این حرف‌ها نمانده است. من با پدر بزرگ و مادر بزرگم در خانه مانده‌ایم. موقع حمله عراقی‌ها پدر بزرگم نمی‌توانست خانه را ترک کند. من پیش او ماندم تا کسی به کمک ما بیاید.»

بسیجی جوان از ماشین پیاده شد. جاسم گفت: «تا دیر نشده است با این آمبولانس پدر بزرگ و مادر بزرگم را نجات دهید. اما من می‌مانم، دلم می‌خواهد از خانه و شهرم دفاع کنم. برای همین بود که همراه بقیه نرفته‌ام.»

بسیجی جوان مانده بود چه جوابی به جاسم بدهد. لحظه‌ای فکر کرد و با تندی گفت: «همین جا بمان من زود برمی‌گردم.»

جاسم کنار آمبولانس ایستاد. صدای رگبار تیربار و خمپاره‌ها از دور به گوش می‌رسید. مدتی گذشت. چند نفر جوان رزمنده که سوار جیب بودند به جاسم نزدیک شدند. یکی از آنها که به نظر می‌رسید فرمانده باشد از جیب پیاده شد و همراه جاسم به طرف خانه آنها رفت. بعد از لحظه‌ای بازگشت و درحالی که با همان جوان بسیجی سوار آمبولانس می‌شد به طرف خانه حرکت کرد. فرمانده با کمک جاسم و جوان بسیجی برانکار د را برداشتند تا پدر بزرگ را پشت آمبولانس بگذارند. نه‌نه آصف هم تند و تند وسایلی را که لازم بود برمی‌داشت. موقع حرکت فرمانده به جاسم اشاره زد تا سوار شود. اما جاسم همان جا ایستاد بود و او را نگاه می‌کرد. فرمانده که صورتی نورانی داشت لبخندی زد و گفت: «آقا جاسم! ای مرد کوچک ما منتظر تو هستیم.»

جاسم جلو آمد و گفت: «من همین جا در شهر می‌مانم. ما نباید شهر را خالی بگذاریم. خانه ما اینجا است این خانه هنوز به دست دشمن نیفتاده است. اگر از هر خانه‌ای یک نفر بماند کار

شما رزمنده‌ها آسان‌تر می‌شود. من با اسلحه نمی‌توانم کار کنم. اما می‌توانم برای شما چای و غذا بیاورم. من شهر را خوب می‌شناسم. می‌توانم در کنار شما باشم کمک شما بکنم. اگر هم راضی به این کار نباشید در همین خانه می‌مانم و با سنگ و چوب به عراقی‌ها حمله می‌کنم، همان کاری که بچه‌های فلسطین انجام می‌دهند.»

فرمانده در فکر فرو رفته بود. پدر بزرگ سرش را نزدیک گوش فرمانده جوان آورد و گفت: «جاسم را من بزرگ کرده‌ام اخلاقش را می‌دانم سعی نکنید او را از ماندن منصرف کنید. او خیلی جدی و مصمم است. مثل پدر خدا بیامرزش. او هم همین اخلاق را داشت. او مبارز بود و زندانی سیاسی! آصف در زمان شاه معدوم در زندان به شهادت رسید. خون آصف توی رگ‌های جاسم موج می‌زند. بگذارید او کنار شما باشد. درست است که چهارده سال بیشتر ندارد، اما جثه و هیكل او مثل یک جوان شانزده ساله است.

فرمانده جوان نگاهی به راننده آمبولانس انداخت و گفت: «این پدر بزرگ و مادر بزرگ را تا اولین ایست بازرسی ببرید تا آنها را به پشت جبهه منتقل کنند. این مرد کوچک هم پیش ما می‌ماند تا بینم چه پیش می‌آید.» لبخندی زیبا روی لب‌های جاسم نقش بست. دندان‌های سفید و مرتبش در میان صورت قهوه‌ای‌رنگش درخشید. با پشت دست عرق‌هایی را که روی پیشانی‌اش نشسته بود پاک کرد.

آمبولانس حرکت کرد و دو چشم نگران از پشت شیشه آمبولانس قد و بالای جاسم را نگریست. جاسم دستش را به جای خداحافظی تکان داد. وقتی آمبولانس دور شد جاسم بندهای کفشش را محکم بست و درحالی‌که به چهره مهربان فرمانده نگاهی می‌کرد گفت: «من آماده دفاع هستم قربان!»

فرمانده با دست پشت جاسم زد و گفت: «خانه شما را پایگاه خودمان قرار می‌دهیم. اینجا مقر فرماندهی ما می‌شود. چون این خانه، خانه مردان بزرگ بوده است.»

نوشته: مهدی مرادحاصل

شبهه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد کار سه تصویر از موضوعاتی که باید حریم زنان از مردان حفظ شود ترسیم شده است. از دانش آموزان بخواهید ضمن رنگ آمیزی این تصاویر برداشت خود را از آن تصاویر توضیح دهند. راهنمایی‌های بعدی شما مجری گرامسی حس غیرتمندی دانش آموزان را برخواهد انگیزخت.

کاش منم بزرگتر بودم

باد پاییز می‌وزید آرام  
روز و شب‌های بعد از آن شب هم

در شبی شوم و سخت و جان‌فرسا  
آتش و دود بود و ویرانی

همه سرگرم گفتگو بودیم  
بی‌گناهان دست و پا زخمی

خواهر و مادر و من و بابا  
جنگ خونین ضد انسانی

ناگهان از میان تاریکی  
پدرم با دلاورانی چند

غرشى سهمگین به گوش رسید  
با تفنگش به سوری دشمن تاخت

برق تندی جهید از مغرب  
پشت جبهه به خاطر الله

شهر یکریز و بی‌امان لرزید  
خواهرم جان خویشتن را باخت

شهر لرزید و شیشه‌ها بشکست  
شهر ما، آنکه خفته بود آرام

ترس لرزاند قلب و پیکر ما  
سخت افتاد در فغان و خروش

پس از آن باز هم صدا پیچید  
ناله یاحسین و یازینب

بمب و خمپاره ریخت بر سر ما  
از زن و مرد می رسید به گوش

بمب افتاد روی مدرسه‌ها  
کاش منم بزرگتر بودم

بمب‌هایی بزرگ و بس سنگین  
می‌گسستیم ز پای خود زنجیر

صندلی‌های همکلاسی‌ها  
جنگ می‌کردم از سر ایمان

گشت با خون پاکشان رنگین  
در کنار برادران دلیر

شب تاریک بود و در هر سو  
با تفنگم که دوستش دارم

ناله با انفجاری می‌آمیخت  
دشمنم را ز خانه می‌راندم

هدیه مرگبار همسایه  
قلب او را نشانه می‌رفتم

خاک غم روی شهر ما ریخت  
خون او بر زمین می‌افشاندم

مادرم سخت در تکاپو بود  
چون ندارم توان جنگیدن  
من فقط داشتم دلی پر درد  
می‌کنم سنگری بزرگ اکنون  
هر کجا خواستم که جنگ کنم  
تا ستیزد برادری در آن  
همه گفتند: «کوچکی برگرد»  
با تجاوزگران پستِ زبون

کوزه آب می‌کشم بر دوش  
می‌برم تا به سنگر آبی سرد  
نان و خرما، لباس و آذوقه  
می‌رسانم به جبهه‌های نبرد

شعر: مصطفی رحماندوست

#### شیوه شماره ۴: بحث و گفتگو

به منظور اجرای این شیوه با طرح این سؤال که «در چه زمینه‌هایی باید حساسیت نشان دهیم؟» دانش‌آموزان را وادار به تفکر کنید، سپس از دانش‌آموزان بخواهید که پاسخ‌های خود را بیان کنند تا شما آنها را روی تابلوی کلاس یادداشت نمایید. در مرحله بعد ضمن جمع‌بندی پاسخ‌های دانش‌آموزان آنها را طبقه‌بندی کنید و در ارتباط با طبقه مورد نظر این واحد کار (غیرتمندی و دفاع از ناموس) ارائه دهید. در ضمن تلاش شود در هنگام طبقه‌بندی و اختصاص اسامی به هر گروه از موارد اشاره شده، از نظرات دانش‌آموزان نیز استفاده شود. به عنوان مثال در مورد حساسیت به ناموس (خواهر، مادر، همسر) با ترغیب دانش‌آموزان نام غیرت یا غیرتمندی را به این گروه اختصاص دهید و بعد راجع به این مفهوم و مصادیق آن در اجتماع با دانش‌آموزان گفتگو کنید. در ضمن هنگام گفتگو پیرامون غیرت و غیرتمندی می‌توانید به ایثار و فداکاری رزمندگان اسلام در دفاع از حیثیت و ناموس اشاره کنید.

تذکره: در صورتیکه دانش‌آموزان نتوانند به موارد متعددی اشاره کنند شما می‌توانید آنان را به گونه‌ای هدایت و راهنمایی نمایید که به مواردی نظیر موارد زیر اشاره کنند.

۱. حساسیت به اعتقادات و دین (جهاد)
۲. حساسیت نسبت به حفظ خاک و کشور (وطن دوستی)
۳. حساسیت نسبت به فامیل
۴. حساسیت به حفظ اموال (دفاع از حریم)
۵. حساسیت به حریم خانواده، خواهر، مادر
۶. حساسیت نسبت به حفظ حرمت زنان و دختران در اجتماع (غیرتمندی)

به منظور اجرای این شیوه ابتدا دانش آموزان را به گروه‌های مناسب و دلخواه تقسیم کنید و جدول زیر را روی تابلوی کلاس رسم نمایید. از گروه‌ها بخواهید ضمن رسم جدول در دفتر خود با توجه به هشت سؤال مطرح شده جدول را کامل کنند و با کامل شدن خانه‌های جدول رمز جدول را که یک کلمه چهار حرفی است کشف کنند. به گروه‌ها یادآور شوید که هر گروهی که در زمان تعیین شده توانسته باشد زودتر از بقیه گروه‌ها به رمز جدول دست پیدا کند برنده محسوب می‌شود و ضمن برخورداری از تشویق دانش آموزان فرصت خواهد داشت تا در مورد مفهوم رمز جدول برای دانش آموزان توضیح دهد.

در صورتی که گروه یابنده رمز، نتوانست توضیح لازم را پیرامون آن مفهوم ارایه دهد، از سایر گروه‌ها بخواهید تا توضیح مورد نظر خود را ارائه دهند. در پایان با جمع‌بندی توضیحات گروه‌ها در خصوص مفهوم مورد نظر (غیور) توضیح تکمیلی را ارائه کنید به گونه‌ای که دانش آموزان در صورت لزوم نسبت به دفاع از حریم خانواده (مادر، خواهر و زنان اجتماع) ترغیب شوند. با دادن پاسخ صحیح به هشت سؤال زیر خانه‌های جدول تکمیل می‌شود و با کنار هم قرار دادن حروف خانه‌های (۳-۵-۱۴-۹) رمز جدول (غیور) به دست می‌آید.

۱. جمع اسیر. حروف آن را در خانه‌های (۱۵-۴-۳-۱۵) بنویسید. (اسرا)
۲. به معنای بزرگتر است. این کلمه را در خانه‌های (۱۵-۲-۷-۳) بنویسید. (اکبر)
۳. راستگو نمی‌گوید. این کلمه را در خانه‌های (۸-۲-۱۴-۵) بنویسید. (دروغ)
۴. رساندن آن به حلق روزه را باطل می‌کند. حروف آن را در خانه‌های (۵-۷-۱۵-۳) بنویسید. (غبار)

۵. متانت و سنگینی. این کلمه را در خانه‌های (۱۴-۱۰-۱۵-۳) بنویسید. (وقار)
۶. سوره چهار در قرآن که به قلب قرآن معروف است. حروف آن را در خانه‌های (۹-۱۵-۴-۹-۱۲) بنویسید. (یاسین)

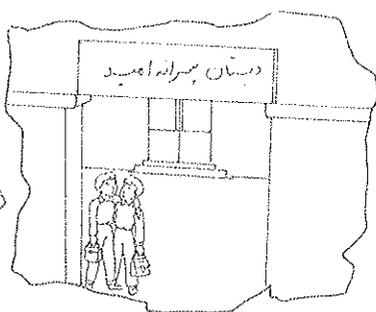
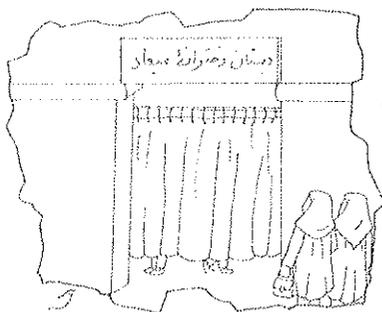
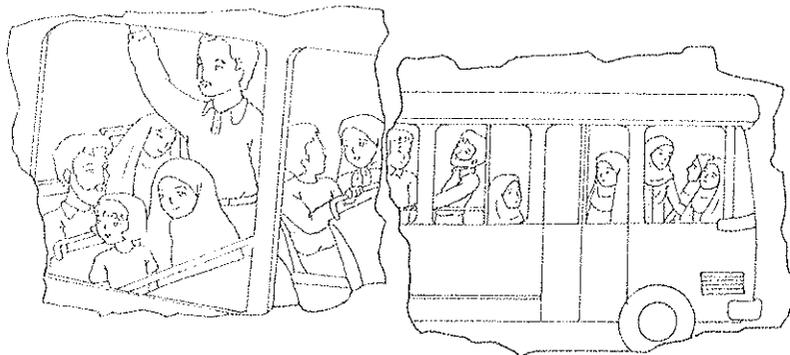
۷. انسان‌های کریم به وعده خود... می‌کنند. حروف آن را در خانه‌های (۱۴-۱۱-۱۵) بنویسید. (وفا)

۸. لقب امام نهم. حروف آن را در خانه‌های (۶-۱۰-۹) بنویسید. (تقی)

ش	۱	ک	۲	ر	۳	س	۴
غ	۵	ت	۶	ب	۷	د	۸
ی	۹	ق	۱۰	ف	۱۱	ن	۱۲
ع	۱۳	و	۱۴	ا	۱۵	م	۱۶

## برگ شکوفه واحد کار ۶

دانش آموزان عزیز به تصاویر زیر به دقت نگاه کنید و ضمن رنگ آمیزی برداشت‌های خود را در محل تعیین شده بنویسید.





## برنامه: عدالت واحد کار (۷): عدالت در خانه

### مبانی

اگرچه اهالی خانه در گوهر وجود، همه از یک ریشه‌اند، اما از سختی‌ها و امکانات درونی و بیرونی به‌طور مساوی برخوردار نیستند و هر یک از آنها دارای ویژگی‌های درونی و بیرونی خاصی است. تمایزها و تفاوت‌های موجود بین افراد خانواده، ناظر به «وسع»‌های مختلف آنان است. وسع به معنای تاب و طاقت است. هم طاقت فهم و هم طاقت عمل. در یک خانواده افراد متفاوتی از حیث داشتن تاب و طاقت زندگی می‌کنند. افرادی که در دوره کودکی زندگی می‌کنند، افرادی که در دوران نوجوانی و جوانی‌اند، افراد میان سال و افراد کهنسال و هر یک از آنها دارای «وسع»‌های متفاوتی هستند. عدالت حکم می‌کند که نمی‌توان رابطه یکسانی با این افراد در یک مقطع خاص زمانی برقرار کرد و از هر یک انتظار یکسانی داشت. بلکه تکلیف به قدر وسع یعنی انتظار از هر فرد به قدر طاقت فهم و انتظار از او به قدر طاقت عمل عین عدالت است. خداوند هم خود در وسع مخاطبین سخن گفته و تکلیف کرده است، چنانکه قرآن را لفظاً و معناً نازل نموده است و از مردم همانقدر «طلب» کرده که به آنان «داده» است. (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ تَوْسِئًا إِلَّا مَا آتَاهَا - سوره طلاق آیه ۷ - خدا کسی را تکلیف نمی‌کند مگر به قدر آنچه به او داده است.) و رسولان خود را هم به چنین مواجهه‌ای با مردم امر کرده است. چنانکه رسولان همواره به زبان مردم خویش سخن گفته‌اند و این زبان، نه تنها ملفوظ که زبان معقول نیز بوده است. (إِنَّا أُمِرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ بِقَدْرِ عَقُولِهِمْ بِبِأَمْرِ رَبِّنَا) فرمود: ما انبیاء فرمان یافته‌ایم که با مردم به قدر عقل آنان سخن بگوییم.)

بر این اساس عدالت در خانه در نظام تربیتی چنین است که پدر و مادرها تنها مجازند به وسع فرزندان خود نظر داشته باشند و بر پایه آن تکلیف کنند. با توجه به آنچه گفته شد می‌توانند

حدود عمومی توانایی‌های بچه‌هایشان در مراحل مختلف زندگی را در نظر بگیرند و با توجه به ویژگی‌ها و اختصاصات خصوصی آنها تکالیف را تنظیم و تقسیم کنند.

اما نکته قابل توجهی را نباید از نظر دور داشت و آن این است که رعایت عدالت و اجرای قوانین و مقررات هر چند در جامعه و محیط‌های خارج مبنای بسیار خوبی برای روابط اجتماعی به‌شمار می‌رود ولیکن در اکثر موارد، نمی‌تواند و نباید محور روابط بین اعضای خانواده باشد زیرا که این اجرای عدالت و مراعات مقررات خشک و منظم موجب از بین رفتن عواطف و جهت‌های متقابل افراد خانواده می‌شود. لذا در خانواده اجرای اصل «فضل» و «احسان» شایسته‌تر از اجرای عدل است. در این اصل، جذبه احسان در انسان به عنوان ویژگی مبنایی در نظر گرفته شده است. این ویژگی بیانگر این است که نیکی و احسان بر انسان مؤثر واقع می‌شود و حتی قدرت مهار زدن به بدکرداری‌های او را نیز دارد. فضل، رابطه‌ای مبتنی بر عدم موازنه است. عدم موازنه‌ای فراتر از عدل. هرگاه در رابطه موازنه برقرار باشد آن را «عدل» گویند و هرگاه از این میزان فاصله باشد، در صورتی که از آن فراتر باشد، فضل است. فضل و عدل، مکمل همند.

مقایسه این دو آشکار می‌سازد که از یک حیث، فضل بر عدل، و از حیث دیگر، عدل بر فضل رجحان دارد. اگر بنا بود رابطه‌های اعضای خانواده بر اساس عدل قرار گیرد و هر عملی در رابطه‌ای متوازن، عکس‌العملی متناسب داشته باشد، بچه‌ها تن به تربیت نمی‌دهند و این عدل، مایه گریز و نفرت می‌شود.

پس از فضل کاری ساخته است که از عدل ساخته نیست. اما از سویی دیگر، اگر بنا بود رابطه‌ها همه بر اساس فضل قرار گیرد و از هر خطایی اغماض شود، امکان ایجاد هیچ اصلاحی فراهم نمی‌آید و این فضل نیز مایه گریز و نفرت می‌شد. پس از عدل نیز کاری برمی‌آید که از فضل ساخته نیست، پس رفتارها باید ناظر به شرایط و ملغمه‌ای از فضل و عدل باشد.

## هدف

تقویت روحیه رعایت عدالت در برخورد با حقوق اعضای خانواده.

## آزمون

دانش‌آموز در رعایت حقوق اعضای خانواده با عدالت رفتار می‌کند.

شکایت‌هایی که دختران و پسران در خانواده‌ها از همدیگر دارند معمولاً چنین است که کارهای خانه با عدالت تقسیم نشده‌اند و تعدادی جور تعداد دیگر را می‌کشند و آنها مورد ستم قرار می‌گیرند. پدر و مادرها باید کاری کنند تا بچه‌ها متوجه بشوند که هر کسی را بهرکاری ساخته‌اند و امور منزل متناسب با توانایی‌های آنها تقسیم شده است. مادامیکه این امر توجیه نشود بچه‌ها احساس مظلومیت میکنند. ولی در هر صورت شایسته است مسؤولیت‌ها دارای مبنای عقلانی باشد و این امر مورد پذیرش و توافق همه اعضای خانواده قرار گیرد.

قصه اول این واحد کار محاوره است. درباره این موضوع، این قصه را برای دانش‌آموزان بخوانید و درباره مبنای تقسیم مسؤولیت با دانش‌آموزان گفتگو کنید.

و اما قصه دوم شیوه زیبایی درباره تقسیم مسؤولیت‌های خانه معصومین علیهم‌السلام است. شایسته است همه مومنین در این مورد به آن بزرگواران تأسی جویند.

### برنامه هفتگی

آن روز وقتی به خانه رسیدم صدای داد و فریاد به هوا بلند شده بود. کیفم را گوشه اتاق گذاشتم و به آشپزخانه رفتم. مادر صورتش از عصبانیت سرخ شده بود. مریم و مهسا ناراحت روی صندلی نشسته بودند و حرفی نمی‌زدند. پیش‌تر رضا رفتم، او مشغول خواندن درس‌هایش بود. کنار او روی زمین نشستم و پرسیدم: «مثل همیشه از کار زیاد! از بی‌نظمی در خانه، از اینکه هیچ کدام به وظیفه خود عمل نمی‌کنیم.»

رضا بدون آنکه دیگر حرفی بزند سرش را پایین انداخت و خودش را با کتاب‌هایش مشغول کرد. دوست داشتم پیش مادر می‌رفتم و با او کمی حرف می‌زدم، اما میدانستم آن موقع وقتش نیست. مادر وقتی عصبانی بود تا مدت‌ها نباید کسی با او حرف می‌زد.

نزدیک غروب وقتی مادر وضویش را گرفت تا آماده برای نماز شود، پیش او رفتم. مادر از من خواست بعد از خواندن نماز مغرب و عشا با او حرف بزنم و من قبول کردم. قبل از آنکه مادر نمازش تمام شود پدر زنگ در را به صدا درآورد. وقتی پدر وارد خانه شد گفت: «سلام

بچه‌ها! من خیلی گرسنه هستم پس مادرتان کجاست.»

وقتی مادر نمازش تمام شد سفره شام را آماده کرد و همه دور سفره نشستیم. مریم و مهسا ساکت و آرام مشغول غذا خوردن شدند. آنها مثل هر شب بلبل زبانی نمی‌کردند. پدر که متوجه آنها شده بود پرسید: «امشب چه خبر است؟ همه اخمو و ساکت هستید!» من با اشاره به پدر فهماندم که همه چیز را بعد از شام برایش تعریف می‌کنم.

بعد از شام من و رضا با پدرم حرف زدیم. پدر، مهسا و مریم را صدا زد. همه دور هم نشستیم. مادر ظرف میوه‌ای را که شسته بود آورد و کنار ما نشست. پدر صدایش را صاف کرد و گفت: «اول از همه می‌خواهم از رضا و محمود یک سؤال بپرسم. اگر شما در این یک هفته‌ای که گذشت از من گله و شکایتی دارید من آماده‌ام که حرف‌های شما را گوش کنم.» من و رضا به هم نگاه کردیم و بعد رضا گفت: «پدر جان شما ما را غافلگیر کرده‌ای. ممکن است درباره این جلسه‌ای که دوز هم نشسته‌ایم کمی توضیح بدهی.»

پدر گفت: «مدت‌ها است به فکر این هستیم که هفته‌ای یک بار جلسه نقد و بررسی بگذاریم یعنی اینکه دور هم جمع شویم و درباره کارهایی که باعث اذیت و آزار یکدیگر می‌شود، حرف بزنیم. در یک خانواده همه اعضا باید حقوق یکدیگر را رعایت کنند، و وظایفی که به عهد دارند به نحو احسن انجام دهند. اگر ما هفته‌ای یکبار درباره رفتار، کردار و گفتار یکدیگر نظر بدهیم و با پیشنهاد و انتقادهای دوستانه و صمیمی اشکالات هم را بگوییم حقوق یکدیگر را بهتر می‌توانیم رعایت کنیم.»

رضا گفت: «پدر جان شما صبح‌ها که سرکار می‌روید ما هنوز خواب هستیم، سر و صدای شما و لامپی را که روشن می‌کنید باعث می‌شود ما از خواب بپریم. در ضمن بعضی وقت‌ها لباسهایتان را به جالباسی نمی‌زنید. خوب مادر خسته می‌شود.» پدر خندید و گفت: «لطفاً آن چیزهایی که مربوط به مادرتان می‌شود بگذارید خودش مطرح کند.» مادر هم خندید و گفت: «اگر نوبت من بشود حرف‌هایم خیلی زیاد است. اما قبل از آنکه من حرف‌هایم را بزنم دوست دارم مریم و مهسا که کوچکتر از رضا و محمود هستند حرف بزنند. ظاهراً در این خانه حق افرادی که کوچک هستند کمتر رعایت می‌شود.»

مهسا گفت: «پدر جان من دوست دارم هرچه زودتر بزرگ بشوم. مادر می‌گوید من سال دیگر به کلاس اول می‌روم. شاید اگر بزرگتر شوم بتوانم کمتر در خانه کار انجام بدهم. رضا می‌گوید برو برای من آب بیاور. محمود می‌گوید حالا که بلند شده‌ای کیف مرا هم بیاور. وقتی من دارم با عروسک‌هایم بازی می‌کنم. مریم می‌گوید: مهسا جان! این کار را بکن آن کار را بکن! اگر هم حرف آنها را گوش نکنم با من قهر می‌کند.»

وقتی مهسا این حرف‌ها را می‌زد چشم‌هایش پر از اشک شده بود. مریم دستی گردن مهسا انداخت و گفت: «خوب پدرجان! من مهسا را حمام می‌برم. برایش نقاشی می‌کشم یا برای عروسک‌هایش لباس می‌دوزم، دلم می‌خواهد او هم برای من کاری انجام بدهد.»

رضا که تا آن موقع ساکت نشسته بود گفت: «مثل آنکه همه از هم دل پری دارند. از همه ساکت‌تر و مظلوم‌تر خود من هستم.»

با این حرف رضا همه زدند زیر خنده. پدر همه را به سکوت دعوت کرد و گفت: «خوب است به حرف‌های مادرتان گوش کنید. اگر قرار به گله و شکایت باشد. حرف‌های مادرتان شنیدنی‌تر از همه ماست.» بعد پدر در حالی که به مادر نگاه می‌کرد با احترامی خاص گفت: «ما منتظر شنیدن حرف‌های شما هستیم حاجیه خانم!»

مادر درحالی که نگاهش روی همه ما می‌چرخید گفت: «حق و حقوق و حرف‌های من بماند برای جلسه بعد. آنچه که امشب باید بگویم این است که تقریباً هیچ کس در این خانه حق افراد دیگر را رعایت نمی‌کند. دلیل این حرفم همین است که شما دارید می‌بینید و می‌شنوید که همه از هم گله دارند. اگر عدالت در یک خانه رعایت نشود، کوچکترها به بزرگترها احترام نگذارند، و افراد بزرگ کار و مسؤولیت خود را به دوش افراد کوچکتر بگذارند. بجز جنگ و دعوا و عصبانیت در آن خانه چیزی دیگر پیدا نمی‌شود. دیگر اثری از محبت و صمیمیت نیست. پدرتان پیشنهاد خوبی کرد. اما قبل از اینکه ما هفته‌ای یک بار مخصوص این کار دور هم جمع شویم بهتر است کارها، مسؤولیت‌ها و حقوقی که درباره یکدیگر باید رعایت کنیم روی یک کاغذ کوچک بنویسیم و آن را در معرض دید خودمان قرار دهیم. تا هفته دیگر معلوم می‌شود که خدای نکرده چه کسی یا چه کسانی حق دیگران را رعایت نکرده‌اند.» همه به هم نگاه کردیم. هیچ کس مخالفی نکرد. پدر گفت: «خوب حالا یکی برود و یک ورق کاغذ با یک خودکار بیاورد.» در این موقع هیچ کس از جایش تکان نخورد. لحظه‌ای بعد، مهسا از جایش بلند شد و گفت: «مثل آنکه من باید بروم، چون از همه کوچکتر هستم.»

از حرف مهسا همه ما خنده‌مان گرفته بود. اما بیشتر از همه پدر می‌خندید. وقتی مهسا پیش ما برگشت، کاغذ و مدادی که با آن نقاشی می‌کشید آورده بود. آن را به پدر داد و گفت: «اولین برنامه‌ای که نوشته شد بدهید تا من آن را توی کمد لباس‌هایم بزنم. یک برنامه هم باید برای عروسک‌هایم بنویسم تا این قدر با هم دعوا نکنند.»

پدر درحالی که از خنده غش کرده بود مداد و کاغذ را از مهسا گرفت تا برنامه‌هفتگی ما را بنویسد.

نوشته: مهدی مرادحاصل

در سال دوم هجرت بود که حضرت علی علیه السلام به خواستگاری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام رفت. پیامبر و دختر گرامی ایشان - فاطمه علیها السلام - که کسی را بهتر و شایسته‌تر از علی علیه السلام نمی‌دیدند، پیشنهاد او را پذیرفتند.

پیامبر فرمود: «علی جان! زردای که در جنگ‌ها به تن می‌کنی، صدای فاطمه کن.» علی علیه السلام پذیرفت. زرد را فروخت و پول آن را خدمت پیامبر برد. حضرت رسول فرمود: «با آن جهیزیه خریداری کن.» علی علیه السلام پذیرفت تا با پول آن زرد جهیزیه مختصری تهیه کند. در آن روز پیامبر بسیار خوشحال بود. دست علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را گرفت و فرمود: «دخترم، فاطمه جان! علی بهترین همسر برای تو است.» و سپس به علی علیه السلام گفت: «علی جان! فاطمه نیز بهترین و مناسبترین همسر برای تو است.»

بعد از خواندن خطبه عقد، طبقی از خرما بین میهمانان تقسیم شد، و به این ترتیب علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام زندگی گرم و پر مهر خود را آغاز کردند. با آن که مراسم عروسی آنها بسیار ساده برگزار شد؛ ولی یکی از بهترین و ارزشمندترین مراسم‌هایی بود که در تاریخ اسلام واقع شد. فاطمه زهرا علیها السلام تمام کارهای خانه را بدون اینکه از کسی کمک بگیرد، انجام می‌داد. البته علی علیه السلام نیز هر زمان که کارهای روزانه‌اش تمام می‌شد، در کارهای خانه به همسر عزیزش کمک می‌کرد. فاطمه علیها السلام، علی علیه السلام را بسیار دوست داشت؛ چون از کمک و فداکاری شوهرش به پیامبر و اسلام آگاه بود، و به این خاطر هیچ‌گاه از کارهای خانه، گله و شکایتی نداشت. او چون زنان دیگر در مدینه ساده زندگی می‌کرد. با آن که پدرش رسول و فرستاده خدا بود به خودش مغرور نمی‌شد. هرگاه فاطمه زهرا علیها السلام با علی علیه السلام کاری داشت او را با احترام صدا می‌زد و می‌گفت: «ای رهبر و امام مؤمنان!» حضرت علی علیه السلام نیز فاطمه علیها السلام را با نام «دختر بزرگوار و گرامی پیامبر!» صدا می‌زد.

آنها زن و شوهری نمونه بودند و همیشه به یکدیگر احترام می‌گذاشتند. زندگی مشترک علی بن ابیطالب علیه السلام و زهرا علیها السلام مرضیه علیها السلام الگو و نمونه خوبی برای همه مردان و زنان مسلمان جهان شد. آنها ترتیب و تقسیم کارهای خانه و بیرون از خانه را با نظر و مشورت رسول

اکرم انجام می‌دادند. پیامبر، کارهای بیرون خانه را به علی علیه السلام و کارهای داخل خانه را به عهده دختر گرامی خود حضرت فاطمه علیها السلام گذاشت. آنها از پیشنهاد پیامبر بسیار راضی و خشنود بودند. کارهایی مثل آوردن آب، تهیه آذوقه، سوخت و خرید از بازار را علی علیه السلام انجام می‌داد، و کارهایی مثل پختن نان، آشپزی، آسیا کردن جو و گندم و همچنین شستشو و نظافت خانه به عهده فاطمه زهرا علیها السلام بود.

یک روز علی علیه السلام دلش به حال همسر عزیزش سوخت. او می‌دید که بندِ مشک آب، شانه‌های همسرش را زخم کرده است، و چرخاندن آسیای دستی باعث شده که دست‌هایش آسیب ببیند. حضرت علی علیه السلام می‌دید که آشپزی و کارهای خانه، همسرش فاطمه علیها السلام را به زحمت زیاد انداخته است؛ لذا به همسر عزیزش پیشنهاد کرد؛ تا خدمت رسول خدا برسد و از پدر، خدمتکاری برای کمک در کارهای خانه بگیرد.

پیامبر که نمی‌خواست زندگی خودش یا عزیزانش بهتر و بالاتر از مردم مدینه باشد، و از طرفی می‌دانست که نیرو و نشاط دخترش فاطمه علیها السلام که شیفته عبادت و ذکر خداست با چه چیزهایی بیشتر می‌شود، فرمود: «دوست دارید چیزی به شما بیاموزم که از همه اینها بهتر باشد؟ موقع خواب سی‌وسه مرتبه ذکر «سبحان الله» و سی‌وسه مرتبه ذکر «الحمد لله» و سی‌وچهار مرتبه ذکر «الله اکبر» را از یاد نبرید. اثری که این عمل در روح شما می‌بخشد، از اثری که یک خدمتکار در زندگی شما دارد، خیلی بیشتر خواهد بود.»

حضرت زهرا علیها السلام بعد از شنیدن این کلام روح بخش پدر بزرگوارش، عرض کرد: «به آنچه خدا و پیامبر خدا خشنود باشند، من نیز راضی و خشنود خواهم بود.»

نوشته: مهدی مرادحاصل

## شپوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد کار ۴ صحنه از انواع مسؤولیت‌های اعضای خانواده (پدر، مادر، پسر و دختر؛ در حال انجام وظیفه) درج شده است. دانش‌آموزان باید ضمن رنگ آمیزی این تصاویر با الهام از موضوعات آنها وظایف خانه را به‌طور عادلانه بین اعضا تقسیم کنند و در پای برگ شکوفه بنویسند.

شعر خنجر

می شوم بیدار پیش از دیگران  
 می دهم گسواره او را تکان  
 بسعد حاضر می کنم صبحانه را  
 می کنم بیدار اهل خانه را  
 می کنم من کارهایش را تمام  
 می زنم لبخند و می گویم: «سلام»

گاه گاهی مثل مادر صبح زود  
 روی دادمم پتویی می کشم  
 در سسماور آب می ریزم کمی  
 سفوف را می چینم و خوشحال و شاد  
 تا که بر خیزد ز جایش مادرم  
 نمی زند مادر به رویم بوسه ای

شعر از: نسرین صمصامی

شبهه شماره ۴: عدالت در خانه

با مطرح کردن موارد زیر که بر رفتارهای عادلانه یا ناعادلانه در خانه حکایت می کنند از دانش آموزان بخواهید راجع به آنها قضاوت کنند و دلایل خود را ارائه دهند. پس از قضاوت و اظهار نظر دانش آموزان در ارتباط با مفهوم عدالت بویژه عدالت در خانه توضیحات تکمیلی را با استفاده از مبنای این واحد کار ارائه کنید.

۱. پدری برای یکی از فرزندان خود که در رشته ریاضیات مشغول تحصیل است اقدام به خرید کامپیوتر به منظور پیشرفت تحصیلی او می کند، برادر کوچکتر او از این اقدام پدر ناراحت می شود و آن را ناعادلانه می داند. نظر شما چیست؟

۲. آیا والدینی که به فرزندان کوچک خود اجازه نمی دهند به تنهایی بیرون بروند در صورتیکه فرزندان بزرگتر می توانند به تنهایی بیرون بروند ناعادلانه رفتار کرده اند؟

۳. آیا والدینی که در اوقات فراغت بیشتر وقت خود را صرف توجه به فرزندان کوچکتر خانواده می کنند و از توجه به فرزندان بزرگتر غافل می شوند عادلانه رفتار کرده اند؟

۴. والدینی که در قبال تقاضای فرزندان خود که از آنها تقاضای خرید لوازم التحریر، لباس و... می کنند امتناع نموده و با پرخاش و ناراحتی آنان مواجه می شوند، اما برای خریدن لوازم غیر ضروری که مورد علاقه خودشان است (سیگار) به راحتی اقدام می کنند. آیا عادلانه است؟

۵. فرزندی که بدون توجه به نگرانی والدین خود به موقع به منزل مراجعه نمی کند و تا مراجعه او به منزل والدینش نگران حال او هستند آیا این رفتار عادلانه است؟

به منظور آشنایی دانش آموزان با مفهوم عدالت و مصادیق آن جدولی در دو ستون مانند جدول نمونه روی تابلوی کلاس ترسیم کنید. در یک ستون نام تعدادی از وسایل و امکاناتی که انسان به آنها نیازمند است نوشته و در ستون دیگر افراد نیازمند به آن امکانات را بنویسید. یا در یک جدول دیگر مانند نمونه در یک ستون فهرستی از کارهای منزل و در ستون دیگر نام افرادی که موظف به انجام آن کار باشند را بنویسید. سپس از دانش آموزان داوطلب بخواهید که موضوعات یک ستون را به موضوعات ستون دیگر به گونه‌ای ربط دهند که نشانگر رفتار عادلانه باشد.

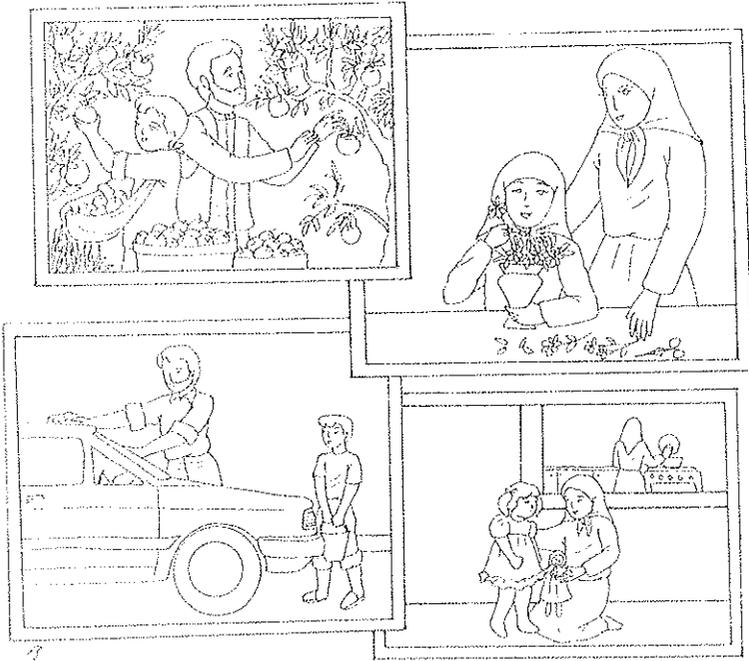
پدر	- جمع کردن سفره بعد از صرف غذا
مادر	- شستشوی ظرف‌ها
برادر	- تهیه روزنامه، مجله و کتاب
	- اسفالت پشت بام و تعمیرات منزل
خواهر	- بردن بچه‌ها به پارک
	- بردن سطل آشغال و تحویل آن به رفتگر
	- خرید بیرون خانه (نان و...)
	- ...

ستون ۲	ستون ۱
پژوهش‌گر	لوازم التحریر
دانش آموز	مواد غذایی
فرد خسته	کامپیوتر
دانشجو	استراحت
دانشمند	اسباب بازی
گرسنه	فرصت اظهار نظر
کودک	مطالعه
فقیر	ورزش
سلامتی	کمک و بخشش



## برگ شکوفه واحد کار ۷

دانش‌آموز عزیز در تصاویر زیر نمونه‌هایی از تقسیم کار اعضای خانواده را مشاهده می‌کنید، ضمن رنگ‌آمیزی این تصاویر وظایف و کارهای خانواده خود را به طور عادلانه بین اعضای خانواده (پدر، مادر، خواهر، برادر، خودتان و...) تقسیم کنید.



وظایف پدر خانواده:

وظایف مادر خانواده:

وظایف برادران (برادر):

وظایف خواهران (خواهر):

وظیفه شما:



## برنامه: آشنایی واحد کار (۸): خوبان

### مبانی

اسود و اسوه سازی عبارت از حالتی است که انسان به هنگام پیروی از غیر خود، پیدا می‌کند و برحسب این که پیروی از چه کسی باشد، ممکن است اسودای نیک یا الگویی بد برای انسان فراهم آید. در این روش مربی می‌کوشد نمونه رفتار و کردار مطلوب را عملاً در معرض دید مربی قرار دهد و بدین گونه، موقعیت اجتماعی او را دگرگون کند تا او به پیروی پردازد و حالت نیکویی، مطابق با آن عمل نمونه در خویش پدید آورد. در این موقعیت مربی، اسود نام دارد و در گرو پیروی از عمل مزبور است و در این صورت می‌توان گفت که در این شرایط، اسود خوبی برای فرد، وجود دارد. **إِنَّ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ**: در وجود رسول خدا ﷺ برای شما اسوه نیکویی است.

مربی باید حالات مطلوب مربی را که عملاً در وجود کسی آشکار شده، به او نشان دهد و البته نخست سزاوار است که در وجود خود مربی، اسود نیکویی برای مربی باشد. اسود سازی اساساً در شرایط واقعی اجتماعی مورد نظر است، اما حاصل آن این است که شخصیت‌های تاریخی نیز الگوی عمل محسوب می‌شوند. در قرآن این روش به کار گرفته شده است، گاه در آیات به‌طور مستقیم به پیروی از کسی تصریح می‌شود و گاه بدون چنین تصریحی، اسودها در معرض دید گذاشته شده‌اند. در این واحد کار بیشتر به بخش اخیر می‌پردازیم یعنی با بارز کردن صفات اسود که همان صفات خوبان است، به توضیح و تفسیر صفات خوب اسودها می‌پردازیم و

سعی می‌کنیم دانش آموز با ملاحظه این صفات شایسته در جهت واجد شدن به آنها تلاش کند. در زیر به صفات نیک خوبان از زبان قرآن می‌پردازیم:

- نیکان آنهایی هستند که هر گاه کار ناشایسته از ایشان سر زد یا ظلمی به نفس خویش کنند خدا را به یاد آورند و از گناه خود به درگاه خدا توبه و استغفار کنند (زیرا که می‌دانند) جز خدا، هیچکس نمی‌تواند گناه خلق را بیامزد و آنها هستند که اصرار در کار زشت نکنند، چون به زشتی معصیت آگاهند. (آیات ۱۳۵ و ۱۳۶ آل عمران)

- آنان که به خدا ایمان آوردند و به اعمال نیکو پرداختند، البته آنها را به عمارت عالی بهشتی که زیر درختانش نهرها جاری است منزل دهیم که در آن زندگی ابدی کنند و چقدر پاداش نیکو به نیکوکاران دهند؛ آنانکه در راه دین صبر و شکیبایی پیشه کردند و بر لطف و کرم پروردگار «توکل» نمودند. (آیات ۵۸ و ۵۹ سوره عنکبوت)

- آنانکه ایمان به خدا آورده و نیکوکار شدند، خدا به سبب همان ایمان، آنها را به راه سعادت و طریق بهشت رهبری کند، تا به نعمت‌های ابدی بهشتی که نهرها از زیر درختانش جاری است متنعم گردند و در آن بهشت زبان شوق به تسبیح و تقدیس خدا گشایند که بار الها تو از هر نقص و آلائش پاک و منزهی، و ثنای آنها در بهشت سلامت ابدی می‌بخشد و آخرین سخنشان حمد پروردگار عالمیان است. (آیات ۵، ۱۰، ۹ یونس)

- و آنانکه در راه ما، به جان و مال جهد و کوشش کردند، محققاً آنها را به راه (معرفت و لطف) خویش هدایت می‌کنیم و همیشه خدا یار نیکوکاران است. (آیه ۶۹ سوره عنکبوت)

- آنها در هیچ سختی جز به خدا پناهنده نشده و خبر این نمی‌گفتند، که بار پروردگارا، به کرم خود از گناه و ستمی که ما، درباره خود کردیم درگذر، و ما را ثابت قدم بدار و ما را بر محور کافران پیروز و منصور گردان. پس خدا فتح و پیروزی در دنیا و ثواب در آخرت نصیبشان گردانید، که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد. (آیات ۱۴۷ و ۱۴۸ سوره آل عمران)

هدف

آشنایی دانش آموزان با مصادیقی از الگوها و اسوه‌ها

آزمون

دانش آموز از اسوه‌ها و الگوها پیروی می‌کند.

انسان خوب کسی است که مظهر صفات و خصیصه‌های ارزشی جامعه خود باشد و بتواند با اعمال و رفتار خود مبلغ ارزش‌های ممدوح باشد. انسان خوب با آرایه رفتارهای ارزشی به دیگران می‌فهماند که می‌توان در شرایط متفاوت زندگی «خوب» بود و با تحمل ناملایمات و سختی‌ها ارزش‌ها را حفظ کرد و در واقع بیشترین وجه خوبیِ خوبان تحمل شدید و سر فرود نیاوردن آنها در مقابل پستی‌هاست.

قصه زیر به این وجه از موضوع واحد کار اشاره دارد. این قصه را برای دانش‌آموزان بخوانید و در پایان بحث و گفتگویی را در این باره با آنان برگزار کنید.

### راز شادی

سال‌ها پیش، در جایی دور، دهکده‌ای بود. مردم این دهکده از صبح تا شب کار می‌کردند. هر یک از آنها سعی می‌کرد تا برای خودش خانه‌ای داشته باشد و غذایی تهیه کند. هر یک از آنها سعی می‌کرد تا روز به روز خانه خودش را زیباتر و مزرعه خودش را آبادتر، و غذای خودش را بهتر کند. همه آنها روز و شب فقط در فکر خوشبختی خودشان بودند.

در کنار دهکده کوهی بود. بالای آن کوه خانه کوچکی بود. توی آن خانه پیرمردی زندگی می‌کرد. مردم ده‌نمی‌دانستند که این پیرمرد چند سال دارد و از کجا آمده است. ولی می‌دانستند که او مردی بسیار دانا است. پیرمرد سالی یکی دو بار از کوه پایین می‌آمد. به دهکده می‌رفت. مردم ده او را دوست داشتند. برای اینکه او می‌توانست هر مشکلی را به آسانی حل کند.

روزی پیرمرد به دهکده آمد. به مردم گفت: من خیلی عمر کرده‌ام. از زندگی درس‌های بسیار آموخته‌ام. چند روزی است که فکر می‌کنم که راز شادی را پیدا کرده‌ام. دلم می‌خواهد آنچه فکر می‌کنم برای یکی از شما بگویم تا ببینم که درست فکر می‌کنم یا نه. از شما می‌خواهم که با ارزش‌ترین آدم ده را به خانه من بفرستید. من و او با هم حرف می‌زنیم. اگر اطمینان پیدا کردم که فکری که من کرده‌ام درست است، فکرم را با شما در میان می‌گذارم.

یکی از مردم ده گفت: پدر، دانایی بهترین هدیه زندگی است. تو از همه ما با ارزش‌تری. ما چه کسی را به خانه تو بفرستیم که از تو با ارزش‌تر باشد؟ پیرمرد گفت: درست گفتی. دانایی یکی از هدیه‌های با ارزش زندگی است. ولی بهترین هدیه زندگی نیست. اگر مرد دانا از آنچه

می‌داند در راه درست استفاده نکنند، دانایی او هیچ ارزشی ندارد. نه، من با ارزش‌ترین شما نیستم. آن وقت راهش را گرفت تا به خانه‌اش برگردد. وقتی که پیرمرد زفت، پیرزنی از میان مردم فریاد زد: من با ارزش‌تر از همه شما هستم. مرا به خانه پیرمرد بفرستید. من سال‌هاست که در این ده زندگی می‌کنم. در این سال‌ها آرام به کسی نرسیده‌ام. پیرمردی فریاد کشید: من با ارزش‌تر از همه شما هستم. من در همه زندگیم شب و روز کار کرده‌ام. برای خانه‌های شما در و پنجره ساختم. میز و صندلی ساختم. هر چه در خانه‌های شماست من ساختم. بله، من شب و روز کار کرده‌ام، کاری درست و پر فایده. صدای دیگری گفت: بله، پر فایده. اما برای چه کسی؟ برای خودت. چیزهایی را که ساخته‌ای به دو برابر قیمتشان به ما فروخته‌ای. در این وقت مردی با صدایی آرام گفت: دوستان من، ما از این حرف‌ها نتیجه‌ای نمی‌گیریم. بهتر است بنشینیم و درست فکر کنیم و کسی را که باید به خانه پیرمرد برود انتخاب بکنیم. دیگری گفت: این دوست ما حرف درستی می‌زند. من می‌گویم که زیبایی بهترین هدیه زندگی است. بهتر است که زیباترین دختر ده را به خانه پیرمرد بفرستیم. همه حرف او را قبول کردند. روز بعد، زیباترین دختر ده را به خانه پیرمرد فرستادند. آن دختر به راستی زیبا بود. خودش هم می‌دانست که زیباست. ولی همان قدر که زیبا بود خودپسند هم بود. دختر از کوه بالا رفت. به خانه پیرمرد رسید. در زد. پیرمرد در را باز کرد و گفت: فرزندم، چه چیز سبب شد که از این راه سخت بگذری و به خانه من بیایی؟ دختر با صدایی که مثل به هم خوردن بال پرندگان آرام و دلپذیر بود گفت: به من گفته‌اند که شما می‌خواهید با ارزش‌ترین آدم دهر را ببینید. من از همه آنها با ارزش‌ترم. برای اینکه زیبا هستم. زیبایی بهترین هدیه زندگی است. پیرمرد گفت: زیبایی یکی از هدیه‌های با ارزش زندگی است. ولی بهترین هدیه زندگی نیست. زیبایی صورت با زیبایی دل کامل می‌شود و به تنهایی ارزشی ندارد. نه، دخترم، تو با ارزش‌ترین مردم ده نیستی. دختر، که از شنیدن حرف‌های پیرمرد اوقاتش تلخ شده بود، در را به هم زد و از خانه او بیرون آمد.

باز مردم ده دور هم جمع شدند. باز مدتی حرف زدند. عاقبت یکی از آنها گفت: من می‌گویم که پولدارترین مردم ده را به خانه پیرمرد بفرستیم. همه حرف او را قبول کردند. روز بعد پولدارترین مردم ده را به خانه پیرمرد فرستادند. مرد از کوه بالا رفت. نفس زنان به خانه پیرمرد رسید. در زد. پیرمرد در را باز کرد و گفت: دوست من، چه چیز سبب شد که از این راه سخت بگذری و به خانه من بیایی؟

مرد گفت: به من گفته‌اند که شما می‌خواهید با ارزش‌ترین آدم ده را ببینید. من از همه آنها با ارزش‌ترم. برای اینکه پولدار هستم. پول بهترین هدیه زندگی است. پیرمرد گفت: پول بهترین هدیه زندگی نیست. پولی هم که به کار نیاید، مثلاً با آن لباسی نخریم تا برهنه‌ای را ببوشاند، یا غذایی نخریم تا گرسنه‌ای را سیر کند، ارزشی ندارد. نه، دوست من، تو با ارزش‌ترین آدم ده نیستی. مرد، که از شنیدن حرف‌های پیرمرد اوقاتش تلخ شده بود، در را به هم زد و از خانه او بیرون آمد. باز مردم ده دور هم جمع شدند. باز مدتی حرف زدند. ولی نتوانستند بفهمند که با ارزش‌ترین آدم ده کیست. پیرمرد روزها در خانه‌اش نشست. منتظر ماند تا با ارزش‌ترین آدم ده پیش او بیاید. ولی دیگر کسی پیش او نیامد. پیرمرد کم‌کم ناامید شد. با خودش گفت: بهتر است که خودم بروم و با ارزش‌ترین آدم ده را پیدا کنم.

از کوه پایین آمد. در پایین کوه، در دشتی سبز، دختر کوچکی نشسته بود و چیزی در بغلش گرفته بود. پیرمرد به دختر نزدیک شد. بالای سر او ایستاد. ناگهان فهمید که دختر دارد گریه می‌کند. کنار او نشست و گفت: دخترم، چرا گریه می‌کنی؟ دختر دست‌هایش را باز کرد. پرنده‌ای را که در بغل گرفته بود روی زمین گذاشت. گفت: بالش را نگاه کن. شکسته است! نمی‌تواند پرواز کند. به سختی راه می‌رود. من تمام دشت را به دنبال او آمدم. او دیگر نمی‌تواند حرکت کند. خسته شده است. درد می‌کشد. نمی‌خواهم درد بکشد. نمی‌خواهم ناتوان روی زمین بیفتد و نتواند پرواز کند. ولی نمی‌دانم چه باید بکنم.

پیرمرد لبخند زد. پرنده را در بغل گرفت. دست دختر را هم در دست گرفت. به خانه‌اش برگشت. بال پرنده را بست. پرنده را به دختر داد. دختر پرنده را در بغل گرفت. پرنده که در دست آرام شده بود. با صدایی خوش شروع به خواندن کرد. آواز پرنده دختر را شاد کرد. دختر با شادی خندید. پیرمرد باز دست دختر را در دست گرفت. آنها به ده برگشتند. مردم ده، تا پیرمرد را دیدند، دور او جمع شدند. پیرمرد در میان مردم ایستاد و گفت: من هر چه منتظر ماندم، شما با ارزش‌ترین آدم ده را پیش من فرستادید. امروز از خانه بیرون آمدم. خودم او را پیدا کردم. به دختر کوچکی که کنار من ایستاده است نگاه کنید. او با ارزش‌ترین آدم ده است. او بهترین هدیه زندگی را با خود دارد.

این هدیه دل‌مهربان این دختر است. امروز اشک و خنده او به من نشان داد که آنچه فکر می‌کنم درست است. بله، من امروز با دیدن اشک و خنده این دختر اطمینان پیدا کردم که راز شادی این است: فقط به خودت و غم و شادی خودت فکر نکن. اگر بتوانی غم دیگران را غم خودت و شادی آنها را شادی خودت بدانی، راز شادی را پیدا کردی. زیرا، وقتی که چشم ما بر

غم دیگران اشک می‌ریزد، آن غم آسان از دل آدم غمگین می‌زود، شادی دیگران هم همیشه پاک‌تر و بهتر از شادی خودمان بر دل ما می‌نشیند. شمس‌الدین سهروردی در این باره نوشته: بیک نو آموز

### شبیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحد کار «درخت اسودها» نام دارد، دانش آموزان با توجه به صفات خوبی که در افراد سراخ دارند نام صاحبان این صفات که همان اسودها هستند را در برگ درخت اسودها می‌نویسند و در پایان آن را به دلخواه رنگ می‌کنند. در این باره سهروردی در کتاب خود نوشته: برگ شکوفه

### شبیوه شماره ۳: شعر خوانی

در این شبیوه دانش آموزان با شعرهای دربار کعبه‌های گوناگون آشنا می‌شوند. در این باره سهروردی نوشته: برگ شکوفه

ببین چگونه چشم من  
باز از خیال و خواهش است  
من آن یستم کوچکم  
کنه تشنه نوازش است

اگر نوازشم کنی،  
چو غنچه باز می‌شوم  
ببرای یک نگاهد تو  
بپنجر از نیاز می‌شوم

تسو اولین ستارهای  
آرزو آسمان قلب‌ها  
جهان نبود و بودای  
کعبه در جهان قلب‌ها

ببرای درک روح تو  
چقدر کسودکم هنوز  
تسو بنی‌نهایتی و امن  
چقدر درد کوچکم هنوز

تسو از دیار کعبه‌ای  
سفر به سوی تو خوش است  
تو سوی کعبه می‌دهی  
چقدر بوی تو خوش است

تمام تنار و پود من  
بگدای تو است تا ابد  
چرا کنه در دلم کنی  
نوشته: «یا علی (ع) مدد»

شعر: سرین صمصامی

برای اجرای این شیموه ابتدا جدولی مانند جدول نمونه را روی تابلوی کلاس رسم کنید. سپس با همفکری دانش‌آموزان ابتدا ستون مربوط به «از چه کسانی پیروی کنیم» را با عنایت به ویژگی‌های برجسته افرادی که می‌توان از آنها پیروی کرد، تکمیل کنید. سپس از دانش‌آموزان بخواهید در محیط زندگی خویش اعم از خانه، مدرسه، محله، شهر، کشور و... مصادیقی از افرادی که واجد چنین ویژگی‌هایی هستند را شناسایی کنند و در ستون مقابل آن ویژگی بنویسند. به عنوان مثال: «امام خمینی» مظهر شجاعت و نترسی یا «عمو» در خانه مظهر مهربانی است. در پایان ضمن ارائه توضیحات تکمیلی در ارتباط با ویژگی‌های انسان‌های خوب دانش‌آموزان را به گونه‌ای هدایت نمایید تا در ستون مربوط به از چه کسانی پیروی کنیم به ویژگی‌هایی نظیر موارد زیر اشاره کنند.

۱. انسان‌های دیگر را راهنمایی می‌کنند ۲. در مقابل ظالم مقاومت می‌کنند ۳. امانت‌دارند ۴. بخشندگانه ۵. از قوانین پیروی می‌کنند ۶. به عهد خود وفا می‌کنند ۷. از مظلوم دفاع می‌کنند و در ستون مربوط به «از چه کسانی پیروی نکنیم» ویژگی‌هایی از افراد بد اخلاق نظیر بخیل، ترسو، ظالم و ستمگر، تنبل و... را ذکر کنند.

تذکره: بهتر است دانش‌آموزان را به گونه‌ای هدایت نمایید که در ستون مربوط به از چه کسانی پیروی نکنیم بعد از ذکر ویژگی‌ها در مقابل هر ویژگی مصادیقی از ظالمان و ستمگران و خائنین مثل (کفار، اوسفیان، صدام، شمر، یزید و...) را ذکر کنند. باید توجه کرد که در این قسمت از معرفی افراد خانواده یا محله یا... به عنوان مصادیق بد خودداری شود.

پیروی نکنیم (بدان)		پیروی کنیم (خوبان)	
مصادیق	ویژگی‌ها	مصادیق	ویژگی‌ها

به منظور اجرای این شیوه دانش‌آموزان کلاس را به گروه‌های دلخواه تقسیم کنید. سپس با توجه به آیات معرفی شده از هر یک از گروه‌ها بخواهید با مراجعه به قرآن و آیات داده شده و با استناد به معنای آیات و ویژگی‌های آدم‌های خوب را استخراج، و پس از پایان مهلت داده شده در کلاس قرائت کنند. آنگاه با بررسی آیات داده شده فهرستی از ویژگی‌های آدم‌های خوب را با کمک دانش‌آموزان تهیه کنید و دانش‌آموزان را ترغیب به پیروی از آنها نمایید.

تذکره: بهتر است از دانش‌آموزانی که قرآن در خانه دارند بخواهید در صورت امکان آن را به کلاس بیاورند. دانش‌آموزان را بر اساس تعداد قرآن‌های موجود گروه‌بندی کنید.

آیات پیشنهادی جهت کار در کلاس:

۱. سوره لقمان آیات (۱۸ - ۱۹ - ۱۴ - ۱۲)

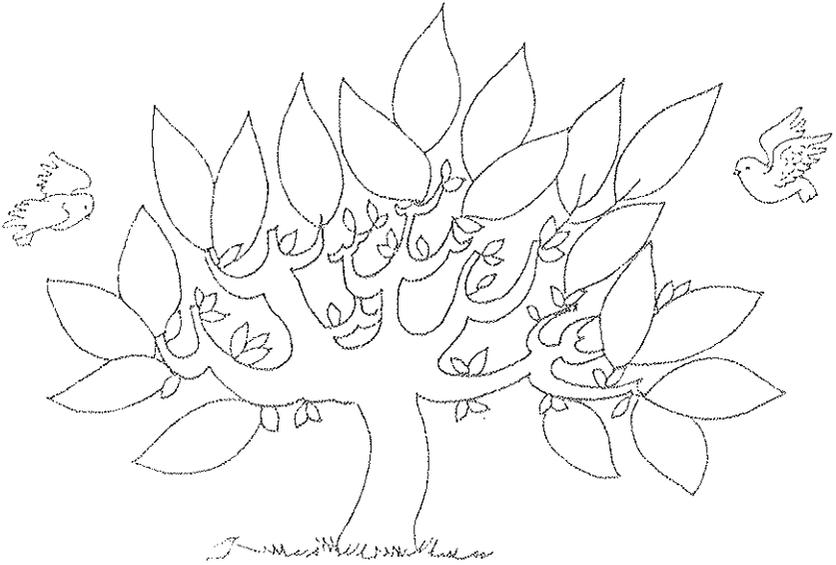
۲. سوره حجرات آیات (۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۶)

۳. سوره نحل آیات (۹ - ۸ - ۳)

۴. سوره بقره آیات (۲۶۵ - ۲۶۱)

## برگ شکوفه واحد کار ۸

دانش آموز عزیز ابتدا برگ‌های درخت را رنگ کن، سپس در داخل هر یک از برگ‌های درخت نام افراد خوبی را که می‌شناسی با ذکر یکی از ویژگی‌های خوب آن بنویس.





## برنامه: حفظ اسرار واحد کار (۹): رازداری

### مبانی

تمام صاحب نظران به این اجماع رسیده‌اند که «راز» یا «سر» عبارت است از: هر گونه خبر یا مطلبی که به درد دیگران (اغیار و رقبا) بخورد و یا هر گونه اطلاعاتی که با استفاده از آن، غیرخودی‌ها بتوانند به سهولت برنامه‌ریزی و علیه خودی اقدام کنند. بنابراین هر گونه خبر و اطلاعاتی در مورد موضوعات مختلف می‌تواند یک راز به‌شمار آید. این موضوع چنان اهمیت ویژه‌ای دارد که به صورت یک اصل مهم در فرهنگ جامعه درآمده، به صورت جدی ماندگار شده، و در قالب‌های نشر، نظم و تمثیل در فرهنگ عامیانه راه یافته است. برای مثال در یکی از بندنامه‌های کهن می‌خوانیم: «با مرد بدکار هم‌راز مشو»، «با مرد نادان راز خود مگو»، «از هر کس و از هر چیز مطمئن باش»، «رازدار باش که سر نهفته و راز ناگفته به»، «اگر خواهی که راز تو را دشمن نداند به دولت مگو»، «دیوار موش دارد، موش گوش دارد» و...

رازگویی و رازداری در بین کودکان و حساسیت روی آن موضوعات محدودی را دربر می‌گیرد و به مرور با افزایش سن و فهم دانش آموز موضوعات دامنه وسیعتری را به خود می‌گیرد. احساس ناراحتی و درد در بعضی از اعضای بدن و تصور اینکه ممکن است در آینده نزدیک، مرضی دامنگیر وی بشود، ترس از معلم و مربی و دیگر دانش‌آموزان، اتفاق غیر منتظره‌ای که در خانواده دانش‌آموز به وقوع پیوسته است، وسیله یا وسایلی که دانش‌آموز آن را گم کرده، فریب یا رودستی که از دوستانش خورده است، نقشه‌ای که جهت ضربه زدن به دیگر دوستان و همشاگردی‌ها کشیده، چیز جدیدی که قرار است خریداری یا تهیه شود، و... مسایلی از این دست، مطالبی هستند که کودکان آنها را با نیت‌های متفاوتی با دوستان خود در میان می‌گذارند.

نیت‌های دانش‌آموزان در گفتن اسرار به همدیگر بیشتر یا برای حل مشکلات توسط دوستان و یا سفره دل واکردن و سبک کردن خود خلاصه می‌شود، ولی در هر صورتی انتظار دارند که مخاطبین‌شان اول: به حرف‌های آنها خوب گوش دهند و دوم: به هیچ وجه آن را بین دیگران فاش نکنند.

اهمیت رازداری و توجه به آن از جهات مختلف جایز اهمیت است؛ نکته اول اینکه دانش‌آموزان تا مادامی که به امانت‌داری و امین بودن طرف مقابل خود اطمینان کافی و کامل نداشته باشند از گفتن رازهایشان خودداری می‌کنند و حتی قبل از گفتن سر خود با اظهار یک مسأله انحرافی یا غیرواقعی مخاطب خود را امتحان می‌کنند و در صورت حصول اطمینان از رازداری وی، مسأله و راز اصلی را با وی در میان می‌گذارند. بنابراین این روحیه را باید به نحو مطلوبی در دانش‌آموزان تقویت کرد که راز همچون یک امانت است و کسی که در نزد وی به امانت گذاشته شده باید به خوبی از آن حفاظت و حراست کند. و آن را در هیچ شرایطی فاش نگوید. مگر اینکه راز گفته شده به نحوی باشد که بی‌اطلاع ماندن دیگران از آن مطلب صدمه‌ای به خود رازگو (مثل خودکشی) و یا دیگران برساند که در این صورت این مطلب باید به افرادی اظهار شود که بتوانند به نحو مطلوبی از عهده حل مشکلات برآیند.

نکته مهم دیگری که باید به آن اشاره کرد این است که باید به دانش‌آموزان آموخت که لزومی ندارد ما تمام مسایل خود را به دیگران بگوییم؛ بخصوص موارد و مسایل خصوصی و خانوادگی مان را که اغلب پدر و مادرها بهترین افرادی هستند که می‌توانند مشکلات ما را حل و فصل کنند. از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که: *نِجَاةَ الْمُؤْمِنِ فِي حِفْظِ لِسَانِهِ*. یعنی نجات مؤمن در حفظ زبانش است.

و به قول معروف مادامی که کسی سزای را به کسی نگفته او حاکم بر سر خود است و هیچ باکی از مطلع شدن دیگران نیست ولی وقتی همان سر حتی به یک نفر گفته شد، هر آن امکان فاش شدن آن وجود دارد و صاحب راز محکوم سر خود و نگران اشاعه آن است. در یک شعر عربی در این باره چنین آمده است:

كُلُّ عِلْمٍ لَيْسَ فِي الْقِرْطَاسِ ضَاعٌ      كَلُّ سِرٍّ جَاوَزَ الْإِثْنَيْنِ شَاعٌ

هر علمی که بر روی کاغذ نیاید ضایع می‌شود و هر رازی که از دونفر تجاوز کند فاش خواهد شد.

و در حدیثی دیگر آمده است: *مَنْ كَفَرَ بِرَأْسِهِ كَفَرَ بِرَأْسِ كُلِّ شَيْءٍ فِي بَيْتِهِ* هر کس که سر خود را فاش کند سر همه چیزها را فاش می‌کند.

اهداف

۱. تعمیق شناخت دانش‌آموز از مفهوم رازداری و محاسن آن

۲. تقویت روحیه حفاظت از اسرار خود و دیگران

دانش آموز امین رازهای خود و دیگران بوده و از افشای آن پرهیز می کند.

### شپوه شماره ۱: قصه گویی

راز، خود یک امانت است و وقتی فاش می شود به کل امانت خیانت می شود نه به قسمتی از آن. مثلاً حفظ اسرار مثل قانون همه یا هیچ است. مسأله این است که رازی سر به مهر باقی بماند و حتی ذره ای از آن به خارج بروز نکند ولو اینکه این سر، مطلبی کم اهمیت باشد. بنابراین باید مقاومت دانش آموز را در حفظ اسرار بالا برد و آنان را چنان تربیت کرد که در شرایط هیجانی، فشار، اضطراب و غیره بتوانند از افشای اسرار خودداری کنند.

در قصه ای که در زیر می آید بچه های علیرغم کلنجار رفتن با خود مقاومت را از دست می دهد. این قصه را برای دانش آموزان بخوانید و ضمن تقویت این قوه در آنان، بحث و گفتگویی را در این باب با آنان برگزار کنید.

### راز کیسه کوچک

تابستان ها هر سال چند روز به خانه عمو جواد می رفتیم. محمدرضا پسر عمویم یک سال از من کوچکتر بود؛ اما همدیگر را خیلی دوست داشتیم. عمویم همیشه می گفت محمدرضا برادر ندارد. تو هم که دوتا خواهر داری پس شما هم پسر عمو هستید هم مثل دوتا برادر باید همیشه در زندگی کنار هم باشید.

شب ها که می شد با محمدرضا بالای پشت بام می رفتیم و توی رختخواب هایی که زن عمویم از غروب آنها را روی پشت بام پهن کرده بود، دراز می کشیدیم. گاه می شد تا دیر وقت درباره ستاره ها و نور آنها با محمدرضا حرف می زدیم. خاطره تعریف می کردیم و خلاصه آنقدر پر حرفی می کردیم که صدای عمویم بلند می شد: «بچه ها شما صبح مدرسه ندارید ولی من باید صبح زود سرکار بروم.»

و ما کم کم خودمان را جمع و جور می کردیم و به خواب می زدیم. عمو جواد مرد مهربانی بود. هر وقت از سرکار برمی گشت شکلات یا یک هدیه کوچک برای من و محمدرضا می آورد. محمدرضا می گفت: «احمد چه خوب است که تو در خانه ما هستی! پدرم به خاطر تو برای من هم خوراکی و شکلات می آورد.» بعد هر دو می خندیدیم.

آن سال چند روزی هم محمدرضا به خانه ما آمد. یک شب که او زودتر از من خوابیده بود من با پدر و مادرم بیدار ماندیم. تلویزیون یک سریال به نمایش گذاشته بود و ما بعد از تمام شدن فیلم درباره آن حرف می‌زدیم. خوب یادم نیست که چه حرفی پیش آمد و من ناخودآگاه موضوعی را که در خانه عمو جواد اتفاق افتاده بود برای پدر و مادرم تعریف کردم. موضوعی که من به طور اتفاقی از آن با خبر شده بودم، و می‌دانستم که عمویم دوست نداشت آن را در جایی دیگر تعریف کنم. چند روزی گذشت، محمدرضا گفت: «من دلم برای خانه مان تنگ شده می‌خواهم برگردم. اما دوست دارم تو هم با من باشی.»

قرار شد عصری پدرم محمدرضا را به خانه‌شان ببرد. نزدیک ساعت ۴ بود که عمو جواد به خانه ما زنگ زد و خواست که من هم همراه محمدرضا به خانه آنها بروم. آنقدر خوشحال شدم که روی پاهایم بند نبودم. محمدرضا هم خیلی از این خبر خوشحال شد. دو روز از ماندنم در خانه عمو جواد گذشته بود ولی رفتار آنها مثل گذشته با من گرم و صمیمی نبود. یک روز صبح وقتی وارد آشپزخانه شدم، عمو و زن عمویم حرف خودشان را قطع کردند و منتظر ماندند تا من از آشپزخانه بیرون بروم. بعد از آنکه من از آنها دور شدم و دیگر صدایشان را نمی‌شنیدم، آنها دوباره شروع به صحبت کردند. از رفتار عمو و زن عمویم خیلی ناراحت شدم ولی به زوی خودم نمی‌آوردم. کم‌کم احساس غریبی می‌کردم. شب به محمدرضا گفتم که می‌خواهم فردا به خانه‌مان برگردم. محمدرضا تعجب کرد و پرسید چرا می‌خواهی بروی ولی من جواب روشنی به او ندادم. شب موقع خواب عمو جواد مرا صدا زد و خواست تا با او چند دقیقه‌ای در کوچه قدم بزنیم. قبول کردم و با عمو جواد در پارکی نزدیک خانه‌شان پیاده روی کردیم. عمو یک کیسه کوچک که در آن محکم و سفت با یک نخ بسته شده بود به من داد و گفت: «احمد جان دوست دارم در این کیسه را باز نکنی فکر کن در آن یک رازی است که نباید برای تو فاش شود.»

با تعجب کیسه را گرفتم و بدون آنکه کنجکاوی کنم آن را توی جیبم گذاشتم. و بعد با عمو جواد به طرف خانه آمدیم. عمو جواد از من خواست یکی دو روز دیگر در خانه آنها بمانم و من هم قبول کردم.

فردا صبح که عمو سر کار رفت من با محمدرضا در حیاط مشغول بازی شدید. «گل کوچک» درست کرده بودیم و به یکدیگر شوت می‌زدیم. با آنکه مشغول بازی بودم اما همه حواسم پیش «کیسه کوچک» بود و رازی که در آن وجود داشت ذهن مرا به خودم مشغول کرده بود. تا عصر با خودم مبارزه کردم اما دیگر طاقتم تمام شده بود. وقتی محمدرضا می‌خواست

برای خرید نان از خانه خارج شود با او نرفتم. با سرعت سر کمد لباس رفتم و کیسه کوچک را از جیب شلووارم بیرون آوردم. اول آن را میان دست‌هایم فشردم.

می‌خواستم حدس بزنم داخل آن چیست. به نظر می‌رسید چند شیء گرد در میان پارچه یا روزنامه‌ای پیچیده شده است. چند بار به خودم نهیب زدم: «احمد! تو قول دادی به راز کیسه کوچک پی نبری.» اما نشد که نشد. آنقدر کنجکاو شده بودم که بالاخره با هر زحمتی بود بند کیسه را که خیلی هم محکم و سفت گره خورده بود باز کردم. کاغذی گرد و میچاله شده بود و در میان آن چند تیله بازی کوچک گذاشته شده بود. تیله‌ها را توی کیسه گذاشتم کاغذ را باز کردم. چشمم به خط عمو جواد افتاد که نوشته بود.

احمد جان! سلام بالاخره تحمل نگه‌داری راز را نداشتی و در کیسه را باز کردی! از تو سؤال می‌کنم تو که نتوانستی راز یک کیسه کوچک را نگه‌داری و آن را برای خودت فاش کردی. چگونه می‌توانی رازدار دیگران باشی.

خدا نگه‌دار - عمو جواد

نامه را چهارتا کردم تیله‌های شیشه‌ای را داخل آن گذاشتم و دوباره در کیسه را بستم و آن را توی جیب شلووارم قرار دادم. آخر شب که محمدرضا و من روی پشت بام رفتیم. عمو مرا صدا کرد تا لحظه‌ای به حیاط بروم. عمو روی سکوی کوتاهی کنار حوض نشسته بود. از من خواست کنارش بنشینم تا کسی حرف‌های ما را نشنود. عمو جواد بدون مقدمه گفت: «احمد آقای گل بگو ببینم چند تا تیله بازی در آن کیسه موجود بود.» لبخندی زدم و گفتم: «پنج تا و بعد سرم را پایین انداختم.»

عمو جواد گفت: «تو ممکن است که بچه راز داری نباشی ولی بچه شجاعی هستی چون دروغ نمی‌گویی.» همان‌طور ساکت بی‌صدا نشسته بودم. عمو جواد گفت: «دفعه پیش که خانه ما بودی یک شب که به آشپزخانه آمدی من و زن عمویت حرفمان را قطع کردیم. تو متوجه شدی که با حضور تو حرف ما نیمه تمام ماند. این کار را ما به خاطر این انجام دادیم که چند روز قبل از آن موضوعی را که در خانه ما پیش آمده بود برای پدر و مادرت تعریف کرده بودی. شاید نمی‌دانستی که فاش کردن سرّ و راز دیگران کار بسیار بدی است. تو آن شب از اینکه من و زن عمویت تو را محرم راز خودمان ندیدیم، ناراحت شدی. و این ناراحتی کاملاً در چهره و رفتار تو مشخص بود.»

چندبار می‌خواستم با تو صحبت کنم اما به ذهنم رسید که ممکن است نصیحت کردن برای تو بدون «راز کیسه کوچک» اثری نداشته باشد. دوست داشتم قبل از آنکه در این باره با تو حرف بزنم. میزان رازداری تو را اندازه گرفته باشم، امیدوارم از حرف‌های من ناراحت نشده باشی.» خندیدم و گفتم: «عموجان من آنقدر شیبا را دوست دارم که هر کاری را که برای صلاح من انجام دادی باید نمی‌تواند مرا ناراحت کند. شیبا را دوست دارم و دوست دارم که شیبا در کلاس درس خوبی به من دادید. می‌خواهم از شما یک خواهش کنم. نامه‌ای که در کیسه گذاشته بودید به شما برمی‌گردانم اما آن کیسه را با رازی که در آن پنهان هست همیشه برای خودم نگه دارم. دوست دارم با دیدن آن همیشه به خاطر داشته باشم که «راز یک کیسه کوچک» درس بزرگی برای یک انسان می‌تواند باشد. راز بزرگ من در این کیسه پنهان است.» نوشته: مهدی مرادحاصل

مهدی مرادحاصل

#### شبهه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

حفظ اسرار در تمام ابعاد زندگی اهمیت دارد ولیکن در مناطق جنگی و شرایط آن، حفظ اسرار از هر نظر واجد اهمیت زیاد است. بدین جهت برگ شکوفه این واحد کار به این موضوع اختصاص یافته است. ضمن آشنا ساختن دانش‌آموزان، از آنان بخواهید مطابق آنچه که در برگ شکوفه آمده است تحقیقی در این مورد داشته باشید. برگ شکوفه را در کلاس درس خود به کار ببرید. برگ شکوفه را در کلاس درس خود به کار ببرید.

شبهه شماره ۳: اجرای نمایشنامه «کلاغ و خرگوش»

دو نفر از بچه‌ها می‌توانند با مقوا یک «نوک» برای کلاغ و دو گوش بلند برای «خرگوش» آماده کنند. با یک تکه کش نازک آن را دور دهان و زیر چانه قرار دهند. کلاغ: قارقار من نمی‌دانستم توی جنگل چه خبر است. چند روزی بود که مریض بودم از هیچ چیز خبر ندارم. ای کاش یک نفر به من خبر می‌داد که همه دور چشمه جمع شدند. اگر تا شب توی لانه مانده بودم از گرسنگی می‌مردم. هیچ کدام از حیوانات حتی به من سر نزدند. مثل اینکه هیچ کس از غیبت من اطلاع پیدا نکرده بود. خرگوش: کلاغ جان عزیز. نه تنها هیچ کس دوست نداشت بداند علت غیبت تو چیست؟ بلکه همه خوشحال بودند از اینکه چند روزی از دست تو راحت شدند.

کلاغ؛ تو داری شوخی می‌کنی. مگر نه؟! تا آنجایی که من می‌دانم همه وقتی به من می‌رسند خوشحال و سرحال هستند با من حرف می‌زنند خیلی وقت‌ها پیش آمده که مدتی با آنها صحبت کرده‌ام و آنها درد دل خودشان را با من گفته‌اند.

خرگوش؛ و تو هم درد دل و حرف‌های آنها را برای هر کسی که از راه رسیده است گفته‌ای. بی‌خود نبوده است که از قدیم گفته‌اند: «کلاغه برای من خیر آورده» یا حرف‌هایی مثل این.

کلاغ؛ این حرف‌ها را تو از خودت درمی‌آوری. من فقط شنیده بودم که درباره کلاغ‌ها می‌گفتند: فلان کلاغ خبری شنید و آن را به چهل کلاغ دیگر هم گفت. یعنی می‌گویند: «یک کلاغ چهل کلاغ» شده است.

خرگوش؛ تو کاری به این کارها نداشته باش فقط به من بگو بدانم ای عزیز نادانم چند بار برایت پیش آمده که حرفی را شنیده باشی و نتوانی آن را در دلت نگه داری. راه افتادی تو جنگل و به هر حیوانی رسیدی گفتی: «راستی میدانی برای فیل و پلنگ چه اتفاقی افتاده.» (نمی‌دانم خبر داری یا نه. بچه روبا از جنگل فرار کرده است.) چه نشسته‌اید که جناب شیر یا زنبق دعوا کرده است.)

جناب کلاغ؛ واقعاً خودت بگو چندبار این خبرها را توی جنگل پخش کردی.

کلاغ؛ در حالی که در فکر فرو رفته است دستی به نوک درازش می‌کشد و می‌گوید: «اگر راستش را بخواهی چند باری اتفاق افتاده است. ولی قسم می‌خورم که با این کار نمی‌خواستم به کسی بدی کنم.»

خرگوش؛ فکر می‌کنی بدی کردن به کسی یعنی چه؟ یعنی همین که رازش را فاش کنی. حرفی را که برایت گفته بدون اجازه او همه جا پخش کنی.

کلاغ؛ خرگوش جان بهترین راهی که می‌توانم به همه ثابت کنم که دست از این کار برداشته‌ام چیست؟

خرگوش؛ یک ماه یا دو ماه درباره دانستن راز دیگران کنجکاوی نکن. اگر هم کسی با میل خودش رازی را برایت گفت پیش خودت نگه‌دار. قول می‌دهم بعد از مدتی اطمینان همه را جلب کنی.

کلاغ؛ متشکرم خرگوش جان من می‌روم تا در تنهایی روی حرف‌های تو بیشتر فکر کنم.

نوشته: مهدی مرادحاصل

به منظور تعمیق شناخت و آگاهی دانش آموزان پیرامون مسأله رازداری بهتر است ابتدا بازی زیر را در کلاس انجام دهید.

نام بازی: بین - فکر کن - بگو

این بازی یا شرکت همه دانش آموزان یک کلاس اجرا می شود. قبل از شروع بازی بهتر است نحوه انجام بازی را برای دانش آموزان توضیح دهید. به عنوان مثال بگویید تغییراتی در وضعیت چیزها، افراد و غیره دور از چشم دانش آموز داوطلب در کلاس به وجود می آید و دانش آموز قبل از ترک کلاس باید به دقت به محیط کلاس توجه داشته باشد تا بتواند تغییرات به وجود آمده را کشف کند. در ضمن از دانش آموزان بخواهید برای انجام بهتر بازی هیچگونه همکاری با دانش آموز مورد نظر یا انتخاب شده نداشته باشند.

پس از توجیه دانش آموزان از دانش آموز داوطلب بخواهید از کلاس خارج شود و با همکاری سایر دانش آموزان تغییری را در کلاس ایجاد کنید. بعد از ایجاد تغییر از دانش آموز مورد نظر بخواهید وارد کلاس شده و در مدت زمان تعیین شده (حداکثر ۱ دقیقه) تغییر ایجاد شده را کشف کند. مناسب تر است بازی حداقل تا ۳ نفر و حداکثر تا ۵ نفر ادامه پیدا کند. توجه: در طول اجرای بازی ممکن است یکی از حالت های زیر به وجود آید.

- الف. دانش آموزان موضوع تغییر را فاش کنند.
  - ب. دانش آموزان به منظور همکاری با دانش آموز بازیگر به گونه ای تغییر را به او بشناسانند.
- اگر حالت اول اتفاق افتد ضمن تشویق دانش آموزان از آنها بخواهید عنوانی برای عمل فاش نکردن موضوع تغییر که به توافق دانش آموزان کلاس رسیده بوی انتخاب کنند. سعی کنید پاسخ های دانش آموزان را به نحوی هدایت کنید تا به موضوع رازداری اشاره نمایند. بعد از تعیین عنوان با ایجاد جو بحث و گفتگو در کلاس از آنان بخواهید در مورد مفهوم رازداری و انواع رازها فکر و نظرات خود را بیان کنند. در پایان با کمک و جمع بندی نظرات دانش آموزان تعریف روشنی از مفهوم رازداری و انواع رازهایی را که کودکان بیشتر با آن سروکار دارند بیان کنند (راز خانواده، راز دوست و ...). به این نکته اساسی اشاره کنید که در زندگی واقعی مواردی وجود دارد که افشای یک مطلب به عنوان یک راز صدمات جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت. اگر حالت دوم یعنی همکاری دانش آموزان و مجری اتفاق افتد مانند حالت اول از دانش آموزان بخواهید ضمن نام گذاری عمل خود (فاش نمودن راز) همانند مرحله اول پیرامون موضوع رازداری با بحث و گفتگو به نتایج ذکر شده در حالت اول دست یابند.

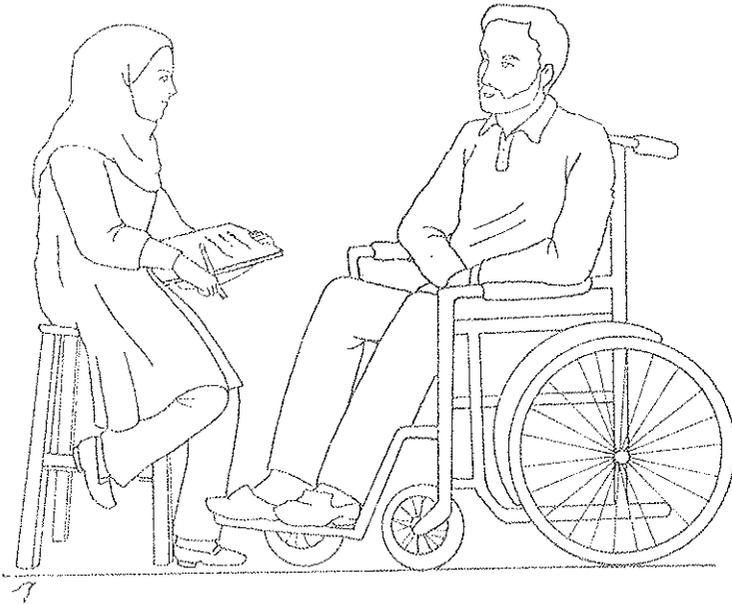
در اولین روزهای هفته‌ای که این واحد کار اجرا می‌شود موضوعی را (برای مثال، چهارشنبه هفته آینده در مرخصی هستم به دوستانت نگو) در برگه‌هایی به تعداد دانش‌آموزان کلاس بنویسید و در اختیار دانش‌آموزان کلاس قرار دهید و از آنها بخواهید که این موضوع را به عنوان یک راز نزد خود نگهداشته و با هیچکس در میان نگذارند.

سپس در روزهای پایانی اجرای این واحد کار در صورتی که موضوع فاش نشود از دانش‌آموزان تشکر کنید و پیرامون اثرات و نتایج رازداری برای دانش‌آموزان توضیحاتی ارائه دهید. و در صورتی که موضوع فاش شود، ضمن توضیح این مطلب که انسان باید رازدار باشد در مورد نتایج افشای رازها و پی‌آمدها و مشکلات آن با دانش‌آموزان بحث کنید. (راز خانواده، راز عملیات جنگی و...)



## برگ شکوفه واحد کار ۹

دانش‌آموزان عزیز ابتدا تصویر زیر را رنگ‌آمیزی کنید، سپس با مراجعه به افرادی که تجربیاتی در جنگ و فعالیت‌های نظامی دارند در خصوص نقش رازداری در موفقیت و پیروزی یا شکست عملیات‌های جنگی مصاحبه کنید و در محل تعیین شده بنویسید.



نتایج مصاحبه

۱.

۲.

۳.



## برنامه: رفع عیب‌ها واحدکار (۱۰): دوری از غیبت

### مبانی

غیبت سخن گفتن در غیاب دیگری است، به گونه‌ای که اگر آن سخن را بشنود ناراحت شود. غیبت، تنها به حرف و گفتن نیست بلکه اگر با ایما و اشاره هم نقص دیگران اعلام شود غیبت محسوب می‌شود. غیبت همچنین شامل هر صفتی می‌شود، خواه آن صفت خوب باشد یا بد به عنوان مثال: دانش‌آموزی در غیبت یکی از دوستانش بگوید که «رضا بود که آخر سر به خانواده حسینی که خانواده فقیری هستند کمک کرد.»

حال اگر رضا برای حفظ آبروی خانواده حسینی راضی به دانستن کمک او به خانواده حسینی توسط سایرین نباشد، این حرف غیبت محسوب می‌شود، پس ملاک غیبت آن است که هر حرفی که شخصی پشت سر فرد دیگری بزند و او از این امر ناراحت شود، آن گفته «غیبت» محسوب می‌شود، در قرآن آمده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... لَا يَغْتَابُ بَغْضًا (سوره حجرات آیه ۱۲) ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، پشت سر هم غیبت نکنید.

و در ادامه این آیه می‌فرماید: آیا دوست می‌دارید گوشت مرده برادر خود را بخورید، یعنی در واقع غیبت کردن مثل خوردن گوشت برادر می‌ماند، در تفسیر این آیه گفته‌اند چون کسی که غیبتش شده با شنیدن حرف غیبت خود به شدت ناراحت می‌شود و این ناراحتی سبب می‌گردد، روح و جسم او آزرده شود و بدین سبب به مقداری لاغر شده و از گوشت بدنش کم می‌گردد، پس غیبت کننده با غیبت کردن موجب لاغر شدن برادر دینی خود شده، لذا انگار غیبت کننده گوشت مرده برادر خود را خورده است.

جالب است که در ابتدای همان آیه خداوند به علت غیبت کردن اشاره می‌کند و می‌فرماید که: ای اهل ایمان از سوءظن پرهیزید (زیرا که) برخی از سوءظن‌ها گناه است و تجسس در امور دیگران نکنید.

گاهی غیبت‌کننده‌ها در اعتراض شنوندگان می‌گویند: من می‌توانم همین حرف را جلو روی خودش نیز بگویم زیرا حرف من کاملاً درست است. در جواب اینگونه افراد باید گفت: اگر حرف گفته شده دروغ باشد تهمت و افترا نامیده می‌شود ولی اتفاقاً غیبت حرف‌های راستی است که در پشت سر گفته می‌شود و موجب ناراحتی صاحب آن می‌گردد.

در نهایت باید گفت غیبت‌کننده از ترسوترین آدم‌هاست چرا که وقتی فرد حضور ندارد و نمی‌تواند از خود دفاع کند پشت سر او حرف می‌زند. متأسفانه در بسیاری موارد این صفت با چاپلوسی نیز همراه است. به این شکل که غیبت‌کننده در غیاب فرد هرچه دلش می‌خواهد می‌گوید ولی وقتی طرف حاضر می‌شود خود را به قول معروف به آن راد زده و از او تعریف هم می‌کند. نکته دیگری که باید متذکر شد تکلیف شنونده غیبت است زیرا اگر کسی به غیبت گوش ندهد، غیبت‌کننده کسی را پیدا نمی‌کند تا غیبت کند، لذا مستمعین غیبت یا باید با غیبت‌کننده به شدت مقابله کرده و جلو حرف‌های گناه‌آلود او را بگیرند و یا در صورتی که چنین توانی را نداشته باشند جلسه و محفل غیبت را ترک کنند؛ زیرا که از معصوم علیه السلام نقل شده است: **مُسْتَمِيعُ الْغُيْبَةِ كَفَائِلُهَا**، شنونده و گوش دهنده غیبت مانند گوینده آن است. (و همانند غیبت‌کننده در گناه آن شریک است).

انسان کریم نه تنها غیبت نمی‌کند بلکه با گفتن نیکی‌های افراد برای دوستان و برادران خود کسب آبرو می‌کند. انسان کریم مانند زنبور روی گل‌ها می‌نشیند و به خوبی‌های مردم می‌پردازد و نه مانند مگس که دنبال زخم‌ها و نجاسات و عیوب است.

#### اهداف

۱. تعمیق درک دانش‌آموز نسبت به مفهوم غیبت و علل مذموم بودن آن.
۲. تقویت روحیه پرهیز از گفتن و شنیدن غیبت.

این بخش از کتاب را می‌توانید در [www.ghaybat.com](http://www.ghaybat.com) مشاهده کنید.

#### آزمون

دانش‌آموز از غیبت کردن و شنیدن آن خودداری می‌کند.

دانش‌آموزان گاهی تفاوتی در گفته‌های خود قایل نیستند و فرق بین غیبت و تهمت و سخنان عادی را متوجه نمی‌شوند و با غیبت کردن و یا تهمت زدن‌ها اختلافاتی بینشان به وجود می‌آید که منجر به قهرها و یا حتی درگیری‌هایی بین آنها می‌شود. آنان باید فرق بین این سخنان را بشناسند و با مسایل شرعی خود در این باب آشنا شوند.

با خواندن قصه زیر بحث و گفتگویی درباره مسایل مربوط به غیبت که به‌طور مشروح و به وضوح در مبانی این واحد کار آمده است با دانش‌آموزان برگزار کنید و آنان را با انواع غیبت‌ها و ذم و حرمت آن آشنا کنید.

### داوری که نمی‌دوید

محسن، توپ را روی زمین کاشت و چند قدم عقب رفت. نگاهی به دروازه انداخت، فاصله توپ تا دروازه را خوب سنجید و بعد با سرعت دوید با یک شوت محکم، توپ را روانه دروازه کرد. جمال که توی دروازه ایستاده بود، مثل برق از جا پرید و خودش را روی توپ انداخت. بچه‌های تیم ما با خوشحالی دست زدند و روی سروکول جمال پریدند. محسن که از خوشحالی بچه‌ها ناراحت شده بود، گفت: «هنوز که معلوم نیست کدام تیم برنده شده است. حالا باید دو تیم برنده به یکدیگر پنالتی بزنند!»

من جلو رفتم و گفتم: «مگر خودت قرار گذاشتی اگر پنالتی تو گل نشد، مسابقه را مساوی اعلام کنیم؟»

محسن به زور توپ را از دست جمال بیرون کشید و گفت: «نه خیر! من چنین چیزی نگفتم!» یکی از بچه‌ها دست محسن را گرفت و داد کشید: «تو هر روز قانون بازی را عوض می‌کنی. امروز هم به قانون جدیدی که خودت گذاشتی عمل نمی‌کنی.» بچه‌ها سروصدا راه انداخته بودند و هر کس چیزی می‌گفت، صدای بهرام که آمد، همه ساکت شدند و نگاه‌ها به طرف پنجره دوخته شد. بهرام هر روز از پنجره اتاق خانه‌شان، بازی ما را در کوچه تماشا می‌کرد. محسن تا آمد حرف بزند، بچه‌ها گفتند: «صبر کن ببینیم بهرام چه می‌گوید!» بهرام در حالی که سرش را از پنجره بیرون آورده بود گفت: «محسن جان! بچه‌ها راست می‌گویند. خودت قرار گذاشتی اگر پنالتی‌ات گل نشد، بازی دو تیم مساوی اعلام شود...»

محسن دیگر نگذاشت بهرام حرفش را ادامه بدهد. توپ را از روی زمین برداشت؛ شوت محکمی زیر آن زد و به بهرام گفت: «اصلاً چه کسی از تو نظر خواست؟ تو که توی بازی نبودی! آن بالا نشسته‌ای و در کار ما دخالت می‌کنی که چه؟!»

بهرام که از حرف محسن خیلی ناراحت شده بود بدون آنکه حرفی بزند، سرش را عقب کشید و پنجره را بست.

\* \* \*

مدت زیادی نبود که با بهرام آشنا شده بودیم. بهرام بیشتر وقت‌ها از بالای پنجره ساکت و آرام، ما را تماشا می‌کرد و به نظر می‌رسید بچه مرموزی باشد. هیچ کس از کار او سر در نمی‌آورد، او و مادرش چند هفته پیش به طبقه دوم یک خانه در کوچه ما اسباب کشی کرده بودند. از فردای روز اسباب کشی، بهرام هر روز از پنجره اتاقشان ساعت‌ها بازی بچه‌ها را تماشا می‌کرد، ولی هیچ وقت پایش را توی کوچه نمی‌گذاشت!

گذشت و گذشت تا اینکه یک روز، من و محسن و حمید می‌خواستیم فوتبال بازی کنیم. همان موقع، مادر بهرام از خانه بیرون آمد و در حالی که یک زنبیل دستش بود از جلوی ما رد شد. من جلو دویدم و سلام کردم. مادر بهرام با مهربانی سلام مرا جواب داد و گفت: «کاری داری پسرم؟» من توپ را به او نشان دادم و گفتیم: «ما برای بازی، یک یار کم داریم. اگر اشکالی ندارد بهرام را صدا بزنیید تا با ما بازی کند.»

مادر بهرام، لحظه‌ای ایستاد و فکر کرد. بعد نگاهی به پنجره اتاقشان انداخت و گفت: «بهرام هنوز از خواب بیدار نشده! فکر هم نمی‌کنم اگر از خواب هم بیدار شود، حوصله بازی داشته باشد. شما بهتر است یک نفر دیگر را برای بازی خودتان پیدا کنید!»

وقتی مادر بهرام رفت، حمید گفت: «دیدی آقا میجیدا، من می‌دانستم مادرش روی تو را زمین می‌اندازد. مادر بهرام، او را بچه ننه بار آورده و اجازه نمی‌دهد با ما بازی کند.» محسن هم که از حرف حمید خنده‌اش گرفته بود گفت: «حمید راست می‌گوید. مادر بهرام پسرش را لای زَرورق پیچیده و او را پشت پنجره گذاشته تا گرد و خاک رویش نشیند.»

حمید با صدای بلند خندید و گفت: «خوب، حالا به جای این حرف‌ها بهتر است یک نفر را برای بازی خودمان پیدا کنیم. کسی که هم از خواب بیدار شده باشد و هم حوصله بازی داشته باشد.»

رضا در حالی که نفس عمیقی می‌کشید، گفت: «مثل این که چیزی دارد می‌سوزد!»

بازی را شروع کردیم. چیزی از بازی نگذشته بود که ناگهان با فریاد «آتش، آتش» همه همسایه‌ها توی کوچه ریختند. همه با اشاره دست، پنجره اتاق بهرام را به یکدیگر نشان می‌دادند و به آن طرف می‌دویدند.

محسن توپ را بدون هدف به کناری انداخت و گفت: «نگفتم بوی دود می‌آید؟ شما باور نکردید...»

در میان دود غلیظی که از پنجره اتاق بهرام بیرون می‌آمد، دست‌های بهرام به علامت کمک تکان می‌خورد و با صدای گرفته التماس می‌کرد:

- آتش... آتش! آشپزخانه آتش گرفته... کمک!

حمید فریاد زد و گفت: «بهرام! شلنگ آب را باز کن روی آتش بگیر!»

همسایه‌ها هر چه در حیاط را فشار می‌دادند، باز نمی‌شد. تا بالاخره همسایه طبقه پایین در را باز کرد و همه داخل خانه شدند. من و بقیه بچه‌ها هم از پله‌ها بالا رفتیم، اما هر چه به در می‌زدیم، بهرام در را باز نمی‌کرد!

خانمی که معلوم بود خیلی ترسیده، پرسید: «مگر مادرش در خانه نیست؟!»

و آن وقت بود که ما همگی یادمان آمد که مادر بهرام مدتی پیش، از خانه بیرون رفته بود. رضا گفت: «وقتی هندوانه می‌خریدم، مادر بهرام توی مغازه میوه‌فروشی بود. من رفتم او را خبر کنم.»

رضا این را گفت و به سرعت از پله‌ها پایین رفت و بقیه سعی می‌کردند تا هر طور شده، در را باز کنند.

مادر محسن گفت: «ممکن است پیدا کردن مادر بهرام طول بکشد، بهتر است در را بشکنیم، و الا آتش همه جا را می‌گیرد.»

برادر حمید که هیكل درشتی داشت، همسایه‌ها را کنار زد و در حالی که دست‌هایش را روی شکمش جمع کرده بود، دور خیز کرد و با شانه‌اش محکم به در کوبید. قفل در شکست و دو لنگه در از هم باز شد. همسایه‌ها به طرف آشپزخانه دویدند، اما من و بقیه بچه‌ها حواسمان به بهرام بود. وقتی وارد اتاقش شدیم، از تعجب خشکمان زد! بهرام روی یک صندلی چرخدار نشسته بود و با چشمان وحشت زده به ما نگاه می‌کرد. من و محسن و حمید برای لحظه‌ای به یکدیگر نگاه کردیم و بعد سرمان را پایین انداختیم.

بهرام دست‌هایش را به طرف ما دراز کرد و گفت: «مرا از اینجا نجات بدهید! من نمی‌توانم...»

محسن گفت: «نترس بهرام‌جان! الان تو را از اینجا بیرون می‌بریم.»

من و محسن و حمید و یکی دیگر از همسایه‌ها، صندلی چرخدار بهرام را بلند کردیم و از اتاق بیرون آوردیم. چشمم به پایهای کوتاه و لاغر بهرام افتاد که مثل دو تکه گوشت روی رکاب چرخ افتاده بود. موقع پایین آمدن از پله‌ها، مادر بهرام را دیدیم که وحشت زده و هراسان از پله‌ها بالا می‌آمد. تا چشمش به بهرام افتاد، زنبیل را به گوشه‌ای پرت کرد و پسرش را در آغوش کشید و گفت: «خدایا شکر! صد هزار مرتبه شکر که پسرم سالم است!»

بعد نگاهی به ما کرد و گفت: «از شماها ممنونم که به دوست خودتان کمک کردید. درست است که بهرام نمی‌تواند با شما فوتبال بازی کند، اما با قلب مهربانی که در سینه دارد می‌تواند. درست خوبی برای شماها باشد.»

محسن در حالی که اشک توی چشمانش جمع شده بود گفت: «او می‌تواند در بازی‌های ما داور خوبی هم باشد.»

وقتی به طرف خانه می‌رفتیم همه ناراحت بودیم. خودم را نزدیک محسن رساندم و به او گفتم: «تو آدم دورویی هستی جلوی مادر بهرام از او تعریف می‌کنی و می‌گویی پسرت داور خوبی برای بازی‌های ماست. آنوقت چند دقیقه قبل از آن پشت سرش حرف می‌زدی و می‌گفتی مادرش او را لای زوروق پیچیده و پشت پنجره گذاشته است که باد و گرد و خاک به او نخورد. تو به اینجور حرف‌ها و رفتارها عادت کرده‌ای. تو باعث شدی که ما پشت سر بهرام غیبت کنیم و به او تهمت بزنیم.»

نگاه ما و بخصوص تو دو برابر است. حمید و بچه‌ها هم که صدای مرا شنیدند بودند. حرفم را تصدیق کردند.

حمید گفت: «فردا که وضع خانه‌شان سروسامان گرفت یک جعبه شیرینی می‌خریم. کسی حق ندارد فردا پول روزانه‌اش را خرج کند. همراه شیرینی چند شاخه هم گل می‌خریم و به دیدن بهرام می‌رویم. از امروز توی محل اگر کسی پشت سر کسی غیبت کند یا تهمت بزند او یا قضاوت الکی کند با من طرف است.»

نگاهی به بچه‌ها انداختم هیچ کدام حرفی نمی‌زدند. محسن هم ساکت و آرام در فکر فرو رفته بود. به ته کوچه که رسیدیم از هم جداحافظی کردیم تا فردا به دیدن بهرام برویم. مدتی است از آن اتفاق گذشته است و ما همه مواظب هستیم که دیگر کسی پشت سر کسی حرفی نزند.

تا پای غیبت پیش می‌آید کلمهٔ رمز «بهرام» را به زبان می‌آوریم و موضوع حسرت را عوض می‌کنیم.  
با آنکه چند ماهی است بهرام از آن محل رفته است ولی یادگار خوبی برای ما به جا گذاشته است.

نوشته: مهدی مرادحاصل

### شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحدکار به پیدا کردن یک آیه از قرآن و حدیثی از معصومین علیهم‌السلام دربارهٔ غیبت اختصاص یافته است. با کنار هم قرار دادن احادیث مربوط به حرمت غیبت مجموعه‌ای از تعالیم معصومین علیهم‌السلام را در این باب خواهیم داشت.  
برگ شکوفه این واحد کار را می‌توان به صورت نمایشگاهی در مدرسه برگزار کرد و از دیگر دانش‌آموزان برای بازدید از آن دعوت کرد.

### شیوه شماره ۳: اجرای نمایشنامه

در این نمایشنامه در مدارس پسرانه می‌توان به جای اسم‌های مونث از اسامی مذکر استفاده کرد. سمانه و سمیرا دو خواهر هستند که نقش مادر آنها را در کلاس خانم معلم به عهده می‌گیرد. سمانه و سمیرا پشت یک میز و نیمکت روبروی دانش‌آموزان می‌نشینند و مشغول نوشتن تکالیف خود در خانه هستند. مادر آنها (یعنی خانم معلم) هم در گوشه کلاس مشغول کار آشپزی می‌شود. (زمان ماه مبارک رمضان نزدیک افطار)

سمانه: راستی سمیرا! قبلاً گفته بودم که محبوبه دختر آقا جواد توی کلاس ماست.

سمیرا: خوب که چی؟ لابد باز هم امروز دسته گل به آب داده است!

سمانه: (در حالی که می‌خندد) آن هم چه دسته گلی! کاشکی بودی و می‌دید. موضوع از این قرار است، که محبوبه قرار بود با دو نفر دیگر از بچه‌های کلاس دربارهٔ یک موضوع از کتاب جغرافیا صحبت کنند و یا به اصطلاح کنفرانس بدهند. دوستان محبوبه با او قرار می‌گذارند که او روی یک مقوای بزرگ نقشه درس را بکشد و آن را رنگ آمیزی کند. محبوبه هم قبول می‌کند. دوستان محبوبه زحمت می‌کشند و دربارهٔ موضوع درس تحقیق می‌کنند. اما وقتی به کلاس می‌آیند از نقشه‌ای که محبوبه خانم باید می‌کشید خبری نبود. محبوبه اول می‌گوید که فراموش کرده است نقشه را بیاورد.

بچه‌ها خیلی ناراحت می‌شوند، و موضوع را به معلم‌مان می‌گویند. خانم هم محبوبه را صدا می‌کند و از او می‌خواهد که همراه مش صفر یعنی بابای مدرسه به خانه برود و نقشه‌ای را که فراموش کرده است همراه خود به مدرسه بیاورد. اما محبوبه بغض می‌کند و می‌گوید که اصلاً نقشه‌ای در کار نیست و او روز تعطیل را با خانواده‌اش به میهمانی رفته است.

سمیرا: چه کار بدی! او هم به قولش عمل نکردد و هم دروغ گفته است.

مادر: (در حالی که از آشپزخانه به طرف سمانه و سمیرا می‌آید) بله چه کار بدی! اما کار شما هم دست کمی از کار محبوبه ندارد. اصلاً به نظر من شما کارتان از محبوبه هم بدتر است. (سمانه و سمیرا به هم نگاه می‌کنند). سمیرا (در حالی که سرش را به طرف مادرش برمی‌گرداند): مادر منظور شما از این حرف‌ها چه!

مادر: منظور من این است که روزه هر دو نفر شما قبول نیست. باید از خدا بخواهید تا شما را ببخشد چون شما الان مرتکب گناهی به نام غیبت شده‌اید.

سمانه: مادر جان! ما که غیبت نکردیم این اتفاقات امروز توی کلاس ما افتاده است. محبوبه بدقولی کرده. دروغ هم گفته همه حرفهایی که من زدم راست و درست است.

مادر: (درحالی که سرش را تکان می‌دهد) اگر راست نبود و درست نبود که می‌شد «تهمت» یعنی کاری را که او نکردد و شما به او نسبت داده‌اید. ولی شما می‌گویید او این کارها را کرده است. پس می‌شود «غیبت» یعنی گفتن حرفی پشت سر کسی که او راضی نیست شما درباره او حرف بزنید. محبوبه الان راضی نیست. شما درباره‌اش این‌طور حرف می‌زنید و آبرویش را می‌ریزید. اگر شما هم خطایی کرده باشید دوست دارید فرد یا افراد دیگری این خطای شما را پیش این و آن بگویند و آبروی شما را ببرند؟

سمانه: مادر جان! ما چگونه می‌توانیم این کارمان را جبران کنیم؟  
مادر: اول توبه کنید و سپس همین حالا هر دوی شما پیش محبوبه بروید و از او بخواهید شما را ببخشد.  
سمانه و سمیرا (با هم): آقا جواد بروند و از محبوبه بخواهند تا آنها ببخشد.  
مادر: تا شما هم برگردید من سفره افطار را آماده کرده‌ام.  
است حرفی نمی‌زنند.

سمانه: مادر جان! ما چگونه می‌توانیم این کارمان را جبران کنیم؟  
مادر: اول توبه کنید و سپس همین حالا هر دوی شما پیش محبوبه بروید و از او بخواهید شما را ببخشد.

سمانه و سمیرا بلند می‌شوند و در حالی که لباس می‌پوشند تصمیم می‌گیرند تا قبل از افطار به در خانه آقا جواد بروند و از محبوبه بخواهند تا آنها ببخشد.  
مادر: تا شما هم برگردید من سفره افطار را آماده کرده‌ام.

## شیوه شماره ۴: مرتب کردن جملات در هم ریخته

به منظور اجرای این شیوه اقدامات زیر را انجام دهید:

۱. جمله (ای کسانی که ایمان آورده‌اید غیبت نکنید) را که معنای آیه‌ای از قرآن است به صورت در هم ریخته یا نامرتب روی تابلوی کلاس بنویسید. سپس از دانش‌آموزان بخواهید در فرصت تعیین‌شده جمله مذکور را مرتب‌کنند. دانش‌آموزی که زودتر از سایر دوستان خود توانسته باشد جمله را تکمیل کند آن را روی تابلوی کلاس می‌نویسد و مورد تشویق کلاس قرار می‌گیرد.

۲. بعد از اینکه دانش‌آموزان جمله فوق را مرتب کردند از آنها بخواهید اگر مفهوم غیبت را می‌دانند بیان نمایند. سعی شود توضیحات جالب دانش‌آموزان روی تابلوی کلاس نوشته شود. بعد از اظهار نظر همه دانش‌آموزان با جمع‌بندی نظرات آنان تعریف کاملی از مفهوم غیبت را برای دانش‌آموزان ارائه کنید.

(غیبت یعنی سخن گفتن در غیاب دیگری به گونه‌ای که اگر آن سخن را بشنود ناراحت شود).

۳. در پایان به این نتیجه برسید که غیبت سه مشخصه اساسی دارد: الف. سخن گفتن در مورد دیگری ب. این سخن گفتن در غیاب فرد است ج. فرد از شنیدن آن ناراحت می‌شود و هر رفتاری که این سه مشخصه را داشته باشد غیبت به حساب می‌آید.

## شیوه شماره ۵: نقل حکایت

حکایت زیر را برای دانش‌آموزان نقل کنید و از آنان بخواهید به دقت به آن گوش کنند تا در پایان بتوانند به سؤالاتی که مطرح می‌شود پاسخ دهند.

رضا (مینا) دانش‌آموزی است که به دلیل تنبلی و عدم تلاش، موفقیت خوبی در تحصیل ندارد، اما حسن (زهرا) از همکلاسی‌های او، به خاطر تلاش و پشتکار در تحصیل اش موفق است. رضا (مینا) از اینکه نمیتواند در درس و تحصیل مانند حسن (زهرا) نمره خوبی کسب کند ناراحت است و معمولاً در حضور دوستان خود از حسن (زهرا) بدگویی می‌کند. بعد از مدتی که این کار ادامه پیدا می‌کند یکی از دوستانش به نام محمد که از رفتار زشت او ناراحت می‌شود رابطه خود را با او قطع می‌کند. اما رضا (مینا) که بعد از حسن (زهرا) دوست دیگری را از دست داده است بیشتر ناراحت شده و از او نیز در حضور دیگران بدگویی می‌کند. دوستانش که تحمل رفتار ناشایست او را ندارند تصمیم می‌گیرند همگی با او قطع رابطه کنند. رضا (مینا) بعد از مدتی متوجه می‌شود که کلیه دوستانش را از دست داده است. یک روز تصمیم می‌گیرد

علت رفتار دوستانش را از آنها بپرسد. آنان در جواب می‌گویند کاری که شما انجام می‌دهید کار خیلی زشتی است زیرا این کار باعث می‌شود:

۱. راز دیگران فاش شود
۲. دیگران ناراحت شوند و رنجش پیدا کنند
۳. نشانه ترس است
۴. باعث شرمندگی می‌شود
۵. باعث مسخره کردن دیگران می‌شود ...

بهتر است بعد از نقل حکایت با مطرح کردن سؤال زیر موارد اشاره شده توسط دوستان رضا را تکمیل کنید.

سؤال: آیا می‌توانید به موارد دیگری در ارتباط با زشتی و مذمت غیبت اشاره کنید؟

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

## برگ شکوفه واحد کار ۱۰

دانش آموزان عزیز با مراجعه به قرآن معنای آیه ۱۲ سوره حجرات را پیدا کنید و در محل تعیین شده با خط زیبا بنویسید. همچنین با توجه به معنای آیه با کمک اولیای خود یک حدیث زیبا از پیامبر یا ائمه معصومین پیامون این موضوع پیدا کنید و در محل تعیین شده بنویسید.



معنای آیه ۱۲ سوره حجرات:

.....

.....

.....

.....

.....

نقل حدیث:

.....

.....

.....

.....

.....



برنامه: محبوبیت  
واحد کار (۱۱): حسن ظن

### مبانی

برای ساختن یک اجتماع سالم قبل از هر چیز امنیت لازم است، زیرا بدون حفظ امنیت، آزادی مسیر نمی‌شود و بدون تأمین آزادی‌ها سرمایه‌های فکری و جسمی و مادی و معنوی به کار نمی‌افتد، چه اینکه همیشه سرمایه‌ها به نقاط امن پناه می‌برند و از محیط‌های ناامن می‌گریزند. اما حدود امنیت به امنیت جانی و مالی محدود نیست و از آنها مهمتر امنیت از نظر آبرو و حفظ شخصیت اجتماعی است. از طرف دیگر برای تکمیل این امنیت‌ها، امنیت دیگری لازم است که متأسفانه قوانین مادی قادر بر تأمین آن نیست و آن امنیت فکری است که از جهاتی در درجه اول اهمیت قرار دارد.

امنیت فکری دو نوع است. ۱. امنیت از نظر قضاوت‌های خود (آرامش روانی) ۲. امنیت از نظر قضاوت‌های دیگران (یعنی افراد دیگر، در محیط فکر خود، او را مورد هجوم افکار و قضاوت‌های بد و ناروا قرار ندهند و احترام و شخصیت او حتی در محیط افکار دیگران محفوظ بماند). آنچه تأمین آن از نظر قوانین و حکومت‌ها امکان دارد، تنها تأمین امنیت جانی و مالی است، ولی امنیت فکری در هر دو قسمت، بخصوص سالم ماندن از قضاوت‌های سوء دیگران فقط از طریق تعالیم الهی و اصول اخلاقی قابل تأمین است. زیرا که نواحی قلب و فکر از دسترس قوانین و نیروهای اجرایی آن که اغلب جنبه مادی دارند خارج است و آنها کمترین نفوذی در این قسمت ندارند. تنها عقاید مذهبی و اعتقادات قلبی می‌توانند در این مناطق راه یابند و آن را امن و امان بسازند. قرآن با صراحت به افراد با ایمان چنین دستوری می‌دهد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ (سوره حجرات آیه ۱۲)

ای مومنان از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که بسیاری از آنها گناه است.

شاید تعبیر به «بسیاری از گناهها» از این نظر باشد که قسمت مهم یا بیشتر گمان‌های مردم درباره یکدیگر «گمان بد» است و به این ترتیب قرآن مجید، مردم را متوجه خطر بزرگی که امنیت آنها را در افکار یکدیگر از بین می‌برد ساخته است. اما داشتن حسن ظن بر دیگران موجب آرامش روان و سبب صلح و صفا بین مومنین است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: **ضَعْ أَمْرَ أَخِيكَ عَلَى أَحْسَنِ حَتَّى يَأْتِيكَ مَا يُغْلِيكَ مِنْهُ. وَ لَا تَنْظُرَنَّ بِكَلِمَةٍ خَرَجَتْ مِنْ أَخِيكَ سُوءٌ وَ أَنْتَ تَجِدُ لَهَا فِي الْخَيْرِ مَحِيلاً.**

امر برادر ایمانیات را به بهترین وجه حمل نما تا اینکه از او تو را چیزی (به نظر) آید که بر تو غالب شود و تو را از آن وجه برگرداند، و به کلمه‌ای که از برادرت صادر شود با آنکه برای آن محمل خیری می‌توانی بیابی گمان مبر.

و در حدیث دیگری از آن حضرت روایت شده است که برای برادر دینی خود (ذر کارهایش) در جستجوی عذری باش و اگر نیافتی بکوش تا عذری برای او بیابی تا او را معذور بدانی. بدگمانی را از میان خود دور اندازید که خداوند متعال از آن نهی فرموده است. یکی از شیوه‌های داشتن حسن ظن بر دیگران و بخصوص به کسانی که ارتباط زیادی با آنها داریم عدم عیب‌جویی و عدم پیگیری لغزش‌ها و گناهان پنهان آنان است. از حضرت رسول اکرم روایت شده است: عیوب پوشیده مومنین را نجوید و لغزش‌های آنان را دنبال و پیگیری نکنید که هر کس لغزش برادر ایمانیش را دنبال کند خداوند نیز لغزش او را دنبال می‌کند و کسی که خداوند لغزشش را دنبال کند او را رسوا می‌کند. گرچه در داخل خانه‌اش باشد.

و در حدیث دیگر از امام علی علیه السلام افراد عیب‌جو به مگس تشبیه شده‌اند و عمل عیب‌جویی آنان به شدت مورد نکوهش قرار گرفته است. آنجا که می‌فرماید: آنانکه عیب دیگران را جستجو می‌کنند و آن را نقل می‌کنند و از خوبی آنها چیزی نمی‌گویند، مانند مگس هستند که جاهای فاسد و کثیف بدن انسان را جستجو می‌کنند و بر روی آنها می‌نشینند و به جاهای پاک بدن کاری ندارد.

پس در مواقعی که علت خاصی برای سوءظن وجود ندارد داشتن حسن ظن لازم است و موجب امنیت روانی فرد و جامعه می‌شود.

هدف

تقویت روحیه مثبت‌نگری در «مواقع خاص» که عللی برای سوءظن وجود ندارد.

دانش آموز در مواقع عدم وجود عللی برای بدبینی، حسن ظن دارد.

### شیوه‌ها

#### شیوه شماره ۱: قصه‌گویی

«اصل بر برائت است مگر آنکه خلاف آن ثابت شود» این اصلی است که در قانون اساسی قریب به اتفاق کشورها آمده است. اصول هر قانونی هم یا از امور پذیرفته شده است و یا از امور بدیهی است که ریشه در خلقت دارد.

داشتن حسن ظن هم برگرفته از همان اصل است و اقتضا دارد که انسان باید به همه امور خوشبین باشد مگر اینکه قراینی مبنی بر بدبینی ملاحظه شود، وگرنه زندگی به جهنمی سوزان تبدیل خواهد شد که زندگی افراد و جامعه را به تباهی خواهد کشید.

قصه «کمد جادویی» قصه‌ای است در همین زمینه، این قصه را برای بچه‌ها بخوانید و در پایان بحث و گفتگویی در این باره با دانش‌آموزان برگزار کنید.

#### کمد جادویی

آن روز ظهر وقتی از مدرسه به خانه برمی‌گشتیم، قرار شد زهرا عصر به خانه ما بیاید. قبل از آمدن زهرا مشغول خواندن کتاب تاریخ شدم. می‌خواستم قبل از آنکه زهرا به خانه ما می‌آید درس‌های حفظ کردنی را تمام کرده باشم. مادر در حیاط بود و شادی خواهرم که تازگی‌ها دو سالش تمام شده بود و به همه چیز دست می‌زد. پدرم می‌گفت زیاد با او کاری نداشته باشید بچه‌های باهوش معمولاً کنجکاو هستند و دلشان می‌خواهد همه چیز را بهم بریزند. آن روز شادی النگوی طلای مدرم را برداشته بود و با آن روی فرش بازی می‌کرد. وقتی مادر وارد اتاق شد نگاهی به من و شادی انداخت و گفت: «مرضیه خانم النگوها را از دست این بچه بگیر و آنها را روی تاقچه بگذار.»

وقتی از جایم بلند شدم صدای زنگ خانه به صدا درآمد. زهرا بود. او همیشه دو بار زنگ را به صدا درمی‌آورد. با عجله دویدم و در را باز کردم. حدس من درست بود. زهرا سلام کرد و گفت که تا ساعت ۶ می‌تواند پیش من بماند و با هم ریاضی بخوانیم. او را به اتاق دعوت کردم. زهرا، شادی را خیلی دوست داشت و با او چند لحظه مشغول بازی شد. برای زهرا یک استکان چای آوردم و بعد از چند لحظه مشغول درس خواندن شدیم. زهرا با وجود آنکه خانواده‌اش وضع مالی

خوبی نداشتند اما دختر خوب و درس خوانی بود. او همیشه اشکالات درسی مرا در ریاضی و علوم برطرف می‌کرد و دوست داشت به همه در کلاس کمک درسی کند. آن روز تا ساعت ۵/۵ درس خواندیم. بعد هم یک کتاب قصه را که چند روز پیش پدرم برایم خرید بود با زهرا خواندیم. ساعت حدود شش بعد از ظهر بود که زهرا از جایش بلند شد و گفت: «مرضیه جان دیگر دارد دیر می‌شود، قبل از آنکه هوا تاریک شود باید به خانه بروم.» به او گفتم: «یک کمی بیشتر پیش ما بمان خانه شما که نزدیک است چند دقیقه‌ای بیشتر در راه نیستی. بمان با شادی بازی کن.» زهرا خندید و گفت: «خواست کجاست شادی که خوابش برده. نگاه کن!»

زهرا راست می‌گفت شادی همان طوری که مشغول بازی بود روی فرش خوابش برده بود. ملحفه‌ای را روی او کشیدم و کتاب‌هایم را جمع کردم. زهرا دوست داشت تا دم در او را بدرقه کنم و من همین کار را کردم. دم در که رسیدیم زهرا گفت: «راستی من یادم رفت از مادرت خداحافظی کنم.»

من هم خندیدم و گفتم: «دیدی تو هم خواست پرت است! مادرم که همین چند لحظه پیش از من و تو خداحافظی کرد تا برای خرید نان بیرون برود.»

زهرا سرش را تکان داد و گفت: «عجب خواستی دارم، ببخشید از قول من از مادرت خداحافظی کن.»

زهرا بیرون رفت و من به اتاق برگشتم. خسته بودم و روی زمین کنار شادی دراز کشیدم. نمی‌دانم چه مدت گذشت که مادرم آمد. نان‌هایی را که گرفته بود توی سفره پهن کرد تا کمی باد بخورد؛ بالشی زیر سر شادی گذاشت و انگار به دنبال چیزی می‌گشت. چشم‌هایم آرام آرام داشت سنگین می‌شد تا چرتی بزنم که ناگهان صدای مادری با لحنی تند توی گوشم پیچید: «مرضیه! یکی از النگوها نیست، تو آن را جایی گذاشتی؟»

با سرعت از جایم بلند شدم. قلبم به شدت می‌زد. صدای مادرم مثل زنگ توی گوشم پیچیده بود. گیج و مبهوت به اطراف نگاه می‌کردم. مادر یک بار دیگر سؤالش را پرسید: «خواست کجاست چرا ماتت برده؟ یکی از النگوها نیست تو آن را ندیدی؟» روی زمین نشستم و در کنار جایی که شادی خوابیده بود دنبال النگو می‌گشتم. مادر گفت: «زحمت نکش این دور و بر را من خوب گشته‌ام خبری از یکی از النگوها نیست. باید ببینم چه کسی آن را برداشته است.»

با این حرف مادرم انگار یک دیگ آب جوش روی سرم خالی کرده‌اند. نمی‌دانستم چه جوابی بدهم، کسی که حالم بهتر شد گفتم: «مادر جان النگو که پا ندارد از خانه بیرون بشود. همین دور و بر را باید خوب نگاه کنیم. شادی داشت با آنها بازی می‌کرد.»

مادر گفت: «یکی از النگوها را کنار شادی روی زمین پیدا کردم. ولی یکی از آنها نیست.» آرام شادی را بلند کردم و در گوشه اتاق خواباندم. با مادر همه جا را گشتیم حتی کنار فرش‌ها زیر میز سماور. پشت صندلی‌ها را؛ اما خبری از النگو نبود که نبود. مادر با غصه کنار اتاق نشسته بود و در حالیکه به کمد تکیه داده بود سرش را تکان می‌داد و می‌گفت: «النگوی نازنینم چه بلایی به سرت آمد. کدام دست ناپاکی تو را برداشته است.»

از حرف مادرم خیلی ناراحت شدم اما سعی می‌کردم چیزی نگویم تا باعث ناراحتی بیشتر او نشوم. چند لحظه ساکت هر دو نشستیم و فکر کردیم. بعد من گفتم: «مادر جان! اگر به زهرا شک کرده‌اید، اشتباه می‌کنید او چنین دختری نیست. او دختر مورد اعتمادی است. من و دوستانم در مدرسه بارها امانت داری او را شاهد بودهایم.»

مادر لبخند سردی روی لبش نقش بست و زیر لب گفت: «شیطان هرکسی را ممکن است گول بزند. تو مگر چقدر روی او شناخت داری؟ هر آدمی ممکن است یک لحظه وسوسه شود و گول شیطان را بخورد. حالا چه طوری باید موضوع را به او بگویم ممکن است حاشا کند و زیر بار نرود!» قطرات گرم اشک را روی گونه‌هایم احساس می‌کردم. بغض گلویم را فشار می‌داد. دیگر نتوانستم حرفم را در دلم نگه دارم. با صدای بغض آلودی گریه کردم و گفتم: «مادر! تو را به خدا به او بدبین نباشید. من شک ندارم که این کار او نیست من زهرا را خوب می‌شناسم. غیر ممکن است که او دست به این کار زده باشد.»

مادر خواست حرفی بزند که صدای زنگ در آمد. من و مادر لحظه‌ای به هم نگاه کردیم. در چشم‌های مادرم خواندم که منتظر زهرا بود. منتظر بود که زهرا پشیمان شده باشد و النگویی را که برداشته است پس بیاورد.

از جایم بلند شدم و به طرف در رفتم در را که باز کردم. پدر را دیدم. وقتی نگاهش به چشم‌های سرخ من افتاد با ناراحتی پرسید: «چه شده دخترم؟! اتفاقی افتاده است.» و من همه ماجرا را برایش خلاصه تعریف کردم. پدر وقتی وارد اتاق شد به من و مادرم گفت: «ما باید اول خوب اتاق را بگردیم اگر واقعاً النگو را پیدا نکردیم آنوقت درباره دیگران قضاوت می‌کنیم. قبل از آنکه خوب همه جا را نگشته‌ایم باید «سین‌فن» داشته باشیم. زود باشید می‌خواهیم خانه تکانی کنیم مثل شب عید که همه وسایل را جابجا می‌کنیم.»

با کمک مادر اول وسایل کمد را توی حیاط گذاشتیم وقتی یکی از کمد‌ها را جابجا کردیم از تعجب انگار خون در رگمان خشک شده بود. النگو زیر کمد می‌درخشید. من و مادر و بابا به هم نگاه کردیم و لبخندی روی لب‌های ما نقش بست.

پدر گفت: «این کمد، یک کمد جادویی است.» مادر در حالیکه الگو را توی دستش می‌کرد نزدیک من آمد و گفت: «مرضیه جان از تو معذرت می‌خواهم. از تو و از دوستت زهرا؛ من درباره او فکر بدی کردم. باید ببینم چگونه می‌توانم از او جلالیت بخواهم.»

پدر گفت: «زهرا و مرضیه قلبشان مثل آینه پاک است، قبل از آنکه شما عذر خواهی را به زبان بیاوری آنها تو را خواهند بخشید.»

من به مادر نگاه کردم و سرم را تکان دادم. مادر خندید و مرا در آغوش گرفت. بعد همه کمک کردیم تا وسایل را سر جایشان بگذاریم.

نوشته: مهدی مرادحاصل

### شپوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد کار دو تصویر از دو دیدگاه (خوش بینانه و بدبینانه) به محیط پیرامون ارایه شده است. از دانش‌آموزان خواسته شده ضمن رنگ آمیزی این دو تصویر تفسیری درباره آن دو بنویسند.

مجموع تفسیرهای دانش‌آموزان در دو بعد، زمینه مناسبی برای بحث و گفتگو و نتیجه‌گیری را به وجود می‌آورد.

### شپوه شماره ۳: شعرخوانی

نزدیک خانه ما	سوی دگر بنفشه	نسرین ردیف اول
باغی است سبز و خرم	سر بر کشیده از خاک	پهلوی اوست مریم
گل‌های رنگ وارانگ	پیچیده ریشه‌هایش	مینا کنار کوکب
روئیداند با هم	در زیر خاک نمناک	در یک ردیف با هم

کوکب کنار مریم	گویی کلاس ما هم	آموزگار ما هم
گسترده شاخه‌هایش	باغی بزرگ و زیباست	مانند باغبان است
صدها گل شقایق	هر یک ز دوستانم	او از برای گل‌ها
روئیده پیش پایش	مثل گلی ز گل‌هاست	دلبسوز و مهربان است.

شعر از: حسین بهشاد

## زشت و زیبا

هر کسی در دنیا  
خلق و خوبی دارد  
خوب یا بد، هر کس  
آرزویی دارد

یک نفر می خواهد  
باغ‌ها را پر گل  
این جهان را سرشار  
از نوای بلبل

یک نفر می خواهد  
خشکی گل‌ها را  
آرزو دارد او  
مرگ بلبل‌ها را

دوست دارد عالم  
پر ز نعمت باشد  
بین مردم جاری  
روح وحدت باشد

دوست می دارد او  
غارت دنیا را  
مردن آزادی  
مرگ انسان‌ها را

مثل گل می خواهد  
چهره‌ها را خندان  
دوست دارد باشد  
خانه غم، ویران

زشت و بد می بیند  
هر چه خوب و زیباست  
مثل شیطان، روحش  
زشت و شوم و تنهاست

شکر می گویم من  
خالق هستی را  
که من و تو دادیم  
دل به زیبایی‌ها.

شعر: اکبر نیکان پور

## پر از آسمان

دلش مثل دریاست  
پر از آب و ماهی  
دلش مهربان است  
ندارد گناهی

دلش مثل چشمه  
روان است و جوشان  
به غیر از محبت  
نمی جوشد از آن

دلش پاک و روشن  
و صاف عین آب است  
دلش مثل خورشید  
پر از آفتاب است

دلش آشنا با  
غم دیگران است  
دلش مثل دریا  
پر از آسمان است

شعر: ناصر کشاورز



ابتدا موضوع زیر را برای دانش‌آموزان بازگو کنید. سپس از آنها بخواهید مدتی پیرامون آن موضوع فکر کنند و نظر خویش را بیان نمایند. نظر هر دانش‌آموز را در قالب جمله‌ای کوتاه روی تابلوی کلاس بنویسید. بعد از اینکه کلیه دانش‌آموزان نظرات خود را ارائه کردند با جمع‌بندی نظریات آنها و تکمیل آن فهرستی از مسائل و مشکلاتی را که افراد بدبین و دارای سوءظن نسبت به امور دارند، پیش رو دارید. در این صورت ضمن توجه دادن دانش‌آموزان به مسائل مطرح شده زمینه را برای خوش بینی و داشتن حسن ظن برای دانش‌آموزان فراهم کنید. موضوع: رضا (مریم) وقتی که با امور و موضوعاتی در زندگی مواجه می‌شود بدون اینکه دلیلی برای بدبینی و سوءظن وجود داشته باشد همیشه با آنها با دید، شک و بدگمانی برخورد می‌کند. برای مثال هرگاه او گفتگویی دو نفر از دوستانش را می‌بیند فکر می‌کند که علیه او صحبت می‌کنند و مسائلی از این قبیل.

به نظر شما یک نفر با این خصوصیت در زندگی با چه مسائل و مشکلاتی روبرو خواهد شد. توضیح: شایسته است پاسخ‌های دانش‌آموزان را به نحوی هدایت نمایید که به مواردی نظیر نمونه‌های زیر اشاره کنند:

۱. از طرف دیگران طرد می‌شوند.
۲. دوستان خود را از دست می‌دهند.
۳. همیشه احساس ناراحتی می‌کنند.
۴. معمولاً در امور تحصیلی موفق نیستند.
۵. برای خود و دیگران دردسر ایجاد می‌کنند.
۶. افسرده و غمگین هستند.

و.....

۱



برگ شکوفه واحد کار ۱۱

دانش‌آموزان عزیز تصاویر زیر را که نشان‌دهنده نوع نگاه‌های افراد به محیط پیرامونشان است رنگ‌آمیزی کنید. پس ضمن نام‌گذاری افراد مورد نظر با توجه به نوع نگاه آنها دو ویژگی برای هر تصویر بنویسید.



نام تصویر ۱:

ویژگی:

نام تصویر ۲:

ویژگی:



## برنامه واحد کار (۱۲): امانتداری

### مبانی

امین به کسی گفته می‌شود که به مال و عرض و ناموس کسی خیانت نکند. دانشمندان ادبیات عرب کلمه امین را که صفت مشبیه است به کسی اطلاق می‌کنند که صفت امانتداری در او ثابت بوده و سالیان سال هرگز از او خیانت دیده نشده باشد. همانند رسول اکرم ﷺ که در دوره جاهلیت و آغاز اسلام در امانتداری آنچنان شهره بود که به ایشان «محمد امین» لقب دادند. در سوره یوسف آیه ۵۲، حضرت یوسف علیه السلام پس از درخواست تشکیل محکمه داوری گفت: ذَالِكَ لِيَعْلَمَ إِنِّي لَمْ أَخْنُءُ بِالْغَيْبِ

اینکار را انجام دادم تا عزیز مصر بدانند من در پنهان به زنی خیانت نکردم. بدیهی است که این امانتداری راجع به ناموس است و در موارد دیگری از قرآن درباره همسران نوح و لوط پیامبر آمده که آن دو نسبت به مقام نبوت و پیامبری همسرانشان خیانت روا داشته‌اند و افشاگری کرده‌اند و اطلاعات و اخبار را در اختیار دشمن قرار می‌دادند. مسأله خیانت گاه آنچنان زیرکانه و با مهارت انجام می‌شود که بسیاری از مردم از آن غفلت می‌ورزند ولی خداوند که به اعماق دل‌ها و نیت‌های افراد آگاهی دارد از آنچه که چشمان خائن انجام می‌دهند با اطلاع است. سوره غافر آیه ۱۹ می‌فرماید: يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورِ (خداوند بدانچه که در سینه‌ها پنهان است و به چشمان خیانتکار آگاه است.) از فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ» آنکه امانتدار نیست ایمان ندارد، چنین استفاده می‌شود که اساساً ایمان ندارد زیرا ایمان با خیانت سازگار نیست. در برخی روایات معیار و ملاک سنجش و ارزیابی شخصیت ایمانی افراد هیچگاه بر محور نماز و روزه و

حج قرار داده نشده است و گفته شده که نماز و روزه پس از مدتی جزء عادات شده و ممکن است اصلاً ارتباطی با ایمان واقعی نداشته باشد. و در شناخت ایمان راستین باید به راستگویی و امانتداری افراد تکیه کرد. امام محمد باقر علیه السلام فرموده‌اند: لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَوَاتِهِمْ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ... وَ لَكِنْ أَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ.

به نمازهای زیاد و حج و روزه ننگرید بلکه به راستگویی و امانتداری توجه کنید. عده‌ای از دانشمندان اظهار عقیده کرده‌اند که منظور از نفی ایمان اساس ایمان نیست بلکه نفی ایمان کامل است ولی با همه اینها باز درجه و مرتبتی از ایمان در اثر خیانت کاری نفی می‌شود. امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرمود: امانتداری آن چنان اهمیت دارد که خداوند تمام پیامبرانی را که مبعوث فرمود، دو صفت اساسی را دارا بودند، اول راستگویی، دوم امانتداری. لذا در قرآن کلمه رسول به همراه کلمه امین آورده شده است.

از ذیل این روایت استفاده می‌شود که در امانتداری چیزی که اصلاً مطرح نیست این است که صاحب امانت چه کسی است. پس به‌طور مطلق باید امانت‌ها را به صاحبان آن رد کرد. خواه صاحب امانت قاتل و خیانتکار باشد خواه مؤمن و مصلح. بنابراین نمی‌توان در اموال و اعراض مردم به عنوان اینکه افراد زشت کار و ناجوری هستند خیانت کرد.

مشرکین مکرر قصد اذیت و آزار و ترور پیامبر اسلام را داشتند و رسول خدا به امانت‌های آنان خیانت نکرد و توسط علی علیه السلام اموالشان را به آنان مسترد داشتند. از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود: به خدا سوگند اگر قاتل امام حسین علیه السلام شمشیرش را به من امانت بسپارد هر آینه به او پس خواهم داد.

از محتوای برخی از روایات استفاده می‌شود که سخنان محرمانه و بگو و مگویی که میان چند نفر صورت می‌گیرد جز امانت محسوب می‌شود و هیچ‌یک از افراد حق ندارد بدون اجازه دیگری آن را افشا کند. امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید: سخنانی که فی مابین افراد رد و بدل می‌شود بدون اجازه دیگران نمی‌توان آنها را افشا کرد.

بنابراین در این مقاله به بررسی امانتداری در حوزه‌های مختلف پرداخته شده است. در ادامه به اهداف

۱. تعمیق درک دانش آموز از مفهوم امانت.

۲. تقویت روحیه امانتداری در دانش آموزان.

۱. دانش آموز مصادیقی از امانت را نام می برد.
۲. دانش آموز امانت هایی را که در اختیار دارد حفظ می کند.

## شیوه ها

## شیوه شماره ۱: قصه خوانی

اولین و دم دستی ترین تصویری که از امانت وجود دارد این است که پولی یا شیئی از سوی فردی در اختیار فرد دیگری قرار گیرد و او آن را به همان صورتی که که تحویل گرفته نگهداری کند و در موعد مقرر نیز به همان حالت به صاحبش مسترد گرداند. با اینکه این مطلب همان امانتداری است ولیکن امانتداری فقط این نیست.

نگهداری راز و اسرار دیگران، حفظ آبروی اطرفیان، مواظبت از سلامت جسم و روان افراد تحت تکفل، استفاده بهینه از مواهب و نعمات خدادادی که در اختیار خود و دیگران است و هزاران مطلب و موضوع دیگر جزء امانات محسوب می شوند که دانش آموزان باید با آنها، با نحوه حفاظت از آنها و با ادای امانت در آن ایواب آشنا شوند.

قصه زیر به یکی از مصادیق امانتداری اشاره کرده است. ضمن خواندن آن برای دانش آموزان بحث و گفتگویی درباره دیگر مصادیق های امانت داری برگزار کنید.

## دستمال قرصی

وقتی می خواستم دفتر تعلیمات اجتماعی ام را به او بدهم، اول پرسیدم: «اکرم توی خانه تان سفره دارید؟»

اکرم با تعجب گفت: «این چه سؤالی است که می کنی؟ خوب معلوم است که داریم.»  
گفتم: «خوب خدا را شکر. می ترسیدم روی دفترم غذا بخوری و آن را چرب و کثیف کنی.»  
او خندید و گفت: «نه مطمئن باش.»

اما امروز که دفترم را آورده است، می بینم که آنها در خانه سفره دارند، اما دستمال ندارند. چون دو صفحه از دفترم که در آن پرسش یک درس از تعلیمات اجتماعی را نوشته بودم - به طور ناگهانی غیبش زده است.

اصلاً از اول تقصیر خودم شد. من نباید دفتر را به اکرم قرض می‌دادم. او بار اولش نیست. چند روز پیش مداد درسته و سالم را عوضی توی کیفش گذاشت و به خانه برد. فردا که آن را برابم آورد، از بس مداد را تراشیده بود، اندازد یک سوزن لحاف دوزی شده بود. یکبار دیگر هم کتاب داستانی را از من برای یک شب امانت گرفت. بعد از یک هفته کتاب را چرب و کثیف برابم آورد. اصلاً هیچکس به او چیزی امانت نمی‌دهد. همه می‌گویند: «هر چه به اکرم قرض می‌دهی، دیگر فکرش را از سرت بیرون کن. اما من دلم برایش می‌سوزد.

هر بار هم چیزی را از من به امانت می‌گیرد، بعد از کلی سفارش به او می‌دهم. اما موقع تحویل دادن می‌گوید: «بخشید برادرم آن را... بخشید خواهرم...» خوب تو که می‌دانی امانت گرفته‌ای، پس باید مراقب آن باشی و آن را از جلو دست برادر و خواهر کوچکت دور نگاه‌داری.

حالا من نمی‌دانم جواب خانم معلم را با این دفتر پاره چه بدهم. اما باید این را از اکرم پیرسم نه از خودم. از این به بعد من هم هیچ چیز به اکرم قرض نمی‌دهم.

#### قناری سفید

آواز قناری مثل نسیم حیاط را پر کرده بود. حمید لبه حوض نشسته بود و به آسمان نگاه می‌کرد. انگار آواز قناری از آسمان پخش می‌شد نه از خانه همسایه. حمید فلکش را در دست جابه جا کرد و با خود گفت: «وقتی پول‌هایم جمع شد، یک قناری می‌خرم.»

ناگهان صدای قناری قطع شد. حمید لحظه‌ای به صدای آن سوی دیوار گوش سپرد ولی جز دمپایی‌هایی که روی زمین کشیده می‌شد، صدایی نشنید.

چند لحظه بعد، زنگ خانه به صدا درآمد. حمید برای باز کردن در برخاست. همین که در را باز کرد، رضا را با قفس دید. قناری سفید در قفس بی‌تاب بود و این سو و آن سو می‌پرید. حمید گفت: «سلام. بیا تو!»

رضا لبه حوض نشست و قفس قناری را کنارش گذاشت. حمید زانو زد و از پشت میله‌ها به قناری چشم دوخت. سفیدی پرهای قناری به برف می‌ماند. رضا لحظه‌ای به صورت حمید خیره شد. می‌دانست حمید آرزو دارد یک قناری سفید داشته باشد.

رضا کمی دیگر به صورت حمید نگاه کرد و پرسید: «از قناری من مواظبت می‌کنی؟ آخر مسافرت ما چور شد. فردا حرکت می‌کنیم.»



او را گول بزنی. یک نخ به پای قناری رضا می‌بندیم و او را رها می‌کنیم. سر دیگر نخ را به دست می‌گیریم و گوشه‌ای پنهان می‌شویم. وقتی قناری سفید آواز بخواند، قناری دیگر به خاطر او می‌آید. آخر قناری‌ها دوست دارند پیش هم آواز بخوانند.»

حمید نگاهی به قناری سفید که در قفس این سو و آن سو می‌پرید، انداخت. فکر داشتن یک قناری او را وسوسه می‌کرد، دلش می‌خواست زودتر صاحب یک قناری شود تا دیگر مجبور نباشد از پشت دیوار آواز قناری را بشنود. در همین موقع مسعود گفت: «زود باش. در قفس را باز کن چقدر طول می‌دهی.»

حمید هنوز نمی‌دانست چه کند. به فلکش که به نیمه رسیده بود فکر کرد و اینکه چند روز دیگر باید در آن پول بریزد تا پر شود. خرید قناری به نظرش خیلی دور آمد. نگاهی به درخت‌ها انداخت و پرسید: «نخ داری؟»

مسعود دست در جیب کرد و یک قرقره بیرون آورد و گفت: «یک شکارچی همه وسایل لازم را با خود دارد.» حمید هم قناری سفید را با احتیاط بیرون آورد. ولی ناگهان دلش لرزید. مسعود که نخ را جلو آورد، حمید قناری را کنار کشید. مسعود جلو تر رفت. اما حمید قناری را پشتش پنهان کرد و گفت: «نمی‌خواهم. قناری مال من نیست. باید مواظبش باشم.»

مسعود لب‌هایش را به هم فشرد و گفت: «فرار نمی‌کند. مطمئن باش. اصلاً قناری را به من بده خودت به پایش نخ بند.»

بی‌آنکه بخواهد، مسعود قناری را گرفت و نخ را به دستش داد. بعد بال‌های قناری را از هم باز کرد و گفت: «چه بال‌های قشنگی!» نگاهی به حمید انداخت و ادامه داد: «می‌دانی

گنجشک‌هایی را که می‌گیرم، چطور سر می‌کنم... اینطور...» رنگ حمید پرید و قلیش به تپش افتاد. مسعود زیر خنده زد و گفت: «ترس بابا سر قناری هنوز به تنش چسبیده است.»

حمید تازه فهمید بیرون آوردن قناری کار درستی نبوده. او که دیگر احساس خطر کرده بود جدی‌تر از قبل گفت: «قناری‌ام را بده. می‌خواهم بروم.» مسعود گفت: «بگو قناری رضا.» حمید جلو تر رفت و به چشم مسعود خیره شد. بعد یقه‌اش را گرفت و گفت: «قناری را بده... مواظب باش آنقدر محکم نگیری.»

مسعود نگاهی به قناری که در دستش نفس نفس می‌زد، انداخت. بعد نگاهی به صورت مضطرب حمید انداخت و همانطور که به چشم‌های او خیره شده بود، قناری را به طرفش رها کرد و گفت: «بگیر مال خودت.»

قناری سفید بال زد و در یک چشم بر هم زدن ناپدید شد. مسعود نیز مانند قناری در لابه‌لای درخت‌ها گم شد. حمید به خود که آمد یک قرقوه‌نخ در دستش دید. قفس خالی قناری هم گوشه‌ای افتاده بود. پاهایش را که زحمت حرکت می‌کرد به طرف قفس کشاند. آن را برداشت و به راه افتاد. همچنان که در سنگ‌فرش پارک قدم می‌زد، لابه‌لای درخت‌ها دنبال قناری گشت، ولی جز یاد که برگ‌ها را به بازی می‌گرفت چیزی ندید. راه پارک تا خانه کوتاه‌تر از همیشه به نظر می‌رسید. چشم مادر که به قفس خالی قناری افتاد، حمید چاره‌ای ندید جز اینکه همه چیز را بگوید. مادر پشت دستش زد و غرغر کرد. بعد او را سرزنش کرد که چرا امانتدار خوبی نبوده، چرا می‌خواست به پای قناری نخ بیند، چرا به حرف‌های مسعود اعتماد کرده، چرا...

صدای مادر که می‌گفت او امانتدار خوبی نبوده، غمش را بیشتر می‌کرد. مادر در حالی که از اتاق خارج می‌شد گفت: «حالا مجبوری با همه پولی که جمع کرده‌ای برای رضا قناری بخری.» یک روز به آمدن رضا مانده بود. حمید مقداری پول از پدر قرض گرفته بود و با پول‌های خودش، از این پرنده فروشی به آن پرنده فروشی سر می‌زد. اصرار داشت که قناری حتماً سفید باشد، ولی قناری سفید در هیچ مغازه‌ای پیدانمی‌شد. مادر گفت: «خوب قناری سبز یا زرد بخر.» حمید بغضش را خورد و از اتاق بیرون زد. وقتی لبه حوض نشست و با قفس خالی قناری ور رفت به یاد روزی افتاد که رضا با اطمینان قناری‌اش را به او سپرده بود. با خودش گفت: «مادر درست می‌گوید من امانتدار خوبی نبودم. چرا باید به حرف مسعود گوش می‌کردم.»

در همین فکرها بود که در باز شد و پدر آمد. حمید را که دید خندید و گفت: «جایی را می‌شناسم که قناری سفید دارد بلند شو! بلند شو با هم برویم.» حمید قفس قناری را برداشت و به راه افتاد.

صدای آواز قناری سفید از آن سوی دیوار به گوش می‌رسید. حمید اولین سکه را در قلک انداخت و آن را تکان داد. تا پر شدن قلک، روزهای زیادی مانده بود.

نوشته: فریبا کلهر

شبهه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحد کار حدیثی شریف از امام حسن عسگری علیه السلام درباره امانتداری است. دانش‌آموزان در تفسیری که از این حدیث در پای برگ شکوفه می‌نویسند برداشت خود را از امانتداری (که طی هفته اجرای این واحد کار فراگرفته‌اند) به شکل درست آرایه می‌دهند. پس از آرایه‌تفسیرها به بهترین برداشت جوایزی تعلق گیرد.

بچه‌ها می‌توانند این نمایشنامه کوتاه را سر کلاس اجرا کنند.

نام نمایشنامه: «نظر قاضی چیست؟»

دو نفر با لباس‌های بلند به نام‌های «رشید» و «شیرزاد» پیش قاضی آمده‌اند. قاضی پشت میز کوچکی نشسته است و کلاهی بلند مثل کلاه بوقی روی سرش قرار دارد.

رشید: خوب جناب قاضی شما خودتان قضاوت کنید امانتی را که من به شیرزاد دادم او به کسی دیگری داده است. یعنی لباسی را که تازه خریده بودم به او دادم تا نگه دارد اما او بدون آنکه از من اجازه بگیرد لباس را برای عروسی به دوستش امانت داد تا او هم آن را بپوشد.

قاضی: خوب حالا او برای این کار باید چه جریمه‌ای بدهد؟

رشید: جناب قاضی! او لباس مرا به کسی داده که او لباس را کثیف و خراب کرده است. روی یقه آستین آن غذای چرب ریخته است. پائین لباس پاره شده است. اصلاً لباس من مثل لباس کهنه شده است! من آن لباس را دیگر نمی‌پوشم!

قاضی: خوب آقای شیرزاد شما چه حرفی برای گفتن دارید!

شیرزاد: من حرفی ندارم فقط پشیمان هستم. هیچ وقت فکر نمی‌کردم چیزی را که امانت گرفته‌ام نباید به کس دیگری بدهم آنهم به کسی که بی‌سلیقه و بی‌دقت است. او لباس دوستم رشید را به این روز انداخته است و من از این بابت خیلی شرمندام.

قاضی: خوب اگر حرف‌های هم را قبول دارید چرا پیش من آمده‌اید. با هم صلح کنید و به شکلی رضایت هم را به دست آورید.

شیرزاد: جناب قاضی! رشید از من می‌خواهد تا همه پول لباس را به او بدهم من حاضر هستم بابت اشتباهی که کرده‌ام جریمه شوم ولی نه پول یک دست لباس نو را به رشید بدهم. آیا این انصاف است؟!

قاضی: انصاف است که شما بابت لطمه‌ای که به لباس رشید زده‌اید جریمه بپردازید تا او راضی شود. حالا این مقدار جریمه چقدر باید باشد باید شما دو نفر با هم به توافق برسید.

رشید: آقای قاضی! من آن لباس را تازه خریده بودم. فقط یکبار آن را پوشیدم.

اگر پول یک لباس نو را از او بگیرم خلاف انصاف رفتار نکرده‌ام. او با پرداخت این جریمه یاد می‌گیرد که در امانت خیانت نکند.

شیرزاد؛ رشید جان دوست من! اگر من نصف پول لباس تو را هم بدهم جریمه شده‌ام و یاد هم گرفته‌ام که دیگر در امانت خیانت نکنم. با این حساب چه اجباری است که همه پول لباس را بدهم.

در این موقع رشید به قاضی نگاه می‌کند و هر دوی آنها به شیرزاد لبخند می‌زنند. با لبخند قاضی و رشید معلوم می‌شود که رشید با گرفتن نصف پول لباس رضایت خود را اعلام کرده‌است. شیرزاد؛ (در حالی که از دادگاه خارج می‌شود دستش را گردن رشید می‌اندازد و می‌گوید): رشید جان مرا ببخش دوست دارم قلباً از من راضی باشی و دوستی ما بعد از این هم ادامه پیدا کند تا من در یک فرصت دیگری رسم امانت داری را که آموخته‌ام درباره تو به کار بندم. رشید و شیرزاد در حالی که دست در گردن هم دارند از دادگاه خارج می‌شوند.

#### شیوه شماره ۴: فعالیت گروهی

برای اجرای این شیوه لازم است اقدامات زیر را انجام شود:

۱. در اولین روز اجرای این واحد کار امانتی (کتاب، خودکار، دفتر و...) در حضور دانش‌آموزان در اختیار یکی از دانش‌آموزان کلاس قرار دهید و از وی بخواهید در تاریخ تعیین شده، برای مثال فردای آنروز، امانت را عودت دهد.

۲. زمانی که دانش‌آموز امانت را برمی‌گرداند ضمن تشکر از عمل او از سایر دانش‌آموزان بخواهید تا نام عمل دانش‌آموز را بیان کنند.

بهرتر است دانش‌آموزان به گونه‌ای هدایت شوند تا به کلمه امانت یا امانتداری اشاره کنند.

۳. پس از ذکر کلمه مورد نظر (امانت) آن را با خط زیبا و درشت روی تابلوی کلاس بنویسید و سؤالات زیر را پیرامون آن مطرح سازید:

الف. به چه کسی امانتدار می‌گویند؟

ب. آیا می‌توانید مصداق‌هایی از امانتداری را نام ببرید؟ (فرزند برای پدر، سر و راز، اشیاء و لوازمی که در اختیار دیگران قرار می‌دهیم و...)

ج. در هر یک از مصداق‌های مطرح شده وظیفه امانتدار چیست؟

و.....

۴. دانش‌آموزان کلاس را متناسب با سؤالات مطرح شده گروه‌بندی کنید. و از آنها بخواهید پیرامون سؤال مربوط به خود در فرصت تعیین شده به بحث و گفتگو بپردازند و حاصل آن را گزارش دهند.

۵. با عنایت به پاسخ‌های ارائه شده توسط گروه‌ها و ارائه توضیحات تکمیلی و جمع‌بندی نظرات دانش‌آموزان تعریف کاملی از مفهوم امانت و امانتداری و فهرستی از مصادیق امانت را برای دانش‌آموزان بازگو کنید.

شیوه شماره ۵: معرفی الگوها

از دانش‌آموزان بخواهید در صورتیکه افرادی را به عنوان امانت‌دار یا امانت‌دار در محله، کوچه و یا... می‌شناسند با ذکر مصادیقی از امانتداری وی در کلاس معرفی کنند. بهتر است به منظور معرفی بهترین‌الگوی امانت‌داری توضیح مختصری پیرامون امانتداری پیامبر اسلام و اینکه چرا آن حضرت به محمدآمین معروف بود برای دانش‌آموزان ارائه دهید. در پایان دانش‌آموزان به نوعی هدایت شوند که با امتیازات اجتماعی افراد امانت‌دار آشنا شده و نسبت به این امر ترغیب شوند. در زیر برخی از امتیازات اجتماعی افراد امانت‌دار آمده است. از جمله: کسب اعتماد، احترام، محبوبیت، برخورداری از همراهی مردم در حل مشکلات خویش و...

## برگ شکوفه واحد کار ۱۲

دانش آموزان عزیز با مطالعه راهنمای جدول که در زیر آمده رمز جدول را که حدیثی زیبا از امام حسن عسگری علیه السلام است پیدا کنید و در محل تعیین شده بنویسید. در صورت امکان در چند سطر توضیح دهید. راهنمای جدول: ابتدا کلمه امانت را نوشته سپس از طرف کلمه «شروع» شمارش، و کلمه پنجم را یادداشت کنید. این عمل را تا پیدا کردن جمله مورد نظر و استفاده از تمام کلمات جدول ادامه دهید. در پایان رمز جدول را در محل تعیین شده بنویسید و توضیحاتی پیرامون آن ارائه دهید. توضیح: در شمارش خانه خالی منظور نمی شود.

۱. رمز جدول:

۲. در ارتباط با رمز جدول در چند سطر توضیح دهید.



برنامه: تفکر  
واحد کار (۱۳): فهمیدگی

### مبانی

با توجه به معنی عقل و با مشخص کردن ویژگی‌های «سنجیدگی» مفهوم خاصی برای «فهمیدگی» یا «عقل ورزی» در نظر گرفته می‌شود. این ویژگی در دو سطح «شناخت» و «رفتار یا عمل» مورد توجه قرار می‌گیرد. در سطح شناخت عقل ورزی به چه معناست؛ هرگاه کسی تلاش‌های شناختی خویش را به نحوی تحت «ضبط و کنترل» درآورد که از کج‌روی در اندیشه مصون بماند و در نتیجه، به شناخت یا بازشناسی امر مورد نظر راه یابد به عقل ورزی در مقام شناخت راه یافته است.

سه عامل در بازداری شناخت از کج‌روی نقش عمده دارد: ۱. ارزیابی کفایت ادله ۲. بر خورداری از علم ۳. کنترل حب و بعض.

اما فهمیدگی یا عقل ورزی در مقام عمل: رفتار یا عمل عاقلانه، عملی است سنجیده که توسط بازداری‌های برخاسته از تأمل، کنترل می‌شود و چون به کمک شناخت‌هایی که فرد بدست آورده است به تأمل درباره رفتار (بالقوه یا بالفعل) خود می‌پردازد. بنابراین عقل ورزی در مقام عمل، به معنی راه رفتن در پرتو شناخت‌هاست. بر این اساس اولین کسی که از قلمرو رفتار عاقلانه خارج می‌شود، کسی است که اصولاً از پرتو شناخت‌هایش برای هدایت اعمال خود بهره نمی‌گیرد.

داخل کردن عنصر «گمان» در کار عقل، نشانگر گستردگی و نیز ظرافت فهمیدگی است. با توجه به این عنصر است که جرم و احتیاط، به منزله ابعادی از عقل ورزی جلوه‌گر می‌شوند، چنین نیست که آدمی همواره یا در همه موارد، سرمایه علم و یقین را در اختیار داشته باشد، لذا

اهمیت و نقش حیاتی «گمان» و «حدس عاقلانه» در کار وی آشکار می‌شود. (حدس عاقلانه در پی ملاحظه و مطالعه کافی در پیرامون مسأله و اعتنا به شواهد و قراین به دست می‌آید). حاصل سخن آن است که فهمیدگی و عقل ورزی در مقام شناخت، به معنی ضبط و کنترل عمل توسط مجموعه شناخت‌های حاصله، اعم از علم و گمان است. مفهوم خاصی که قرآن به واژه عقل داده، اول حاکی از آن است که عقل ورزی باید با نظر به کل وجود آدمی، به کسی اطلاق شود. به عبارت دیگر عقل ورزی، امری فقط شناختی نیست، لذا هر چند می‌توان گفت که کسی در مقام شناخت عقل ورزی کرد، اما اگر حاصل این شناخت، در ضبط و بازداري او در مقام عمل به کار نیاید، در کل باید او را جاهل و غیر عاقل خواند.

دوم، میان عقل ورزی و هدایت، همبستگی وجود دارد. عقل، به سبب کنترل و بازداري در مقام شناخت و عمل، مایه هدایت و راه جویی آدمی به مبدأ هستی است. و این با کمترین سرمایه عقل یعنی گمان نیز تا حدی قابل نیل است. لذا کسی که به این هدایت دست نیابد، از عقل ورزی بازمانده است.

سوم، عقل ورزی مراتب مختلفی دارد و می‌توان در این مراتب حرکت کرد و اوج گرفت. به عبارت دیگر، عقل قابل افزایش و کاهش است. منزلگاه برتر عقل، در قرآن «لب» نامیده شده است. لب هر چیز، خالص و زبده آن است. عقل هنگامی لب نامیده می‌شود که در قلمرو شناخت و نیز در قلمرو عمل، چنان منضبط حرکت کند که از پیرایه افکار باطل و هواهای نفس مبرا بماند.

#### هدف

تقویت اراده دانش‌آموز در برخورد منطقی و عقلانی با مسایل.

#### آزمون

دانش‌آموز در برخورد با مسایل به طور منطقی و عقلانی عمل می‌کند.

#### شیوه‌ها

#### شیوه شماره ۱: قصه‌خوانی

در فرهنگ جامعه به کسی «فہیم» یا «فہمیدہ» می‌گویند که کارهای لغو و با هوئی و هوس انجام ندهد و اکثر افعال او مطابق با عرف و شرع و اندکی آمیخته با زرنگی و هوشیاری باشد. این افراد محبوب اطرافیان خود هستند و الگوی کسانی که اعمال او را نظاره می‌کنند.

قصه زیر به بعد عقلانی عمل کردن پرداخته است. این قصه را برای دانش آموزان بخوانید و در پایان بحث و گفتگویی با آنان برگزار کنید.

### کی بزرگ می شوم؟

روزی، روزگاری، در کنار جنگلی، مزرعه‌ای بود. توی این مزرعه پسری به نام احمد با پدر و مادرش زندگی می‌کرد. پسرک گاهی توی مزرعه به پدر و مادرش کمک می‌کرد. با حیوان‌های مزرعه بازی می‌کرد. همه حیوان‌ها را دوست داشت. زندگی توی مزرعه را دوست داشت. از همه چیز راضی بود. فقط یک غصه داشت. آن غصه این بود که دلش نمی‌خواست کوچک باشد. می‌خواست بزرگ بشود. بزرگ بزرگ! دلش می‌خواست که قدش از اسب بلندتر بشود. دلش می‌خواست که قدش از گاو بلندتر بشود. دلش می‌خواست که قدش از شتری هم که در مزرعه داشتند بلندتر بشود. دلش می‌خواست که از همه حیوان‌های مزرعه و جنگل بلندتر بشود.

پسرک روزها می‌نشست و فکر می‌کرد که چه بکند تا قدش بلند بشود. عاقبت یک روز با خودش گفت: می‌روم و از حیوان‌ها می‌پرسم که آنها چه کرده‌اند تا قدشان بلند شده است. آن وقت من هم همان کارها را می‌کنم.

پسرک به راه افتاد. پیش اسب رفت. از اسب پرسید: تو چه کرده‌ای که قدت این قدر بلند شده است؟ اسب گفت: من تا توانستم علف و جو خوردم. هر روز هم از صبح تا شب راه رفته‌ام و کار کرده‌ام. برای همین است که قدم این قدر بلند شده است.

پسرک با خودش گفت: من نمی‌توانم علف و جو بخورم، ولی خوب غذا می‌خورم. از صبح تا شب هم راه می‌روم و کار می‌کنم. اما قدم به اندازه قد اسب نشده است. پسرک باز نشست و فکر کرد. به یادش آمد که روی درختی بزرگ، در وسط جنگل، جغدی زندگی می‌کند. شنیده بود که این جغد داناترین حیوان‌هاست. به راه افتاد. رفت و رفت. به وسط جنگل رسید. درخت بزرگ را پیدا کرد. جغد روی درخت نشسته بود. سرش پایین بود. پسر فریاد زد: جغدانا! جغدانا! جغد سرش را بلند کرد و گفت: چه خیر است؟ چرا فریاد می‌زنی؟ از خواب بیدارم کردی. پسرک گفت: همه می‌گویند که شما داناترین حیوان‌ها هستید.

خواهش می‌کنم به من بگویید که چه باید بکنم تا قدم بلند بشود؟ چه باید بکنم تا بزرگ بشوم؟ من دلم می‌خواهد که قدم از قد اسب بلندتر باشد. دلم می‌خواهد که قدم از قد گاو بلندتر باشد. دلم می‌خواهد که قدم از قد شتر هم بلندتر باشد. دلم می‌خواهد بزرگ بشوم. بزرگ بزرگ!

جغد دانا عینکش را از چشمش برداشت. با بالش آن را پاک کرد دوباره آن را به چشمش گذاشت. پسر را خوب نگاه کرد. از او پرسید: چرا می خواهی که قدت بلند بشود؟  
پسرک گفت: برای اینکه وقتی که یک آدم قد بلند بخواهد با من بجنگد. بتوانم با او بجنگم و او را شکست بدهم. جغد گفت: خوب، مگر حالا یک آدم قد بلند می خواهد که با تو بجنگد؟  
پسر گفت: نه، ولی شاید روزی بخواهد.

جغد گفت: شاید هم هرگز نخواهد. پس برای کاری که شاید هرگز پیش نیاید، لازم نیست که قدت بلند بشود.

پسر گفت: بله، شاید این کار هرگز پیش نیاید. ولی وقتی که قدم بلند باشد، می توانم تا آن دورها را ببینم. می توانم تا آخر مزرعه را ببینم. می توانم تا آخر جنگل را ببینم. دیگر درختها جلو چشمم را نمی گیرند.

جغد گفت: برای اینکه تا آخر مزرعه و جنگل را هم ببینی، لازم نیست که قدت بلند باشد. مگر نمی توانی بالای یک درخت بلند بروی و همه جا را ببینی؟

پسرک گفت: چرا، می توانم بالای یک درخت بلند بروم و همه جا را ببینم. ولی گاهی میوه درختها روی شاخه های نازک و بلند آنها می روید. من دستم نمی رسد که آنها را بچینم. روی آن شاخه ها هم نمی توانم بروم؛ برای اینکه ناز می کنند و می شکنند و من می افتم.

جغد گفت: اگر قدم بلند باشد، دستم به آن شاخه ها می رسد و می توانم آن میوه ها را بچینم. مگر نمی توانی یک نردبان به درخت تکیه بدهی و از آن بالا بروی و میوه ها را بچینی؟

پسرک گفت: چرا، می توانم. جغد گفت: خوب، حالا بگو ببینم. هنوز هم دلت می خواهد که قدت بلند باشد؟  
پسرک کمی فکر کرد و گفت: نه، من با همین قدی هم که دارم هر کار که دلم بخواهد می توانم بکنم. فقط باید فکر کنم و راهش را پیدا کنم.

جغد گفت: آفرین. حرف خوبی زدی. تو هم مثل همه بچه ها کم کم قدت بلند می شود. ولی تو یک سؤال دیگر هم از من کرده بودی. یادت می آید که پرسیده بودی که چه کار کنم تا بزرگ شوم. بزرگ بزرگ؟

هر وقت بتوانی درست فکر کنی و راه درست انجام دادن هر کاری را پیدا کنی، آن وقت بزرگ شده ای. بزرگ بزرگ! کسی که درست فکر می کند، چه کوتاه باشد چه بلند، آدم بزرگی است.

شبیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد کار شش تصویر از اعمال عقلانی و غیر عقلانی درباره سه موضوع درج شده است. دانش آموز ضمن رنگ آمیزی این تصاویر نظر خود را درباره این تصاویر درج کند.

مقایسه این تصاویر دانش آموزان را به عقلانی عمل کردن سوق خواهد داد.

شبیوه شماره ۳: شعرخوانی

خیلی برایش غصه خوردم

بابای من هر روز تا عصر،	با آنکه یک شب پیش من بود،
نزدیک خرمن کار می کرد.	خیلی برایش غصه خوردم.
روزی برایم یک پرند،	تا صبح شد، همراه بابا،
از توی گندمزار آورد.	او را به گندمزار بردم.

خوشحال و شاد از دست بابا،	من توی گندمزار او را،
او را گرفتم، ناز کردم.	بوسیدم و آزاد کردم.
آن بال‌های کوچکش را.	هم مادرش را، هم خودش را،
با دست‌هایم باز کردم.	با کار خوبم شاد کردم.

او جوچه بود و پر نمی زد،  
از دست من چیزی نمی خورد.  
حتماً به فکر مادرش بود،  
بی میل، آب و دانه می خورد.

من جوجه‌ای خوش رنگ دارم، طفلک همیشه، صبح تا شب،  
 او توی جعبه لانه دارد. در جعبه‌اش تنها نشسته.  
 یک گریه هم دارم، ولی او، یک شب که جیک و جیک می‌کرده،  
 با جوجه‌ام کاری ندارد. فهمیدم او قلبش شکسته.

ماشینی است این جوجه من، دیشب زن همسایه ما،  
 یعنی که او مادر ندارد. می‌گفت: «من یک مرغ دارم»  
 اما همیشه مادر من، من جوجه‌ام را دیگر از صبح  
 گندم برایش می‌گذارد. پهلوی مرغش می‌گذارم.

شعر: ناصر کشاورز

شیوه شماره ۴: بررسی موقعیت

به منظور اجرای این شیوه ابتدا با طرح سؤالات زیر موقعیت‌هایی را برای اظهار نظر و  
 قضاوت دانش‌آموزان فراهم سازید. سپس برای بررسی هر یک از موقعیت‌ها دانش‌آموزان را  
 گروه‌بندی کنید و از هر گروه بخواهید پیرامون روش‌های برخورد با موقعیت مورد نظر با  
 یکدیگر بحث و گفتگو کنند و نتیجه آن را به کلاس گزارش دهند. پس از ارائه نظرات همه  
 گروه‌ها در صورت نیاز ضمن جمع‌بندی نظرات دانش‌آموزان برخوردهای درست و منطقی  
 نسبت به هر یک از موقعیت‌ها را توضیح دهید.

۱. اگر به شما اطلاع دهند که یکی از دوستان شما نسبت به شما بدگویی کرده‌اند با شنیدن  
 این خبر چه رفتار و یا برخوردی از خود بروز می‌دهید؟
  ۲. معمولاً وقتی که وسیله یا شیشی که متعلق به شما است در کلاس گم (مفقود) شود چگونه  
 با این موضوع برخورد می‌کنید؟
  ۳. به نظر شما اگر دانش‌آموزان کلاس از روش تدریس یا برخورد نامناسب معلم خود  
 رضایت نداشته باشند چگونه باید عمل کنند؟
- تذکره: موارد زیر جهت اطلاع شما آموزگار محترم بعنوان پاسخ‌های منطقی و پیشنهادی  
 ارائه می‌شود.

جواب سؤال ۱. بهتر است قبل از اینکه نسبت به دوستان بدبین شویم، از صحت گفته او درباره خود اطمینان حاصل کنیم. این کار را با بررسی و تحقیق و جستجوی بیشتر از دیگران، تحقیق پیرامون کسی که خبر را به ما داده و سایر موارد انجام می‌دهیم، در صورتی که از درستی گفته (خبر) اطمینان حاصل کردیم، سعی می‌کنیم با گفتگو و عمل منطقی و درست نظر او را نسبت به خود اصلاح کنیم.

جواب سؤال ۲. ابتدا باید از اینکه آن وسیله یا شیء حتماً در کلاس مفقود شده اطمینان حاصل کرد. پس از اطمینان از مفقود شدن آن شیء در کلاس موضوع را به اطلاع همکلاسی‌های خود برسانید. در صورتی که موفق نشدید از اولیای مدرسه بخواهید در پیدا کردن آن به شما کمک کنند.

جواب سؤال ۳. ابتدا از نظرات همه دانش‌آموزان کلاس مطلع می‌شویم. در صورت نارضایتی اکثر دانش‌آموزان موارد ضعف و برخورد‌های نادرست را به‌صورت محرمانه در قالب یک نامه با امضاء دانش‌آموزان کلاس به اطلاع معلم می‌رسانیم. سپس در صورت عدم توجه معلم به خواسته‌های دانش‌آموزان موضوع را با نمایندگی یکی از دانش‌آموزان از طریق اولیای مدرسه پی‌گیری می‌کنیم.

### شیوه شماره ۵: تحقیق

به منظور اجرای این شیوه با مطرح کردن این سؤال (به چه کسی انسان فهمیده گفته می‌شود یا به عبارت دیگر انسان‌های فهمیده چه ویژگی‌هایی دارند؟) از دانش‌آموزان بخواهید با کمک دوستان، والدین، معلمان، مطالعه کتاب و... پاسخ سؤال فوق را تهیه و جهت بحث و بررسی در یکی از جلسات در کلاس مطرح کنند. بعد از ارائه پاسخ‌های دانش‌آموزان در کلاس با عنایت به پاسخ‌های آنها فهرستی از ویژگی‌های انسان‌های فهمیده را تهیه کنید و دانش‌آموزان را ترغیب سازید تا در جهت کسب آن ویژگی‌ها تلاش کنند.

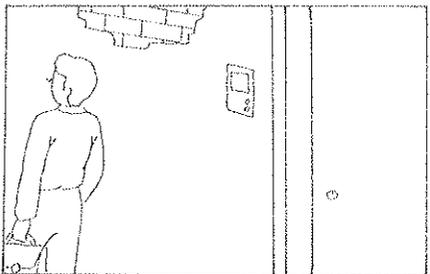
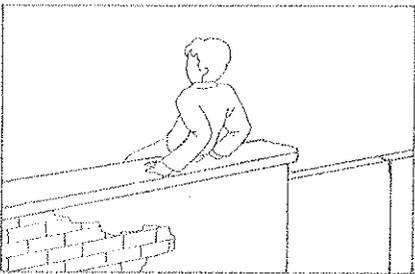
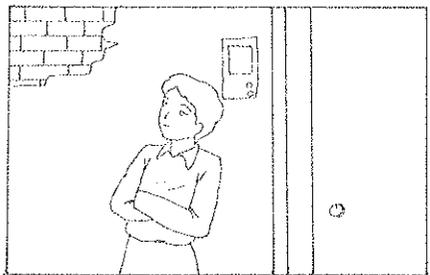
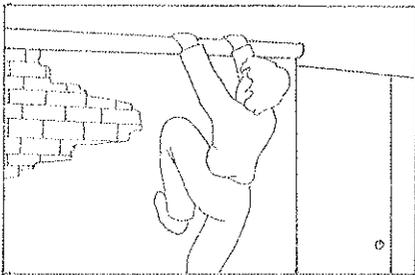
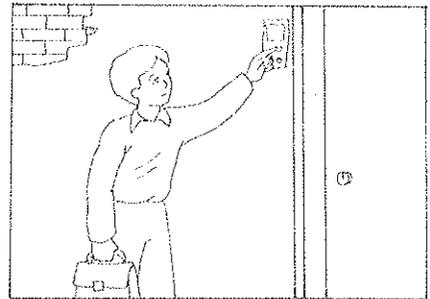
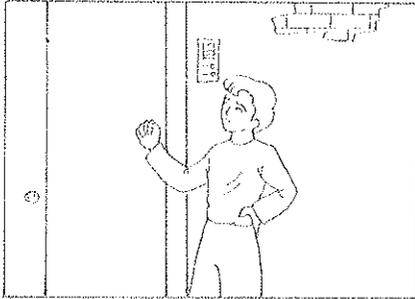
در زیر نمونه‌هایی از ویژگی‌های افراد فهیم جهت راهنمایی شما آموزگار محترم ذکر شده است:

۱. متناسب با موقعیت و شرایط رفتار می‌کند.
۲. عجلانه قضاوت نمی‌کند.
۳. می‌اندیشد و سپس عمل می‌کند.
۴. در برخورد با مسایل صبور و بردبار است.
۵. برای حل هر مشکلی از راه آن وارد می‌شود.
۶. معمولاً در مقابل بدی دیگران نیکی می‌کند.
۷. انجام عمل بد را در شأن خود نمی‌داند. و...



## برگ شکوفه واحد کار ۱۳

دانش آموز عزیز با ملاحظه تصاویر زیر به نظر شمار رفتار کدام یک از افراد زیر منطقی و بیجا است و رفتار کدام یک غیر منطقی و نابجا است؟ با ذکر دلیل نظر خود را در محل تعیین شده بنویسید.



دانش آموز عزیز رفتار کدامیک از افراد فوق در تصویر بیجا و عقلانی است؟ چرا؟



## برنامه: محبوبیت واحد کار (۱۴): وفا به عهد

### مبانی

امور زندگی بشر بدون قرار داد و عهد و پیمان نمی‌چرخد. مردم در بین خودشان قول و قرارهایی دارند. عهد و پیمان است که خانواده را تشکیل می‌دهد و شهرها و کشورها را با یکدیگر مربوط می‌سازد. مردم به این قول و قرارها دلگرمی دارند و زندگی اجتماعی خویش را بر پایه آنها بنا می‌کنند.

لزوم وفای به عهد ریشه فطری دارد و هر انسانی فطرتاً آن را درک می‌کند و تخلف از پیمان را یک کار زشت و قبیح می‌شمارد. هر کس که با دیگری عهد و پیمان بست، از او انتظار دارد که به عهد خویش عمل کند. هر جمعیتی که به تعهدات خویش وفادار باشند امور اجتماعی آن به خوبی اداره می‌شود؛ و به واسطه اعتماد و حسن ظنی که اعضا نسبت به یکدیگر دارند، از آسایش و آرامش روانی برخوردار خواهند بود. نزاع و مرافعه در بین‌شان نیست. به ضعف اعصاب و ناراحتی‌های روانی کمتر مبتلا می‌شوند.

هرچه مردم به تعهدات خویش وفادارتر باشند از آسایش و رفاه بیشتری برخوردار خواهند بود. برعکس، در کشوری که مردم نسبت به تعهدات خویش وفادار نباشند نظم و انضباط درستی نخواهند داشت. همیشه در نزاع و مرافعه هستند و ناراحتی‌های روحی، اضطراب و دلهره بر امورشان حکمفرما خواهد بود. مردم به یکدیگر بدبین و بی‌اعتماد خواهند شد. آئین مقدس اسلام که دینی فطری است درباره این امر حیاتی سفارش زیاد کرده و وفای به عهد را واجب و از علانم ایمان شمرده است.

قرآن مجید در سوره مومنون و در وصف مومنین می‌فرماید:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ.

به تحقیق مومنین رستگارانند، کسانی که به امانات و عهدشان وفا دارند.

و در کتاب وسایل شیعہ، جلد ۲، صفحه ۲۲۲ آمده است که وعده مومن به برادر ایمانیش، نذری است که کفاره‌ای برای آن نیست (یعنی اگر خلاف کند با هیچ کفاره‌ای نمی‌تواند آن را جبران کند). پس هر که خلف وعده کند، در واقع به خدا خلف کرده و به بغض شدید او دچار شده است. این است قول خداوند متعال که فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید چرا می‌گویید (وعده می‌دهید) چیزی را که عمل نمی‌کنید. این که بگویید چیزی را که انجام نمی‌دهید نزد خدا بسیار سخت و مبغوض است.

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید هر کس به عهد خویش وفا نکند دین ندارد، و در حدیثی دیگر می‌گوید: هر کس به خدا و روز جزا ایمان دارد باید به وعده‌اش عمل کند. حضرت علی رضی الله عنه به مالک اشتر فرمود: پیمان شکنی باعث خشم خدا و مردم می‌شود، و در حدیثی دیگر می‌گوید: در جایی که قادر نیستی به عهد خویش وفا کنی، وعده نده و در جایی که قادر نیستی به ضمانت خویش وفا کنی ضامن مشو.

حضرت رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: سه حالت است که در هر کس باشد منافق است گرچه روزه بگیرد و نماز بخواند و به گمان خود مسلمان باشد: کسی که چون امین قرار داده شود خیانت کند، و چون خیر دهد دروغ گوید، و چون وعده دهد خلف کند.

و در یک حدیث دیگر فرموده است: کسی که با مردم معامله کند و به آنان ظلم نکند، و سخن با مردم گوید و دروغ نگوید، و وعده به آنان دهد و خلف نکند، از کسانی است که مروتش کامل و عدالتش ظاهر و اخوتش واجب و غیبتش حرام شده است.

یکی از بالاترین وعده‌هایی که باید به آن وفادار بود وعده‌ای است که به کودکان داده می‌شود. بدین جهت اسلام از پدران و مادران خواسته است که اگر به کودکان خویش وعده دادید حتماً به آن وفا کنید. از باب نمونه پیامبر اکرم فرموده است: کودکان را دوست بدارید و نسبت به آنها مهربانی کنید و اگر وعده‌ای به آنها دادید حتماً به وعده خود وفا کنید. کودکان چنین می‌پندارند که شما آنها را روزی می‌دهید.

هدف

تقویت روحیه متعهد ماندن به قول‌ها و قرارها بر رویان کردن در دل بزرگواران

دانش آموز نسبت به قول‌ها و قرارهایی که با دیگران دارد، متعهد می‌ماند.

### شبهه‌ها

#### شبهه شماره ۱: قصه گویی

وفای به عهد محور بسیاری از مسایل ایمانی است، و قرآن مجید هم یکی از عوامل مهم مسلمانی را وفای به عهد نام برده است. زیرا کسی که خود را ملزم به وفای عهد بداند از دروغ‌گویی و خیانت به ناچار به دور خواهد بود. در واقع صداقت و امانتداری پشتوانه وفای به عهد است. به فرموده امام صادق علیه السلام مسلمان واقعی کسی که این دو صفت را توأمان داشته باشد. در قصه زیر به یک نوع وفای به عهد که در ارتباط با جوانمردی نیز هست، اشاره شده است. این قصه را برای دانش‌آموزان بخوانید و از آنها بخواهید در این باره به بحث و گفتگو بپردازند. شما نیز نظرات آنان را جمع‌بندی کنید.

#### وفای به عهد

هیچکس به درستی نمی‌داندست چه اتفاقی افتاده است. چنین به نظر می‌رسید که اختلافی پیش آمده است.

دو نفر در حالی که عصبانی بودند، زیر لب چیزهایی می‌گفتند و مرد جوانی را کشان کشان پیش خلیفه می‌بردند. مرد جوان، خسته بود. از صورتش عرق می‌ریخت، ولی آرام به نظر می‌رسید. از لباسش معلوم بود که اهل مدینه نیست. جمعیت زیادی به دنبال این سه نفر حرکت می‌کردند و می‌خواستند بفهمند چه خبر شده است و آن دو نفر با این جوان چه کار دارند؟ بالاخره هر سه نفر وارد بارگاه خلیفه شدند و جلوی او نشستند. وقتی همه ساکت شدند، یکی از آن دو نفر، رو به خلیفه کرد و گفت:

... ای خلیفه، ما دو تا برادریم. پدر پیری داشتیم که این مرد، او را کشت. حالا به دادخواهی نزد تو آمده‌ایم تا طبق دستور اسلام و قرآن او را محاکمه کنی.

خلیفه نگاهی به مرد جوان انداخت و گفت:

... ای جوان، حالا تو حرف بزن و از خودت دفاع کن. بگو بینم ماجرا از چه قرار است؟

مرد جوان پاسخ داد:

- ای خلیفه، این دو برادر راست می‌گویند. اما باید تمام ماجرا را برای شما تعریف کنیم. من ساریانی بیابانگردم. دیروز با شترانم از کنار باغ پدر این دو می‌گذشتم. شتران من با دیدن شاخه‌های درختان باغ که به بیرون سر خم کرده بودند، به آن طرف رفتند. من تا آمدم به خود بجنبم، شتران سر شاخه‌ها را خورده بودند. پدر این دو که عصبانی شده بود، سنگی برداشت به یکی از شترهایم زد. شتر بیچاره من افتاد و دیگر برنخواست. من از شترانم جدا شدم. من شترم را خیلی دوست داشتم. چون این صحنه را دیدم، خونم به جوش آمد. همان سنگ را به طرف پدر این دو انداختم و متأسفانه او هم افتاد و مرد! حالا می‌دانم که گناهی بزرگ مرتکب شده‌ام. حاضرم مرا مجازات کنید. اما ای خلیفه، من یک برادر کوچک دارم که پدرم برای او مال زیادی به ارث گذاشته است. غیر از من هم هیچکس نمی‌داند آن پول‌ها کجاست. اگر شما مرا بکشید، تمام آن پول‌ها از بین خواهد رفت و به برادرم نخواهد رسید. پس من را بکشید تا پول‌ها به برادرم برسد. اگر کسی ضامن من بشود، قول می‌دهم سه روزه بروم، کارم را انجام دهم و پیش شما برگردم. تا مرا مجازات کنید. آن وقت مرد جوان به قیافه‌ها نگاه کرد تا یک نفر را پیدا کند، ولی هیچکس را نمی‌شناخت. همه، سرهایشان را پایین انداخته بودند. همین‌طور که به چهره‌ها نگاه می‌کرد، چشمش به قیافه‌ای مهربان افتاد. از قیافه او خیلی خوشش آمد و یقین کرد آدم خوبی است. پیش خود گفت: مبادا او هم قبول نکند... مرد جوان به آن جوان نگاه کرد و گفت: «من ضامن تو می‌باشم. اگر سه روز در راه بمانی، من تمام کارهای خودم را تمام می‌کنم و به تو می‌دهم. اما اگر سه روز نمانی، من تمام کارهای خودم را تمام می‌کنم و به تو می‌دهم. اما اگر سه روز نمانی، من تمام کارهای خودم را تمام می‌کنم و به تو می‌دهم.» مرد جوان نام ابوذر را از حاضران شنید. رو به او کرد و گفت: «ابوذر! من حتی اسم تو را بلد نبودم. آیا حضری ضامن من بشوی؟ قول می‌دهم برگردم. ابوذر با محبت نگاهش کرد و گفت: «آری. من ضامن می‌شوم.» آن دو برادر هم، قول ابوذر را پذیرفتند و مرد جوان در حالی که از خوشحالی سر از پا نمی‌شناخت، از در بیرون رفت.

غروب روز سوم بود و آفتاب کم‌کم پشت کوه‌ها پنهان می‌شد. دو نفری که پدرشان کشته شده بود، مضطرب بودند و آثار ناراحتی و خشم از چهره‌هایشان خوانده می‌شد. آنها منتظر بازگشت قاتل پدر خویش بودند. خلیفه هم نگران به نظر می‌رسید ولی ابوذر، آرام و بردبار نشسته بود. یکی از دو برادر به ابوذر گفت:

- ای ابوذر! آن مرد فرار کرد و دیگر هم نمی‌آید! بنابراین، ما تو را به جای او مجازات خواهیم کرد.

حاضران که ابوذر را از صمیم دل دوست داشتند، ناراحت شدند. یکی از آنها گفت: بله، مرد جوان دیگر نخواهد آمد، ولی حیفاست که ابوذر کشته شود. شما از ابوذر چیزی بگیرید و او را نکشید. آن دو برادر، این حرف را قبول نکردند و یکی از آنها فریاد زد:

- نه، غیر ممکن است، غیر ممکن است! ما تا قاتل پدر خود و یا ابوذر را نکشیم، راحت نمی‌شویم.

ابوذر همچنان آرام و بردبار نشسته بود. این حرف را که شنید، گفت:

- حق با شماست، من تا غروب کامل آفتاب صبر می‌کنم. اگر او نیامد، در اختیار شما هستم تا طبق قانون خداوند دربار من حکم کنید.

سکوت همه جا را فرا گرفته بود. چند لحظه بیشتر به غروب کامل خورشید باقی نمانده بود. همه هیجان زده و مضطرب بودند و نگران سرانجام کار ابوذر همچنان آرام بود و با خدای خودش راز و نیاز می‌کرد.

در همین لحظه، در باز شد و مرد جوان، عرق ریزان و خاک آلود، در حالی که نفس نفس می‌زد، وارد شد و به همه سلام کرد.

فریاد الله اکبر از حاضران برخاست. همه متحیر شدند.

مرد که هنوز نفس نفس می‌زد، گفت:

- دیدید که بازگشتم! خوشحالم که کارم را انجام دادم و برادرم را به یکی از دایی‌هایش سپردم و خیالم آسوده شد. حالا من در اختیار شما هستم. بعد، نگاهی به حاضران کرد و گفت:

من این کار را به خاطر آن انجام دادم تا نگویند وفای به عهد از میان رفته است.

ابوذر هم گفت:

- من هم این جوان را نمی‌شناختم، اما چون به من امید بست، ضمانت او را پذیرفتم تا نگویند جوانمردی از میان رفته است.

دو برادر پدر از دست داده که وفاداری به عهد را در آن جوان دیدند و متوجه جوانمردی ابوذر شدند، بی اختیار خشمشان فرو نشست و در حالی که اشک در چشمانشان جمع شده بود، گفتند: ما هم در برابر وفای به عهد این مرد و جوانمردی ابوذر، از خون پدرمان می گذریم تا گمان نکنند که نیکی و گذشت از میان مردم رخت بر بسته است. نوشته: حمید گروگان

### شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در فرهنگ اسلامی، خواندن عهد اخوت (برادری یا خواهری) برای همدلی و همداستانی معمول بوده و هست و طی این مراسم دو مسلمان که معمولاً هیچ ارتباط فامیلی ندارند با هم پیمان می بندند که تا آخر عمر با هم به صورت برادر یا خواهر زندگی کنند و در مواقع اضطرار مشکلات بسان برادر یا خواهر به کمک هم بشتابند و در شادی ها هم در کنار هم باشند. در برگ شکوفه این واحد کار از دانش آموز خواسته شده تا مشخص کند وقتی قرار شد با کسی عهد اخوت ببندد به چه موارد مهمی اشاره می کند و درباره چه موضوعاتی متعهد می شود. با جمع بندی موارد مشخص از سوی دانش آموزان عهدنامه کاملی را در اختیار خواهید داشت.

### شیوه شماره ۳: شعر خوانی

#### در نماز سرورها

#### در انتظار حضرت قائم (عج)

پرسیده از پینه های انتظار  
خواهم آمد وقت لبخند بهار  
صبر اما ناشکیبی می کند  
با دل تنگ غریبی می کند  
جاری است آهنگ پاک یاد تو  
پرسیده از تیک تاک یاد تو  
در نماز سرورها دارم حضور  
وعده ما: در خیابان بلور  
راه سبز عشق را گم کرده ام  
آن سوی پروانه ها گم کرده ام

دست هایم  
گفته بودی  
من صبرم  
شاید او هم  
در سکوتم  
لحظه هایم  
گفته بودی:  
بعد از آن هم  
چهاردای کن!  
شمع خنود را

شعر: نسیم صمصامی

## گل‌های آشنا

گل‌های آشنا را  
همراه باد بردی  
یادت بخیر اما  
ما را زیاد بردی

✽

این روزها دوباره  
در انتظار نوریم  
رفتی و تا همیشه  
از آفتاب دوریم

✽

وقتی بهار آمد  
ما را صدا نکردی  
از روزهای برفی  
ما را رها نکردی

✽

ما خسته از زمستان  
آن سوی باغ بودیم  
در روزهای تاریک  
فکر چراغ بودیم

✽

شعر: وحید دانا

## شیوه شماره ۴: جدول

جدول نمونه را روی تابلوی کلاس رسم کنید و با طرح سؤالات زیر از دانش‌آموزان بخواهید در حل جدول مشارکت جویند. بعد از حل جدول از آنها بخواهید که رمز جدول را با کنار هم قرار دادن حرف‌های به دست آمده از شماره ۱ تا ۱۵ پیدا کنند.

توضیح: بهتر است به منظور جذاب نمودن کار پس از مشخص شدن چند خانه جدول از آنها بخواهید که رمز جدول را حدس بزنند. (دانش‌آموزی که قبل از حل کامل جدول بتواند رمز را حدس بزند مورد تشویق دانش‌آموزان قرار گیرد.)

در پایان پیرامون رمز جدول که معنای آیه‌ای از قرآن کریم است برای دانش‌آموزان توضیحاتی ارائه دهید.

## سؤالات:

۱. کسی که بین دو نفر ارتباط برقرار می‌کند. حرف اول این کلمه را در خانه شماره

۹ بنویسید.

۲. در محل قرار برای رسیدن دوستان می‌کشیم. حرف اول این کلمه را در خانه شماره ۱۱ بنویسید.

۳. به کسی می‌گویند که حقایق موجود در طبیعت را شناخته و به مردم معرفی می‌کند. حرف اول این کلمه را در خانه شماره ۱۲ بنویسید.

۴. دل آرام گیرد به..... خدایا. حرف اول این کلمه را در خانه شماره ۱۴ بنویسید.

۵. به کسی می‌گویند که قول می‌دهد و به قول خود عمل نمی‌کند. حرف اول این کلمه را در خانه شماره ۱ بنویسید.

۶. گاهی اوقات با نوشتن آن برای دوستانمان با آنها قرار می‌گذاریم. آخرین حرف این کلمه را در خانه شماره ۲ بنویسید.

۷. ستون دین است. حرف اول این کلمه را در خانه شماره ۱۳ بنویسید.

۸. زود نیست. حرف اول این کلمه را در خانه شماره ۱۵ بنویسید.

۹. هم معنای کلمه پیمان است. حرف اول این کلمه را در خانه شماره ۳ بنویسید.

۱۰. به کسی می‌گویند که هدایت می‌کند. حرف اول این کلمه را در خانه شماره ۴ بنویسید.

۱۱. به کسی که به عهد خود وفا نمی‌کند در واقع... هم می‌گوید. حرف اول این کلمه را در خانه شماره ۸ بنویسید.

۱۲. وقتی به موقع نماز می‌خوانیم به عهد خود با... عمل می‌کنیم. حرف اول این کلمه را در خانه شماره ۶ بنویسید.

۱۳. با قرار می‌آید و به معنی پیمان نیز هست. حرف دوم این کلمه را در خانه شماره ۷ بنویسید.

۱۴. به توافق نامه‌ای که بین دو یا چند نفر نوشته می‌شود می‌گویند. حرف آخر این کلمه را در خانه شماره ۵ بنویسید.

۱۵. بدقولی دو دوست بین آنها این حالت را ایجاد می‌کند. حرف اول این کلمه را در خانه شماره ۱۰ بنویسید.

جواب سؤالات:

۱. واسطه ۲. انتظار ۳. کاشف ۴. یاد ۵. بدقول ۶. نامه ۷. نماز ۸. دیر ۹. عهد ۱۰. هادی

۱۱. دروغ ۱۲. خدا ۱۳. قول ۱۴. قرارداد ۱۵. فاصله

ب	۱	د	۲	ع	۳	د	۴	د	۵
خ	۶	و	۷	د	۸	و	۹	ف	۱۰
ا	۱۱	ک	۱۲	ن	۱۳	ی	۱۴	م	۱۵

### شبهه شماره ۵: نقل حکایت

با بیان حکایت زیر ضمن واداشتن دانش آموزان به تفکر پیرامون اهمیت و ارزش وفای به عهد از آنان بخواهید نمونه‌هایی از وفای به عهد و نتایج و پیامدهای آن و وفا نکردن به عهد همراه با نتایج آن را برای دوستان خود تعریف کنند.

وقتی که علی (زهرا) و محمد (فاطمه) برای گرفتن برنامه امتحانات جبرانی به مدرسه رفتند، مدیر مدرسه به آنان گفت: این برنامه سه روز دیگر آماده می‌شود و شما باید بعد از ۳ روز مراجعه کنید. محمد (فاطمه) رو به علی (زهرا) کرد و گفت: خانواده ما برنامه سفری چند روزه را تهیه کرده‌اند که پیش خانواده دایی برویم. من شماره تلفن دایی‌ام را به شما می‌دهم خواهش می‌کنم به محض اینکه تاریخ امتحان اعلام شد مرا با خبر کن. علی (زهرا) می‌گوید چشم با کمال میل. محمد (فاطمه) پس از گذشت چند روز می‌بیند از علی (زهرا) خبری نشد. اما پیش خود می‌گوید که او حتماً به من اطلاع می‌دهد. محمد (فاطمه) به امید اینکه علی (زهرا) تاریخ برگزاری امتحان را به او اطلاع می‌دهد با خیال راحت به مسافرت خود ادامه می‌دهد. اما پس از اینکه از سفر برمی‌گردد می‌بیند که امتحان برگزار شده و او که نتوانسته است در امتحان شرکت کند خیلی ناراحت شده و از دست علی (زهرا) به خاطر بد قولیش به شدت عصبانی می‌شود و به این خاطر با او قهر می‌کند.

### نتیجه

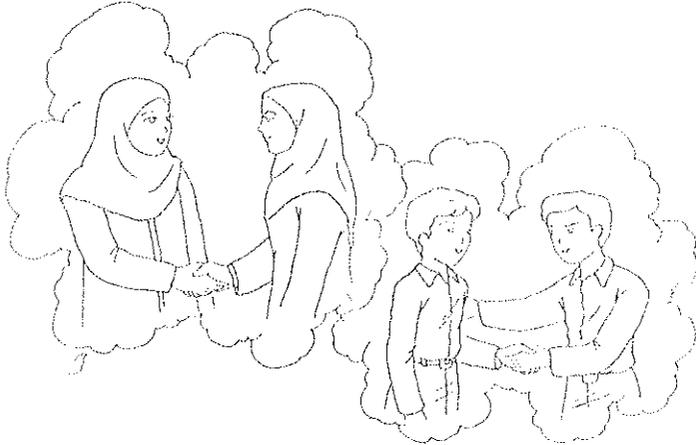
بدقولی باعث می‌شود.....

۱. محمد نتواند در امتحان شرکت کند و فرصت پیشرفت را از دست می‌دهد.
  ۲. باعث ناراحتی و رنجش خاطر او می‌شود.
  ۳. باعث به هم خوردن دوستی آنان می‌شود.
- حالا شما نیز اگر موردی سراغ دارید بگویید و عواقب آن را ذکر کنید.



## برگ شکوفه واحد کار ۱۴

دانش‌آموزان عزیز اگر قرار باشد با کسی عهد برادری یا خواهری ببندید چه قول و قرارهایی را با هم می‌گذارید. در زیر ورقه بنویسید و پای آن را امضاء کنید.



دوست خوبم با شما پیمان می‌بندم که  
۱. در سختی‌ها و ناراحتی‌ها به شما کمک می‌کنم.

۲.

۳.

۴.



برنامه: محبوبیت  
واحد کار (۱۵): اکرام بزرگان

### مبانی

کرامت، بزرگواری است و این خصیصه مخصوص انسان است. خداوند آدمی را از بهره‌های درونی و ویژه‌ای مانند عقل برخوردار ساخته و او را به سبب این بهره‌وری، کریم و بزرگواری داشته است. این کرامت به اصل انسان بودن باز می‌گردد و اختصاصی به دسته معینی از آدمیان ندارد. ولی هر گاه آدمی، آن گوهر شریف را که از آن بهره‌مند شده پاس دارد و آن را جلوه‌ای بیشتر بخشد خود را سزاوار کرامتی افزون‌تر گردانیده است و خداوند او را در پایگاه فراتری از کرامت، جای می‌دهد و این کرامتی از پی کرامتی نخست است.

(إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ) و انسان متقی و بزرگواری شایسته تکریم و احترام است و باید به دانش‌آموز و مربی آموخت که هر انسانی که آن گوهر شریف انسانی خود را پاس دارد، متقی است و اگر از نظر سن حتی یکسال و حتی کمتر از آن از او بزرگتر باشد احترام و اکرام او برایش واجب است. در حالیکه افراد بزرگتر به طریق اولی باید بزرگ داشته شوند.

از نظر پیامبر اسلام ﷺ تجلیل پیرمردان و کهنسالان جامعه، به منزله تجلیل و تکریم خداوند است. و پست‌ترین افراد کسانی هستند که مردم را مورد اهانت قرار دهند. و خیر و برکت با اشخاص مسن و بزرگ است و پیرمرد در میان خانواده‌اش مانند پیغمبر در میان خویش است. احترام و اکرام به انسان‌های با ایمان آنقدر مهم است که خداوند، رفتار خلاف آن، یعنی خوار تلقی کردن و بی‌احترامی به مومن را به منزله اعلان جنگ با خود معرفی فرموده است و این کلام امام جعفر صادق علیه السلام است.

از نظر رسول گرامی اسلام، انسان باید همه مسلمین و مؤمنین را احترام گذارد و به هیچکس بی‌حرمتی نکند. چون ولی و دوست خدا در میان آنان پنهان است و شناخته نیست. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند: بهره‌یز از اینکه آدمی عاقل و خردمند را به خشم آوری و یا

شخص کریم و بزرگواری را اهانت کنی و یا فرد پست و فرومایه‌ای را احترام گذاری و با نادان، مصاحبت و هم‌نشینی نمایی.

ناگفته پیداست که اگر انسان، شخص عاقل و دانایی را مورد اهانت قرار دهد و یا شخص بزرگواری را تحقیر کند و او را به خشم آورد، ممکن است آنچنان پاسخی عاقلانه و دندان شکن از او بشنود که ابداً از عهده جبران ضرر و زیان آن برنیاید. هم‌چنانکه احترام به شخص پست نیز باعث خودباختگی او می‌شود و ممکن است او بدین وسیله خود را در جایگاهی ببیند که در آن قرار ندارد و از این راه خسارت غیرقابل جبرانی به جامعه برسد.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: هر کس امتیاز بزرگسالان و پیرمردان را بشناسد و آنان را به سبب سن و سالشان احترام کند، خداوند او را از ترس و وحشت روز قیامت در امان نگاه می‌دارد و احترام مؤمن ریش سفید به مثابه بزرگداشت و تکریم خداوند عزوجل است.

انس می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا به پنج خصلت توصیه فرمود. از آن جمله گفت: بزرگان را احترام کن تا در روز قیامت از رفقای من شوی.

در حدیثی دیگر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: هر کس برادر مسلمانش را هر چند با گفتن یک کلمه مورد مرحمت و احترام قرار دهد و غصه از دل او برطرف کند مادامی که چنین خصلتی دارد در زیر سایه گسترده الهی مشمول لطف و عنایت ابدی خواهد آرمید.

و از نظر امام صادق علیه السلام هر کس رو در روی یک مؤمن او را اهانت کند و به وی طعنه زند به بدترین نوع مرگ خواهد مرد.

## هدف

تقویت حس تکریم‌افرادی که براساس ملاک‌های دینی و اجتماعی «بزرگ» شناخته می‌شوند.

## آزمون

دانش آموز به افرادی که در جامعه و خانواده از جایگاه ارزشی برخوردارند، احترام می‌گذارد.

## شیوه‌ها

### شیوه شماره ۱: قصه‌خوانی

هر بزرگی به علتی «بزرگ» است. بزرگی گاهی به سن است (تجربه) و گاهی به داشتن علم یا فن خاصی است که خود تحمل سختی و مرارتی در پشت سر دارد. گاهی بزرگی به داشتن



در همین موقع «فرزدق»، شاعر توانای عرب که از دیدن امامش به هیجان آمده بود، صدایش را بلند کرد و گفت: «از من بپرسید که او کیست؟»  
 و آن گاه شعر بلندی سرود و در وصف «امام زین العابدین (علیه السلام)» چنین گفت: «او کسی است که خاک، جای پایش را می‌شناسد. این ناشناس شما را، عرب و عجم می‌شناسد. از فرط حیا دیده فرو می‌خواباند و دیگران از هیبتش پلک بر هم می‌گذارند. تا لیخند نزنند، کسی را یارای سخن گفتن نیست. او «علی بن الحسین» است: پسر رسول خدا...»

هشام که از حسادت به خود می‌پیچید، یکدفعه از جا پرید و فریاد کشید: «زود این شاعر را توقیف کنید.» و غضبناک از آن جا رفت تا دیگر سخنی در ستایش امام چهارم (علیه السلام) نشنود. اما «فرزدق» وقتی در بند سربازان هشام بود با اطمینان گفت: «من حق گفته‌ام و حق گویند وظیفه من است.»

#### شبیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه در این واحد کار به احصای انواع افراد بزرگ اختصاص یافته است از دانش آموزان خواسته شده بنویسند علل بزرگی هریک از موارد نام برده شده کدام است؟  
 پس از تکمیل برگ‌های شکوفه و ارائه نظرات دانش آموزان، به صاحب بهترین نظرات جوایزی تعلق گیرد.

#### شبیوه شماره ۳: شعرخوانی

معلم

ما همه چون پروانه‌ها، بوی گل را دوست داریم  
 نوگل زیبای مایی، ما طرفدار بهاریم  
 آشنا کردی تو ما را، با جهانی پاک و روشن  
 تا که در آینده باشیم، بهترین گل‌های میهن  
 ای که هر دم بذرت دانش در دل ما می‌نشانی  
 تسوی قلب ما همیشه تو عزیز و مهربانی  
 ای معلم، ای معلم، ای تو از گل مهربان‌تر  
 ما تو را هم دوست داریم، مثل بابا مثل مادر  
 شعر از: ابراهیمی

## شبی پرواز کن...

اگر چه چشم‌های تو ضعیف است  
ولی در سینه‌ات نور امید است  
بیا تا گونه‌هایت را ببوسم  
که جای بوسه صدها شهید است

اگر چه دست‌هایت ناتوان است  
اگر چه خوب من! یک پا نداری  
ولی هر صبح، هنگام نمازت  
کنار خود فرشته می‌شماری...

میان جبهه یادم هست، ای خوب  
تو با ایمان‌ترین فرمانده بودی  
شب حمله، نگاهت خیس بود، آه  
زیارتنامه از بس خوانده بودی

دلت، مثل کیوتر، چند وقتی است  
میان شهر ما تنها نشسته  
شبی پرواز کن تا کربلا، باز  
اگر چه بال‌های تو شکسته

شعر: حمید هنرجو

## رزمنده مسلمان

ای قصه ساز پیروز  
پیروزی مبارک  
خرّم بهارِ فتح است  
از کوشش تو اینک

با خون وضو گرفتی  
در صحنه‌های پیکار  
بر خاکِ خون گرفته  
خواندی نماز ایثار

خورشید می‌درخشد  
از لوله تفنگت  
روینده بوته نور  
از خون لاله رنگت

بوسیده رهبر از دور  
دستان و بازوانت  
همواره یاورت باد  
ایمان پر توانت

کفر زمانه خم شد  
در پیش پیکر تو  
بُت‌ها شکسته شد از  
الله اکبر تو

پیمان دشمنانت  
هر دم گسسته‌تر باد  
پیوند دوستانت  
پیوسته بسته‌تر باد

شعر: مصطفی رحماندوست

او چون شقایق بود خوشبو تر از گل بود در شب شکاف افتاد  
 چون سوسن و سنبل زیباتر از گلبرگ از برق شمشیرش  
 چون میخک و لاله اما از اینجا رفت دشمن ز پا افتاد  
 چون یک گلستان گل با کاروان مرگ از غریش تیرش

چون داستانی بود می بینم او را من  
 پر ماجرا، کوتاه در باغ و در گل ها  
 چون شعر، موزون بود فریاد چون رعش  
 پر معنی و دلخواه در دشت شب پیچید  
 در آفتاب و ماه در کوه و در صحرا

هسرگز نسیمی میرد

زیرا «شهید» است او

فردای دنیا را

نسور امسید است او

شعر: مصطفی رحمان دوست

شيوه شماره ۴: بزرگان را بشناسيم

جهت اجرای این شیوه اقدامات زیر را انجام دهید.

۱. ابتدا این سؤال را برای دانش آموزان مطرح کنید (آیا می دانید به چه کسانی باید احترام گذاشت؟) به عنوان مثال: والدین، معلمان، ائمه و پیشوایان دین، بزرگان و...
۲. پس از بحث و گفتگو پیرامون سؤال فوق و جمع بندی پاسخ های دانش آموزان توجه آنان را به موضوع احترام گذاشتن به بزرگان جلب کنید.
۳. به منظور تقویت روحیه احترام به بزرگان با طرح این سؤال که (بزرگان چه کسانی هستند) با کمک آنان بزرگان را معرفی کنید. به عنوان مثال: ریش سفیدان، علما، دانشمندان، حاکمان جامعه، بزرگان قوم و...

۴. پس از اینکه دانش‌آموزان با مصادیقی از بزرگان آشنا شدند از آنها بخواهید با دقت در ویژگی‌های آنان به مواردی نظیر موضوعات زیر اشاره کنند:

الف. داشتن سن بالا

ب. داشتن علم بیشتر

ج. پرهیزگاری و تقوا

د. داشتن مقام‌های دینی و قانونی

ر. اخلاق و برخوردهای خوب

ز. فداکاری در راه دفاع از دین و کشور

۵. در پایان یادآور شوید که این ویژگی‌ها و صفات خوب بزرگان است که باعث احترام و بزرگداشت آنان خواهد شد.

شیوه شماره ۵: چگونه به بزرگان احترام بگذاریم.

به منظور اجرای این شیوه و مشارکت فعالانه دانش‌آموزان در تهیه فهرست مناسبی از روش‌های احترام گذاشتن به بزرگان با مطرح کردن موضوع (چگونه به بزرگان احترام بگذاریم) دانش‌آموزان را به بحث و گفتگو تشویق کنید. تلاش شود بحث و گفتگوی دانش‌آموزان به نحوی ادامه پیدا کند تا فهرستی مانند فهرست زیر تهیه شود.

۱. سلام کردن.

۲. در راه بر او پیشی نگرفتن.

۳. او را تحمل کردن (در شرایط دشوار که آنان دارای صفت جسمانی باشند).

۴. استفاده کردن از تجربه بزرگان.

۵. به خوبی از آنها یاد شود.

۶. در مقابل بزرگان رعایت ادب نمودن.

۷. دیدار از بزرگان.

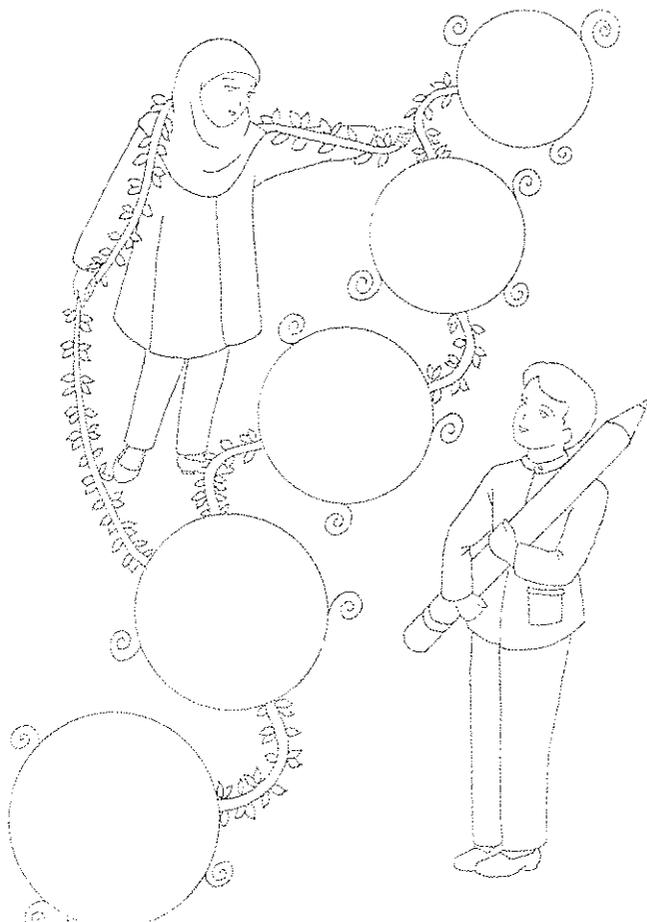
۸. در مجالس در جایگاه بالا آنان را جای دهند.

و.....



## برگ شکوفه واحد کار ۱۵

دانش آموزان عزیز در هر یک از دایره‌های زیر نام افراد بزرگی را که می‌شناسید با ذکر چند دلیل (علت بزرگ شمردن آنها) بنویسید.



دلیل:

دلیل:

دلیل:

دلیل:

دلیل:

دلیل:



## برنامه: آزادی واحد کار (۱۶): حق طلبی

### مبانی

خلقت نوع بشر به نوعی است که مختار آفریده شده است و راه رشد به او نشان داده شده و او می‌تواند با توجه به اختیاری که به او ارائه شده یکی از آنها را مطابق میل انتخاب کند. بعضی از انسان‌ها علیرغم شفاف و روشن بودن راه هدایت و ضلال متأسفانه کجروی کرده و راه ضلال را برگزیده و به حقوق هموعان خود تجاوز می‌کنند و ظلم و جور را بر آنان تحمیل می‌سازند. در این حال برای کیفر متجاوزین و حالت تعادل یافتن جامعه لازم است کسانی که حقوق آنان پایمال شده و مورد ظلم و ستم واقع شده‌اند، موظف شوند تا بر علیه متجاوزین قیام کنند و نسبت به استیفای حقوق خود جهد و رزند. بدین جهت اگر به خوبی در آفرینش دقت کنیم دست آفریدگار را در آمیختن سرشت خود می‌یابیم که به ما قوه غضب داده، یعنی ما در برابر آنچه نمی‌پسندیم برافروخته و خشمگین می‌شویم و این خشم و غضب و برافروختگی ما را به عمل یا عکس‌العمل وامی‌دارد و می‌توانیم در مواقع ضروری و احساس خطر و هجوم از خود دفاع کنیم و یا در مواقعی که آرمان مقدسمان به خطر می‌فتند پرخاش کنیم.

بنابراین خلقت همه انسان‌ها چه مرد و چه زن به نحوی است که وقتی حقشان پایمال می‌شود یا زمانی که به حقوقشان تجاوز می‌شود و هنگامیکه به دین و ایمانشان جسارت می‌گردد، وقتی که به آرمان و اعتقاداتشان توهین می‌شود، وقتی به خانه و زندگی و آبرو و عرض و ناموسشان تجاوز می‌شود و وقتی به آنچه که از راه صحیح به دست آورده‌اند تجاوز می‌گردد این انسان‌ها آرام نمی‌نشینند و تسلیم نمی‌شوند.

این انسان بپا می‌خیزد، می‌جوشد، می‌خروشد، و تلاش و پیکار و رزم می‌کند. مگر اینکه انسان ضعیف‌النفس و بی‌اراده‌ای باشد که برخلاف فطرت انسانی‌اش حالت جبن و ترس به خود گرفته و تسلیم زورگویان شود.

نظام ارزشی اسلام، حق‌طلبی و مقابله با متجاوز را در دو بعد تجویز و بلکه تشویق کرده است. یکی بعد الهی؛ یعنی کسی را که متجاوز است و حقوق مسلمانان را پایمال می‌کند، انسان خدا دوست و حق‌طلب به او امکان تجاوز نمی‌دهد. در ابتدا تلاش می‌کند که او را به راه بیاورد و اگر دید که مجال نمی‌دهد او را به زانو درمی‌آورد. این عمل ضمن استیفای حقوق، یک نوع عبادت و بلکه بالاترین عبادت‌هاست و اگر کسی در این راه کشته شود شهید محسوب می‌شود. ولی نوع درمی‌نیز وجود دارد که باید به آن توجه شود. یعنی جایی که انسان انگیزه عبادت ندارد و انگیزه‌اش نفس خودش است. در این صورت اسلام به مرد و زن می‌گوید: اگر کسی به شما حمله کرد، اگر کسی به خانه و کاشانه شما حمله کرد، اگر کسی به عرض و ناموس شما و یا بستگانتان حمله کرد. در راه دفاع از خود می‌توانید متجاوز را به زانو درآورید. اگر بدون کشتن می‌توانید از خود و ناموس و جان و مالتان دفاع کنید، چنین عمل کنید و اگر می‌بینید بدون کشتن دفع متجاوز ممکن نیست، حتی می‌توانید پیش از آنکه او شما را بکشد، شما او را بکشید. زیباترین و والاترین حدیثی که می‌توان درباره حق‌طلبی ارائه کرد حدیث معروف مربوط به وصیتنامه حضرت اباعبدالله...الحسین علیه السلام است که خطاب به همه انسان‌های آزاده عالم فرمود:

إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ بَدَيْتُ أَرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ.

من به جهت ظلم و تجاوز و فساد و تفریح و اظهار کبر بیرون نیامدم بلکه خواهان اصلاح در امت جدم پیامبر و تحقق فریضه امر به معروف و نهی از منکر هستم.

#### اهداف

۱. تعمیق شناخت دانش‌آموز در تمییز بین حق و باطل.
۲. تعمیق روحیه حمایت از حق و اهتمام در استیفای حقوق خود و دیگران.

#### آزمون

۱. دانش‌آموز در موقعیت‌های مختلف در حد توان، قدرت تمییز حق و باطل را دارد.
۲. دانش‌آموز در حد توان برای استیفای حقوق خود و دیگران تلاش می‌کند.

زندگی شرافتمندانه شناسایی حق و حقیقت و تلاش برای حفظ و صیانت از آن است و شرافت انسان و گردن نهادن به حقیقت و مقابله با عکسالی است که به هر نحوی حقیقت را پایمال می‌کنند. در شعار ارزندگی که منسوب به امام حسین علیه السلام است آمده است که:

إِنَّ الْحَيَاتِ عَقِيدَةٌ وَالْجِهَادُ يَعْنِي زَنْدِغِي وَاقْعِي اِعْتِقَادَ بَه حَقِّ وَ تَلَّاشَ وَ مَبَّارَزَهْ بَرَّاي مَرَّاعَاتِ وَ بَه كَرَسِي نَشَّانْدَنْ اَنْ اِعْتِقَادَاتِ اسْت.

دو قصه زیر که از زندگی امامان معصوم علیهم السلام انتخاب شده به این امر مهم اشاره دارد. این دو قصه را برای دانش آموزان بخوانید و در پایان بحث و گفتگویی را در این زمینه با آنها برگزار کنید.

### آشتی با حق

در یک روز تابستان، هنگامی که هوا به شدت گرم بود، حضرت علی علیه السلام خسته و عرق ریزان به منزل می‌رفت. صدایی شنید. صدای ناله و گریه بود. ایستاد و به هر طرف نگریست، کسی را ندید، چند قدم جلوتر رفت. زن جوانی آن طرف کوچه پدیدار شد، بیچاره می‌دوید و ناله می‌کرد و اشک می‌ریخت. نفس زنان خود را به امیرالمؤمنین رسانید. اشک‌هایش را با هر دو دست، پاک کرد. خواست چیزی بگوید ولی نتوانست، صورتش دوباره غرق اشک شد. امام علیه السلام علت ناراحتی و گریه‌اش را پرسید.

زن. با نفس‌های بریده، نالان گفت: شوهرم به من ستم کرده است، مرا از خانه بیرون کرده، می‌خواهد مرا کتک بزند... یا امیرالمؤمنین! به فریادم برسید که یاوری جز شما ندارم. حضرت امیرالمؤمنین... که خیلی خسته بود... فرمود: اندکی صبر کن تا هوا خنک شود، آن وقت با تو می‌آیم و با شوهرت صحبت می‌کنم؛ اکنون هوا گرم است من هم خیلی خسته هستم. بهتر است کمی صبر کنی.

زن... که هنوز اشک می‌ریخت... گفت: یا امیرالمؤمنین! می‌ترسم، می‌ترسم اگر دیر به منزل برگردم، شوهرم خشمگین‌تر شود و کار دشوارتر گردد.

حضرت امیرالمؤمنین کمی فکر کرد و فرمود: نه!... به خدا سوگند! در امر به معروف و نهی از منکر، کوتاهی نخواهم کرد؛ باید این ستم‌دیده را یاری کنم. سپس همراه زن به سوی منزلش روانه شد. نزدیک منزل زن رسید. زن خانه‌اش را نشان داد و کمی دورتر ایستاد، زیرا می‌ترسید جلو برود. حضرت امیرالمؤمنین نزدیک رفت، در زد، سلام کرد.

جوان نیرومندی، خشمگین و ناراحت، در را گشود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره اختلاف او

با همسرش، تحقیق و گفتگو کرد، سپس با ملایمت و مهربانی به او فرمود: ای جوان! چرا همسرت را اذیت می‌کنی؟! چرا او را از خانه بیرون کرده‌ای؟! از خدا بترس و همسرت را آزار مکن، از تو خواهش می‌کنم که با او مهربان باشی، او را کتک نزن. و اگر ناراحت کرده است، او را ببخش... زن - که آن طرف کوچه ایستاده بود - صحبت‌های امیرالمؤمنین را گوش می‌کرد؛ امیدوار بود که شوهرش از سخنان امام، پند گیرد و از رفتار زشت خود باز گردد. ولی آن جوان - که گویا امیرالمؤمنین را نمی‌شناخت - خشمگین و گستاخ فریاد کشید و به امیرالمؤمنین گفت: چرا در زندگی خصوصی من، دخالت می‌کنی؟ من می‌خواهم او را بکشم، به تو هیچ مربوط نیست. هم اکنون او را آتش می‌زنم تا ببینم چه خواهی کرد؟! حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سرش را پایین افکند و زیر لب **«لا اله الا الله»** می‌گفت.

آن جوان فریاد می‌کشید و می‌گفت: به تو مربوط نیست، هم اکنون او را آتش می‌زنم... می‌خواست به همسرش حمله کند که حضرت امیرالمؤمنین، راد را بر او بست، دستش را گرفت و دوباره او را نصیحت کرد و پند داد.

ولی جوان، از فریاد و پرخاش دست بردار نبود، با گستاخی بسیار می‌خواست، به سوی زن برود، شاید هم می‌خواست که واقعاً او را آتش بزند. حضرت امیرالمؤمنین، خشمگین شد، بی‌درنگ شمشیرش را، از غلاف بیرون کشید و تا بالای سر جوان بالا برد. برق شمشیر بالای سر جوان، درخشید و بدنش را به لرزه افکند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تند و خشم آلود به صورت جوان نگاه کرد و فرمود: من، با زبان خوش از تو خواهش می‌کنم و ترا به کار نیک می‌خوانم و از کيفر کار زشت می‌ترسانم ولی تو! بیهوده فریاد می‌کشی و بی‌ادب و گستاخ، پرخاش می‌کنی! مگر من می‌گذارم به این زن ستم کنی؟ از ظلم و ستم، توبه کن و از خدا بترس و همسر بی‌پناهت را، اذیت مکن؛ و گرنه ترا به کيفر رفتار زشت می‌رسانم.

در همین حال، چند نفر از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین به آنجا رسیدند و به آن حضرت سلام کردند. بیچاره جوان - که رنگش پریده بود و زیر برق شمشیر می‌لرزید - تازه امیرالمؤمنین را شناخت؛ از کارش پشیمان شد. عذرخواهی نمود و توبه کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیرش را در غلاف کرد و به آن زن فرمود: اکنون به منزل برو و با احترام و سازگاری بیشتر با شوهرت زندگی کن. خانم گرامی! تو نیز با شوهرت مهربان و صمیمی باش و دیگر او را خشمگین مکن.

عبادت پر شکوه حج را، همراه حضرت جواد علیه السلام انجام دادم. وقتی که مراسم و اعمال حج پایان یافت، برای خداحافظی، خدمت آن امام گرامی رفتم و گفتم: دولت مالیات سنگینی بر عهده من گذارده است که توانایی پرداخت آن را ندارم. خواهش می‌کنم شما نامه‌ای به فرماندار شهر ما بنویسید و سفارش کنید که با من خوشرفتاری و مدارا کند.

امام جواد فرمود: با او آشنا نیستم تا برای او نامه بنویسم و سفارش کنم. گفتم: فرماندار شهر ما، از دوستان و شیعیان شماست. نامه و سفارش شما، حتما مفید خواهد بود. امام جواد علیه السلام قلم و کاغذ را برداشت و نامه‌ای به این معنا نوشت:

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سلام بر تو و بر بندگان شایسته خدا  
ای فرماندار سیستان! قدرت و حکومت امانتی است که خدا در اختیار تو قرار داد، تا خدمتگزار بندگان باشی. با این قدرت و توانایی، باید به برادران دینی خود، کمک کنی. تنها چیزی که برای تو باقی می‌ماند، نیکویی‌ها و کمک‌هایی است که در این مقام، به برادران و هم‌کیشان‌ت روا می‌داری؛ آگاه باش که خدا در قیامت از تمام کارهایت بازخواست می‌کند و کوچکترین عملی پیش خدا پنهان نخواهد بود.

محمد بن علی الجواد

نامه را گرفتم، خداحافظی کردم و به سوی شهر خود بازگشتم.  
خبر نامه ارزشمند امام، قبلا به فرماندار رسیده بود، به استقبال من آمد. نامه را به او دادم، گرفت و بوسید، باز کرد و با دقت خواند.  
در کارم تحقیق کرد و همانطور که می‌خواستم با من نیکویی و مدارا نمود. و از آن به بعد با همه مردم با عدل و انصاف رفتار می‌کرد.  
از کتاب: آموزش دین

### شبهه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد کار شش تصویر از اعمال عقلانی و غیر عقلانی درباره سه موضوع درج شده است. دانش‌آموز ضمن رنگ‌آمیزی این تصاویر نظر خود را درباره این تصاویر درج کند.

مقایسه این تصاویر دانش‌آموزان را به عقلانی عمل کردن سوق خواهد داد.

گرفتن حق

از دست فرهاد	یک سیب افتاد
با گناه مسعود	آمد جلو زود
برداشت آن را	در رفت از آنجا
از بسی قراری	بسا آد و زاری
می کرد فرهاد	فریاد و فریاد
مادر برآشفتم	با او چنین گفت:
بسی عرضه بودی	سستی نمودی
مسعود شیطان	بسی عقل و نادان
سیب تو را خورد	از پیش تو بُرد
کن شرط حالا	حق خودت را
با سعی بسیار	باشی نگهدار
تا مثل مسعود	صدها اگر بود
گر مثل شیرند	حقیقت بگیرند

نان و پروانه

از بس که قلبش مهربان بود	می گفت: «من وقتی بینم
پروانه‌ها را پر نمی داد	یک عده تنها و فقیرند
او شمع مردم بود و اشکش	در بین آدم‌ها همیشه
بوی گل و پروانه می داد	یک عددای هم سیر سیرند

او خوب بود، او نان خود را	وقتی بینم حق مظلوم
با دیگران تقسیم می کرد	در دست سردِ ظالمان است
او با خدا بود و خودش را	مانده گرسنه یک کبوتر
تنها به او تسلیم می کرد	بی حال توی آسمان است

دیگر چگونه می توانم  
در خانه‌ام راحت بخوابم  
آن لحظه من از شدت درد  
غمگینم و در پیچ و تابم»

به منظور اجرای این شبهه اقدامات زیر را انجام دهید.

الف. ابتدا این سؤال را (حق چیست؟ یا ذکر مثال) با خط خوب روی تابلوی کلاس بنویسید. زمانی را جهت فکر کردن در اختیار دانش‌آموزان قرار دهید. بعد از آن از دانش‌آموزان داوطلب بخواهید نظر خود را ارایه دهند. بهتر است پاسخ هر دانش‌آموز را روی تابلوی کلاس بنویسید. بعد از ارائه نظر دانش‌آموزان داوطلب با جمع‌بندی تعاریف آنها تعریفی از حق ارائه کنید.

ب. بعد از اینکه تعریف روشنی از حق ارائه شد، از دانش‌آموزان بخواهید مصادیقی از حق را در کلاس بیان کنند به طوری که با کمک آنها فهرستی از حقوق فردی و اجتماعی تهیه شود. در زیر مصادیقی از حقوق فردی و اجتماعی جهت راهنمایی بیان شده است:

۱. حضور به موقع معلم در کلاس ۲. حق اظهار نظر برای همه دانش‌آموزان ۳. استفاده از امکانات کلاس ۴. سکوت هنگام تدریس معلم ۵. حق استفاده از وسایل شخصی ۶. حق دفاع از خانه و خانواده ۷. حق رعایت حقوق همسایه ۸. حق دفاع از مظلوم

#### شبهه شماره ۵: معرفی حقوق ملت در قانون اساسی

ضمن معرفی قانون اساسی به دانش‌آموزان نمونه‌هایی از حقوق ملت در قانون اساسی را در کلاس جهت آشنایی دانش‌آموزان قرائت کنید با تکیه بر این موضوع که برخی از حقوق به اندازه‌ای اهمیت دارد که در قانون اساسی بدان اشاره شده است. لذا هر فردی با عنایت به شناخت این حقوق در هر کجا احساس کند حقش تضییع شده می‌تواند از حقوق خود دفاع کند.

#### شبهه شماره ۶: نقل تجربه

به منظور اجرای این شبهه اقدامات زیر را انجام دهید.

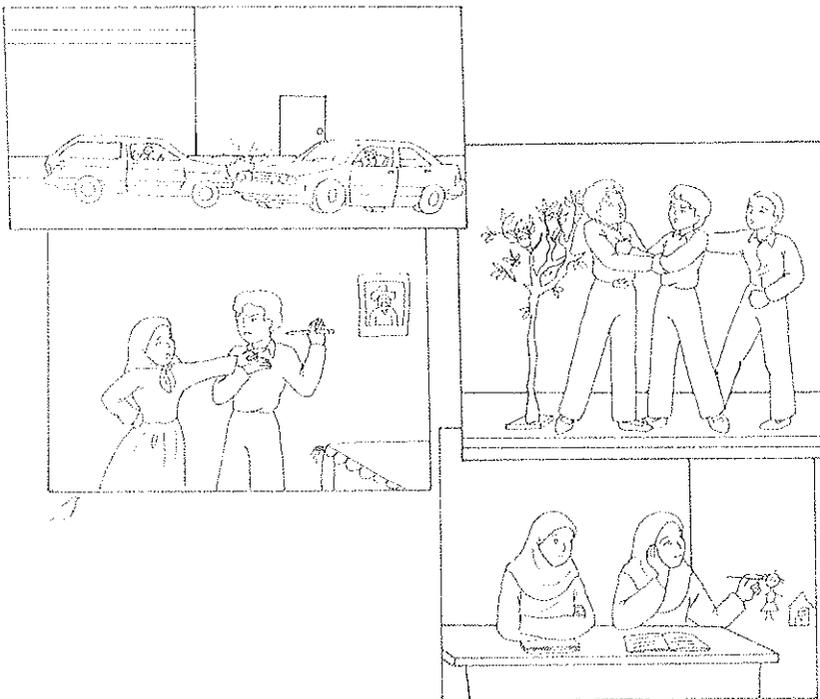
الف. از دانش‌آموزان بخواهید در صورتی که خاطره‌ای در مورد دفاع از حق خود یا دیگران دارند و یا داستانی در این رابطه خوانده و یا فیلمی در این ارتباط دیده‌اند خلاصه‌ای از آن را در کلاس برای دوستان خود تعریف کنند.

ب. پس از نقل خاطره توسط دانش‌آموزان علاقمند شما می‌توانید به مواردی نظیر حق طلبی مردم ایران در هشت سال دفاع مقدس، مبارزات مردم فلسطین، انقلاب اسلامی و یا کسانی که برای احقاق حقوق خود به مراجع قانونی (دادگاهها) رجوع می‌کنند اشاره کنید.



## برگ شکوفه واحد کار ۱۶

دانش‌آموزان عزیز، ضمن دقت در تصاویر زیر، به نظر شما در هر یک از موارد برای رسیدن به حق به چه مراجعی باید رجوع کرد؟



..... ۱

..... ۲

..... ۳

..... ۴



## برنامه: هدایت واحد کار (۱۷): شیوه‌های اصلاح

### مبانی

یکی از موضوعات بسیار مهمی که در جامعه اسلامی سفارش شده ارشاد و اصلاح همدیگر توسط مسلمین است. زیرا اگر بخواهیم جامعه‌ای متعالی داشته باشیم ضرورتاً بایستی همگی خود را مسؤول بدانیم و نسبت به یکدیگر نظارت متقابل داشته باشیم و همدیگر را به حق توصیه کنیم. در حقیقت خودسازی واقعی بدون دیگرسازی ممکن نیست، چرا که اگر محیط اجتماعی انسان آلوده باشد، یک فرد به تنهایی چگونه می‌تواند در عین ارتباط و معاشرت با دیگران در خودسازی موفق باشد.

در جامعه باید این روحیه را در خود تقویت کنیم که اول، در برابر انحرافات دیگران بی‌تفاوت نباشیم و دوم، از دیگران بخواهیم که خطاهای ما را گوشزد کنند و ما نیز روحیه انتقادپذیری را در خود تقویت سازیم.

در امر به معروف و نهی از منکر آنچه که بسیار حائز اهمیت است شیوه اجرای آن است که متأسفانه بسیاری از آن غفلت می‌ورزند. همین ناآگاهی از روش‌های اجرا، چه بسا عکس‌العمل منفی در افراد ایجاد می‌کند و راه ارشاد و اصلاح را مسدود می‌سازد. اولین نکته‌ای که باید در این باب مراعات شود خوشرویی و خوشگویی است که در واحد کارهای متعددی به آن اشاره شده و پر واضح است که تندی، خشونت و پرخاش اغلب در ارشاد و هدایت انسان‌ها نتیجه عکس داده و ملاحظت و نرمی بسیار کارسازتر و مفیدتر است.

نکته دوم این است که ارشاد و اصلاح باید در تنهایی و خلوت صورت گیرد و به‌طور حتم هیچ انسان با شخصیتی خوش ندارد که آبرویش در برابر دیگران بریزد و حرمتش بشکند. به



امر به معروف و نهی از منکر که دو مورد از فروع دین اسلام هستند، نظر به اصلاح فرد و جامعه دارند و هر فرد مسلمان را موظف ساخته‌اند که در مقابلی دیگران مسؤولیت داشته باشد. بنابراین مؤمنین برای اجرای مطلوب و وظایف خود به عنوان مقدمه واجب است شیوه‌های اصلاح را یاد بگیرند و در برخورد با اطرافیان به نحو موفق عمل کنند.

در سه قصه زیر به ۳ شیوه اصلاح پرداخته شده است. ضمن خواندن این قصه‌ها بحث و گفتگویی درباره شیوه‌های مطلوب اصلاح دیگران به عمل آید.

### آهای آهای

توی کوچه ما پسری بود که همه آهای آهای! صدایش می‌کردند. می‌گویند: آهای آهای! اسم عجیبی است؟ بله، می‌دانم. این را هم می‌دانم که اسم هیچ بچه‌ای نمی‌تواند آهای آهای باشد. اسم او هم آهای آهای نبود. اسمش سعید بود. ولی سعید بچه خوبی نبود. از صبح تا شب بچه‌های دیگر را مسخره می‌کرد. تا جواد، پسر همسایه‌شان، را که موهای قرمز رنگی داشت می‌دید، می‌گفت: آهای آهای! کله هویجی! به محمد، پسر عمه‌اش که خیلی کوچولو بود، می‌گفت: آهای آهای! آقا فلغلی! به دختر خاله‌اش، که موهایش بور بود، می‌گفت: آهای آهای! خوشه ذرت!

سعید روی هر کدام از بچه‌های کوچه اسمی گذاشته بود. تازه فقط بچه‌ها را اذیت نمی‌کرد. بزرگترها هم از دست او راحت نبودند. خانم پیر و چاقی در کوچه ما خانه داشت. سعید به این خانم می‌گفت: اردک خانم. در کوچه ما پیرمردی هم بود که پایش درد می‌کرد. نمی‌توانست درست راه برود. سعید، وقتی که او را می‌دید، می‌گفت: آهای آهای! آقا. شما دارید می‌روید که در مسابقه دو شرکت کنید؟

همه اهل کوچه از دست سعید به تنگ آمده بودند. برای همین هم بود که دیگر کسی او را سعید صدا نمی‌زد. همه، تا او را می‌دیدند، می‌گفتند: آهای آهای آمد.

وای بر آن روزی که لباس بچه‌ای پاره یا کثیف می‌شد. دیگر سعید آن بچه را ول نمی‌کرد. آن قدر اذیتش می‌کرد که آن بچه به گریه می‌افتاد.

مادر سعید برای او یک دست لباس نو خریده بود. خاله‌اش هم یک کلاه بسیار قشنگ برای او سوغات آورده بود. یک روز سعید لباس تازه‌اش را پوشید. کلاه قشنگش را هم بر سرش گذاشت. توی کوچه رفت. سر کوچه یک دختر بچه با لباس‌های پاره ایستاده بود. کیسه‌ای در دست داشت و کبریت می‌فروخت.

سعید تا این دختر را دید، شروع کرد به خندیدن و گفت: آهای آهای! لباس‌هایش را نگاه کنید! چه لباس‌های قشنگی! پیراهنش ده تا سوراخ دارد! آهای آهای! چه دختری! چه دختری! ولی این دختر بچه راستی راستی یک دختر بچه نبود. این دختر بچه پری بود. یک پری کوچک و قشنگ. این پری در خانه‌اش، که میان ابرها بود، چندتا گلدان گل مهربانی داشت. گلدان‌ها گل نمی‌دادند. پری پیری به او گفته بود: باید به زمین بروی، یک کیسه پر از حرف‌های مهربان جمع کنی و آنها را به آسمان بپاوری. اگر حرف‌های مهربان را روی گلدان‌ها بپاشی، بوته‌ها گل می‌دهند. ولی اگر کیسه‌ات پر از حرف‌های مهربان شده باشد و کسی حرف نامهربان به تو بزند، همه حرف‌های مهربان از بین خواهند رفت.

پری کوچک خودش را به صورت دختری کبریت فروش درآورد. به زمین آمد. کنار کوچه ایستاد. مردم حرف‌های مهربان به او زدند. بعضی‌ها گفتند: دختر کوچولو، برو تو آفتاب تا سرما نخوری! بعضی‌ها گفتند: چه دختر قشنگی! بعضی‌ها گفتند: چه کبریت‌های خوبی داری! کیسه پری داشت پر می‌شد، که سعید توی کوچه آمد و آن حرف‌های بد را به پری زد. پری حرف‌های سعید را شنید. به کیسه نگاه کرد. دید که همه حرف‌های مهربان از بین رفته‌اند. اوقاتش تلخ شد. نگاهی به سعید انداخت.

با خودش گفت: چه پسر بدی! باید کاری بکنم که این پسر ادب بشود. باد داشت از کوچه می‌گذشت. پری را دید. او را شناخت. به او سلام کرد. پری به باد گفت: دوست عزیزم، این پسر را می‌بینی؟ حتماً تو هم او را می‌شناسی. این همان پسری است که همه به او آهای آهای! می‌گویند. دنبالش برو و اذیتش کن. به او همان حرف‌هایی را بزن که او به دیگران می‌زند. باد به دنبال سعید به راه افتاد. سر کوچه چند تا بچه ایستاده بودند. سعید به طرف آنها رفت. می‌خواست آنها لباس نو و کلاه قشنگ او را ببینند. سعید به بچه‌ها رسید. بچه‌ها با تعجب به کلاه و لباس او نگاه کردند. در این وقت باد وزید و صدا زد: آهای آهای را نگاه کنید! پشت کتتش پاره شده است! پشت کتتش پاره شده است!

صدای باد را فقط سعید می‌شنید. سعید به این طرف و آن طرف نگاه کرد. خیال کرد که یکی از بچه‌ها این حرف‌ها را می‌زند. گفت: نه، پشت کت من پاره نشده است. باد قاه قاه خندید و گفت: پاره شده است. پاره شده است. آهای آهای! ای بچه‌ها! سعید کتش پاره شده است! سعید کتش پاره شده است! سعید دور خودش گشت. خواست پشت کتش را ببیند، نتوانست. بچه‌ها شروع کردند به خندیدن. سعید اوقاتش تلخ شد. ولی باز هم دور خودش می‌گشت.

بچه‌ها خندیدند و خندیدند. سعید نمی‌دانست چه کار کند. پا به فرار گذاشت. دوید و به خانه رفت. کتش را از تنش بیرون آورد. دید که پشت کتش پاره نیست. دوباره آن را پوشید. توی کوچه رفت. با خودش گفت: نمی‌دانم کدام یک از بچه‌ها این حرف را زد. ولی پیدایش می‌کنم. کاری می‌کنم که به گریه بیفتند.

مریم و محمود با مادرشان جلو در خانه ایستاده بودند. مادر آنها داشت به یک گربه گرسنه غذا می‌داد. سعید به آنها نزدیک شد. مادر به مریم و محمود می‌گفت: بچه‌های خوب به حیوان‌های گرسنه غذا می‌دهند و آنها را اذیت نمی‌کنند. سعید گفت: من هم به حیوان‌های گرسنه غذا می‌دهم. من هم آنها را اذیت نمی‌کنم.

در این وقت باد وزید و صدا زد: آهای آهای! این بچه دروغگو را ببینید! دیروز خودم دیدم که دم یک گربه را کشید. باز هم صدای باد را فقط سعید می‌شنید. سعید گفت: این حرف‌ها راست نیست. مریم و محمود و مادرشان با تعجب سعید را نگاه کردند. باد باز وزید و صدا زد: چطور راست نیست؟ بچه‌ها همه دیدند. تازه هزار بار هم بچه‌ها همه دیده‌اند که به گنجشک‌ها سنگ زده‌ای. سعید دیگر نتوانست حرفی بزند. مریم و محمود و مادرشان باز به سعید نگاه کردند. بعد هم مادر دست مریم و محمود را گرفت. آنها را توی خانه برد و در را بست. سعید توی کوچه تنها مانده بود. اوقاتش تلخ بود. فریاد کشید و به کسی که او را نمی‌دید گفت: تو بچه بدی هستی. به بچه‌ها حرف‌های بد می‌زنی. اگر پیدایت بکنم، می‌دانم که با تو چه بکنم. باد باز قاه قاه خندید و گفت: آهای آهای را ببینید! خودش خیال می‌کند ضیلی مهربان است و به بچه‌ها حرف‌های قشنگ می‌زند! آهای آهای را ببینید!

در این وقت سعید دید که چند تا از بچه‌ها در آن طرف کوچه ایستاده‌اند. فکر کرد که حرف‌های او و حرف‌های باد را شنیده‌اند. باز هم دوید و فرار کرد. باد هم به دنبال سعید دوید و گفت: آهای آهای! بچه بد را ببینید! آهای آهای! بچه بد را ببینید! در آخر کوچه سعید ایستاد. باز هم به این طرف و آن طرف نگاه کرد. فریاد زد: آخر تو کیستی؟ باد گفت: آهای آهای، پس

می‌خواهی مرا ببینی؟ من توی کلاه تو هستم. سعید کلاهش را برداشت. خواست توی آن را ببیند. باد تند وزید. کلاه را از دست سعید گرفت و برد. سعید به دنبال کلاه دوید. باد کلاه را از دست سعید گرفت. سعید به دنبال کلاه می‌دوید. باد کلاه را به این طرف و آن طرف می‌برد. سعید و باد به کنار جوی آب گل آلودی رسیدند. باد کلاه را به طرف جوی آب برد. سعید به دنبال کلاه دوید. بی‌آنکه بفهمد، توی جوی آب رفت. باد کلاه را توی آب انداخت. آب گل‌آلود کلاه را کثیف کرد. سر تا پای سعید هم گلی شد. لباس تازداش گلی شد. صورتش گلی شد. دست‌هایش گلی شدند. سعید کلاهش را برداشت. گریه کنان به طرف خانه آمد.

ولی باد باز هم او را ول نمی‌کرد. دنبالش می‌آمد و می‌گفت: آهای آهای! ای بچه‌ها، آهای آهای را ببینید! چقدر کلاهش تمیز است! چه صورت پاکی دارد! چقدر لباسش تمیز است! سعید گریه کنان دوید و به خانه رسید. مادرش توی حیاط بود. سعید را دید. لباس و کلاه او را دید. اوقاتش تلخ شد. به سعید گفت: تو بچه بدی هستی. بین با لباس تازد و کلاه قشنگت چه کرده‌ای! صورتت را نگاه کن! بعد هم لباس او را از تنش بیرون آورد و او را توی حمام فرستاد تا خودش را بشوید. باد با خودش گفت: دیگر بس است. حتماً سعید ادب شده است. آن وقت راهش را گرفت و رفت. من نمی‌دانم که آن روز دیگر چه شد. نمی‌دانم مادر سعید، وقتی که سعید از حمام بیرون آمد، او را تیبیه کرد یا نه. فقط می‌دانم که سعید، همان طور که باد گفته بود، دیگر ادب شد. من دیگر نشنیدم که سعید بگوید: آهای آهای! این را ببینید! آهای آهای! آن را ببینید! دیگر هم نشنیدم که بچه‌ها او را آهای آهای صدا بزنند.

### جواب بدزبانی

قلب مرد به تپش افتاده بود. چشم‌هایش از هیجان سرخ شده بود. خون در صورتش دوید بود و عرق از سرور ویش می‌چکید. نزدیک مسجد که رسید، ایستاد. دندان‌هایش را به هم فشرد و با خشم نگاهی به مسجد انداخت. نفسش را که با بغض درآمیخته بود بیرون داد و زیر لب کلماتی را زمزمه کرد. مثل آن بود که به کسی دشنام می‌دهد. وارد مسجد شد. از راهروی کوتاهی گذشت تا به شینستان مسجد رسید.

لحظه‌ای تأمل کرد و آن وقت نزدیک‌تر رفت. صدای امام سجاده علیه السلام در فضای شینستان پیچیده بود. مرد قدمی جلو گذاشت و در کنار جمعیت ایستاد. با حضور مرد، حرف امام نیمه

تمام ماند و همه جا را سکوت فراگرفت. مرد نگاهش را روی یاران امام چرخاند تا به چهره مبارک امام رسید. چشمان خونریزش را به امام دوخت و لحظه‌ای سکوت کرد. سپس افکار پریشانش را که همچون چشمه‌ای در مغزش می‌جوشید، بر زبان جاری کرد. امام را مردی ستمکار و بدخلق خواند و به خاندان پیامبر توهین کرد!

یاران حضرت که تحمل آن وضع را نداشتند، تصمیم گرفتند مانع رفتنش شوند و او را تنبیه کنند. اما امام فرمود: «او را به حال خودش بگذارید!» پس از رفتن مرد، امام سجاده علیه السلام به یاران خود نگاهی کرد و فرمود: «شما سخنان این مرد را شنیدید میل دارم با من بیایید و پاسخ مرا نیز بشنوید.»

دوستان حضرت به یکدیگر نگاه کردند. یکی از آنها گفت: «چه خوب می‌شد اگر شما پاسخ بدزبانی او را در همین جا می‌دادید. اگر چنین می‌کردید، ما هم با شما هم صدا می‌شدیم تا درس عبرتی برای او باشد.»

حضرت از جا بلند شدند و راه منزل آن مرد را در پیش گرفتند. در بین راه، یاران امام متوجه شدند که ایشان زیر لب آیات کتاب خدا را زمزمه می‌کنند. آیاتی که درباره فرو نشاندن خشم بود و انسان را به آرامش و تقوی در کارها سفارش می‌کرد. صورت نورانی امام سجاده علیه السلام در جلوی جمعیت چون خورشید می‌درخشید و نظرها را به خود جلب می‌کرد. هر کس در بین راه از ماجرا خبردار می‌شد، به دنبال امام حرکت می‌کرد. مردم، خود را آماده کرده بودند تا به توهین و جسارت آن مرد که از دشمنان امام بود جوابی دندان شکن بدهند.

نزدیک خانه مرد، امام ایستادند و جمعیت به دنبال ایشان از حرکت باز ایستاد. امام سجاده علیه السلام به یکی از یاران فرمودند: «در این خانه را بزن و بگو علی بن الحسین با تو کار دارد.» وقتی در خانه به صدا در آمد، امام جلو رفت و منتظر ماند، مرد که در را باز کرد، ترس همه وجودش را پر کرده بود. وقتی نگاهش به جمعیت افتاد، بی‌اختیار بدنش شروع به لرزیدن کرد. تردیدی نداشت که امام همراه این جمعیت، برای تنبیه او آمده است. برای لحظه‌ای سکوت همه جا را فراگرفت و همه چشم‌ها به لب‌های حضرت سجاده علیه السلام دوخته شد. امام نگاهی به چهره مضطرب مرد انداخت و سپس با مهربانی فرمود: «ای برادرا تو درباره من چیزهایی گفتی که خوشایند نبود. اگر آنچه به من نسبت دادی در من هست، از خدا می‌خواهم مرا ببخشد و مرا از آن بدی‌ها دور کند. و اگر سخنانی که گفتی ناحق و نارواست، از خدا می‌خواهم گناه تو را ببخشد و تو را مورد لطف و مرحمت خود قرار دهد.»

مرد که از رفتار کریمانه امام، تعجب کرده بود، شرمندۀ و پشیمان جلو آمد و در حالی که اشک در چشمانش حلقه زده بود، دست امام را بوسید و گفت: «ای فرزند رسول خدا، حرف‌های من از روی نادانی و خشم بود. من از خدا امید عفو دارم و حالا می‌فهمم که آنچه دشمنان خدا درباره شما به من گفته‌اند دروغ بوده است.»

داستان نهالی که فکر می‌کرد بهترین است.

نهال جوان سیب قدش را راست کرد و با غرور به اطراف نگاهی کرد و گفت: عجب هوای خوبی. چقدر دلم می‌خواهد در این هوای دلپذیر صحبت کنم. بعد از آن نگاهی به درختان سیب کرد و ادامه داد: «اما هیچکدام از اینها هم صحبت‌های خوبی برای من نیستند. اینها زیاده از حد پیر هستند. بین این درخت سیب چطور خم شده و از حال می‌رود. وای آن یکی را بین از بس سیب‌هایش سنگین است شاخه‌هایش به زمین رسیده... وای... خوش به حال خودم که جوان و شاداب هستم و قدی راست و زیبا دارم.»

و شروع به خندیدن کرد. درخت سیب که‌نسال که از بقیه به نهال نزدیک‌تر بود گفت:

... تو خیلی مغرور هستی جوان.

... چرا نباشم. بین چه شاخه نازک و زیبایی دارم. بین چه برگ‌های تازه‌ای دارم. اما تو چی.

پشتت خمیده شده.

درخت که‌نسال خودش را تکانی داد و گفت:

... نهال کوچک تو هنوز نمی‌توانی خوب فکر کنی. اگر با دقت به درخت‌های سیب نگاه کنی،

متوجه می‌شوی آنکه پربارتر است خمیده‌تر است. این نشانه پرباری و برکت است و نه چیز دیگر.

نهال باز خندید و گفت:

... من که هیچوقت حاضر نمی‌شوم مثل شما به این روز بیفتم.

درخت که‌نسال با صبوری ادامه داد:

... ما خوشحالیم که خداوند هر سال برکت ما را بیشتر می‌کند و ما میوه‌های بیشتری روی

شاخه‌هایمان داریم و این باعث خوشحالی و سرور ماست.

نهال اخمی کرد و گفت:

... اما باعث ناراحتی من است. درخت که‌نسال دیگر چیزی نگفت و روی خود را به طرف

نور خورشید برگرداند. هنوز خورشید کاملاً پشت کوه‌ها مخفی نشده بود که باغبان پیر با

تعدادی کودک وارد باغ شدند. باغبان لیخند زد و گفت:

- خدایا شکر تو عجب برکتی.

یکی از بچه‌ها گفت:

- بابا باغبان می‌توانیم سیب بچینیم.

باغبان پیر لبخندی زد و گفت:

- شرط داره و آنهم اینکه خیلی آرام هر کس یک سیب یا بیشتر برای خود بچیند اما خیلی آرام. طوری که صدمه‌ای به درخت‌ها نزنند و شاخه‌هایشان نشکند.

بچه‌ها دور درختان سیب گردش و بازی کردند. کم‌کم هوا تاریک شد و بچه‌ها همراه با باغبان پیر آماده رفتن شدند.

باغبان نگاهی به درخت‌ها کرد و گفت:

- فردا برای آبیاری شما می‌آیم. فعلاً خداحافظ.

نسیم ملایمی وزیدن گرفت. درخت کهنسال که دید باد تندتر می‌شود به نهال گفت:

- جوان امشب باد تندی خواهد وزید. خودت را خم کن و زیر شاخ و برگ‌های من پناه بگیر و گرنه باد به تو صدمه می‌زند.

نهال ابروها را در هم کشید و گفت:

- من جوان‌تر از شما هستم آن وقت از باد بترسم. نخیر من احتیاجی به کمک شما ندارم. بهتر است شما مواظب میوه‌هایتان باشید تا آنها را باد نبرد.

درخت دیگری فریاد زد:

- اینقدر مغرور نباش. به حرف درخت پیر گوش کن. او تجربه‌اش زیاد است.

نهال روپیش را برگرداند.

درخت کهنسال گفت:

- غرور خوب است ولی به موقع و به جا. نباید خودخواهی و غرور بیجا نسبت به اطرافیان خود داشته باشی. درست است که همیشه باید سربلند بود ولی فراموش نکن که باید به دیگران نیز احترام گذاشت و از تجربه بزرگترها درس زندگی آموخت. بیا. بیا خودت را کمی خم کن. نهال توجهی به حرف‌های او نکرد. باد تندتر و تندتر شد. درختان شاخه‌ها را در هم کردند تا باد به آنها آسیبی نرساند. ناگهان گرد و خاکی به پا شد و باد تندی وزیدن گرفت. نهال که

نمی‌خواست خم شود در یک لحظه متوجه شد که باد او را از جا می‌کند. خواست خود را خم کند اما نتوانست. چندبار درختان را صدا زد ولی صدایش در میان گرد و خاک همزادها باد رفت و هیچکس نشنید. نهال چارهای نداشت و باد او را به هر طرف می‌برد تا آنکه ناگهان صدای شکستن تنه‌اش را شنید و از پا افتاد.

صبح که باغبان پیر وارد باغ شد نهال را دید که شکسته و نیمه جان بر زمین افتاده. با عجله به طرفش رفت و با خود گفت:  
- شاید اگر او را ببندم تنه شکسته‌اش ترمیم شود.

درختان سیب نهال زخمی را دیدند که رمقی نداشت و ناله کنان به وسیله باغبان راست می‌شد. باغبان بعد از آنکه کارش را به پایان رساند گفت:  
- بیچاره نهال کوچک آنقدر ضعیف بود که با یک باد شکست. خدا کند دوباره سبز شوی. در آن یک هفته که نهال زخمی بود درختان او را دیدند که سرش پایین بود و خجالت‌زده به زمین نگاه می‌کرد. درخت کهنسال او را دلداری داد و گفت:

- نگران نباش. به یاری خدا تو هم به زودی بزرگ می‌شوی و درخت پربار و پر میوه‌ای خواهی شد.  
نهال با صدای ضعیفی گفت:

- واقعاً آرزو دارم که هر چه زودتر میوه بدهم و مانند شما افتاده و متواضع باشم. درخت کهنسال او را دلداری داد و نوشت: راضیه موسوی

شبهه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد کار تصویری از یک دانش‌آموز ارائه شده که به‌طور عملی درصدد اصلاح رفتار ناشایست دوست خود است. (برداشتن اشغال از روی زمین و انداختن آن در سطل)

دانش‌آموز، ضمن رنگ‌آمیزی این تصویر ابتدا برداشت خود را از این تصویر بیان می‌دارد و آنگاه اگر این صفحه او را به یاد خاطردای می‌اندازد از او خواسته شده است که این خاطر را نیز در قسمت پایین برگ شکوفه بنگارد.

سرت را کج نکن، برگرد، برگرد  
نمی‌خواهم که با هم قهر باشیم  
نمی‌خواهم که تخم کینه‌ها را  
درون قلب یکدیگر بپاشیم

اگر تنها بسوزی شعله‌اش نیست  
اگر تنها بسوزم، نیست آتش  
بیا با هم یکی باشیم، یعنی  
من و تو شعله‌ای باشیم سرکش

اگر بد کرده‌ام، باید ببخشی  
سلام و دوستی عیبی ندارد  
اگر بد بوده‌ای می‌بخشمت من  
دو همدرد جدا، معنی ندارد.

من و تو هیزم یک باغ هستیم  
بیا تا باز هم با هم بسوزیم  
بیا تا پاره‌های قلبمان را  
به هم با سوزن آتش بدوزیم.

شعر: مصطفی رحماندوست

#### شيوه شماره ۴: بحث گروهی

با ارائه مواردی نظیر موضوعات زیر دانش‌آموزان را به گروه‌های مناسب تقسیم کنید و از آنها بخواهید در مدت زمان تعیین شده پیرامون موضوع مطرح شده با همدیگر به بحث و گفتگو بپردازند و نتایج بحث‌های خود (راه‌های پیشنهادی) را جهت ارائه در کلاس یادداشت کنند. پس از ارائه نتایج بحث گروه‌ها ضمن تکمیل روش‌های پیشنهادی دانش‌آموزان، روش‌های مناسبی نظیر نمونه‌های زیر را برای هر یک از موضوعات مطرح شده به آنان معرفی کنید.

برای موضوع اول: خرید اسباب بازی یا در اختیار قرار دادن چیزی که کودک خوشش بیاید، به نوعی کودک را سرگرم بازی دیگری کردن ...

برای موضوع دوم: انجام رفتار مناسب (رفتار الگویی، تذکر در خلوت، نصیحت و...).

موضوعات قابل طرح:

۱. اگر برادر یا خواهر کوچک شما در منزل با بازیگوشی و فعالیت‌های کودکانه برای مطالعه و انجام تکالیف شما و یا سایر فعالیت‌هایی که در منزل انجام می‌دهید مشکل یا مزاحمتی ایجاد کند با استفاده از چه راه‌هایی مانع کارهای او خواهید شد.

۲. در صورت مشاهده دانش‌آموز یا دانش‌آموزانی که در حال آسینب رساندن به اموال و تجهیزات و امکانات مدرسه هستند (نوشتن یادگاری روی دیوار، کندنه کاری میز یا دیوار، ریختن آشغال در حیاط مدرسه یا کلاس و...) چگونه آنان را از ادامه این کارهای ناشایست باز می‌دارید.

۳. سایر کارها و فعالیت‌های نامناسب دیگری که در کلاس، اجتماع و خانه پیش می‌آید می‌تواند موضوع بحث قرار گیرد.

### شیوه شماره ۵: پرسش و پاسخ

هریک از روش‌های زیر را که به منظور اصلاح رفتار نامناسب دیگران مورد استفاده قرار می‌گیرد، جهت تحلیل و بررسی به صورت پرسشی در کلاس مطرح کنید: به صورتی که دانش‌آموزان نظرات و دیدگاه‌های خود را ارائه دهند، و با دریافت توضیحات تکمیلی شما بتوانند هر یک از روش‌ها را به عنوان یک روش مناسب یا نامناسب ارزیابی کنند. و در هنگام مواجهه با مصادیقی از رفتارهای نامناسب آنها را به کار ببرند. در زیر برخی از روش‌های احتمالی که افراد جهت هدایت و اصلاح رفتار دیگران به کار می‌گیرند جهت بررسی آمده است.

۱. روش الگویی (انجام رفتار نامناسب در مقابل افراد یا افرادی که عمل نادرستی انجام می‌دهند).

۲. ارشاد کردن و آگاهی دادن نسبت به نتایج عمل فرد.

۳. برخورد تند و خشن با فرد خاطی.

۴. تذکر فردی.

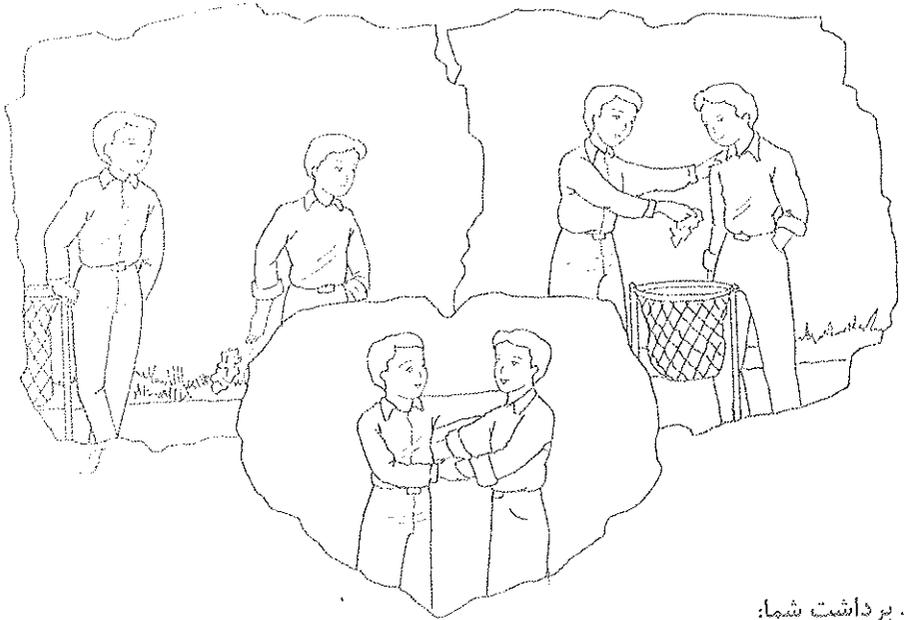
۵. تذکر در حضور جمع به گونه‌ای که دیگران متوجه اشتباه او بشوند.

۶. افراد مسؤول (اولیای خانه و مدرسه، مراجع قانونی) را در جریان گذاشتن.

در هنگام بررسی هر یک از موارد فوق بهتر است نمونه‌هایی از روش‌های هدایت پیامبران و ائمه معصومین و بزرگان برای دانش‌آموزان نقل شود. به عنوان مثال: ۱. نقل حکایت و ضوی امام حسن و امام حسین و تذکر به پیرمردی که وضو بلند نبود. ۲. داستان مالک اشتر سردار سپاه علی علیه السلام که در مقابل توهین یکی از دشمنان با دعا کردن در مسجد باعث خجالت و شرمندگی وی شده است و... ۳. داستان برخورد امام حسین با سردار نام‌آور لشکر یزید (حر) که باعث هدایت و سعادت او شد؛ به گونه‌ای که در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

## برگ شکوفه واحد کار ۱۷

- دانش‌آموزان عزیز ابتدا تصاویر را رنگ آمیزی کنید و سپس اقدامات زیر را انجام دهید.
۱. برداشت خود را از داستان تصویر بنویسید.
  ۲. در صورتیکه برداشت شما منجر به یادآوری خاطردای می‌شود آن را به طور مختصر در محل تعیین شده بنویسید.



۱. برداشت شما:

۲. نقل خاطره:



## برنامه: نیکوکاری واحد کار (۱۸): قربانی کردن

### مبانی

در میان ما مسلمانان به مناسبت‌های مختلف و به عنارین مختلف حیوان حلال گوشتی ذبح می‌شود و گوشت آن در بین همسایه‌ها و فامیل‌ها توزیع می‌شود که به آن قربانی کردن می‌گویند. قربانی کردن به صورت عقیقه، ولیمه، قربانی برای خانه جدید، وسیله نقلیه جدید، تولد فرزند، بازگشت از زیارت عتبات عالیات، اتمام بعضی کارهای مهم مانند: سربازی، تحصیل دانشگاهی، رفع خطر در بعضی حوادث و اتفاقات و مهمتر از همه قربانی روز عید قربان و قربانی برای شهدای عاشورا از جمله مواردی است که می‌توان به آنها اشاره کرد.

خداوند قربانی کردن را برای زائران خانه خدا وسیله قیام مردم بیان فرموده است: **جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْيُبَيْتِ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ.** (سوره مائد، آیه ۲۷)

خداوند کعبه را که خانه محترم است، برپا دارنده مردم قرار داده و همچنین ماد محرم (ذوالحجه) و قربانی و علائم قربانی را وسیله قیام قرار داد. کعبه و مسلخ هر دو ضامن بقای عزت و استقلال و برپا دارنده کاخ سعادت است؛ کعبه مظهر محبت و عاطفه، مسلخ مظهر قربانی و ایشار.

عید قربان والاترین و مناسب‌ترین زمان برای قربانی کردن است. صدها هزار نفر آماده خون ریختن هستند تا بر اساس وظیفه الهی (نه بر اساس عقده یا رقابت) قربانی‌های خود را به مسلخ عشق ببرند. درس بزرگی به ما می‌دهد که حضرت ابراهیم علیه السلام در این روز، فرزند خود را به قربانگاه برد و جشن گرفت. یعنی پیروان آن حضرت هم باید از عزیزترین افراد و بستگان، چشم ببوشند و بعد هم جشن بگیرند که ایمان واقعی همین است و بس.

قربانی روز عید قربان، زنده نگه داشتن روح ایشار پدر و تسلیم فرزند را به ما یاد می‌دهد. قرآن کریم سوگند یاد می‌کند که انسان زمانی ایمان واقعی دارد که در برابر فرمان رسول

خدا ﷻ و قضاوت‌های به حق آن بزرگوار، از جان و دل راضی باشد. حضرت علی رضی الله عنه نیز در نهج البلاغه می‌فرماید: ما در جبهه‌ها، نزدیکان خود را که اصرار بر کفر داشتند، می‌کشتمیم و هیچ غمی به دل راه نمی‌دادیم. این جهاد سبب زیاد شدن ایمان می‌شود.

فلسفه قربانی کردن و بخصوص قربانی کردن در سرزمین مکه را می‌توان در چند بخش خلاصه کرد:

۱. کمک کردن به اهل حجاز: آن سرزمین شهر صنعتی و کشاورزی نیست و آنان خادم حرم شریف الهی‌اند.

۲. برپا داشتن شعائر الهی: همانگونه که صفا و مروءه از شعائر الهی است، مساله قربانی هم از شعائر است. سوره حج آیه ۳۶ می‌فرماید:

شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر قرار دادیم. وجود قربانگاه و مسلخ و حرکت دادن شترهای پرگوشت و نحر کردن و تقسیم گوشت آنها (چه در سرزمین منی و چه در خانه‌ها) جلوه و شکوهی دارد.

در روایات می‌خوانیم اولین قطره خون قربانی که ریخت خداوند گناهان صاحبش را می‌بخشد.

۳. سیر کردن گرسنه‌ها: یکی از اسرار قربانی سیر کردن گرسنه‌هاست. قرآن می‌فرماید: فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ. از گوشت‌هایی که قربانی می‌کنید، هم خودتان میل کنید و هم به قانع و معتز بدهید. (قانع گرسنه‌ای است که به آنچه می‌گیرد قانع است و معتز فقیری است که علاوه بر تقاضای کمک اعتراض هم می‌کند).

۴. تقوی: هدف اصلی در مساله قربانی، رسیدن به مقام عالی تقوی است. قرآن می‌فرماید: لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَدِمَاؤها وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ (سوره حج آیه ۳۷)

این قربانیان که زائران خانه خدا به هنگام توقف در منی ذبح می‌کنند، گوشت یا خون آنها به خدا نمی‌رسد، بلکه هدف از قربانی، شکوفا شدن روح ایثار و نشان دادن مقدار عشق و قرب به خدا و تقوی است و چه زیباست این جمله امام حسین رضی الله عنه که بعد از شهادت فرزند دل‌بندش، رو به سوی خدا کرده و عرض کرد: رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ.

#### اهداف

۱. آشنایی با سنت قربانی کردن.

۲. ایجاد نگرش مثبت نسبت به سنت قربانی کردن.



شیطان ناامید شد. با ناراحتی برگشت. این بار دوان دوان خودش را به اسماعیل رساند. پیش خودش گفت این بیچه است. خیلی آسان گول می‌خورد. از اسماعیل پرسید: «اسماعیل، می‌دانی پدرت تو را کجا می‌برد؟» اسماعیل گفت: «البته که می‌دانم. می‌رویم در کود هیزم ببریم.» شیطان خندید و گفت: «چه اشتباهی می‌کنی. پدرت تو را گول زده او به جای هیزم سر تو را می‌برد.» اسماعیل به حرف او خندید و گفت: «برای چه سر مرا ببرد؟» شیطان در حالی که به دروغ گریه می‌کرد گفت: «گویا خدا این‌طور امر کرده است.» اسماعیل با شنیدن این حرف از جا پرید و به این موجود ناشناس با تعجب نگاه کرد و با عصبانیت داد زد و گفت: «اگر خدا این‌طور امر کرده باشد، البته پدرم آن را انجام خواهد داد. مگر می‌شود بر ضد امر خدا کاری کرد؟ نکنند تو شیطان باشی؟» بعد سنگی را از روی زمین برداشت و به طرف او انداخت. شیطان با وحشت به عقب برگشت و فرار کرد.

شیطان به سر و صورت خود می‌زد و می‌گفت: «ای وای بر من، نتوانستم نه هاجر و نه اسماعیل را گول بزنم. اینها چه انسان‌های دینداری هستند.» این بار به شکل یک پیرمرد درآمد و جلو حضرت ابراهیم ظاهر شد. از او پرسید: «به کدام طرف می‌روید؟» حضرت ابراهیم گفت: «در کود، کار داریم.» شیطان شروع به صحبت کرد و گفت: «من آدم دانایی هستم. می‌خواهم به تو خوبی کنم. امشب شیطان تو را فریب داد و از تو خواست پسرت را قربانی کنی. مبادا فریب او را بخوری. از فرزندت چشم‌پوش.» حضرت ابراهیم فوراً شیطان را شناخت و فریاد زد: «ای کافر، می‌خواهی مرا فریب بدهی؟ البته که فرموده پروردگارم را انجام خواهم داد.» بعد سنگ‌هایی از زمین برداشت و به سوی او پرتاب کرد. شیطان دیگر گاملاً ناامید شده بود.

حضرت ابراهیم به درختی تکیه داد و اسماعیل را پیش خودش صدا زد. آرام آرام گریه می‌کرد اما امر پروردگارش را باید انجام می‌داد. او در حالی که موهای فرزندش را نوازش می‌کرد، گفت: «فرزندم اسماعیل، تو بیچه دینداری هستی. می‌دانی فرموده خداوند چیست؟ باید تو را در راه خدا قربانی کنم.»

اسماعیل گفت: «پدر آیا خداوند به تو امر کرده است؟» ابراهیم گفت: «آری فرزندم.» اسماعیل گفت: «اگر این‌طور است پس فرموده خدا را انجام بده. جانم فدای او باد. پدر جان.» حضرت ابراهیم یک بار دیگر پسرش را در آغوش گرفت و او را بوسید و گفت: «اسماعیل تو فرزند عزیز من هستی.» اسماعیل گفت: «گریه نکن پدر، صبور باش.» و بعد گفت: «دست‌هایم را محکم ببند تا خونم به سر و صورتت نپاشد. چاقو را خوب تیز کن که زیاد درد نکشم. پیراهنم را هم برای مادرم ببر تا با دیدن آن به یاد من باشد.»

حالا اسماعیل نیز گریه می‌کود. گریه او از ترس جانش نبود. او به خاطر جدا شدن از پدر و مادرش گریه می‌کود. با صدای لرزانی پرسید: «پدر آیا دوباره در آخرت همدیگر را می‌بینیم؟» حضرت ابراهیم جواب داد: «البته فرزندانم»

آنها با حالت گریه یک بار دیگر، همدیگر را در آغوش گرفتند. بعد حضرت ابراهیم دست‌های فرزندش را بست. باید کارش را در یک لحظه، فوراً انجام می‌داد. اسماعیل را روی زمین خواباند. چاقو را برداشت و بسم‌الله گویان به گردن اسماعیل زد. اما عجیب بود که چاقو نمی‌بُرید. یا بار دیگر چاقو را زد. باز هم نبرید. اسماعیل با عصبانیت برگشت و گفت: «پدر آیا به خاطر اینکه صورتم را می‌بینی نمی‌توانی ببری؟ مرا به پشت بخوابان.»

حضرت ابراهیم به گفته او عمل کرد. این بار چاقو را با تمام قدرت خود زد. در همان لحظه یک ندای آسمانی زمین را پر کرد: «ابراهیم، صبر کن، به چاقو امر شد سر اسماعیل را نبرد. تو و پسرت امتحان خود را دادید. خدا از شما راضی شد. این قوچ را خدا فرستاد تا به عوض اسماعیل قربانی کنی.» حضرت ابراهیم سرش را برگرداند و قوچ بزرگی دید. گفت: «خدایا شکر.» در همان حال اسماعیل را در آغوش گرفت و دست‌هایش را باز کرد. اسماعیل با خوشحالی پدرش را در بغل گرفت و گفت: «پدر از امتحان قبول شدیم» و شروع به گریه کرد. حضرت ابراهیم گفت: «البته پسرم. آنهایی که به فرمان خدا گردن می‌نهند همیشه نفع می‌برند. ما هم قبول شدیم.» بعد قوچ را روی زمین خواباندند و در حالیکه تکبیر می‌گفتند، سر قوچ را بریدند و با خوشحالی راه خانه را در پیش گرفتند. نوشته: مهدی مرادحاصل

#### شيوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد تصویری از قربانی کردن حضرت ابراهیم و قرار گرفتن وی در امتحان الهی و پیروزمند بیرون آمدن او ارائه شده است. حال که دانش آموزان در شیوه شماره ۱ به تفصیل با این واقعه تاریخی آشنا شده‌اند از آنان بخواهید خلاصه این داستان را در برگ شکوفه بنویسند. بدیهی است که نویسنده بهترین خلاصه مورد تشویق قرار خواهد گرفت.

#### شيوه شماره ۳: اجرای نمایشنامه

بچه‌ها در کلاس می‌توانند نمایشنامه (پیرمرد و چوپان جوان) را اجرا کنند. پوشیدن لباس‌هایی که در آنها پوست و یا پشم گوسفند به کار رفته است برای چوپان جوان و همچنین کلاه و عصا برای پیرمرد، در اجرای بهتر نمایشنامه مؤثر است.

صحنه نمایش: چوپان جوان در حالی که روی زمین نشسته است مشغول نواختن نی است پیرمرد نزدیک او می‌شود.

پیرمرد: سلام پسر جان خسته نباشی.  
چوپان جوان: سلام پدر جان شما هم خسته نباشید. شما مال این روستا نیستید. چون شما را تا به حال اینجا ندیده‌ام.  
پیرمرد: درست است من از روستای بالا می‌آیم. آمده‌ام گوسفندی بخرم، یک گوسفند خوب و ارزان.

چوپان جوان: خوش آمدی پدر جان قدم شما روی چشم ما. اما مگر در روستای شما گوسفند پیدا نمی‌شود که این همه راه را از کوه و دشت به اینجا پیاده آمدی؟  
پیرمرد: چرا پیدا می‌شود گوسفندهای چاق و بزرگ زیاد هستند اما پول من به اندازه‌ای نیست که گوسفند پروار بخرم. من با پول کمی که جمع کرده‌ام می‌خواهم یک گوسفند کوچک بخرم. سال‌هاست که نذر کرده‌ام گوسفندی را در راه خدا قربانی کنم. می‌خواهم گوشت آن را «قورمه» کنم و امسال یک شب محرم با آن، سینه زنان امام حسین را شام بدهم. سال‌هاست چنین آرزویی دارم اما پول خرید گوسفند را نداشتم. به روستای شما آمدم شاید گوسفند کوچکی برای خرید پیدا کنم.

چوپان جوان: نگران نباش پدر جان در گله ما همه جور گوسفند پیدا می‌شود. بزرگ، کوچک. اما خود شما می‌دانید ما باید بهترین چیزها را در راه خدا بدهیم. گوسفند هم اگر می‌خواهیم قربانی کنیم بهترین گوسفند را قربانی کنیم. پدرم صاحب این گوسفندهاست. او در مزرعه مشغول کار است. پدرم مرد مهربانی است. در این روستا همه او را می‌شناسند. او همیشه در کارهای خیر و کمک به دیگران آماده است.

پیرمرد: خدا عاقبت تو و پدرت را به خیر کند! بیا با هم همراه با گله پیش او برویم تا گوسفند خوبی از او بخرم. من همیشه دعاگوی تو خواهم بود.  
(پیرمرد و جوان همراه گله به مزرعه مرد مهربان می‌رسند. پسر جلو می‌رود و سلام می‌کند و آرام با پدرش صحبت می‌کند. پیرمرد ایستاده و آنها را نگاه می‌کند. لحظه‌ای بعد مرد مهربان بیل خود را کنار می‌اندازد و جلو می‌آید.)

مرد مهربان: به روستای ما خوش آمدی. پدر جان چقدر پول همراه داری؟

پیرمرد کیسه‌ای را که در جیبش دارد بیرون می‌آورد و آن را به مرد مهربان می‌دهد. مرد مهربان کیسه را باز می‌کند، نگاهی به پول‌ها می‌اندازد و در حالی که سرش را تکان می‌دهد با پسرش سخن می‌گوید.

مرد مهربان: پسر! بهترین و چاق‌ترین گوسفند را به این پیرمرد بده تا آن را به روستایش ببرد. خدا انشاء... این قربانی را از او قبول کند. پیرمرد در حالی که از خوشحالی لبخند می‌زند، همراه چوپان جوان به راه می‌افتد.

پیرمرد: خدا انشاء... خودت و خانواده‌ات را حفظ کند. خدا انشاء... سلامتی بدهد. خدا انشاء... این قربانی را از همه ما قبول کند.

#### شیوه شماره ۴: بحث و گفتگو

به منظور اجرای این شیوه مراحل زیر را انجام دهید:

۱. ابتدا برای جلب توجه دانش‌آموزان به موضوع بحث این سؤال را مطرح کنید: آیا تاکنون پیش آمده که صحنه سربریدن (ذبح) گوسفند را از نزدیک ببینید؟
۲. بعد از پاسخ دانش‌آموزان به سؤال فوق باز هم این سؤال را مطرح کنید. آیا می‌دانید برای چه منظوری گوسفند را سربریده‌اند؟
۳. تلاش شود پاسخ دانش‌آموزان به سؤال دوم به گونه‌ای هدایت شود که دانش‌آموزان به مصادیقی از قربانی کردن (تولد فرزندان، بازگشت از عتبات عالیات، اتمام بعضی کارهای مهم، خرید وسیله نقلیه، بازگشت از سفر حج، عروسی و...) اشاره کنند.
۴. بعد از تهیه فهرستی از مصادیق قربانی کردن، از دانش‌آموزان بخواهید این عمل را نامگذاری کنند. بعد از نام‌گذاری دانش‌آموزان (قربانی کردن) باز هم از آنها بخواهید در صورتی که داستان مشهور قربانی حضرت ابراهیم را می‌دانند برای دوستان خود بیان کنند.
۵. در این مرحله بعد از اینکه دانش‌آموزان با چگونگی پیدایش سنت قربانی کردن (قربانی کردن حضرت اسماعیل توسط حضرت ابراهیم) آشنا شدند، مناسب است از آنها بخواهید در خصوص فلسفه قربانی کردن یا علت‌های آن فکر کنند و پاسخ دهند. در پایان ضمن جمع‌بندی نظر دانش‌آموزان فهرستی نظیر نمونه زیر تهیه شود:

۱. کمک به نیازمندان ۲. انجام دادن فرمان الهی و جلب رضایت او ۳. برای جلوگیری از

حوادث ناگوار و...

۱. از دانش آموزانی که والدینشان به سفر حج مشرف شده‌اند بخواهید از آنها در ارتباط با مراسم قربانی کردن توسط حجاج در روز عید قربان سؤال کنید. والدین خاطرہ آن روز خود را به فرزندان خود منتقل سازند تا فرزندان آنها در کلاس برای دوستان خود بازگو کنند.

۲. در صورتی که دانش آموزانی خاطرہ‌ای از مراسم استقبال و بازگشت والدین خود از سفر حج و مشاهده مراسم قربانی کردن داشته باشند برای دوستان خود تعریف کنند.

۳. در صورت امکان از یکی از والدین دانش آموزان که سفر حج رفته‌اند بخواهید به کلاس بیایند و خاطرہ روز عید قربان در مکه را برای دانش آموزان بیان کنند.

## شبهه شماره ۶

در صورت امکان به منظور اجرای این شیوه می‌توانید با هماهنگی انجمن اولیای مدرسه نسبت به خرید گوسفند و قربانی کردن آن در مقابل دانش آموزان کلاس اقدام کنید. سپس غذای مناسبی از گوشت قربانی تهیه شود تا دانش آموزان در مدرسه صرف کنند.

برگ شکوفه واحد کار ۱۸

دانش‌آموزان عزیز ضمن رنگ‌آمیزی تصویر زیر خلاصه‌ای از داستان امستحان بزرگ حضرت ابراهیم را در محل تعیین شده بنویسید.



خلاصه داستان

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



## برنامه: فداکاری واحد کار (۱۹): تغافل

### مبانی

برای مخفی نگاه داشتن صفت‌های دیگران دو حالت می‌توان در نظر داشت: یکی پیش از مسلم شدن ضعف آنان و دیگری پس از آن. گاه ما به سبب شواهد و قراین احتمال می‌دهیم که دانش آموز دارای ضعف و تقصیر است و گاه آن را به یقین می‌دانیم. از این دو حالت آنچه مورد اصلی تغافل به‌شمار می‌رود حالت دوم است. زیرا تغافل به این معنی است که ما از امری به واقع مطلع می‌شویم و تظاهر به غفلت می‌کنیم.

آنگاه که راه‌های توجیه مربی برای پوشاندن ضعف متربی به بن بست می‌رسد و برای او یقین حاصل می‌شود که متربی و یا مسلمان دیگری خطا کرده است برای حفظ عزت و آبروی او زمان تغافل فرا می‌رسد. تا در این هنگام کرامت مؤمن و متربی باید با تغافل از خطای او حفظ شود. تغافل، هم در مواردی صادق است که فرد گمان می‌کند خطایش را مخفی داشته و هم در مواردی که خطا از پرده بیرون افتاده است. اما فرد آن را با توجیه‌های نادرست فرومی‌پوشد. تغافل ایجاب می‌کند که مربی پس از آن که راه‌های توجیه را بر خود بسته دید به توجیه‌های متربی گردن نهد، گرچه به عدم صحت آنها واقف است.

خطرناک‌ترین لحظه، زمانی است که متربی خود را از فروپوشیدن خطای خویش بی‌نیاز بیند و از برملاکردن آن ابایی نداشته باشد. تغافل تدبیری برای پیشگیری از وقوع چنین لحظه‌ای است. به کارگیری این شیوه، مانع از آن است که احساس عزت فرد به‌طور کامل زایل شود و آنچه فرد را به پرهیز از خطا موفق می‌سازد همین احساس عزت است.

مربی نباید به این وسوسه تن دهد که قبول توجیه‌ها و عذر تراشی‌های متربی، فطانت ر زیرکی او را در نزد متربی خدشه‌دار خواهد ساخت. پیامبر اکرم ﷺ آن قدر در پذیرش عذر تراشی‌های منافقینی که به ظاهر مؤمن بودند، پیش رفت که آنان وی را به طعنه «گوش شنوا» (حاکمی از ساده‌لوحی) خواندند. یعنی این که او هر عذری را به دیده قبول می‌نگرد. خداوند در پاسخ آنان می‌فرماید که این گونه گوش شنوا بودن پیامبر ﷺ به حال شما بهتر است. **يَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ خَيْرٍ لَّكُمْ** (سوره توبه آیه ۶۱)

کوشش مربی برای آن که از خود چهره‌ای زیرک، هوشیار و فریب ناپذیر جلوه دهد، کوشش بی‌فرجامی است. این زیرکی، بیش از آن که سازنده باشد گریزاننده است. حل و فصل مسایل فی مابین آدمیان، همچنان که محتاج زیرکی است، درگرو تغافل نیز هست:

**صَلَاحُ حَالِ التَّعَايُشِ وَ التَّعَاشِرِ مَلَاءِ مَكْيَالٍ ثَلَاثَةٌ فِطْنَةٌ وَ تُلُّهُ تَغَاْفُلٌ.**

صلاح زندگی جمعی و روابط متقابل، چون محتوای پیمان‌های است که دو سوم آن زیرکی و یک سوم آن تغافل است.

تغافل، علاوه بر آن که نشانه بلاهت و سادگی مربی نیست، مایه بزرگواری او نیز هست. پس این شیوه، به عنوان شیوه‌ای فرع بر عزت نفس، نه تنها متربی بلکه مربی را نیز در شرایطی عزت خیز قرار می‌دهد:

**عَظُمُوا أَقْدَارَكُمْ بِالتَّغَاْفَلِ عَنِ الدَّنْيِ مِنَ الْأُمُورِ.** قدر و منزلت خویش را از طریق تغافل نسبت به امور پیش پا افتاده بزرگ دارید.

تغافل عموماً نظر به اصلاح متربی دارد و امید است با غفلت تعمدی در اشتباه و تقصیر متربی انشأ‌الله تغییر مناسب و بهینه‌ای در رفتار وی روی دهد. ولی اگر این امر موجب تجزوی و پا رخامت رفتار اشتباه‌آمیز او شود، تغافل شیوه مناسبی نیست و باید دست به شیوه دیگری تربیتی یازید که بتواند رافع مشکل گردد.

تغافل در برخورد با اشخاص و اشیا

هدف

ایجاد یا تقویت قوه تمییز خطاهایی که می‌توان آنها را نادیده گرفت.  
توضیح: منظور خطاهایی است که نادیده گرفتن آنها موجب جرأت کار بر تداوم و تکرار خطا می‌شود.

۱. دانش آموز آن دسته از خطاهایی را که می توان از آنها تغافل کرد تمییز می دهد.
۲. دانش آموز از تعدادی از خطاهای دیگران عمداً غفلت می کند.

### شیوه ها

شیوه شماره ۱: قصه خوانی

تغافل نظر به کرامت انسانی دارد و فرد غفلت کنند، با اینکه از خطای دیگران اطلاع دارد و متوجه اعمال و حرکات خطا کار است ولی خود را عملاً به بی اطلاعی می زند تا قبح خطا همچنان در دید خطا کار پایدار باشد و همچنین با بر ملا نشدن خطا، بر عزت و کرامت او خدشه ای وارد نشود.

وقتی بین دوستان و همقطاران این دیدگاه استوار باشد محیط صمیمانه ای برای تسکین محبت ها به وجود خواهد آمد، و دوستی ها و رفاقت ها پایه و اساس محکمی پیدا خواهند کرد. قصه زیر بر نوعی تغافل اشاره کرده است. این قصه را برای دانش آموزان بخوانید و در پایان درباره انواع تغافل و ابعاد آن با دانش آموزان به گفتگو بنشینید.

### افطاری

انس بن مالک، سال ها در خانه رسول خدا خدمتکار بود و تا آخرین روز حیات رسول خدا این افتخار را داشت. او بیش از هر کس دیگری، به اخلاق و عادات شخصی رسول اکرم آشنا بود و می دانست که رسول اکرم در خوراک و پوشاک چقدر ساده زندگی می کند. در روزهایی که روزه می گرفت، همه افطاری و سحری او عبارت بود از مقداری شیر یا شربت و مقداری ترید ساده که گاهی برای افطار و سحر، جداگانه این غذای ساده تهیه می شد و گاهی به یک نوبت غذا اکتفا می کرد و با همان مقدار روزه می گرفت.

یک شب، طبق معمول، انس بن مالک مقداری شیر یا چیزی دیگر برای افطاری رسول اکرم آماده کرد، اما رسول اکرم آن روز وقت افطار نیامد. پاسی از شب گذشت و پیامبر مراجعت نکرد. انس مطمئن شد که رسول اکرم خواهش بعضی از اصحاب را اجابت کرده و افطاری را در خانه آنان خورده است؛ از این رو آنچه را تهیه کرده بود، خودش خورد. طولی نکشید که رسول اکرم به خانه برگشت.

انس از یک نفر که همراه حضرت بود، پرسید: ایشان امشب کجا افطار کردند؟ گفت: هنوز افطار نکرده‌اند؛ چون گرفتاری پیش آمد و به همین خاطر دیر آمدیم. انس از کار خود یک دنیا پشیمان و شرمسار شد؛ زیرا دیروقت بود و تهیه چیزی ممکن نبود. منتظر بود رسول اکرم غذا بخواند تا او از کرده خود عذرخواهی کند. اما رسول اکرم از احوال انس فهمید چه شده است و نامی از غذا نبرد و گرسنه به بستر رفت. انس گفت: رسول اکرم تا زنده بود، موضوع آن شب را بازگو نکرد و به روی خود نیاورد. نوشته: سیدناصر حسینی

### شبیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد کار سه صفحه از یک واقعهای که در آن تغافل صورت گرفته درج شده است. از دانش آموزان بخواهید با نظر به این واقعه اگر خاطره‌ای از تغافل در ذهن دارند در این برگ شکوفه بنویسند.

### شبیوه شماره ۳: شعرخوانی

پیر دست فروش

پیرمردی که گوشه‌ی بازار

پهن کرده بساط کوچک خود

عکس و چسب و مدال رنگارنگ

دارد او در بساط اندک خود

نوجوانی شرور داد کشید:

«سر پیری و معرکه گیری؟!»

جمع کن این بساط مسخره را

پشت دکان بسته می‌میری!

هیچ حرفی نزد، نگاهش کرد

نگهش خشم بود و ماتم بود

نوجوان رفت و پیر دست فروش

گفت با خود: شعور او کم بود.

شعر: سید مصطفی موسوی گرمارودی

به منظور اجرای این شیوه ابتدا با طرح این سؤال که «به نظر شما چه خطاهایی را ممکن است از دیگران ببینیم می‌توانیم آنها را نادیده بگیریم؟» دانش‌آموزان را به گروه‌های مناسب تقسیم کنید. از هر گروه بخواهید در مدت زمان تعیین شده راجع به سؤال مطرح شده فکر کنند و حاصل همفکری گروه را روی برگه‌ای بنویسند. پس از پایان مهلت تعیین شده از مسؤل هر گروه بخواهید نتایج گفتگوی خود را برای دانش‌آموزان قرائت کند هنگامی که مسؤل گروه مواردی را که گروه اشاره کرده است را قرائت می‌کند از دانش‌آموزان دیگر بخواهید در خصوص آن موضوع (مورد) قضاوت کنند که آیا آن خطاها قابل چشم‌پوشی هستند یا خیر. بعد از اینکه همه گروه‌ها نقطه‌نظرات خود را ارائه نمودند و مورد قضاوت قرار گرفت (هنگام قضاوت دانش‌آموزان می‌توانید به آنها کمک کنید تا مورد صحیح انتخاب شود) فهرستی از خطاهایی که می‌توان آنها را نادیده گرفت به کمک دانش‌آموزان تهیه خواهد شد که در زیر نمونه‌هایی از این خطاها آمده است:

۱. وقتی با دوستانی برخورد می‌کند که در حال بدگویی از او هستند و آنها متوجه می‌شوند که حرف‌های ایشان را شنیده‌است، اما او طوری وانمود می‌نماید که حرفهای آنها را نشنیده است.
  ۲. دانش‌آموزی می‌بیند که دوستش در حال خط کشیدن روی دیوار یا روی کتاب دوست دیگرش است و فرد خاطی متوجه دیدن او می‌شود اما او خود را به ندیدن می‌زند.
- و.....

#### شيوه شماره ۵: ایجاد موقعیت

با قرائت مورد زیر که در آن نمونه‌ای از تغافل (چشم‌پوشی) دانش‌آموزی نسبت به دانش‌آموز دیگر آمده است، سوالات مطرح شده را از دانش‌آموزان بپرسید و سپس با جمع‌بندی پاسخ‌های دانش‌آموزان مفهوم تغافل (چشم‌پوشی) را به شکل قابل فهم برای آنها توضیح دهید. (در این خصوص مطالعه مبانی این واحد کار در ارائه این شیوه به شما کمک می‌کند.)

#### موقعیت

آموزگار هر گاه وارد کلاس می‌شد با صندلی کثیف (گچ مالی) خود مواجه می‌شد و هر بار از دانش‌آموزان می‌پرسید چه کسی این صندلی را کثیف کرده است، کسی پاسخ نمی‌داد (در واقع

کسی اطلاعی نداشت). تا اینکه روزی رضا که به‌طور اتفاقی زودتر وارد کلاس می‌شود ناگهان می‌بیند یکی از دانش‌آموزان در حال گنج‌مالی کردن صندوق معلم است، بلافاصله دانش‌آموز خاطی متوجه ورود رضا به کلاس شده و بسیار نگران و شرم‌زده می‌شود. اما رضا بدون اینکه وانمود نماید که او را دیده است برمی‌گردد. بعد از آن اتفاق صندوق معلم همیشه تمیز بود ولی کسی از موضوع آگاهی پیدا نکرد و خود دانش‌آموز خاطی از اینکه دوستش خطای او را نادیده گرفته بود و آبروی او را حفظ نموده بود نسبت به عمل‌اش پشیمان شده بود.

۱. آیا به نظر شما کسی که خطای او را نادیده گرفت کار درستی انجام داده بود؟

۲. اگر رضا به معلم می‌گفت به نظر شما چه اتفاقی می‌افتاد؟

۳. آیا در دین ما نسبت به انجام این عمل توصیه شده است؟

۴. آیا می‌دانید کار رضا چه نام دارد؟

۵. اگر رضا به معلم می‌گفت به نظر شما چه اتفاقی می‌افتاد؟

۶. آیا در دین ما نسبت به انجام این عمل توصیه شده است؟

۷. آیا می‌دانید کار رضا چه نام دارد؟

۸. اگر رضا به معلم می‌گفت به نظر شما چه اتفاقی می‌افتاد؟

۹. آیا در دین ما نسبت به انجام این عمل توصیه شده است؟

۱۰. آیا می‌دانید کار رضا چه نام دارد؟

۱۱. اگر رضا به معلم می‌گفت به نظر شما چه اتفاقی می‌افتاد؟

۱۲. آیا در دین ما نسبت به انجام این عمل توصیه شده است؟

۱۳. آیا می‌دانید کار رضا چه نام دارد؟

۱۴. اگر رضا به معلم می‌گفت به نظر شما چه اتفاقی می‌افتاد؟

۱۵. آیا در دین ما نسبت به انجام این عمل توصیه شده است؟

۱۶. آیا می‌دانید کار رضا چه نام دارد؟

۱۷. اگر رضا به معلم می‌گفت به نظر شما چه اتفاقی می‌افتاد؟

۱۸. آیا در دین ما نسبت به انجام این عمل توصیه شده است؟

۱۹. آیا می‌دانید کار رضا چه نام دارد؟

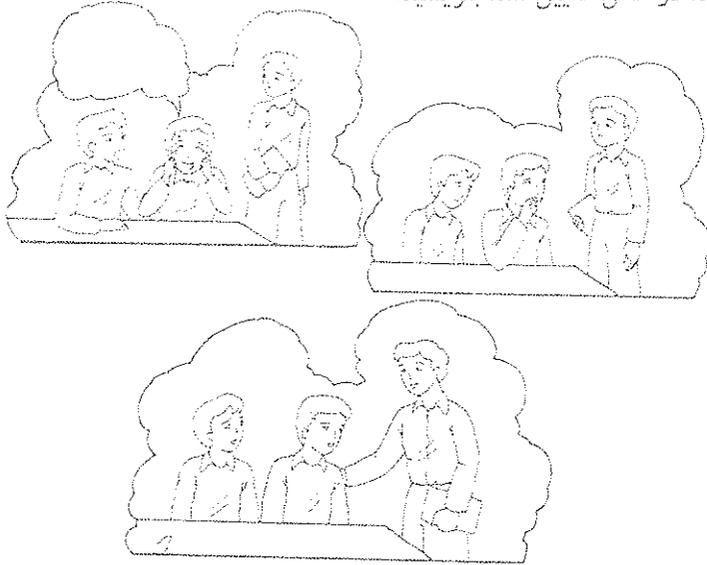
۲۰. اگر رضا به معلم می‌گفت به نظر شما چه اتفاقی می‌افتاد؟

۲۱. آیا در دین ما نسبت به انجام این عمل توصیه شده است؟

۲۲. آیا می‌دانید کار رضا چه نام دارد؟

برگ شکوفه واحد کار ۱۹

دانش آموزان عزیز با دقت در تصاویر زیر در صورتی که خاطره‌ای از چشم‌پوشی از خطای دیگران دارید، در محل تعیین شده بنویسید.



نقل خاطره از چشم‌پوشی:



از نسخه ۱۰۰۰ بود که در صورتی که در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است  
در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است  
در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است

در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است  
در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است  
در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است

در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است  
در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است  
در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است

در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است

در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است  
در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است  
در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است و در آنجا ذکر شده است

کتاب و نسخه  
تاریخچه و نسخه  
تاریخچه و نسخه

نشانه‌های شقاوت به شمار آمده است. علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: **أَطَامِعُ فِي وَثَاقِ الدُّلِّ**: آزمند همیشه در بند زبونی و خواری گرفتار است. بدیهی است فردی که نتواند خود را از بند و اسارت آزمندی نجات دهد برای وصول خواسته‌هایش آبرو و شرف خود را فدا می‌کند، و خویشتن را خوار و دلیل خواهد ساخت. امام زین‌العابدین علیه السلام می‌فرمایند: همه خوبی‌ها و کمالات در یک چیز جمع شده است و آن ترک آزمندی است. یعنی آدمی از آنچه که مردم دارند قطع امید کند.

حالا این پرسش مطرح می‌شود که چگونه می‌توان آزمندی را درمان کرد. باید توجه داشت که داشتن روحیه قناعت در برابر آزمندی است و معنای قانع بودن این است که آدمی به آنچه که پس از سعی و تلاش به دست می‌آورد راضی و خشنود باشد. امام صادق علیه السلام در روایتی به این واقعیت اشاره کرده‌اند: هر که به آنچه که قسمت و روزی اوست قانع باشد از غم و غیبه نجات می‌یابد و از تحمل رنج‌ها و دشواری‌ها برکنار خواهد ماند. هر قدر از روحیه قناعت کاسته شود به همان نسبت رغبت و تمایل انحرافی جایگزین خواهد شد. از این روایت به خوبی استنباط می‌شود که حرص و آزمندی جنبه منفی روحیه قناعت است. روی این اصل کسی نمی‌تواند خود را از حرص و طمع نجات دهد مگر آنکه روحیه قناعت را در خود تقویت سازد. روحیه قناعت به این مفهوم و معنی نیست که انسان از تلاش و کوشش خودداری. و به امکانات محدود قناعت کند، بلکه منظور این است که آدمی پس از تلاش و کوشش به آنچه که روزی و قسمت او است خشنود باشد. و از چشم داشتن به مال مردم اجتناب کند. پس قناعت یک واقعیت روحی و نفسانی است و ارتباطی به کم داشتن و کم بودن ندارد. ممکن است کسی ثروت بیکرانی داشته باشد ولی با این همه از روحیه قناعت نیز بهره‌مند باشد. حال آنکه ممکن است فردی تنگدست و فقیر باشد ولی روحیه حرص و طمع در عمق جاننش نفوذ یابد و دائماً انتظار داشته باشد از دیگران استفاده کند.

امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: هر که به روزی اندک راضی باشد، خداوند نیز با عمل اندک از او راضی شود. زندگی‌اش سبک. و کسب و کارش قرین حلال می‌شود، و از آلوده شدن به گناهان و معاصی کنار خواهد ماند.

## اهداف

۱. تقویت روحیه قانع بودن به داشته‌های خود.
۲. تقویت روحیه پرهیز از تصاحب بیش از نیاز.

دانش آموز از زیاده طلبی پرهیز می کند.

## شیوه ها

### شیوه شماره ۱: قصه گویی

مجری محترم: این امر باید برای دانش آموزان روشن شود که دوری از حرص و طمع، خود را به رنج و زحمت انداختن نیست و اگر توصیه هایی در این جهت به عمل آمده است، فقط برای درست و بهینه مصرف کردن است. به عبارت دیگر به کار بردن انواع امکانات و وسایل در دنیا، تنها ابزاری به شمار می روند برای زندگی متعالی انسان که کرامت و عزت وی در آن نهفته است. ولی اگر چنانچه عکس این مطلب باشد یعنی مصرف خود هدف واقع شود نه تنها اهداف زندگی به هم می ریزد بلکه علاوه بر این دردهایی نیز برای انسان به وجود می آورد.

قصه زیر دردهایی را که یک آدم طماع ممکن است با آن مواجه شود به تصویر کشیده است. ضمن خواندن این قصه برای دانش آموزان بحث و گفتگویی را در همین زمینه با آنان داشته باشید.

### کفش های بازرگان

روزی، روزگاری بازرگانی زندگی می کرد که خیلی حرص و طمع داشت. بازرگان فقط به این فکر بود که چیزی را ارزان بخرد و گران بفروشد. نه به فکر خواب و خوراک بود نه به فکر حمام، نه به فکر شال و کلاه بود، نه به فکر لباس، شال و کلاهش کهنه بودند و لباسش رنگ و رو رفته، اما از همه بدتر کفش هایش بود. کفش هایش را آنقدر وصله و پینه کرده بود که مثل دو تا لاک پشت، سنگین و سخت شده بودند.

روزی از روزها بازرگان یک بار شیشه و عطر و چند توپ پارچه را به قیمت ارزان خرید و از این خرید خیلی خوشحال بود؛ آنقدر که تصمیم گرفت به حمام برود. وقتی توی حمام کفش هایش را درآورد، یکی از دوستانش او را دید و گفت: «دوست عزیز خوب است یک جفت کفش بخری. با این کفش ها همه به تو می خندند.»

بازرگان چندبار کفش هایش را زیر و رو کرد و با خودش گفت: «نه، هنوز هم می توان آنها را به پا کرد.» و زود توی حمام رفت تا دیگر چیزی نشنود. آن روز، قاضی شهر هم به حمام

آمده بود. وقتی قاضی کفش‌های بازرگان را دید با خودش گفت: «چه کفش‌های زشتی بهتر است چشم کسی به آنها نیافتد.» قاضی کفش‌های بازرگان را کنار زد و کفش‌های خودش را جای آنها گذاشت و توی حمام رفت.

وقتی بازرگان از حمام بیرون آمد به جای کفش‌های خودش، کفش‌های زیبا و نوینی را دید. خوشحال شد و فکر کرد دوستش این کفش‌ها را به جای کفش‌های کهنه او گذاشته است. کفش‌ها را پوشید و از حمام بیرون آمد. از آن طرف قاضی از حمام بیرون آمد، کفش‌هایش را ندید. دور و بر را نگاه کرد، باز هم چشمش به همان کفش‌های پر وصله افتاد. با داد و فریاد گفت: «چه کسی کفش‌های من را برده است و اینها را جا گذاشته است؟» صاحب حمام کفش‌های بازرگان را شناخت و قاضی دنبال بازرگان فرستاد. بازرگان با ترس و لرز پیش قاضی آمد. قاضی می‌خواست او را زندانی کند؛ اما وقتی ماجرا را شنید، راضی شد که فقط جریمه‌اش کند. بازرگان جریمه را داد و ناراحت و عصبانی به خانه برگشت. توی راه یکسره می‌گفت: «با این پول می‌توانستم یک جفت کفش بخرم یک جفت کفش نو.»

وقتی به خانه رسید کفش‌ها را درآورد و فریاد زد: «کفش‌های به درد نخور. آبروی من را بردید. پولم را به باد دادید.» و کفش‌ها را از پنجره به رودخانه‌ای که از آنجا می‌گذشت، انداخت. چند ماهیگیر توی رودخانه ماهی می‌گرفتند. کفش‌ها توی تور آنها افتاد. تور سنگین شد. ماهیگیرها فکر کردند ماهی بزرگی گرفته‌اند. اما وقتی تور را بالا کشیدند، کفش‌ها را توی آن دیدند. میخ‌های کفش، تور را پاره کرده بود. ماهیگیرها کفش‌های بازرگان را شناختند و آنها را از همان پنجره‌ای که بازرگان کفش‌ها را بیرون انداخته بود، توی خانه انداختند. از قضا درست وسط بار شیشه و عطری که بازرگان آن روز خریده بود، افتاد. شیشه‌ها شکستند و عطرها به زمین ریختند.

وقتی بازرگان سر رسید و کفش‌ها را وسط شیشه‌های شکسته دید، توی سرش زد و ناراحت و گریان کفش‌ها را برداشت و از شهر بیرون رفت. کنار دروازه شهر چاه آبی بود. بازرگان بدون اینکه فکر کند، کفش‌ها را توی چاه انداخت. نفسی کشید و فریاد زد: «راحت شدم. راحت شدم.» و با خوشحالی به خانه برگشت.

چند روز بعد، بازرگان دید مردم سطل به دست به این طرف و آن طرف می‌دوند. آب چاه‌های یک طرف شهر بند آمده بود. تمام راه‌هایی را که به چاه اصلی می‌رسید، گشتند. بالاخره کفش‌های بازرگان را که توی آب باد کرده بود پیدا کردند و همه فهمیدند که این کفش‌ها

مال بازرگان است. بدین جهت مردم بازرگان را گرفتند و پیش قاضی بردند. وقتی بازرگان کفش‌های باد کرده و پر از گلش را جلو قاضی دید، نزدیک بود که از تعجب شاخ درآورد. قاضی این بار هم بازرگان را جریمه کرد و یک ماه هم به زندان انداخت. بعد از یک ماه بازرگان با کفش‌هایی که مثل سنگ سخت شده بودند، به خانه آمد. یک راست به پشت بام رفت و کفش‌ها را آنجا گذاشت. روی بام، نه کسی کفش‌ها را می‌دید نه کفش‌ها با کسی کاری داشتند. اما از بخت بد آن روز گربه‌ای روی بام کفش‌ها را دید آنها را این طرف و آن طرف کشید و در آن حال مردی از آنجا می‌گذشت، کفش‌ها افتادند.

سر مرد شکست و مرد با سر شکسته کفش‌های بازرگان را پیش قاضی برد. دوباره بازرگان را به دادگاه بردند. بازرگان تا کفش‌ها را دید به گریه افتاد. مرد زخمی که دید بازرگان این قدر از دست کفش‌ها ناراحت است، شکایتش را پس گرفت.

قاضی هم دلش به حال بازرگان سوخت و گفت: «حالا که بازرگان خودش نمی‌تواند از دست کفش‌ها راحت شود، بهتر است خودمان کاری کنیم تا دیگر هیچ کس چشمش به آنها نیافتند». و از آن به بعد، دیگر هیچ کس ندید که بازرگان کفش کهنه و سوراخ به پا کند.

#### شپوه شماره ۴: تکمیل برگ شکوفه

برای برگ شکوفه این واحد کار ۴ تصویر در نظر گرفته شده است که به ترتیب شماره با هم در ارتباط هستند. دانش‌آموزان با ارتباطی که بین این تصاویر برقرار می‌سازند داستانی را برای آنها درست می‌کنند و در قسمت پایین برگه می‌نویسند.

پس از تکمیل برگ شکوفه‌ها از آنان بخواهید قصه‌های خود را در کلاس بخوانند و درباره نتایج قصه‌های خود با همدیگر بحث کنند. در ضمن آرایه‌کننده بهترین قصه که با نظر غالب دانش‌آموزان انتخاب می‌شود، مورد تشویق قرار گیرد.

#### شپوه شماره ۳: شعرخوانی

دو شعر «گربه و ماهی» و «راستی قلبت کو» دارای معنایی هستند که هر یک به نحوی در ذمّ حرص و طمع مطالبی را عنوان کرده‌اند. به‌خاطر طولانی بودن این اشعار فقط در کلاس به وسیله شما مجری محترم یا دانش‌آموزانی که علاقمند به این کار باشند، خوانده شود.

## گربه و ماهی

ای گربه مغرور وحشی، خوردی و خوابیدی شب و روز،  
در چشم تو اصلاً حیا نیست. ناگاده مثل یک شناگر،  
در آن دل تاریک موزی، آقا شدی در خانه من،  
یک ذره از نور صفا نیست، از بس که لوست کرده بودم،  
از حوض بیرون آمدی زود، اسم تو شد دردانه من،  
رفتی و در کنجی نشستی.

یادت نمی‌آید که روزی در حوض کاشی ماهی من  
یک گربه ولگرد بودی؛ با حالتی آرام و مظلوم؛  
با بینوایان گرسنه در کله‌ات می‌گشت، گویا  
در کوچه‌ها همدرد بودی یک فکر نفرت آور شوم.

آوردمت با خود به خانه؛ ماهی قرمز، با دلی شاد،  
خواباندمت در جای نرمی، در آب می‌چرخید آرام،  
بعداً پذیرایی کردم گنجشک چاق خوش صدایی  
با تکه نانی، شیر گرمی، می‌کرد چهچه بر لب بام،  
تا قدر نعمت را بدانی.

شعر: محمود کیانوش

راستی قلبت کو؟  
تو نمی‌دانی که  
در نوک یک بلبل  
چند تا آواز است.  
حرف من شوخی نیست  
خواب‌های تو پر است  
از سگ و تانک و بمب

تو ولی می‌دانی  
که در این شهر ما  
چند تا سرباز است  
هر قناری قلبش  
موقع دیدن تو  
می‌کند گمب و گمب

مثل ما آدم‌ها  
چشم و ابرو داری  
دل تو، نه خیلی  
قد یک تکه نان  
واقعاً می‌گیرد؟  
یک زبان هم داری

من ولی می‌دانم  
که تو در سینه خود  
روی میز کارت  
گُردهای داری که  
جنس آن از چوب است  
قلب را کم داری

راستی قلبت کو؟  
تو که خیلی خیلی  
هر چه کشور دارد  
می‌شماری هر روز  
چون حسابت خوب است  
بمب و موشک داری

تو که در دوستی  
آدم و ماهی و حوض  
آن گُرده مال تو است  
می‌توانی آن را  
ناگیان ریز کنی  
این همه شک داری

دوستی یعنی چه؟  
دوستی یعنی گل  
یا نه، چون زیباتر  
می‌توانی آن را  
زینت میز کنی  
با کمی پروانه

دوستی یعنی من  
روی دوش بابا  
این زمین اما نه  
این زمین، باور کن  
واقعاً مال خداست  
در میان خانه

تو ولی وقتی که  
در دل آفریقا  
هر چه نفت و آهو  
هر چه ماهی دارد  
مال ما انسان‌هاست  
بچه‌ای می‌میرد

تو ولی خودخواهی / کاشکی دنیا را  
ماد را هم حتی / لااقل مثل مار  
مال خود می دانی / با صفا می دیدی

چون نمی دانی که / نه! نمی فهمی تو  
ماه یعنی مادر / چون نمی دانی که  
آب یعنی ماهی / گل نرگس زرد است

تو بخواهی یا نه / چون نمی دانی که  
ماد، مال همه است / خانه بی بابا  
مال من، مال رضا / بی نهایت سرد است.

مال هر که الان / چون نمی دانی که  
توی ننو خواب است / این زمین، جز آهن  
مثل معصومه ما / شاپرک هم دارد.

شعر من پایان یافت / چون نمی دانی که  
کاشکی شعرم را / سینهات تو خالی است  
خوب می فهمیدی / قلب را کم دارد.

شعر: محمدکاظم مزینانی

### شبیوه شماره ۴؛ خواندن قصه‌هایی از تاریخ

دو قصه «پیرمرد حریص» و «قناعت» از جمله وقایع تاریخی هستند که هر یک به بعدی از ابعاد زشت حرص و طمع پرداخته‌اند. آن دو را در زمان مناسب برای دانش‌آموزان بخوانید.

#### پیرمرد حریص

روزی هارون الرشید رو به اصحاب خود کرد و گفت: بسیار مایلم کسی را که به محضر پیامبر اسلام ﷺ رسیده است ملاقات کنم تا صفات و شمائل آن حضرت را از او بشنوم، گفتند:

در یمن پیرمردی است که پیامبر اکرم ﷺ را دیده است. هارون دستور داد به هر وسیله ممکن او را نزد من آورید. مأمورین سراغ وی را گرفتند و او را که بسیار ضعیف و مثنی استخوان بود به نزد هارون آوردند. از او سؤال کرد آیا تو پیامبر اسلام را زیارت کردی؟

پیرمرد با صدای ضعیفی جواب داد: آری. من در پای منبر پیامبر اکرم ﷺ بودم و از او احادیث زیادی شنیدم. هارون گفت: شمائل آن حضرت را برای من بیان کن. پیرمرد گفت: حضرت قدی موزون و رسا و چشم و موی مشکی داشت. او از پیشانی و دیده‌هایی گشاده برخوردار بود. موهای او پیچیده و در میان شکم مبارک آن حضرت خط موئی بود. بسیار بوی خوش استعمال می‌کرد به گونه‌ای که از هر کوچه‌ای عبور می‌کرد تا مدتی بوی عطر از آنجا استشمام می‌شد. هارون پرسید: آیا حدیثی از آن حضرت بیاد داری؟

پیرمرد گفت: فقط یک حدیث به خاطر دارم که فرمود: «یشیب ابن آدم و یشب فسیه خصلتان، الحرص و طول الامل»

(فرزند آدم به پیری می‌رسد اما دو صفت در او جوان می‌شود: حرص و آرزوی طولانی) هارون از او بسیار خوشش آمد و امر کرد به وی پول زیادی داده و او را به وطن بازگرداند. وقتی او را چند فرسخ از بغداد دور کردند شنیدند صدای ناله ضعیف آن پیرمرد بلند است. چون به او توجه کردند گفت: مرا نزد خلیفه برگردانید که کار واجبی دارم و باید به او تذکر دهم. او را به نزد هارون باز آوردند. خلیفه سؤال کرد: ای پیرمرد چه کاری داری؟

گفت: ای هارون! این بخشش که بر من داشتی برای امسال است. یا هر سال می‌توانم آن را دریافت کنم. هارون خندید و گفت: راست گفتی که پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: فرزند آدم پیر می‌شود اما دو صفت در او جوان می‌گردد: حرص و آرزو.

آری تا هر چند سال دیگر که هستی بیا و مستمری خود را دریافت کن. پیرمرد را که برگرداندند قبل از رسیدن به یمن از دار دنیا رفت.

#### قناعت

دیوژن از حکمای بزرگ یونان و مردی پرهیزکار بود. همواره در خانه به سر می‌برد و از کسی خواسته‌ای نداشت. وقتی اسکندر او را به حضور طلبید، به فرستاده اسکندر گفت: به او بگو همان که باعث شد نزد ما نیایی سبب شد که من هم نزد تو نیایم. قدرت تو سبب بی‌نیازی از آمدن نزد ما شد و قناعت من هم سبب بی‌نیازی از آمدن به سوی تو است.

شبهه شماره ۵: بحث و گفتگو. پرسش و پاسخ در مورد (۱) صفات انسان‌های قانع. (۲) صفات انسان‌های حریص. برای اجرای این شبهه ابتدا جدولی مانند نمونه زیر را روی تابلوی کلاس رسم نمایید. سپس دانش‌آموزان را به چهار گروه تقسیم کنید. از دو گروه بخواهید پیرامون ویژگی‌های انسان‌های حریص و از دو گروه دیگر بخواهید پیرامون ویژگی‌ها و صفات انسان‌های قانع بحث و گفتگو بنشینند و نتیجه را در قالب جملات کوتاه به جدول اضافه کنند. در پایان با استفاده از ویژگی‌های مطرح شده و تکمیل جملات دانش‌آموزان پیرامون خصوصیات افراد حریص و زیاده‌طلب که هیچگونه لذتی از زندگی جز حرص و طمع و چشمداشت به مال دیگران ندارند و مزیت این صفت رزیه، توضیحاتی برای دانش‌آموزان ارائه دهید.

نمونه جدولی که می‌توانید برای این کار استفاده کنید به شرح زیر است:

صفات انسان‌های حریص	صفات انسان‌های قانع
- همیشه به فکر جمع کردن مال است.	- به داشته‌های خود راضی است.
- فرصت فکر کردن به چیزهای دیگر را ندارد.	- به خیلی چیزهای دیگری هم فکر می‌کند.
- داشتن آرزوهای دور و دراز را دوست ندارد.	- نداشتن آرزوهای دور و دراز را دوست دارد.

نمونه جملاتی که می‌توانید برای تکمیل جدول استفاده کنید به شرح زیر است:

شبهه شماره ۶: نقل مثل. گروه‌ها را به چهار گروه تقسیم کنید. از دانش‌آموزان بخواهید در صورتیکه مثلهایی در ارتباط با حرص و طمع بلد هستند در کلاس برای دوستان خود تعریف کنند. در زیر دو مثل در ارتباط با آدم‌های حریص آمده است. می‌توانید آنها را برای دانش‌آموزان توضیح دهید.

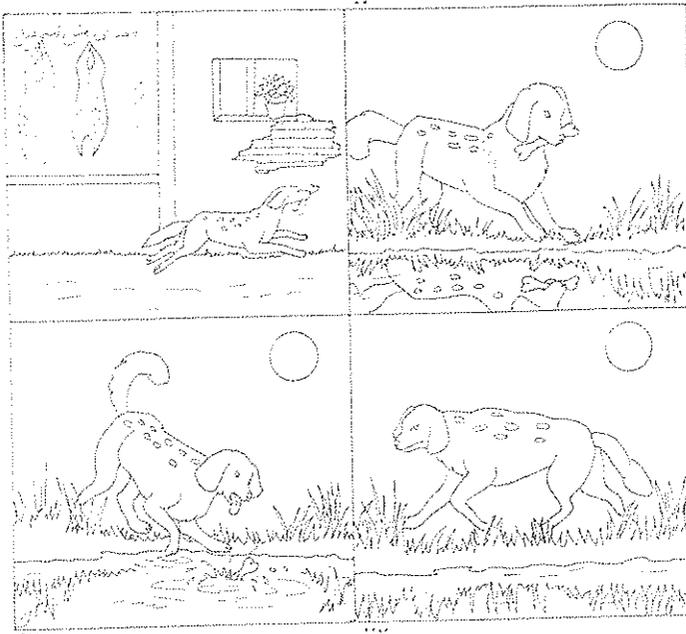
۱. دروشگو، طمع‌کار را می‌فریبد.
۲. طمع‌کار هم از آتش علی می‌ماند و هم از آتش ولی.

برای توضیح این دو مثل می‌توانید از دانش‌آموزان بخواهید در مورد هر یک از این دو مثل توضیح دهند. همچنین می‌توانید از دانش‌آموزان بخواهید در مورد هر یک از این دو مثل یک داستان کوتاه بنویسند. در پایان می‌توانید از دانش‌آموزان بخواهید در مورد هر یک از این دو مثل یک شعر یا یک نمایشنامه بنویسند.

برگ شکوفه واحد کار ۲۰

دانش آموزان عزیز ضمن رنگ آمیزی تصاویر زیر، داستانی برای آن در محل تعیین شده،

بنویسید.



داستان:



## برنامه: آداب معاشرت واحد کار (۲۱): صله ارحام

### مبانی

اسلام در تعالیم اخلاقی اجتماعی خود، عاطفه خویش را ارج نهاده و مردم را به صله و احسان در حق منسوبین و خویشاوندان نزدیک، تشویق فرموده است؛ تا زندگی در صحنه اجتماع شیرین تر و گوارا تر باشد. از آن جایی که جامعه از خانواده‌ها و اقوام و عشیره‌های مختلف به وجود می‌آید اگر هر انسانی این فرمان اخلاقی و این وظیفه دینی اسلامی را در زندگی خود برنامه عمل قرار دهد و تصمیم او این باشد که به ارحام و منسوبین نزدیک خود برسد، در گوشه و کنار جامعه، فرد یا خانواده گرفتار و درمانده‌ای باقی نخواهد ماند و زندگی در جامعه انسانی لذت بخش و سرور آفرین خواهد بود. به ویژه آنکه اسلام در پرورش این خصلت والای انسانی در تقویت این روح خدمتگزاری از دو طریق عمومی و خصوصی برنامه ریزی کرده است.

اول، هر فرد مسلمان را موظف کرده است که به وضع توده مردم هر چند که نسبت خویشی با او نداشته و ندارد، برسد. دوم، هر انسان مؤمن و مسلمانی درباره ارحام و خویشاوندان نزدیک خود، مسؤولیت خاصی دارد. آنچه از مجموعه آیات قرآن درباره صله ارحام آمده این است که: احسان و خوبی به خویشاوندان نزدیک به اندازه پرستش خدا و اطاعت والدین، اجر و پاداش دارد و از اهمیت برابر برخوردار است. ارتباط عاطفی با خویشاوندان نزدیک کار مؤمنانی است که به مقام بلندی از ایمان دست یافته‌اند و از حساب سخت محشر بیم دارند. مؤمنان سطح بالا از بهترین اموال و دوست داشتنی‌ترین داراییشان برای ارحام فقیر و نادار خود انفاق و احسان می‌کنند، قطع رحم و بریدن ارتباط با خویشاوند نزدیک، در حد فسادگستری در روی زمین است و چنین شخصی مورد لعن و نفرین خداوندی است.

در جامعه‌ای که افراد آن، این اندازه دچار انحطاط اخلاقی هستند که با خویشاوندان نزدیک خود ارتباط و رفت و آمد ندارند، امیدی به بقای چنین جامعه‌ای نیست و اصولاً ریشه امید در چنین جامعه‌ای خشکیده است. در زمینه صله ارحام و پیوند برقرار کردن با خویشاوند نزدیک، از رسول گرامی اسلام ﷺ و پیشوایان بزرگوار اسلام نیز سخنان ارزشمندی رسیده است که به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

امام علی بن ابیطالب علیه السلام در خطبه‌ای غزا در این زمینه چنین می‌فرماید: هیچ شخصی هر چند ثروتمند و دارا و صاحب فرزندان فراوان، از خویشاوندانش بی‌نیاز نیست و باید با آنان مدارا کند و احترامشان را نگه دارد و از ایشان با دست و زبان دفاع کند. زیرا خویشاوندان هر کس مهمترین مدافعان و بزرگترین پشتیبان او هستند و به هنگام گرفتاری و در وقت غم و اندوه مهربانترین و دلسوزترین‌اند. هر کس از کمک و یاری خویشاوندان و ارحامش دریغ ورزد و از همکاری و همدردی آنها دست نگاهداری فقط یکدست از آنان دریغ داشته لیکن در عوض، دست‌های زیادی از یاری کردن او عقب کشیده می‌شوند. پس هر کس، خالصانه و مخلصانه به خویشاوندانش مهر ورزد و به خدمت آنان کمر همت بندد و این کار را برای رضای خدا انجام دهد، آنچه را که او از مال دنیا در این راه انفاق می‌کند خداوند برای او ذخیره می‌کند و در جهان واپسین هم چند برابر پاداش می‌دهد.

در سخنی از امام سجاد علیه السلام آمده است: هیچ گامی نزد خداوند، محبوب‌تر و دوست داشتنی‌تر از گامی نیست که انسان آن را برای پرکردن صفی در راه خدا و یا صله‌رحمی که به قطع ارتباط کشیده، بردارد و امیرالمؤمنین علیه السلام در کلامی دیگر می‌فرماید: صله‌رحم کنید و به خویشاوندانتان سر بزنید هر چند با دست خالی و گفتن سلام.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: به خویشاوندان نزدیک خود سرکشی کنید و به حالشان برسید و به برادران دینی‌تان نیکویی و احسان نمایید ولو با سلام و پاسخ نیکو.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طی چندین گفتار چنین فرموده است: بهترین نوع صدقه و احسان، چیزی است که انسان در حق دختر و یا خواهرش انجام دهد زیرا چنین صدقه‌ای سرانجام به خود او برمی‌گردد و بهترین نوع صله رحم و احسان به خویشاوندان نزدیک، آنست که از آزار و اذیت او خودداری کنی. صله رحم کنید هر چند با دادن یک جرعه آب نوشیدنی.

## اهداف

۱. تعمیق شناخت دانش‌آموز از فلسفه و فواید صله ارحام.
۲. ترغیب دانش‌آموز به اجرای صله ارحام.

دانش آموز برای دیدار خویشان علاقه نشان می دهد.

### شیوه ها

#### شیوه شماره ۱: قصه خوانی

پدر و مادر و فامیل هر انسانی برای او یک «گنج» محسوب می شوند و بستگی به این دارد که از این گنج استفاده بشود یا نشود؟ و اگر استفاده بشود، کیفیت استفاده آن چگونه باشد؟ و استفاده از آن در جهت مثبت باشد یا منفی؟ در هر حال هر انسانی در دنیا با تعداد معدودی از ارحام ارتباط دارد و با آنها زندگی می کند.

پس باید کودکان یاد بگیرند که قدر این «گنج» را بدانند و به نحو مطلوب از آن استفاده کنند، استفاده ای که فواید دنیا و آخرت را به همراه داشته باشد.

قصه زیر را که درباره ارتباط با ارحام است، برای دانش آموزان بخوانید و در پایان درباره علل فایده ارتباط با ارحام و نکوداشت آنان بحث و گفتگویی را برگزار کنید.

دل ها به هم نزدیک است

احمد آن روز وقتی به خانه آمد خوشحال به نظر نمی رسید. وقتی مادرش به او دیکته می گفت، حواسش نبود و برای همین بعضی از کلمات را اشتباه می نوشت. مادرش کمی او را نگاه کرد و گفت: «احمد جان! تو از چیزی ناراحت هستی؟»

احمد همان طوری که سرش پایین بود گفت: «فکر می کنم جواب این سؤال خیلی معلوم است. در این یک هفته ای که خانه ما عوض شده است احساس دل تنگی می کنم. خانه قبلی ما نزدیک خانه پدربزرگ بود. خانه عمه کبری دو کوچه با ما فاصله داشت. با بیشتر فامیل توی یک محله بودیم. حالا چی! از همه دور افتاده ایم.» مادرش خندید و گفت: «خوب این که ناراحتی ندارد!»

احمد بغض کرد و درحالی که چشم هایش پر از اشک شده بود با گریه گفت: «من دلم برای عمه و بچه هایش تنگ شده است. دلم برای پدربزرگ تنگ شده است. الان چند روز است که دایی جعفر را ندیده ام، او هفته ای یکی دو بار به ما سر می زد. اما حالا دیگر مسیرش از جلوی خانه ما نیست.» مادرش موهای او را نوازش کرد و با مهربانی گفت: «آفرین به تو پسر خوبم که

این قدر همه را دوست داری و دلت می‌خواهد با دیدار و صله ارحام باعث شوی که دل‌ها به هم نزدیک‌تر شود. خوب این نگرانی ندارد. همیشه در کار خیر راه‌ها برای انسان باز می‌شود. تو با یک برنامه و ابتکار خوب می‌توانی بیشتر از گذشته ارتباط را با خویشان و نزدیکان برقرار کنی و از حال فامیل با خبر باشی.»

احمد لبخندی زد و با کنجکاوی پرسید: «چه طوری؟»  
مادرش گفت: «اول حواست را جمع کن و دیکته‌ات را بنویس بعد با هم درباره این موضوع صحبت خواهیم کرد.» یک ساعت بعد که احمد دیکته‌اش را نوشته بود و درس‌هایش را هم خوانده بود، منتظر بود که حرف‌های مادرش را بشنود. مادر خواست تا احمد خوب به حرف‌های او گوش بدهد و بعد گفت: «درست است که محل زندگی ما از فامیل دور شده است اما این به معنی تعطیلی ارتباط ما با پدربزرگ، عمه کبری و... دیگران نیست. ما که واقعاً آنها را دوست داریم از راه‌های مختلف می‌توانیم از حال آنها با خبر شویم و محبت و صمیمیت را مثل گذشته در دل‌هایمان زنده نگه داریم.»

مادرش گفت: «صله ارحام» فقط به یک راه ختم نمی‌شود. از راه‌های مختلف ما می‌توانیم محبت خودمان را به دیگران نشان بدهیم و از حال آنها با خبر شویم. برای مثال تلفن زدن، نامه نوشتن، سلام رساندن، باخبر شدن از حال آنها به وسیله دیگران، کمک کردن به آنها در رفع مشکلات و گرفتاری‌هایشان و... خلاصه هر نوع ارتباطی که دل‌ها را به هم نزدیک کند «صله ارحام» است. احمد گفت: «مادر جان! ما که هنوز تلفن نداریم. قرار است تلفن بیاید.»

مادرش گفت: «تا تلفن به ما بدهند چند هفته طول می‌کشد در این مدت ما گاه به دیدار فامیل می‌رویم و تو هم می‌توانی برای آنها نامه بنویسی. تو می‌توانی به پسر عمه کبری نامه بنویسی. برای دایی جعفر نامه بنویسی و از قول همه ما به آنها سلام برسانی. این کار تو باعث می‌شود که آنها هم جواب نامه تو را بدهند. چند هفته دیگر هم که تلفن آمد هفته‌ای دو سه مرتبه به آنها زنگ بزن و از حال آنها با خبر شو.»

روزهای جمعه و تعطیل هم به اتفاق خانواده به محل قدیمی خودمان می‌رویم و همه فامیل را می‌بینیم. آیا فکر خوبی نیست احمد جان؟

احمد با شادی بلند شد. صورت مادرش را بوسید و در حالی که می‌خندید گفت: «همین امشب نامه‌ای مفصل برای محمود پسر دایی جعفر می‌نویسم و می‌خواهم که آدرس کوچه و پلاک بقیه را هم برایم بنویسد. می‌خواهم برای پدربزرگ، عمه کبری، بچه‌های فاطمه خانم، عمو و زن عمو، دوستان مدرسه‌ای که توی محل نزدیک ما بودند، زن دایی امجد، دایی مهدی و پسرش و...»

مادرش حرف او را قطع کرد و با لبخند گفت: احمد جان صبر کن! فکر می‌کنم با این حساب تو همه‌اش در حال نامه نوشتن باشی. این طور که تو می‌خواهی نامه بنویسی فکر می‌کنم ده تا بیست پاکت نامه و تمبر لازم داری. اشکالی ندارد. تا جواب نامه‌های تو را فامیل بنویسند انشاءالله تلفن دار خواهیم شد.

احمد. همان طور که از اتاق بیرون می‌رفت مادرش به او گفت: «از پشت پنجره توی آن باغ را ببین. آن بوته گل محمدی گلبرگ‌هایش توی باغچه ریخته است. آنها را بردار خشک کن و لای نامه‌ها بگذار تا عطر دوستی و «صله ارحام» همراه نامه‌هایت پیام مهر و محبت را به دیگران برساند. احمد هم با خوشحالی به طرف باغچه دوید تا نامه‌هایش را با عطر گل محمدی خوشبو کند و پیام مهر را به دیگران برساند.

نوشته: مهدی مرادحاصل

### شبیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

برگ شکوفه این واحد کار در ارتباط با نقل خاطره‌ای از یک صله رحم است. دانش‌آموزان ضمن رنگ‌آمیزی تصویر، خاطره‌ای را از زندگی خود در این مورد نقل کنند، و پس از تکمیل، خاطرات خود را به کلاس ارایه دهند. پس از نقل این خاطرات روحیه رفتن به دیدار ارحام در آنان تقویت خواهد شد.

### شبیوه شماره ۳: شعرخوانی

خاله، شادی، غم

خاله، سلام، خاله،  
بسیار دارم دوست،  
غم دود بود و برخاست،  
شادی از آتش اوست.

خاله، سلام، خاله،  
حال شما که خوب است؟  
گل‌های شادی و غم  
رنگ گل غروب است.

خاله، سلام، خاله،  
چشم تو آفتاب است،  
غم تشنگی و شادی  
بر جان تشنه آب است.

خاله، سلام، خاله،  
از دیدن تو شادم،  
وقتی که شادی آمد،  
غم را به باد دادم.

شعر: محمود کیانوش

میهمانی می‌روم / با خواجه‌ها و با خواجه‌ها

میهن میهمانی می‌روم  
پیش عمو می‌روم  
دست نوازش می‌کشد  
چون غنچه خندان می‌شود  
با خواهرم شوخی کنان  
با ریش نرم و نازکش  
با مادر من گفتگو  
دل‌های ما را از خوشی  
او هست چون بابای من  
خندان و شاد و خوش سخن

میهمانی می‌روم / با خواجه‌ها و با خواجه‌ها

با خواهرم، با مادرم  
با پسران آن پیر از گل بهترم  
با بر شانه و امروهای من  
از دیدنش لب‌های من  
بسرده شود، بع بع کند  
بز گردد و مع مع کند  
از این و از آن می‌کند  
همچون گلستان می‌کند  
در شکل و رنگ و خلق و خو  
باشد به وقت گفتگو

شعر: سید مصطفی موسوی خوانساری

میهن میهمانی می‌روم / با خواجه‌ها و با خواجه‌ها

خسته بود از سکوت و تنهایی  
پیرمردی که روی ایوان است  
سوی در خیره مانده چشمانش  
کاش آید کسی به خانه او  
بشود یک دو روز مهمانش.

میهن میهمانی می‌روم / با خواجه‌ها و با خواجه‌ها

پیرمردی که روی ایوان است  
خسته بود از سکوت و تنهایی  
سوی در خیره مانده چشمانش  
کاش آید کسی به خانه او  
بشود یک دو روز مهمانش.

میهن میهمانی می‌روم / با خواجه‌ها و با خواجه‌ها

پیرمردی که روی ایوان است  
خسته بود از سکوت و تنهایی  
سوی در خیره مانده چشمانش  
کاش آید کسی به خانه او  
بشود یک دو روز مهمانش.

میهن میهمانی می‌روم / با خواجه‌ها و با خواجه‌ها

پیرمردی که روی ایوان است  
خسته بود از سکوت و تنهایی  
سوی در خیره مانده چشمانش  
کاش آید کسی به خانه او  
بشود یک دو روز مهمانش.

پیرمردی که روی ایوان است

منتظر بود و چشم بر در بود  
میهمان زنگ خانه‌اش را زد  
هیچ نشنید. گوش او کر بود.

شعر: سید مصطفی موسوی گرمارودی

پیرمردی که روی ایوان است

منتظر بود و چشم بر در بود  
میهمان زنگ خانه‌اش را زد  
هیچ نشنید. گوش او کر بود.

شعر: سید مصطفی موسوی گرمارودی

جهت اجرای این شبهه بهتر است اقدامات زیر انجام شود

۱. سؤالات زیر را روی تابلوی کلاس بنویسید.

الف. خویشاوندان چه کسانی هستند؟

ب. وظیفه ما در مقابل خویشاوندان چیست؟

ج. صله ارحام چیست؟

د. چرا در دین اسلام به مسلمانان تأکید شده که صله ارحام داشته باشند؟

۲. دانش‌آموزان را به ۵ گروه تقسیم کنید و از هر گروه بخواهید پس از بحث و گفتگو پیرامون یکی از سؤالات نتیجه آن را در کلاس اعلام کنند.

۳. در صورتی که پاسخ‌های دانش‌آموزان ناقص باشد با توضیحات تکمیلی پاسخ‌های آنها را کامل کنید، به نحوی که به مواردی نظیر موارد زیر اشاره شود.

الف. به پدر، مادر، پدربزرگ، مادربزرگ، عمه، عمو، دایی، خاله و فرزندان آنان خویشاوند گفته می‌شود.

ب. معاشرت و رفت و آمد با آنان، دستگیری و کمک به آنان، شرکت در مراسم شادی و غم، و همکاری با آنها لازم است.

ج. رفت و آمد با خویشاوندان به منظور همدردی و همکاری (آشنایی با مسایل و مشکلات همدیگر و...) را صله رحم می‌گویند.

مثال: وقتی که در یک روز تعطیلی با پدر و مادر خود به دیدار پدربزرگ و مادربزرگ و یا سایر بستگان نزدیک می‌روید یک عمل پسندیده و خوبی را که در دین اسلام بدان سفارشی شده است انجام داده‌اید.

د. صمیمیت و محبت بین خویشاوندان افزایش پیدا می‌کند، باعث کمک به حل مشکلات خویشاوندان می‌شود، از طرد شدن و انزوای پیران و بزرگسالان (پدربزرگ‌ها و مادربزرگ‌ها) جلوگیری می‌کند و آنها را از تنهایی درمی‌آورد. از پدران و مادران که زحمات زیادی را برای بزرگ کردن بچه‌ها متحمل شده‌اند قدردانی می‌شود و....

۴. در پایان بهتر است به منظور غنا بخشیدن به توضیحات تکمیلی از احادیث و روایاتی که در بخش مبانی این واحد کار در ارتباط با اهمیت صله ارحام آورده شد استفاده کنید و از دانش‌آموزان بخواهید یک مورد را با خط خوش در برگ شکوفه خود بنویسند.

این شیوه را به یکی از شیوه‌های زیر انجام دهید: **روش اول: دیدار گروهی**

الف. ترتیبی اتخاذ فرمایید تا دانش‌آموزان از یک محل نگهداری سالمندان بازدید به عمل آورند و ضمن اهداء یک شاخه گل از نزدیک با آنها گفتگو کنند و از بزرگترها بخواهند که پندی از تجربه زندگی خود را به آنها بیاموزند. (بهتر است دانش‌آموزان پند را یادداشت، و در کلاس قرائت کنند.)

ب. در صورت امکان هماهنگی لازم با اولیای دانش‌آموزان صورت گیرد تا در طول اجرای این واحد کار در تعطیلات پایان هفته به همراه فرزندان خود به دیدار یکی از خویشاوندان و یا نزدیکان خود بروند. بهتر است به دیدار فامیلی بروند که مدت‌هاست نزدش نرفته‌اند. **ج.** اگر در بین دانش‌آموزان افرادی باشند که پدر بزرگشان دارای تحصیلات باشد از آنها بخواهیم که در طول اجرای این برنامه از پدر بزرگ خود دعوت به عمل آورند.

**روش دوم: دیدار فردی**  
 این روش را می‌توان در صورت امکان در منزل دانش‌آموزان یا در محل دیدار با بزرگان انجام داد.

**روش سوم: دیدار گروهی**  
 در این روش می‌توان از دانش‌آموزان خواست که با بزرگان خود دیدار کنند و از آنها بخواهند که پندی از تجربه زندگی خود را به آنها بیاموزند.

**روش چهارم: دیدار فردی**  
 در این روش می‌توان از دانش‌آموزان خواست که با بزرگان خود دیدار کنند و از آنها بخواهند که پندی از تجربه زندگی خود را به آنها بیاموزند.

**روش پنجم: دیدار گروهی**  
 در این روش می‌توان از دانش‌آموزان خواست که با بزرگان خود دیدار کنند و از آنها بخواهند که پندی از تجربه زندگی خود را به آنها بیاموزند.

**روش ششم: دیدار فردی**  
 در این روش می‌توان از دانش‌آموزان خواست که با بزرگان خود دیدار کنند و از آنها بخواهند که پندی از تجربه زندگی خود را به آنها بیاموزند.

**روش هفتم: دیدار گروهی**  
 در این روش می‌توان از دانش‌آموزان خواست که با بزرگان خود دیدار کنند و از آنها بخواهند که پندی از تجربه زندگی خود را به آنها بیاموزند.

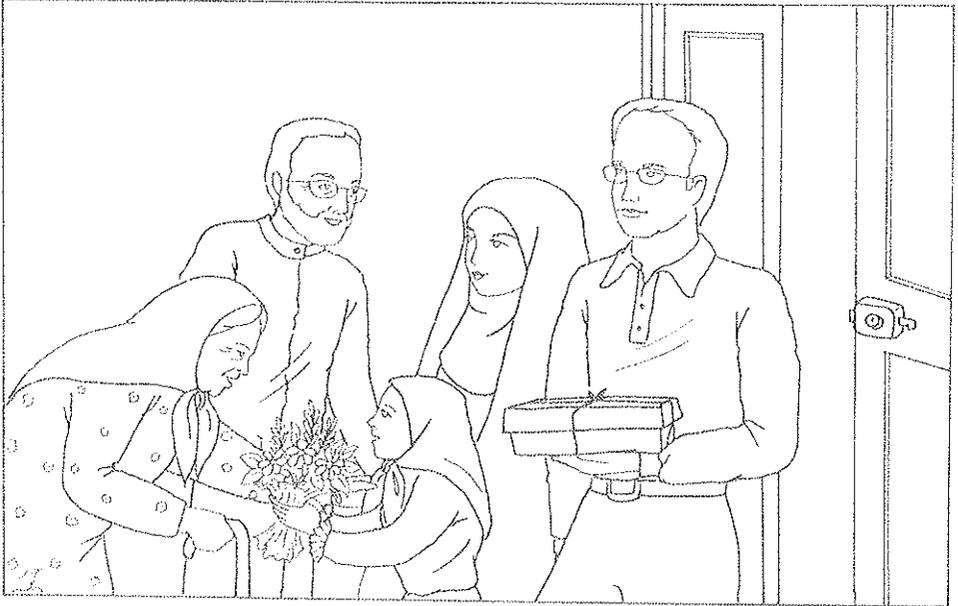
**روش هشتم: دیدار فردی**  
 در این روش می‌توان از دانش‌آموزان خواست که با بزرگان خود دیدار کنند و از آنها بخواهند که پندی از تجربه زندگی خود را به آنها بیاموزند.

**روش نهم: دیدار گروهی**  
 در این روش می‌توان از دانش‌آموزان خواست که با بزرگان خود دیدار کنند و از آنها بخواهند که پندی از تجربه زندگی خود را به آنها بیاموزند.

**روش دهم: دیدار فردی**  
 در این روش می‌توان از دانش‌آموزان خواست که با بزرگان خود دیدار کنند و از آنها بخواهند که پندی از تجربه زندگی خود را به آنها بیاموزند.

برگ شکوفه واحد کار ۲۱

دانش آموزان عزیز ضمن رنگ آمیزی تصویر زیر در صورتی که دیدن آن یادآور خاطره‌ای برای شما باشد آن را در محل تعیین شده بنویسید.



نقل خاطره:

.....

.....

.....

.....

.....

.....



## برنامه: خلاقیت واحد کار (۲۲): نوآوری

### مبانی

برای زندگی کردن در دنیای آینده، باید به دانش آموزان آموخت که چگونه یاد بگیرند. به عبارت دیگر دانش آموزان محتاج نوعی انضباط فکری برای یادگیری هستند تا بتوانند اندوخته عقلی بشر را صرف مسایل تازه و حل آنها کنند. تبدیل اطلاعات کهنه به اطلاعات مورد نیاز برای حل مسایل تازه، تعریفی است که اغلب در مورد خلاقیت و نوآوری به کار رفته است. به گفته «بازون ۱۹۶۹» خلاقیت را می توان به سادگی به عنوان توانایی به وجود آوردن چیز تازه تعریف کرد. برای رسیدن به پیشرفت سریع آموزشی باید شرایطی ایجاد کرد که موجب شود فرد ادراک تازه ای از فرایند فکری یا شناختی به دست آورد و با نگاهی نو به جنبه های مورد نظر توجه کند. برای تحقق این هدف باید به رشد تفکر خلاق کودکان توجه کرد. هر چند توانایی تفکر خلاق به طور بالقوه و به نحوی فطری در انسان به ودیعه نهاده شده است، اما ظهور خلاقیت مستلزم پرورش آن است. تردیدی نیست که مهم ترین نقشی که مدرسه می تواند در تعلیم و تربیت کودکان ایفا کند، پرورش توانایی خلاقیت آنهاست. وقتی مهارت ها و انگیزه خلاقیت در کودکی پرورش یابد، امکان بروز خلاقیت افراد در بزرگسالی بسیار بیشتر می شود.

تفکر خلاق در کودک به ویژه در مدرسه با برنامه ها و بازی های ابتکاری پدیدار می شود و رشد می کند. آن گاه که در کلاس درس، دانش آموزان احساس کنند، مشغول بازی هستید. به شوق می آیند. با جان و دل می آموزند، ابراز وجود می کنند، به خلاقیت های ذهنی خود میدان می دهند و متفکر و سازنده می شوند. درباره نوآوری و خلاقیت و آموزش آن به دانش آموزان نکات زیر حائز اهمیت است:

۱. خلاقیت می‌تواند خلق اشکال یا صورت‌های جدیدی از ایده‌ها یا تولیدات پیشین باشد. در این صورت به‌طور عمده، فکرها و ایده‌های گذشته اساس خلاقیت‌های تازه است.
۲. نوآوری امری است انحصاری و بیشتر حاصل تلاش فرد. بدین معنا فرد ممکن است چیزی را خلق کند که قبلاً هیچ‌گونه سابقه ذهنی از آن نداشته است. اگرچه آن چیز به صورت‌های مشابه یا کاملاً یکسان، قبلاً توسط شخص دیگری در موقعیت خاصی خلق شده باشد.
۳. خلاقیت امری است توسعه‌پذیر. به عبارت دیگر، همه افراد دارای توانایی خلاقیت هستند.
۴. خلاقیت از طریق آزمایش، تجربه و کنکاش رشد می‌کند.
۵. خلاقیت از طریق حساسیت در درک مسایل، قابل توسعه است.
۶. اندیشه تخیلی و تفکر مبتکرانه موجب برانگیختگی قدرت خلاقیت می‌شود.
۷. با استقلال فکر و اعتماد به نفس همراه است، لذا برخورداری از اعتماد به نفس قوی برای رشد خلاقیت امری کاملاً ضروری است.

۸. خلاقیت، کنجکاوی و تمایل برای دانستن و تجربه امور تازه یا ناشناخته است؛ لذا به کنجکاوی افراد به خصوص کودکان باید بها داد.
۹. اندیشه‌ها و اظهارات خلاق کودکان و دانش‌آموزان باید تشویق شود و زمینه ظهور آن فراهم آید.

۱۰. برای ظهور خلاقیت شرایط محیطی باید به گونه‌ای فراهم شود که اشتباه کردن، تجربه کردن و ریسک کردن در آن مجاز باشد.

## هدف

توان حل مسایل از طریق ابداع روش‌های نو علیرغم مقبولیت راه‌حل‌های متداول.

## آزمون

دانش‌آموز علیرغم مقبولیت شیوه‌های متداول سعی می‌کند برای حل مسایل از شیوه‌های نو استفاده کند.

## شیوه‌ها

### شیوه شماره ۱: قصه‌خوانی

دانش‌آموزی که مسائل را از راه‌حل‌های دیگری غیر از راه‌حل‌های موجود و معمول حل می‌کند سؤال‌های عجیب و غریب و غیر متعارف می‌پرسد، بازی‌های جدید اختراع می‌کند، برای درس

خواندن، انجام تکالیف و... از شیوه‌های بدیع استفاده می‌کند، خلاق و نوآور است. نه تنها این کار توأم با دردسر این دانش‌آموز نباید سرکوب شود، بلکه باید مورد توجه قرار گیرد و تشویق شود. زیرا در ماوراء هر یک از اعمال مبتکرانه این دانش‌آموزان ذهنی خلاق و افکاری نو نهفته است که با پرورش مناسب این افکار می‌توان تحولی در زندگی او و جامعه او ایجاد کرد. در دو قصه زیر (خرگوش و نهنگ‌ها، کلاغ تشنه) به کارهای خلاقانه‌ای پرداخته شده است که دانش‌آموزان با توجه به این فعالیت‌ها می‌توانند به کارهای بدیع دست یابند و نوآوری کنند. این دو قصه را برای دانش‌آموزان بخوانید و درباره فعالیت‌های نوآورانه با آنان به بحث و گفتگو بپردازید.

### خرگوش و نهنگ‌ها

توی یک جنگل، کنار یک رود بزرگ خرگوش سفیدی زندگی می‌کرد. این خرگوش چهارتا بچه کوچولوی سفید داشت. بچه‌ها هنوز کوچک بودند. خودشان نمی‌توانستند بروند و برای خودشان غذا پیدا کنند. مدتی بود که باران نباریده بود. زمین جنگل خشک شده بود. علفی روی زمین پیدا نمی‌شد. خرگوش سفید چیزی پیدا نمی‌کرد که برای بچه‌هایش ببرد. روزی به راه افتاد. به کنار رودخانه رفت. توی رودخانه چند تا سنگ بود. آب رودخانه کم شده بود. خرگوش کوچولو از یک سنگ روی سنگ دیگری پرید. از رود گذشت. با خودش گفت: شاید آن طرف رود غذایی برای بچه‌هایم پیدا کنم. خرگوش سفید در آن طرف رودخانه مزرعه بزرگی دید. در گوشه مزرعه هویج کاشته بودند. خرگوش سفید چندتا هویج از زمین بیرون آورد. هویج‌ها را زیر بغلش گرفت. خواست به خانه برگردد. ناگهان هوا تاریک شد. ابر سیاهی آسمان را پوشاند. باران تندی شروع کرد به باریدن. خرگوش سفید زیر درختی ایستاد تا باران بند بیاید. یک ساعت باران بارید. خرگوش سفید کنار رود رفت. ولی آب رود بالا آمده بود. دیگر سنگ‌ها پیدا نبودند. خرگوش سفید نمی‌دانست که چطور از رود بگذرد و پیش بچه‌هایش برود. در کنار رود می‌گشت تا راهی پیدا کند. ناگهان صدایی شنید. به پشت سرش نگاه کرد. نهنگ بزرگی دید. نصف بدن نهنگ در آب بود و نصفش در خشکی.

خرگوش خواست فرار کند. ولی نهنگ راه او را بسته بود. خرگوش به این طرف و آن طرف دوید. ولی نتوانست فرار کند. نهنگ گفت: به به! چه خرگوش فشنگی! کاش گوشتت هم خوشمزه باشد! من خیلی گرسنه‌ام! همین حالا تو را می‌خورم!

خرگوش ناراحت شد. فکر کرد که همین حالا نهنگ او را می‌خورد. فکر کرد که دیگر نمی‌تواند به خانه برگردد. فکر کرد که بچه‌هایش توی لانه گرسینه می‌مانند. با خودش گفت: باید کاری کنم که هم از دست نهنگ فرار کنم و هم از رود بگذرم. به نهنگ گفت: بله، گوشت من خیلی خوشمزه است، ولی می‌خواهی آن را تنها بخوری؟

نهنگ گفت: بله، چه عیب دارد؟ خرگوش گفت: نه، اگر گوشت مرا تنها بخوری، بیمار می‌شوی و می‌میری. بیست تا نهنگ می‌توانند گوشت مرا بخورند و همه آنها هم سیر بشوند، ولی اگر بیشتر از بیست تا باشند، سیر نمی‌شوند. اگر کمتر از بیست تا باشند، همه آنها بیمار می‌شوند. نهنگ گفت: چه خوب! ما اینجا دوازده تا نهنگ هستیم. همین حالا یکی را می‌فرستم که از بالای رودخانه هشت تا نهنگ دیگر هم بیاورد. آن وقت با گوشت تو همه آنها را مهمان می‌کنم.

نهنگ یکی از نهنگ‌ها را به بالای رودخانه فرستاد. آن نهنگ از بالای رود هشت تا نهنگ دیگر آورد، نهنگ‌ها همه در رود جمع شدند. خرگوش گفت: حالا شما درست بیست تا هستید؟ نکند که هیچ‌ده تا یا نوزده تا باشید و گوشت مرا بخورید و همه‌تان بیمار بشوید! بعد رویش را به نهنگ اول کرد و گفت: خوب، آنها را بشمار. نهنگ گفت: راست می‌گویی. شاید ما بیست تا نباشیم. ولی من با این قد درازم چطور می‌توانم توی رود حرکت کنم و آنها را بشمارم؟ خرگوش سفید، بیا و یک خوبی به ما بکن! خودت ما را بشمار.

خرگوش گفت: نه، من این کار را نمی‌کنم. چرا شما را بشمارم؟ شما می‌خواهید مرا بخورید. نهنگ گفت: تو خرگوش خوبی هستی. این کار را برای ما می‌کنی. خرگوش گفت: باشد، این کار را برای شما می‌کنم، همه در یک صف، از این طرف رود تا آن طرف رود بایستید. آن وقت من می‌توانم شما را بشمارم. نهنگ‌ها کنار هم، از این طرف رود تا آن طرف رود، ایستادند. خرگوش هویج‌هایش را زیر بغلش گرفت. بعد از کنار رود روی یکی از نهنگ‌ها پرید و گفت: یک، روی نهنگ دوم پرید و گفت: دو. همین طور از روی یک نهنگ روی نهنگ دیگری می‌پرید و آنها را یکی یکی می‌شمرد. عاقبت روی نهنگ بیستم پرید و گفت: بیست. بعد هم فوری توی ساحل پرید و فریاد زد: درست است، شما بیست تا هستید. ولی گوشت من نمک ندارد. منتظر باشید. می‌روم به گوشتم نمک می‌زنم و برمی‌گردم. آن وقت قاذق خندید و دور شد. نهنگ‌ها تازه فهمیدند که خرگوش آنها را گول زده است و فرار کرده است. اوقاتشان تلخ شد. ولی خرگوش سفید خوشحال و خندان به خانه رفت و هویج‌ها را برای بچه‌هایش برد.

در یک روز گرم، کلاغی سخت تشنه بود و میخواست آب بخورد. رودخانه دور بود و او بیش از آن خسته بود که بتواند برای چند قطره آب تا آنجا پرواز کند. مدتی به دنبال چشمه یا حوضی گشت و چون چیزی نیافت به سوی کوزه کوچکی که در خارج خانه‌ای بود رفت. کلاغ بر روی لبه کوزه نشست و به درون آن نظر افکند. در ته کوزه مقدار کمی آب بود. کلاغ برای خوردن آب سر خود را به درون کوزه برد اما نوک او به آب نمی‌رسید. در حالیکه تشنگی او را به شدت ناراحت کرده بود تلاش کرد که خود را به آب برساند.

اما کوشش وی بی‌فایده بود. کلاغ سر خود را از کوزه بیرون آورد. در هوا پرواز کرد و بعد با سرعت پائین آمد و سعی نمود که با نوک خود کوزه را بشکند. اما کوزه محکم بود و با ضربه‌های نوک او شکسته نمی‌شد. حالا تشنگی کلاغ آنچنان زیاد شده بود که او سعی کرد با بال زدن و حرکات تند کوزه را واژگون سازد.

او امیدوار بود که با این کار آب کوزه را روی زمین بریزد و لاقط چند قطره‌ای از آن بنوشد. اما کوزه خیلی سنگین بود و واژگون نمی‌شد. کلاغ احساس کرد که مرگ در چند قدمی اوست. دوباره روی لبه کوزه نشست و به فکر مشغول شد. او نمی‌خواست از تشنگی بمیرد و تسلیم مرگ شود. حالا چشمش به سنگ‌های ریزی افتاد که روی زمین قرار داشتند. فکری به خاطر کلاغ رسید. قطعه‌ای سنگ را با نوک خود از زمین برداشت و در کوزه انداخت و این کار را چندین بار دیگر تکرار کرد.

آب کوزه کم‌کم بالا می‌آمد و او امیدوار می‌شد. باز هم ریگ‌هایی را از زمین برداشت و در کوزه انداخت آنچنانکه آب به لبه کوزه رسید. کلاغ حالا می‌توانست آن را بنوشد. گنجشک کوچکی که در آن نزدیکی از تشنگی رنج می‌برد پرواز کنان روی لبه کوزه نشست و هر دو شروع به نوشیدن آب کردند. کلاغ زرنگ ثابت کرد که با اراده قوی بر هر مشکلی می‌توان پیروز شد. از کتاب راهنمای فعالیت مریان، شهریور سال ۶۰

#### شیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد کار خطوطی ارایه شده که با بریدن و چسباندن آن به همدیگر شکل جدیدی ساخته می‌شود. از دانش‌آموزان بخواهید آنها را از هم جدا کنند و مطابق شکل برش بدهند. آنگاه اشکال جدید ساخته‌شده را در کلاس ارائه کنند و درباره آن توضیح دهند.

نام من چیست؟

دارم دمی زیبا از هر دمی بهتر	در حال پروازم اما ندارم پر
نه جوجه‌ای دارم نه لانه می‌خواهم	نه آب می‌خواهم نه دانه می‌خواهم
وقتی هوا ابریست حال بدی دارم	باران رفیقم نیست از آب بیزارم
وقتی بیاید باد پرواز من عالی است	در پیش من چیزی از باد بهتر نیست
هر بچه‌ای را زود خوشحال می‌سازم	با شکل زیبایم با کار و پروازم
آیا تو می‌دانی من چیستم حالا	افسوس کوتاه است عمرم در این دنیا

بال‌ها، پروازها

ماد، شب می‌شد چراغ خانه‌ام	کاشکی این دست‌هایم بال بود
مثل یک فانوس توی روستا	می‌پریدم رو به سوی آسمان
زیر نور نقره‌ای رنگش، شبی	خانه‌ای می‌ساختم بر روی ابر
می‌نشستم یا که می‌خواندم دعا	می‌شدم همسایه رنگین کمان

در میان چشمه‌های صاف ابر	توی دریای بزرگ آسمان
پا برهنه می‌زدم گاهی قدم	خانه‌ام می‌شد شناور مثل قور
تا دلم می‌خواست توی چشمه‌ها	هر کسی می‌خواست مهمانم شود
بوسه‌ها بر روی باران می‌زدم	بال خود را قرض می‌دادم به او

آه من پرواز می‌خواهد دلم

ای خدا این دست‌ها را بال کن

ای خدای بال‌ها، پروازها

لااقل یک شب مرا خوشحال کن

شعر: ناصر کشاورز

از دانش آموزان بخواهید تا با استفاده از هر دسته از کلمات زیر کوتاه‌ترین جملات با معنا را بسازند. سپس از هر دسته از کلمات بهترین جمله را انتخاب کنید و ضمن نوشتن روی تابلوی کلاس از نویسندگان آن بخواهید آن را با خط زیبا بنویسید تا در کلاس در معرض دید دانش آموزان قرار دهید.

تذکر: در انتخاب بهترین جمله سعی شود جمله‌ای که جدید بوده و در آن از حاصل اندیشه و تجربیات دیگران کمتر استفاده شده باشد انتخاب گردد.

الف. دریا - چکش - مغز

ب. خواب - آهن - کار

ج. پرتاب - کتاب - مهتاب

د. امانت - چاه - زرد

و.....

#### شپوه شماره ۵: حل مسأله

در زیر نمونه‌هایی از روش‌های برخورد با موقعیت‌های مختلف و مرسوم که معمولاً توسط افراد اعمال می‌شود آمده است. از دانش آموزان بخواهید در صورتی که در موقعیت‌های مشابه قرار گیرند چه رفتارها یا عکس‌العمل‌هایی از خود نشان می‌دهند. دانش آموزانی که توانسته باشند روش‌هایی متفاوت با روش‌های مرسوم برای برخورد با آن موقعیت‌ها پیشنهاد کنند مورد تشویق قرار گیرند.

۱. معمولاً انسان‌ها وقتی که عصبانی می‌شوند با دیگران با خشونت و تندی برخورد می‌کنند. شما چطور؟

۲. معمولاً دانش آموزانی که در تحصیل ناموفق هستند عدم موفقیت خود را به معلم و یا مسئولین مدرسه نسبت می‌دهند. شما چطور؟

۳. معمولاً دانش آموزان فکر می‌کنند بهترین روش برای علم‌آموزی خواندن کتاب است. شما چطور؟

۴. اگر از شما بخواهند که یک رفتار خوب مثل سلام کردن را در دوستان خود تقویت کنید چه روش‌هایی را پیشنهاد می‌کنید؟

۵. معمولاً در برخوردها اکثراً انتظار دارند طرف مقابل از خود گذشته نشان دهد. شما چطور؟

۶. شایسته‌ترین روش برای برقراری ارتباط با کسی که با شما درگیر است، این است که در ابتدا به او گوش دهید. این روش را در یک موقعیت واقعی به کار ببرید. در این مورد، به شما چه چیزهایی یاد می‌دهد؟  
توضیح:

سعی کنید دانش آموزان را به این نکته اساسی توجه دهید که روش‌های متعددی برای برخورد با موقعیت‌های مختلف وجود دارد که از طریق تفکر و اندیشیدن می‌توان به آنها دست یافت.

۷. شایسته‌ترین روش

### شیوه شماره ۶: تمرین خلاقیت

به منظور اجرای این شیوه اجسامی را به دانش‌آموزان معرفی کنید. برای مثال آجر، و راه‌های استفاده از آن را از دانش‌آموزان بپرسید. در پایان فهرستی از راه‌های جدید استفاده از اجسام مختلف به دست می‌آید و افراد خلاق به راه‌های متعددی از نحوه استفاده از یک جسم اشاره خواهند کرد.

۸. شایسته‌ترین روش

۹. شایسته‌ترین روش

۱۰. شایسته‌ترین روش

۱۱. شایسته‌ترین روش

۱۲. شایسته‌ترین روش

۱۳. شایسته‌ترین روش

۱۴. شایسته‌ترین روش

۱۵. شایسته‌ترین روش

۱۶. شایسته‌ترین روش

۱۷. شایسته‌ترین روش

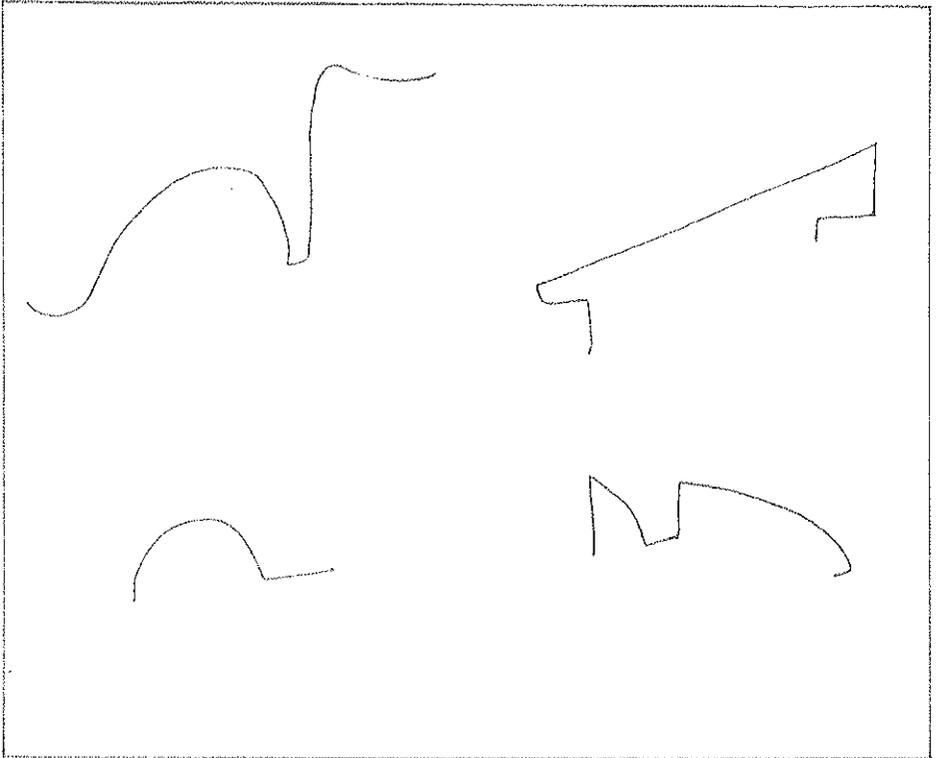
۱۸. شایسته‌ترین روش

۱۹. شایسته‌ترین روش

۲۰. شایسته‌ترین روش

برگ شکوفه واحد کار ۲۲

دانش‌آموزان عزیز با استفاده از خطوط زیر یک شکل تازه بسازید و در ارتباط با شکل ساخته شده توضیح دهید.





## برنامه: بازگشت واحد کار (۲۳): عبرت آموزی

### مبانی

یکی از ویژگی‌های عمومی انسان‌ها، آشنایی و بیگانگی با خداست. طبق این ویژگی، برخورداری انسان از شئون مختلف، به طور طبیعی او را در معرض فراموشی (نسیان) قرار می‌دهد. در تعالیم اسلامی برای جلوگیری از نسیان اصل تذکر وجود دارد. این اصل به قدری اهمیت دارد که گاه تنها وظیفه پیامبر ﷺ «تذکر» گفته شده، (إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ - غاشیه، ۲۱) و تمامی قرآن «تذکره» نام گرفته است، (إِنَّ هَذِهِ تَذْكَرَةٌ - انسان، ۲۹). برای تذکر انسان شیوه‌هایی مختلفی در تعالیم تربیتی اسلام ارائه شده است که می‌توان به موعظه حسنه، یادآوری نعمت‌ها و عبرت‌آموزی اشاره کرد.

یادآوری نعمت‌ها و عبرت‌آموزی هم هر دو نوعی موعظه حسنه‌اند ولیکن هرگاه موعظه ناظر و مبتنی بر گذشته مخاطب باشد و آنچه را که بر او گذشته و اکنون در بوته اجمال افتاده به معرض دید آورد، یادآوری نعمت‌ها، و هرگاه موعظه نه بر محور خود فرد بلکه با نظر به دیگران شکل بگیرد، عبرت‌آموزی گفته می‌شود، خواه این دیگران از پیشینیان باشند و یا خواه همراهان. ریشه کلمه عبرت، به معنی گذشتن است، (الْعَبْرُ تَجَاوَزَ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ) و عابر کسی است که از راه می‌گذرد. اما واژه‌های اعتبار و عبرت، اختصاص به حالتی یافته است که در آن، گذری از امور مشهود به وجود نامشهود آنها صورت می‌پذیرد.

پس روش عبرت‌آموزی، روشی آیه‌ای است. پدیده‌ها را «آیت» دیدن و از سطح در گذشتن و به اعماق دست یازیدن است. ویژگی آیت‌ها این است که نمودی رمزگونه دارند و هر رمزی به چیزی بیش از ظاهر خود دلالت دارد و آن راز رمز است. از این رو عبرت مستلزم

داشتن چشمی بینا (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ - آل عمران، ۱۳)، عقلی ناب (لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ - یوسف، ۱۱۱) و دلی بیدار (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَن يَخْشَى - نازعات، ۲۶) است.

عبرت، هم در پهنه آیات قدرت الهی در هستی راه دارد و هم در عرصه خطاهای خاطیان و آثار به جا مانده از آنان، که در این واحد کار بیشتر به جنبه دوم نظر داریم. در عبرت آموزی از خطا کاران، اغلب «علم» تازه‌ای به دست نمی‌آید. رازی که در این گونه عبرت آموزی گشوده می‌شود، بیشتر از مقوله «ذکر» است و مقصود، دیدن مصادیق هزار چهره خطاهای معین و «معلوم» است. کمتر می‌توان خطایی را یافت که تازگی داشته باشد و قبلاً کسی آن را مرتکب نشده باشد. روش عبرت آموزی، مانع از آن می‌شود که فرد برای کناره گرفتن از هر خطایی، خود به ازای آن مجازات بیند، این بهای گزافی است. در طول تاریخ و همچنان در اطراف ما، فراوانند کسانی که هر یک، بار خطایی را به دوش کشیده‌اند و می‌کشند تا ما چنین باری به دوش نگیریم. آموزش عبرت آموزی نیز در قرآن وسیعاً به کار گرفته شده است. قرآن در این مورد زبان قصه را مورد استفاده قرار داده تا بر نفوذ و جاذبه آن بیفزاید؛ اما چون مقصود قرآن از قصه‌گویی، موعظه و عبرت آموزی است؛ از داستان‌سرایی چشم پوشیده و هرگز به بیان همه امور ریز و درشت قصه توجهی نکرده است و مواردی از قصه که دانستن آن فایده‌ای در بر ندارد، حذف شده است. به همین سبب قصه‌گویی در قرآن، همواره با ارزیابی و به دست دادن رهنمودهایی برای عمل همراه است تا خصیصه موعظه بودن آن را مورد نظر قرار دهد. «و كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نَبِّئْتُ بِهٖ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ مُوعِظَةً وَ دُكْرًا لِلْمُؤْمِنِينَ (هود، ۱۲۰)» و ما حکایت و اخبار انبیاء را بر تو بیان می‌کنیم تا قلب تو را به آن قوی و استوار داریم و در این اخبار طریق حق و راه ثواب بر تو روشن شود و اهل ایمان را موعظه و تذکر باشد. باید در نظر داشت، اعمال روش عبرت آموزی و هر روش دیگری برای حفظ و حراست از کرامت انسانی متریان و مومنین است، لذا همیشه باید حال آنان را با توجه به زمان و مکان در نظر گرفت و شیوه تربیتی را اجرا کرد. «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْوَالِدِ الَّذِي فِي يَدَيْكُمْ حَتَّىٰ تَحْسِبُوا أَن تَحْسِبُوهُ حَسْبًا لِّكُم بَيْنَ يَدَيْهِ عَذَابٌ شَدِيدٌ (نساء، ۲۳)» هدف تقویت روحیه بررسی و بهره برداری از تجارب خود و دیگران، است.

دانش‌آموزان در انجام امور از نتایج تجارب خود و دیگران استفاده می‌کنند.

## شیوه‌ها

### شیوه شماره ۱: قصه‌خوانی

ما أَكثَرَ الْعِبْرَةِ وَ مَا أَقَلَّ الْأَعْتِبَارِ این جمله زیبا از امیرالمؤمنین علیه السلام است که می‌فرماید: چقدر زیاد است عبرت‌ها و چقدر کم است عبرت‌گیرنده‌ها.

متأسفانه بسیار کم‌اند انسان‌هایی که در مقابل تجارب دیگران و استفاده از نتایج تلخ و شیرین آنها خاضع باشند و بدون هیچ مقاومتی به این درس‌های مفید تاریخ تن دردهند. با اینکه به تجربه ثابت شده است که آزموده را آزمودن خطاست.

چشم باز و قلبی بصیر و عقلی سلیم می‌طلبد که عبرت‌ها را مدنظر قرار دهد و از تجربه‌های تلخ تاریخ به نیکی بهره برد و زندگی خود را با استفاده از این درس‌ها به خوبی بنا کند.

با ارائه دو قصه زیر درباره فواید استفاده از تجارب گذشتگان و بهره‌مندی از علل و عوامل شکست و پیروزی آنان در ابعاد مهم زندگی با دانش‌آموزان بحث و گفتگویی را به عمل آورید.

### کودکی که ناگهان بزرگ شد

امروز صبح اتفاقی افتاد که همه ما تعجب کردیم. آموزگارمان فرهاد را صدا زد و چند بار به او گفت: آفرین! آفرین! آفرین، پسر!

فرهاد، از اول سال تا امروز، بدترین شاگرد کلاس ما بود. هیچ وقت درس‌هایش را حاضر نمی‌کرد. ولی امروز، ناگهان، عوض شده بود. از فارسی و علوم و حساب سه نایبست گرفته بود. برای همین بود که آموزگارمان به او آفرین می‌گفت. فرهاد خوشحال بود و ما هم، از تعجب، همه به هم نگاه می‌کردیم. زنگ تفریح را زدند. برای ما، که فرهاد را خوب می‌شناسیم، هیچ تفریحی بیشتر از این لذت نداشت که ببینیم چه چیزی فرهاد را این قدر عوض کرده است. ایستادیم تا فرهاد از کلاس بیرون آمد. دنبالش به راه افتادیم. رفتیم توی حیاط مدرسه و زیر یکی از درخت‌ها نشستیم. همه‌مان دور فرهاد جمع شده بودیم.

پشت سر هم از او می‌پرسیدیم: فرهاد، راستش را بگو! چه شده است؟ چطور شد که تو ناگهان درسخوان شدی؟ فرهاد نگاهی به همه ما انداخت. لبخندی زد و گفت: آخر، چند شب پیش خوابی دیدم. همین خواب بود که مرا عوض کرد. گفتم: بگو ببینم، چه خوابی دیدی؟

گفت: خواب دیدم که بعد از ظهر است، هوا گرم است، توی کلاس نشسته‌ام، حساب داریم، آموزگار مسأله‌ای روی تخته سیاه نوشته است، همه شما دارید مسأله را توی دفترتان حل می‌کنید، ولی من، هرچه فکر می‌کنم، نمی‌توانم مسأله را حل کنم، خیلی ناراحت هستم، هیچ دلم نمی‌خواهد توی کلاس بمانم، هیچ دلم نمی‌خواهد مسأله حل کنم، سرم را روی دفترم گذاشته‌ام، چشم‌هایم سنگین شده است، خوابم گرفته است، دارم به درختی که کنار پنجره کلاس است نگاه می‌کنم، به لانه پرنده‌ای که بالای این درخت است خیره شده‌ام، صدای پرنده را می‌شنوم، پرنده دارد با جوجه‌هایش حرف می‌زند، به یکی از آنها می‌گوید: اگر می‌خواهی یاد بگیری که پرواز کنی، باید بال‌هایت را از هم باز کنی، خوب نگاه کن! این جور! اگر می‌خواهی سالم بمانی، باید راه دانه پیدا کردن را یاد بگیری، اگر می‌خواهی زنده بمانی، باید یاد بگیری که چه کار کنی تا گربه تو را نگیرد، باید یاد بگیری که کجا بنشینی که بچه‌های بدی، مثل فرهاد، به تو سنگ نزنند یا تو را نگیرند... پرنده همین طور حرف می‌زد و حرف می‌زد، ولی جوجه‌اش هیچ به حرف‌های او گوش نمی‌کرد، وقتی هم که حرف‌های مادر تمام شد، جوجه گفت: نه، نه، این کارها خیلی سخت است، من دلم نمی‌خواهد چیزی یاد بگیرم، فقط دلم می‌خواهد همین جا بخوابم.

مادر گفت: خوب، اگر نمی‌خواهی این چیزها را یاد بگیری، نمی‌توانی زنده بمانی، به آن گربه نگاه کن، ببین چطور دارد به بچه‌اش شکار کردن یاد می‌دهد! پرنده راست می‌گفت، من هم به طرف دیگر حیاط نگاه کردم، دیدم که بچه‌گره‌ای زیر درختی خوابیده است، مادرش جلو او ایستاده بود و داشت به او یاد می‌داد که چطور گنجشک‌ها را شکار کند، گربه به بچه‌اش می‌گفت: اگر می‌خواهی غذایی به دست بیاوری و بخوری، باید راه پیدا کردن غذا را یاد بگیری، باید یاد بگیری که چطور پرنده‌ها را شکار کنی، باید بیشتر از یک ساعت خودت را پشت درختی یا چیزی پنهان کنی، بعد، خیلی آهسته، ولی ناگهان، باید بپری و آن پرنده را شکار کنی، اگر می‌خواهی زنده بمانی، باید یاد بگیری که چه کار کنی تا سگ تو را نگیرد، باید یاد بگیری که چطور از دست بچه‌های بدی، مثل فرهاد، فرار کنی تا تو را با سنگ و چوب نزنند... گربه همین طور حرف می‌زد و حرف می‌زد، ولی بچه‌اش هیچ به حرف‌های او گوش نمی‌کرد، وقتی که حرف‌های مادر تمام شد، بچه گربه گفت: نه، نه، این کارها خیلی سخت است، من دلم نمی‌خواهد چیزی یاد بگیرم، فقط دلم می‌خواهد همین جا بخوابم.

ناگهان خودم را دیدم که توی کلاس، کنار پنجره، نشسته‌ام، صدای آموزگار را می‌شنیدم، می‌گفت: جانوران هم به بچه‌هایشان غذا خوردن، راه رفتن، دویدن و شکار کردن یاد می‌دهند.

بچه‌های جانوران خیلی زود این کارها را یاد می‌گیرند و می‌روند و برای خودشان زندگی می‌کنند. آنها دیگر احتیاجی ندارند که چیزهای دیگری از پدر و مادرشان یاد بگیرند. ولی آدم همیشه باید یاد بگیرد. آدم، از وقتی که به دنیا می‌آید تا هر وقت که زنده است، باید چیزهای تازه‌ای یاد بگیرد تا بتواند بهتر زندگی کند. برای همین است که بچه‌ها را به مدرسه می‌فرستند. شما غذا خوردن، راه رفتن، دویدن، پاکیزه بودن و خیلی چیزهای دیگر را در خانه یاد گرفته‌اید. در مدرسه هم خواندن و نوشتن و حساب کردن یاد نمی‌گیرند، برای اینکه آنها احتیاجی ندارند که این چیزها را یاد بگیرند. ولی شما احتیاج دارید. شما باید خیلی چیزهای دیگر هم یاد بگیرید تا بتوانید بهتر زندگی کنید. باید بتوانید کتاب و مجله بخوانید. باید هر چیز را که می‌خوانید بفهمید. برای همین است که باید هر روز چیزهای تازه‌تری یاد بگیرید. باید هر روز بیشتر بخوانید و بیشتر فکر کنید. نباید فقط به فکر خوردن و خوابیدن و بازی کردن باشید. نباید فکر کنید که یاد گرفتن سخت است. اگر مثل جوجه آن پرنده یا بچه آن گربه باشید، چیزی یاد نمی‌گیرید. کسی که چیزی یاد نگیرد، نمی‌تواند زندگی خوبی داشته باشد. برای یاد گرفتن همین چیزهاست که سال‌ها به مدرسه می‌آیید. به این فرهاد نگاه کنید! ببینید، همین طور روی دفتر حسابش خوابش برده است! شما فکر می‌کنید که فرهاد، با این طور درس خواندن، می‌تواند زندگی خوبی داشته باشد؟

ناگهان از خواب پریدم. کمی فکر کردم. به یاد چیزهایی که در خواب دیده بودم و شنیده بودم افتادم. به یاد این افتادم که از اول سال تا آن وقت فقط خورده بودم و خوابیده بودم و بازی کرده بودم. دیدم که چهار هفته از باز شدن مدرسه‌ها گذشته است و من درسی نخواندم. از همان وقت بود که تصمیم گرفتم شاگرد خوبی باشم. دیدم که اگر درسی را با دقت بخوانم، آن درس را خوب یاد می‌گیرم. دیدم که اگر صورت مسأله را به دقت بخوانم و بیشتر فکر کنم، به آسانی می‌توانم مسأله را حل کنم. حالا خودم هم می‌فهمم که دیگر بزرگ شده‌ام، بزرگ بزرگ! زنگ کلاس را زدند. همه ما به طرف کلاس می‌رفتیم. فرهاد هم با ما بود. ولی او دیگر آن فرهاد همیشگی نبود. بزرگ شده بود، بزرگ بزرگ!

### کلاسی که از راه رسید

در سال‌های پیش در یک دشت سبز و خرم کبوتری با یک موش و یک خرگوش در لانه‌ای زندگی می‌کردند. روزگار آنها در کنار هم با خوشی و خوبی می‌گذشت. این سه دوست صمیمی کارهای خانه را بین خودشان تقسیم کرده بودند. کبوتر از جنگل هیزم می‌آورد. خرگوش

کبوترها هم کارش آوردن آب از رودخانه بود. موش هم در خانه می ماند و آشپزی می کرد. در کنار خانه این سه دوست مهربان، درختی بود که بر بالای آن کلاغی لانه داشت. یک روز صبح وقتی کبوتر مشغول جمع کردن هیزم بود، کلاغ پیش او آمد و سلام کرد. کبوتر هم سلام او را پاسخ داد و آنها با هم مشغول صحبت شدند. در بین حرف هایشان، کلاغ آهی کشید و گفت: «راستی مدت هاست که سراغ ما نمی آیی! البته می دانم که گرفتار هستی. گاهی از بالای درخت می بینم که چقدر به زحمت افتاده ای. به جاهای دور می روی و بارهای سنگین را به خانه می آوری. اینها همه تقصیر خودت است، آخر یک نفر نیست به تو دوست عزیز بگوید چرا خرگوش و موش کارهای سخت را به گردن تو انداخته اند. آنوقت خودشان راحت در خانه استراحت می کنند.»

کبوتر نادان که حرف دیگران را زود باور می کرد از روی سادگی حرف های کلاغ را قبول کرد. کلاغ سیاه و بدجنس هم از اینکه زندگی خوب و خوش آن سه دوست را بهم می ریخت خوشحال بود. کبوتر که متوجه حسادت کلاغ نشده بود لحظه ای به فکر فرو رفت و با خودش گفت: «ای کاش از اول هیزم آوردن را قبول نمی کردم.»

کبوتر همان طور ناراحت و عصبانی به خانه برگشت و با هیچ کس حرف نزد. او رفت و در گوشه ای نشست. لحظه ای بعد، موش که غذا را آماده کرده بود، آن را در ظرفی گذاشت و برای کبوتر آورد؛ اما کبوتر با سردی و بی میلی، غذا را کنار زد و گفت: «چیزی که پخته ای به درد خوردن نمی خورد! من امروز میل به غذا ندارم.» موش و خرگوش با دیدن رفتار کبوتر خیلی ناراحت شدند و گفتند: «خواهش می کنیم بگو چه اتفاقی برایت افتاده است؟ چرا این قدر ناراحت هستی؟ حتماً در بیرون برایت اتفاقی افتاده است! هر چه هست به ما بگو. ما دوستان تو هستیم شاید بتوانیم کمکت کنیم.»

کبوتر در حالی که اشک در چشمانش جمع شده بود گفت: «کار من سخت تر از کارهای شماست. هیزم آوردن مرا خیلی خسته می کند. اگر ممکن است بیایید کارهایمان را عوض کنیم. من دلم می خواهد در خانه بمانم و آشپزی کنم.» خرگوش گفت: «بین دوست عزیز! علت اینکه ما کارهای خانه را به این شکل میان خودمان تقسیم کرده ایم این بوده است که هر کدام از ما در کاری که به عهده گرفته ایم موفق تر از دیگری هستیم و در ضمن با کارهایی که انجام می دهیم خطر کمتری متوجه مان می شود.»

کبوتر که با ناباوری به حرف های خرگوش گوش می کرد، اخم هایش درهم رفت و گفت: «من از فردا می خواهم در خانه بمانم و آشپزی کنم. هیچ کار دیگری هم انجام نمی دهم.» خرگوش و

موش وقتی اصرار کبوتر را دیدند هر دو پذیرفتند که کبوتر کار آسپزی را به عهده بگیرد. کبوتر هم وقتی دید دوستانش پیشنهاد او را قبول کردند، لبخندی زد و خوشحال شد. بعد هر سه دوست دست به گردن هم انداختند و قرار شد که از فردا صبح هر کسی کار دیگری را انجام دهد. صبح زود بود که خرگوش از خواب بیدار شد و یادش آمد که باید برای آوردن هیزم به جنگل برود. وقتی از در بیرون می‌رفت موش را بیدار کرد و گفت: «یادت نرود امروز تو باید از رودخانه آب بیاوری.» مدتی از رفتن موش و خرگوش نگذشته بود که کبوتر هم به آشپزخانه رفت و مشغول پختن غذا شد. نزدیک ظهر بود که موش هم از راه رسید و هر دوی آنها کارهایشان را تمام کردند. بوی غذا در خانه پیچیده بود. همه چیز آماده بود و کبوتر و موش منتظر بودند تا خرگوش از راه برسد و نهار را دور هم بخورند.

مدتی گذشت؛ اما از خرگوش خبری نشد. کبوتر بلند شد و گفت: «تا ما وسایل غذا را آماده کنیم خرگوش عزیز هم از راه خواهد رسید.» موش و کبوتر با هم سفره غذا را چیدند؛ اما هرچه منتظر ماندند خبری از خرگوش نشد. کبوتر که خیلی دلش شور می‌زد به موش گفت: «تو در خانه بمان و مواظب غذا باش. من می‌روم ببینم چرا خرگوش تا به حال نیامده است.»

کبوتر پرواز کرد. مدتی در جنگل به دنبال خرگوش می‌گشت؛ اما هرچه رفت و گشت، او را ندید و ناامید به طرف خانه برگشت که ناگهان چشمش به یک شکارچی افتاد که خرگوش را شکار کرده بود و او را به همراه خودش می‌برد. کبوتر آنقدر ناراحت شده بود که به سختی پرواز می‌کرد، جلوی چشمانش را اشک گرفته بود و نمی‌توانست پرواز کند. ناچار در گوشه‌ای نشست و به فکر فرو رفت. نمی‌دانست چه کار باید بکند. وقتی شکارچی و خرگوش از آنجا دور شدند، کبوتر تصمیم گرفت به خانه برگردد و موش را از اتفاقی که افتاده بود با خبر کند.

زمانی که کبوتر دنبال خرگوش رفته بود، موش در خانه نشسته بود که ناگهان آتش اجاق به هیزم‌های کنار اتاق کشیده شد و چیزی نگذشت که شعله آتش بیشتر شد و همه اتاق را گرفت. موش کوچولوی بیچاره برای آنکه آتش اتاق را خاموش کند، سطلی برداشت و به طرف رودخانه رفت؛ اما زمانی که سطل را پر از آب کرد، زورش به آن نرسید. هر چه سعی می‌کرد موفق نشد سطل را از آب بیرون بکشد، و سرانجام خودش هم در رودخانه افتاد.

مدتی بعد از این اتفاق کبوتر به خانه رسید. وقتی وارد خانه می‌شد با اشک و ناله موش را صدا کرد تا ماجرای شکار شدن خرگوش را برای او تعریف کند؛ اما دید نه موشی هست و نه خانه‌ای. از خانه خاکستر و دودی به جا مانده بود. کبوتر در مانده و افسرده از ناراحتی، خودش را به در و دیوار کوبید و پرهایش را کند. او گریه می‌کرد و ناراحت بود. در عوض کلاغ حسود و بدجنس بالای درخت نشسته بود و از خوشحالی قارقار می‌کرد.

وقتی حال کمیو بهتر شد در گوشه‌ای نشست و در حالی که در فکر فرو رفته بود با خودش گفت: «اگر دوستی و مهربانی خودم و دوستانم را فدای حرف کلاغ حسود نمی‌کردم امروز در کنار دوستانم زندگی خوبی چون گذشته داشتم.» نوشته: مهدی مرادحاصل

شبهه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه  
در این واحد کار از دانش‌آموزان خواسته شده است که خود قصه یا خاطره‌ای را که موجب عبرت خود و دیگران باشد، بنویسند و در صورت توانایی تصویری را برای آن ترسیم نمایند. شما مجری بزرگوار برای بهترین قصه و تصویر جوایزی را تدارک خواهید دید.

شبهه شماره ۳: شعرخوانی  
در چه فکری چنین غم آلوده؟

پیرمردی نشسته در کوچه  
پشت آن در که مثل او پیر است  
آی... مرد نجیب و زحمتکش!  
فکر آن شاعرم که رنج مرا  
خوب فهمیده بود و فرموده:  
«در جوانی به خویش می‌گفتم  
شیر، شیر است گرچه پیر بود  
چونکه پیری رسید دانستم  
پیر، پیر است گرچه شیر بود.»

شعر: سید مصطفی موسوی گرماردی

### جشن عروسک‌ها

وقت تنهایی عروسک‌های من  
بهر قسمت کردن شادی خویش  
مجلس جشنی مهیا می‌کنند  
دست‌های بسته را وا می‌کنند

توی دنیای خوش و شیرینشان  
بیا مسحبت زندگانی می‌کنند  
هیچکس افسرده و دلتنگ نیست  
خنده بر لب‌هایشان بیرنگ نیست

من گرفتم دراتاق کوچکم  
در تمام لحظه‌های زندگانی  
درس خوبی از عروسک‌های خویش  
می‌نشانم خنده بر لب‌های خویش

شعر: نسرین صمصامی

## این لحظه لحظه‌ها

دیروز «شنبه» نیست	دیروز شنبه بود
دیدنی چه زود رفت	بسیار زود زود
یک روز هفتفته را	خواب و خیال پرد
چشمی بهم زدنی	یک روز هفتفته مُرد
شش روز مسانده است	«ایسن نیز بگذرد»
چشمی بهم زنی	یک هفتفته می‌پرد
هر روز ما پر است	از لحظه لحظه‌ها
هر لحظه نیز هست	گسجی گرانبها

شعر: مصطفی رحماندوست

### شیوه شماره ۴: فعالیت گروهی

به منظور اجرای این شیوه اقدامات زیر را انجام دهید:

۱. ابتدا مواردی نظیر نمونه‌های زیر را که در ارتباط با موضوع عبرت آموزی در تاریخ و زندگی اجتماعی است، روی تابلوی کلاس بنویسید:  
- دانش آموزی که برای سرگرمی و لذت بردن از اشیاء محترقه استفاده کرده است و باعث شده تا به خود و دیگران آسیب برسد.  
- کودکی که به توصیه‌های والدین توجه نکرده است و با راه رفتن روی جدول و دیوارهای کم عرض باعث صدمه رساندن به خود می‌شود.  
- دانش آموزی که در حیاط مدرسه با هل دادن ناگهانی دوستان خود باعث آسیب دیدگی آنها می‌شود.  
- افرادی که با تک چرخ زدن با دوچرخه یا موتور مشکلاتی را برای خود و دیگران در جامعه ایجاد می‌کنند.

- شکست لشکر ابرهه در مقابل پرنندگان ابابیل

۲. در این مرحله متناسب با موضوعات مطرح شده دانش آموزان را به ۵ گروه تقسیم کنید و هریک از موضوعات را جهت بحث و بررسی به گروه‌ها بسپارید و از آنها بخواهید با بررسی موضوع گروه خود نتیجه گیری کنند که چه درس‌هایی آموزنده یا تجربیاتی به دست خواهند آورد.

۳. از نماینده هر گروه بخواهید تا نتایج بحث گروه‌های خود را به دانش‌آموزان ارائه دهد و خلاصه آن را روی تابلوی کلاس تحت عنوان تجربیاتی که می‌آموزیم یا درس‌هایی که می‌گیریم یادداشت کند.

۴. با جمع‌بندی نظرات گروه‌ها یا توضیحات تکمیلی خود به دانش‌آموزان کمک کنید تا فهرستی از تجربیاتی که از موضوعات مطرح شده به دست می‌آورید را تهیه کنند.

شيوه شماره ۵: بازديد

در صورت امکان ترتیبی اتخاذ شود تا در طول هفته‌ای که این واحد کار اجرا می‌شود دانش‌آموزان از مراکز بازپروری و یا ندامتگاه‌ها بازدید به عمل آورند و ضمن مشاهده سرنوشت افرادی که به علل مختلف مشکلاتی را برای خود و خانواده‌هایشان ایجاد کرده‌اند با پیامدهای برخی از رفتارهای نامناسب آشنا شوند.

توضیح: به منظور اجرای بهتر این شیوه در هنگام بازدید می‌توان از بعضی از افرادی که در مراکز بازپروری و ندامتگاه‌ها نگهداری می‌شوند خواست تا علت حضور خود در آن مرکز را به دانش‌آموزان توضیح دهند.

شيوه شماره ۶: بحث و گفتگو

به منظور اجرای این شیوه این عبارت نغز که متناسب به لقمان حکیم است را با خطی زیبا روی تابلوی کلاس بنویسید. (ادب از که آموختی از بی‌ادبان) سپس از دانش‌آموزان بخواهید تا برداشت خود را از آن عبارت بیان کنند.

در ادامه بعد از اینکه کلیه دانش‌آموزان یا اکثر آنها نقطه نظرات خود را پیرامون عبارت فوق بیان کردند، با جمع‌بندی نظرات آنان و توضیح مفهوم عبارت سعی کنید دانش‌آموزان را به گونه‌ای ترغیب نمایید تا در زندگی خود به رفتارهای افراد توجه، و بر اساس نتایج هر یک از رفتارها از آنها استفاده کنند. در ضمن مفهوم عبارت فوق جهت راهنمایی آمده است: کارهایی که افراد نادان و بی‌ادب انجام می‌دهند آنها را انجام ندهد و یا استفاده از تجارب نادرست آنها رفتارهای خود را اصلاح می‌کند.

شيوه شماره ۷: پرسش و پاسخ





## برنامه: آراستگی واحد کار (۲۴): استعمال بوی خوش

### مبانی

ارتباط با دیگران و موفقیت در تأثیرگذاری بر مخاطبین در مواردی بین فردی از اهمیت به سزایی برخوردار است. همه انسان‌ها سعی می‌کنند ضمن توفیق در برخوردها مورد لطف و عنایت دیگران نیز قرار گیرند و محبوبیت لازم را کسب کنند. یکی از مواردی که می‌تواند بر فرایند موفقیت‌آمیز ارتباطات تأثیر مثبت بگذارد استعمال بوی خوش است. استفاده از بوی خوش روابط را صمیمانه‌تر، برخوردها را قابل تحمل‌تر و استعمال‌کننده آن را نزد دیگران با شخصیت‌تر جلوه می‌دهد. بدین خاطر اغلب سعی می‌شود هم محیط‌های اجتماعی و مجامع گردهمایی توسط مسؤولین مربوطه معطر شود و هم افراد به‌طور شخصی از موادی که دارای بوی خوش است استفاده کنند.

در کتاب شریف سنن النبی تألیف علامه طباطبایی مطالب جالبی در بخش آداب نظافت و زینت در این مورد آمده است که به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

- در کتاب اصول کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله مشکگدانی بود که پس از هر وضو آن را به دست گرفته، خود را معطر می‌ساخت. در نتیجه چون از خانه بیرون می‌آمد بوی عطر در معبر آن حضرت منتشر می‌شد.

- در کتاب مکارم الاخلاق ذکر شده است: اگر عطری بر آن حضرت تعارف می‌شد، خود را به آن معطر می‌ساخت و می‌فرمود: بوی پاکیزه و حمل کردنش آسان است. چنانچه از معطر ساختن خود با آن عذری داشت، تنها به نهادن سر انگشت خویش بر آن اکتفا می‌کرد. و در ذخیره العباد است: محبوبترین عطرها پیش آن حضرت مشک بود.

- در کتاب اصول کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بیش از آن مقداری که برای خوراک خرج می‌کرد به عطر پول می‌داد.

- شیخ صدوق در «فقیه» گوید: رسول اکرم صلی الله علیه و آله چون روز جمعه فرا می‌رسید و عطر پیدا نمی‌کرد، لباسی را که به زعفران رنگ شده بود می‌خواست و بر آن آب می‌پاشید. سپس آن را به دست و صورت خود می‌مالید.  
- در کافی از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: چون روز عید فطر، برای رسول خدا صلی الله علیه و آله عطر می‌آوردند. اول به زنان خود می‌داد.

- در همان کتاب از «سکن» خز فروش روایت شده است: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود بر هر مکلفی لازم است که در هر جمعه شارب و ناخن خود را چیده و مقداری عطر استعمال کند و بعد فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون جمعه می‌رسید و عطر پیدا نمی‌کرد، بعضی از چارقدهای زنان خود را گرفته و با آب تر می‌کرد و به صورت خود می‌گذاشت و به این وسیله خود را معطر می‌کرد.

- غزالی در کتاب «احیاء العلوم» آنجا که اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌شمرد می‌گوید: آن حضرت عطریات را دوست داشت و از بوهای مکرر بدش می‌آمد.

- در کتاب کافی از حضرت امام علی علیه السلام روایت شده که فرمود: عطر به شارب زدن، از اخلاق پیامبران و احترام به «کرام الکاتبین» است.

از آنجا که انسان کریم حاضر نیست به هیچ نحو اطرافیان را از خود رنجیده خاطر سازد و به انجای گوناگون سعی دارد آنان را از خود خشنود سازد، لذا استعمال بوی خوش موجب می‌شود اولاً بوهای بد بدن به مخاطبین نرسد و ثانیاً با متصاعد شدن بوی خوش اسباب راحتی و التذاذ حس شامه آنان را فراهم آورد.

هدف

تقویت انگیزه استعمال بوی خوش در مواقع مجاز.

آزمون

دانش‌آموز در موقعیت‌های مجاز بخصوص هنگام عبادت بوی خوش استعمال می‌کند.

ارتباط انسان‌ها و تعامل آنها با همدیگر به زندگی معنی می‌دهد و نیکویی ارتباطات و تعاملات زندگی را زیباتر، گواراتر و لذت بخش‌تر می‌نماید. یکی از عواملی که می‌تواند برخوردها را لطف و صفای بهتری ببخشد استعمال بویی است که برای «خود» و «دیگران» خوشایند باشد، زیرا در این گونه برخوردها طرفین با ارائه هدیه‌ای (بوی خوش) ارزنده به هم ارتباط خود را آغاز می‌کنند؛ که با این شروع مطلوب جای امیدواری است گفتگو و تعامل مطلوبتری در پی باشد.

استعمال بویی خوش در همه ارتباطات توصیه شده است بخصوص در مواقع ارتباط با خداوند کریم. قصه زیر که همین موضوع را دستمایه قرار داده است برای دانش‌آموزان خواننده شود و سپس بحث و گفتگویی در همین زمینه با آنان برگزار گردد.

#### فرشته‌ها می‌آیند

آن روز صبح وقتی مادرم مرا از خواب بیدار کرد، دوست نداشتم چشم‌هایم را باز کنم. مادر شانهم را تکان می‌داد و می‌گفت: «مرضیه جان بیدار شو وقت نماز است.» اسم نماز که آمد یاد فرشته‌هایی افتادم که در خواب دیده بودم. فرشته‌های کوچک و زیبایی که عطر خوش آنها را هنوز احساس می‌کردم. چشم‌هایم را دوباره بستم. مادر با مهربانی گفت: «دخترم! خودت دیشب گفתי مرا برای نماز بیدار کن. تنبلی نکن یک «یا علی» بگو و از جای بلند شو.»

چشم‌هایم را باز کردم و در حالی به مادر نگاه می‌کردم گفتم: «سلام، مادر جان! من تنبلی نمی‌کنم. داشتم خواب فرشته‌های کوچک و زیبایی را می‌دیدم که بال‌های سفیدشان را در آسمان آبی باز کرده بودند. عطر خوش فرشته‌ها در هوا پیچیده بود. من هنوز بوی آنها را احساس می‌کنم.» مادر درحالی که موهای مرا نوازش می‌کرد گفت: «خوش به حالت که خواب فرشته‌ها را دیدهای. پس بلند شو چون فرشته‌ها منتظرند تا ما نمازمان را در وقت خودش بخوانیم.»

از رختخواب بیرون آمدم، وضو گرفتم، وقتی از کنار سجاده مادر بزرگ رد می‌شدم دوباره آن بوی خوش را احساس کردم. نفس‌های عمیق می‌کشیدم و به دنبال عطر خوب فرشته‌ها سرم را در اطراف اتاق می‌گرداندم. «مادر بزرگ که نمازش تمام شده بود لبخندی زد و گفت: «مرضیه جان دنبال چیزی می‌گردی؟»

همان که سرم را به اطراف می‌گرداندم گفتم: «به دنبال بوی خوش فرشته‌ها هستم. همین بوی خوب را من چند دقیقه پیش در خواب خودم احساس می‌کردم.» مادر بزرگ در حالی که با دست به سجاده‌اش اشاره می‌کرد گفت: «این عطر گل یاس نیست که تو در خواب احساس می‌کردی.» با بی‌رحمت به طرف سجاده مادر بزرگ رفتم. شیشه عطر کوچکی توی سجاده بود. آن را برداشتم و در حالی که نفس عمیقی می‌کشیدم گفتم: «چرا، همین عطر بود. عطر فرشته‌ها، مادر بزرگ شما این عطر را از کجا آورده‌اید؟»

مادر بزرگ دست مرا گرفت و در حالی که کنار خودش روی زمین جایی برای من باز می‌کرد گفت: «این عطر خیلی قدیمی است. سال‌های سال است که من آن را در صندوقچه کوچکی که دارم نگه داشتم. عطر یاس است. خدا رحمت کند پدر بزرگت را، یک بار که به مشهد، زیارت امام رضا رفته بودیم این عطر را برای من خرید. من آنقدر بوی آن را دوست داشتم که فقط موقع نماز از آن استفاده می‌کردم. مستحب است که انسان موقع نماز خودش را معطر کند. خدای بزرگ و منان بوی خوش را دوست دارد. حضرت محمد ﷺ و امامان ما هم همیشه بوی خوش داشتند. این عطر را در صندوقچه نگه داشته‌ام، چون یادگار پدر بزرگت است. پدر بزرگت مرد خیلی خوبی بود. من مطمئن هستم که فرشته‌ها هم او را خیلی دوست دارند. پدر بزرگ هم عطر گل یاس را دوست داشت. او وقتی این عطر را به من هدیه کرد، از من خواست فقط آن را موقع نماز استفاده کنم. او می‌گفت: «خانم‌ها نباید وقتی از خانه بیرون می‌روند به خودشان عطر بزنند. اما برای خانواده خودشان و موقع نماز اشکالی ندارد.» من هم حرف پدر بزرگ را هیچ‌گاه فراموش نکرده‌ام.»

حرف مادر بزرگ که تمام شد، شیشه عطر را یک بار دیگر بوئیدم. احساس می‌کردم همه وجودم پر شده بود از عطر خوش یاس. عطر خوش فرشته‌ها با آن بال‌های سفید و زیبایشان، مادر بزرگ نگاهی به من انداخت و گفت: «دوست داری کمی از این عطر به تو بدهم تا وقتی که نماز می‌خوانی یاد پدر بزرگ باشی و برایش فاتحه بخوانی.»

سرم را تکان دادم و گفتم: «اگر این کار را بکنید خیلی خوشحال می‌شوم. این عطر را در سجاده‌ام می‌گذارم تا همیشه بوی خوش فرشته‌ها را احساس کنم. بوی خوش فرشته‌ها حتماً مرا یاد پدر بزرگ می‌اندازد.»

مادر بزرگ لبخندی زد و گفت: «تا دیر نشده نمازت را بخوان. باید شیشه کوچکی تهیه کنی تا من کمی از عطر گل یاس را به تو بدهم. تا خودت هم مثل گل یاس خوشبو شوی.»

شبیوه شماره ۴: تکمیل برگ شکوفه

در این واحد کار از دانش‌آموزان خواسته شده که موارد و مواقع استعمال بوی خوش را با پریشی از پدر و مادر و اطرافیان در برگ شکوفه بنویسند و بگویند در این موارد از چه نوع موادی برای خوشبو کردن استفاده می‌کند.

جمع‌بندی مطالب دانش‌آموزان و ارائه آن به کلاس مطالب خوبی را درباره استعمال بوی خوش به دست خواهد داد.

شبیوه شماره ۳: شعرخوانی

یک سبد خنده

دوست دارم که پر از گل بشوم  
مثل یک باغ پر از یاس سفید  
پر شوم از چمن و سبزه و گل  
خم شود روی سرم شاخه بید

گاه گاهی که نسیمی سبک از  
گوشه باغ دلّم می‌گذرد  
یک سبد خنده به دستش بدهم  
هر کجا می‌رود آن را ببرد

ببرد خنده گل‌های مرا  
سر راهش بدهد، دست به دست  
پر کند از گل و از خنده گل  
خانه‌ای را که پر از غم شده است

دوست دارم همه را باغ کنم  
عطر گل پخش کنم توی هوا  
غصه را پرپر و پژمرده کنم  
گل لبخند بکارم همه جا

شعر: افسانه شعبان نژاد

## راز بهار

شعر: یحیی علوی فرد

باغ ما، روح لطیفی دارد  
پوی گل از نفسش می بارد  
دل پروانه و سنجاقک را  
از خودش هیچ نمی آزارد  
سال ها راز بهاران را او  
در دلش سبز نگه می دارد  
هر کسی که دل خود را چون گل  
در دل روشن او بگذارد  
یک سبد عطر و بهار و شبنم  
از دل باغچه برمی دارد  
شعر از: سید سعید هاشمی

شعر: یحیی علوی فرد

یک باغچه گل  
در خانه ما زهرا  
یک باغچه گل دارد  
هر روز گلی زیبا  
در باغچه می کارد  
امروز دو پروانه  
گل های قشنگ یاس  
شب بو و گل میخک  
یک عالمه گل دارد  
این باغچه کوچک  
در باغچه می رقصد  
هر شاخه گل با باد  
پروانه به جای گل  
یک بوسه به زهرا داد

شعر: یحیی علوی فرد

شیوه شماره ۴: دادن هدیه

به منظور اجرای این شیوه پیشنهاد می شود با همانگی مدیریت مدرسه و اولیای دانش آموزان ترتیبی اتخاذ شود تا یک ماده خوشبو کننده نظیر عطر به تعداد دانش آموزان

کلاس خریداری شود و در یکی از روزهای اجرای این واحد توسط مدیر مدرسه به دانش‌آموزان اهداء شود.

#### شپوه شماره ۵: خوشبو کردن دانش‌آموزان

دانش‌آموزان را به تعداد روزهای اجرای این واحد کار (۶ روز هفته) گروه‌بندی کنید و از هر گروه بخواهید در روزهای مشخص شده با استفاده از عطری که به عنوان هدیه دریافت داشته‌اند سایر همکلاسی‌های خود را خوشبو کنند.

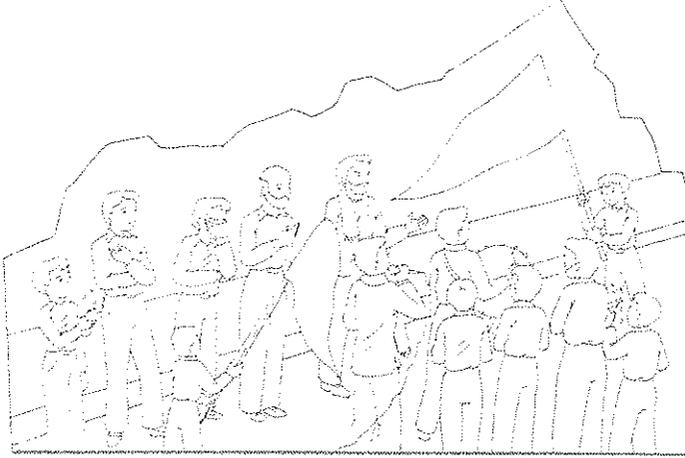
#### شپوه شماره ۶: خوشبو کردن نمازگزاران

با هماهنگی مدیریت مدرسه ترتیبی اتخاذ شود تا تعداد مناسبی گلاب خریداری شود و در اختیار دانش‌آموزان کلاس قرار گیرد تا هر روز یک گروه هنگام نماز دانش‌آموزان نمازگزار را خوشبو کنند.



## برگ شکوفه واحد کار ۲۴

دانش آموزان عزیز ضمن رنگ آمیزی تصویر زیر با کمک اولیا و بزرگترها موارد دیگری که در دین اسلام توصیه به استفاده از بوی خوش شده است را در محل تعیین شده بنویسند. و ماده‌های خوشبوکننده‌ای که می‌توان به وسیله آنها خود و دیگران را معطر کرد ذکر کنند.



الف. ذکر مواردی که در آنها از بوی خوش استفاده می‌شود:

- ۱.
- ۲.
- ۳.

ب. ماده‌های خوشبوکننده:

- ۱.
- ۲.
- ۳.



## برنامه: مشارکت واحد کار (۲۵): تحمل عقاید دیگران

### مبانی

استبداد یعنی تحمیل کردن. گاه حکومت استبدادی است یعنی حکومت سعی می‌کند خواسته‌های خود را به مردم تحمیل کند و گاهی هم استبداد فکری وجود دارد یعنی فردی تلاش می‌کند فکر و عقیده خود را به کرسی بنشاند. او بدون اینکه فکر و اندیشه خود را به نظرات و آرای دیگران ارتباط دهد و سستی و قوت آن را به دست آورد، می‌کوشد با سماجت و قلندری عقیده و اندیشه خود را بر دیگران تحمیل کند، چنین شخصی مستبد فکری است و تحمل عقاید دیگران را ندارد.

بدیهی است هر فردی گرچه «دانشمند و دانا» باشد از نظر فکر و عقل محدودیتی دارد. بوعلی سینا که جزو نوابع در فلسفه و طب در تاریخ است در پایان کتاب شفای خود به عجز و ناتوانی خود اقرار می‌کند و می‌گوید هر انسانی در معرض سهو و نسیان قرار دارد و همه انسان‌ها جز پیامبران و معصومین در معرض اشتباه و خطا بوده و نیازمند نقد فکری هستند. به نظر می‌رسد که افکار و آرای انسان‌ها دارای بلوغ است، منتهی این بلوغ زمانی حاصل می‌شود که افکار هر فردی با افکار دیگران برخورد داشته باشد. روشن است در برخورد افکار با یکدیگر نکات برجسته‌ای از آرای ضعیف و انحرافی مشخص خواهد شد. فکری که پس از مشاوره و تبادل افکار تحقق می‌یابد، فکری است که به دوره بلوغ رسیده است. چنین فکر و اندیشه‌ای قابل اعتماد است و این زمانی حاصل می‌شود که فرد بتواند تواضع اندیشه‌ای داشته باشد و در مجالس و محافل فکری زانوی شاگردی و ادب به زمین بزند و با تحمل عقاید دیگران درباره فکر و رأی و عمل خویش آن را در معرض انتقاد دیگران قرار دهد و خوشه‌ها و

میوه‌های گرانقدر دیگران را با صبر و حوصله برای خود بچیند و آن را مانند اندوخته‌ای گرانبها برای نقاط ضعف و قوت اندیشه خود نگه دارد.

پیامبر اسلام ﷺ با اینکه عقل کل بود با همه اینها خداوند به او چنین دستور می‌دهد: و شَاوَرَهُمْ فِي الْأُمْرِ

یعنی با آنان (امت و دوستان خود) مشورت بنما؛ وقتی حضرت رسول اکرم که در منتهی درجه عقلانیت حضور دارند به او پیشنهاد می‌شود که باید با دیگران شور و تبادل نظر کند، پس به طریق اولی برای انسان‌های دیگر ضرورت بیشتری در این امر پیدا خواهد شد.

درباره مشورت در کتاب مفردات راغب آمده است:

الْمَشُورَةُ اسْتِخْرَاجُ الرَّأْيِ بِمُرَاجَعَةِ الْبَعْضِ إِلَى الْبَعْضِ

یعنی مشورت عبارت است از مراجعه به مردم برای بدست آوردن و استخراج رأی و فکر صحیح. در این کتاب کلمه استخراج به بهترین وجه انتخاب شده است؛ زیرا برای رسیدن به رأی و اندیشه استوار باید تلاش و کوشش کرد، باید فکر را به کار انداخت، باید با دیگران به گفتگو نشست و از فکر و اندیشه آنان الهام و بهره گرفت. بدیهی است، طی کردن همه این مراحل نیازمند تلاش و کوشش است و همانطور که انسان‌ها با تلاش و کوشش معادن را استخراج می‌کنند، همینطور هم افکار پخته و ارزشمند بدون رنج و زحمت به دست نخواهد آمد، سرمایه این کار همانطور که گفته شد تحمل افکار و عقاید دیگران است.

قرآن مجید که کتاب استدلال و منطق کامل است افراد مؤمن و بندگان خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

فَيَسِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمْعُونَ الْقَوْلَ وَ يَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

ای پیامبر بندگانی را بشارت ده که سخنان را می‌شنوند و از بهترین آنها اطاعت می‌کنند و این بشارت الهی جز با تحمل قول‌های متفاوت دیگران حاصل نمی‌شود. درحالی که ممکن است تعداد زیادی از آنها در راستای نیاز حال و موضوع بحث افراد نباشد.

#### اهداف

۱. تقویت روحیه تحمل عقاید دیگران.
۲. پرهیز از حقیقت‌پنداری انحصاری استنباط خویش.

۱. دانش آموز در مقابل عقاید دیگران خویشتنداری نشان می دهد.
۲. دانش آموز حق و حقیقت را در انحصار فهم خود نمی داند.

### شیوه ها

#### شیوه شماره ۱: قصه گویی

راه حصول افکار صواب صیقل خوردن آن با آرای صاحب نظران و نقد منتقدان است و کسی می تواند به اندیشه های بهینه و مؤثر دست یابد که بتواند در مقابل بارش فکری دیگران تاب آورد و اظهار نظرهای متفاوت آنان را تحمل کند.

قصه زیر نمونه ای از تحمل افکار دیگران در دوران زندگی امام صادق علیه السلام است. با تعریف آن برای دانش آموزان بحث و گفتگویی در مورد مزایای تحمل آرای دیگران با آنان داشته باشید.

#### یاران صبور باشید!

روزی عده ای از دوستان و پیروان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به حضور ایشان رفتند و پرسیدند: «ای فرزند رسول خدا! ما در زمان حیات پدرتان مشکلات و مسایلی برایمان پیش آمد که از ایشان می پرسیدیم. در زمان شما هم پاسخ های کافی و کاملی از شما دریافت می کنیم. اکنون سؤال ما این است که شما داناتر و عالم تر هستید یا پدرتان؟»

حضرت پس از شنیدن سؤال آنها فرمودند: «پدرم از من داناتر بود؛ اما اکنون علم پدرم پیش من است.» در همان ایام بود که مردی حيله گر و شیاد ادعای خدایی کرد و گفت: «اگر خداوند موجودات را خلق می کند، من هم آفریننده و خالق هستم.»

مردم زودباور و نادان هم دور او جمع می شدند تا کارهایش را تماشا کنند.

مرد شیاد در یک ظرف، آب را با خاک و لجن مخلوط می کرد. پس از چند روز، تعدادی کرم در میان ظرف ظاهر می شد. آن وقت کرم ها را به مردم ساده دل نشان می داد و می گفت: «نگاه کنید! خداوند در طول نه ماه در شکم مادر نوزادی را خلق می کند؛ اما من در طول چند روز می توانم چنین موجوداتی خلق کنم.»

یاران امام جعفر صادق علیه السلام که بسیار ناراحت بودند پیش حضرت آمدند. امام برای آنکه آنها را آرام کند و به آنها بفهماند که تحمل شنیدن عقاید دیگران اگر با آرامش همراه باشد نتیجه

بهتری بدنبال خواهد داشت. به آنها فرمود: «از آن مردی که چنین ادعایی می‌کند پرسید چند جانور تا به حال خلق کرده است و آیا این موجودات دستورات او را اجرا می‌کنند یا نه؟»  
یاران امام این سؤالات را از مرد شیاد پرسیدند. او که از تعداد کرم‌ها اطلاعی نداشت، پاسخ داد: «این چه سؤالی است؟ اصلاً شما چه کار دارید که من تا به حال چند کرم آفریدم؟»  
مردمی که آنجا ایستاده بودند با تمسخر به او گفتند: «پس تو چه آفریننده‌ای هستی که خودت هنوز تعداد موجوداتی را که خلق کردی نمی‌دانی!»

یاران امام پرسیدند: «حالا به سؤال دومی که از تو می‌پرسم پاسخ بده. آیا می‌توانی به این موجودات کوچکی که خلق کرده‌ای، دستور بدهی که از ظرف بیرون بیایند؟» مرد شیاد که از سؤال آنها درمانده شده بود درحالی که صدایش می‌لرزید گفت: «مگر حرکت آنها باید دست من باشد؟! من فقط آنها را خلق کردم. آنها به اختیار خودشان هستند و به دستورات من عمل نمی‌کنند.»  
مردم بعد از شنیدن حرف‌های بی‌اساس مرد شیاد، متوجه شدند که او فرد خبیله‌گری است که ادعای خدایی دارد. درس دیگری که آنها آموختند این بود که برای رد نظرات و عقاید دیگران باید با تحمل و آرامش سخن گفت نه با جنجال و پرخاشگری.

«مفضل» یکی دیگر از شاگردان امام می‌گوید: «روزی در مسجد مدینه چشمم به یکی از سالمان «دهری» افتاد (دهری یعنی کسی که منکر وجود خداست) او که دارای افکاری کفرآمیز بود، سعی می‌کرد با دلیل و استدلال برای شاگردانش ثابت کند که خدا وجود ندارد. مدتی صبر کردم اما دیگر طاقتم تمام شد. تحمل عقاید کفرآمیز او برایم خیلی سخت بود. چون از حرف‌های او خونم به جوش آمده بود. جلو رفتم و فریاد زدم: «چه می‌گویی ای دشمن خدا! تو کفر می‌گویی و منکر وجود خدای متعال می‌شوی! شرم کن و از این سخن دست بردار.»  
مرد دهری که شاگردانش دور او را گرفته بودند از جایش بلند شد و گفت: «مگر تو اهل بحث نیستی؟! اگر دلیل و استدلال تو قوی‌تر است. آن را بیان کن. چرا به جای بحث و گفتگو فریاد می‌زنی و با خشم با من سخن می‌گویی؟ مگر تو شاگرد جعفرین محمد نیستی؟ او با ما اینگونه رفتار نمی‌کند. بلکه مدت‌ها کنار ما می‌نشیند و با حوصله به حرف‌هایمان گوش می‌کند. او بسیار صبور و پرطاقت است و با کسانی که افکاری مخالف نظر او دارند به مدارا رفتار می‌کند. من به یاد ندارم که او کسی را از گفتن و شنیدن منع کند. او همیشه با دلیل و برهان سخنان مخالف را پاسخ می‌دهد. تو اگر شاگرد آن حضرت هستی باید تحمل خودت را در شنیدن عقاید دیگران بالا ببری.» مفضل می‌گوید: «بعد از شنیدن حرف‌های مرد دهری به فکر

فرو رفتیم و رفتار خوب امام جعفر صادق علیه السلام را در ذهنم مجسم کردم. از آن روز به بعد تصمیم گرفتم گفتار و رفتار او را بیشتر از گذشته نمونه و سرمشق خود قرار دهم.

شبیوه شماره ۲: تکمیل برگ شکوفه

در برگ شکوفه این واحد کار دو تصویر متضاد درباره این موضوع آمده است که در یکی فردی برگرفته‌های دیگران اعتراض دارد و در دیگری با آرامش به گفته‌های آنان گوش می‌دهد. از دانش‌آموزان بخواهید ضمن رنگ آمیزی این دو تصویر نظرات خود را درباره این دو صحنه ارائه دهند.

شبیوه شماره ۳: شعرخوانی

### حسرت ماه

در شبی ساکت و خیال انگیز من چسرا غصه‌دار و غمگینم	ناگهان ماه از زمین پرسید: و تو سرشاری از نشاط و امید
من چسرا خالی از نسیم و گلم من پسر از حسرت پرستویم	و تو لبریز از طسراوت آب تو پسر از لحظه‌های تازه و ناب
همه مهمان دست‌های توانند در تو جاری‌ست آسمان و زمان	چشمه و باغ و کوه و دشت و چمن همه بسیگانه‌اند با دل من
زندگی در تو هست و در من نیست تو پسر از تیک تاک و شرشر عشق	دل من از حسرت «زندگی» خالی‌ست واژدای جز «سکوت» در من نیست
در جسواب سسؤال ماه، زمین من حجابی به نام «جو» دارم	گسفت با صهربانی و لبخند: شده بسختم از این حجاب، بلند

شعر: نسرین صمصامی

#### شیوه شماره ۴: بحث و گفتگو

به منظور اجرای این شیوه ابتدا موضوعی را در کلاس جهت تصمیم‌گیری مطرح کنید. به عنوان مثال: بچه‌ها نظر شما در مورد انجام یک مسابقه فوتبال دوستانه در ۲۰ دقیقه آخر کلاس ریاضی چیست؟ لازم است قبل از طرح این موضوع از قبل با دو نفر از دانش‌آموزان هماهنگ شود تا آنان برخلاف نظرات همکلاسی‌های خود با ذکر دلایلی اظهار نظر کنند. برای مثال اگر دانش‌آموزان با برگزاری مسابقه فوتبال موافق باشند این دو نفر نظر مخالف می‌دهند، با دلایلی نظیر: درس مهم‌تر است، از درس عقب می‌مانیم، امتحانات نزدیک است، زنگ ورزش برای بازی فوتبال کفایت می‌کند و غیره...

بعد از اینکه بحث و گفتگو بین دانش‌آموزان موافق و مخالف ادامه پیدا کرد در زمان مناسب شما آموزگار محترم وارد صحنه شوید و هدایت بحث را به عهده بگیرید، به طوری که با اشاره به مواردی نظیر موارد زیر دانش‌آموزان را به تحمل عقاید دیگران ترغیب کنید:

۱. بچه‌های عزیز توجه داشته باشید که هر کس دارای نظر و عقیده‌ای است، و صرف نظر از درست یا غلط بودن نظر و اندیشه افراد باید به آنها احترام گذاشت و با ذکر دلایل منطقی با نظرها و عقاید دیگران برخورد کنیم. با این توضیح بچه‌های عزیز به این سؤال پاسخ دهید آیا دوستان شما برای عقاید خود دلایلی هم دارند. بهتر است با کمک همدیگر دلایل را بررسی کنیم.

۲. پس از بررسی نقطه نظرات مخالفین و موافقین به عنوان داور به نوعی بحث را خاتمه دهید که دو دانش‌آموز مخالف بازی هم قانع شوند.

سپس از دانش‌آموزان بخواهید نظرات همدیگر و اینکه قدرت تحمل عقاید یکدیگر را داشتند و سرانجام با دلایل منطقی نظرات همدیگر را پذیرفتند تقدیر و تشکر به عمل آورید.

#### شیوه شماره ۵: بحث گروهی

به منظور اجرای این شیوه دانش‌آموزان را در کلاس به گروه‌های مناسب (دلخواه) تقسیم کنید. سپس موضوعات زیر را جهت بررسی در اختیار گروه‌ها قرار دهید. و از آنها بخواهید ضمن بررسی دقیق موضوع، حاصل بحث و گفتگوی خود را به کلاس عرضه کنند. بهتر است خلاصه نظرات دو گروه در دو ستون جداگانه در روی تابلوی کلاس نوشته شود.

الف. ویژگی‌های مدرسه‌ای که در آن به نظر و عقاید منطقی دانش‌آموزان اهمیت می‌دهند.

تذکره: سعی کنید دانش‌آموزان به گونه‌ای هدایت شوند تا به ویژگی‌هایی نظیر ویژگی‌ها زیر اشاره کنند:

۱. دانش‌آموزان برای دبیران و آموزگاران و مسئولین مدرسه احترام قائلند.
  ۲. معلمین و مسئولین مدرسه برای دانش‌آموزان احترام قائلند.
  ۳. دانش‌آموزان با علاقه در برنامه‌های مدرسه شرکت می‌کنند.
  ۴. در مدرسه احساس آرامش وجود دارد.
  ۵. دانش‌آموزان به راحتی می‌توانند اظهار نظر کنند.
  ۶. در مقابل مسائل مدرسه خود را مسئول احساس می‌کنند.
- و.....

ب. ویژگی‌های مدرسه‌ای که در آن به عقاید منطقی دانش‌آموزان توجهی نشده یا کم توجهی می‌شود.

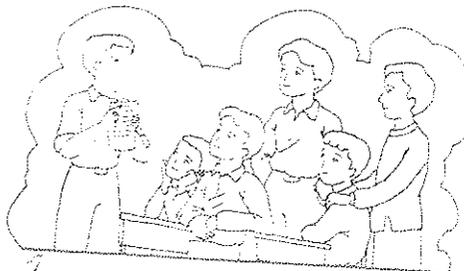
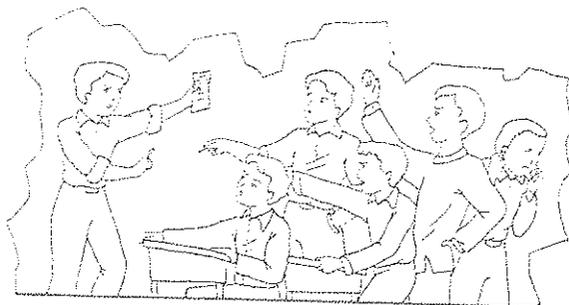
۱. دانش‌آموزان در حاشیه قرار داشته و منزوی هستند.
۲. احساس حقارت و بی‌ارزشی می‌کنند.
۳. انگیزه‌هایی برای شرکت در برنامه‌های مدرسه ندارند.
۴. در بحث‌های کلاسی شرکت نمی‌کنند.
۵. در مقابل مقررات مدرسه مقاومت می‌کنند.
۶. در این مدرسه احترام متقابل پایین است.

در پایان ذکر کنید که زندگی اجتماعی نیازمند همفکری و تحمل عقاید همدیگر است، همان‌طوری‌که در سیرد پیامبران و ائمه معصومین شاهد نمونه‌های زیادی هستیم که برای عقاید و افکار و اندیشه دیگران ارزش قائل می‌شوند و از تجربه‌های دیگران استفاده می‌کنند. برای مثال، پذیرش پیشنهاد سلمان فارسی جهت حفر خندقی در جنگ احزاب و پذیرش نظرات عده‌ای از جوانان در جنگ احد. حتی بعد از تشکیل حکومت اسلامی برای احترام به حقوق اقلیت‌ها و افراد غیر مسلمان نمونه‌های زیادی وجود دارد که بیانگر احترام و ارزشی است که پیامبر اسلام برای آراء و عقاید دیگران صرف نظر از درست یا غلط بودن آن قائل بود.



## برگ شکوفه واحد کار ۲۵

دانش‌آموزان عزیز ابتدا تصاویر زیر را رنگ آمیزی کنید و سپس استنباط خود را از هر یک از تصاویر زیر در محل تعیین شده بنویسید.





## رهنمودهای لازم جهت برگزاری مراسم جشن اختتامیه

از جمله اقداماتی که جهت تحقق اهداف برنامه واحد کار پرورشی دوره ابتدایی (طرح کرامت) به اجرا در می‌آید برگزاری مراسم جشن اختتامیه است. لازم است موارد زیر در اجرای این مراسم مدنظر قرار گیرد:

۱. زمان اجرای این مراسم نیمه دوم اردیبهشت و پس از اجرای آخرین واحد کار است.  
۲. این مراسم با شرکت کلیه دست‌اندرکاران اجرای طرح، دانش‌آموزان و اولیای آنان برگزار شود.

تذکره: حتی‌المقدور مسئولینی از منطقه در مراسم برپاشد؛ از سوی مدرسه شرکت فرمایند.  
۳. سعی شود در محتوای مراسم موارد زیر لحاظ شود.

۳/۱. ارائه گزارش اقدامات انجام شده در ارتباط با طرح در مدرسه.

۳/۲. سخنرانی پیرامون اهداف و محتوای برنامه.

۳/۳. اجرای برنامه‌های شاد و جذاب از سوی دانش‌آموزان (نمایش، سرود، دکلمه و...)

در مراسم.

۳/۴. تشکیل نمایشگاهی از فعالیت‌های عملی دانش‌آموزان در ارتباط با برنامه در محل

برگزاری مراسم.

۳/۵. تقدیر و تشکر از خدمات و زحمات کلیه دست‌اندرکاران اجرایی برنامه در مدرسه

بخصوص مجریان.

۳/۶. انتخاب دانش‌آموزان برتر بر اساس ملاک‌های پیشنهادی زیر و اهدای هدایا به آنان

با همکاری و مساعدت اولیاء در این مراسم.

الف. نحوه انعکاس محتوای برنامه‌ها در دفتر شکوفه‌ها.

ب. پذیرش مسؤولیت‌های فردی در ارتباط با اهداف هر واحد کار.

ج. مشارکت در فعالیت‌های گروهی (سرود، نمایش، روزنامه‌دیواری و...)

د. ساختن وسایل ابتکاری در ارتباط با اهداف واحد کار.

ه. انجام تکالیف در ارتباط با اهداف هر واحد کار.

و. مشارکت در روش بحث و گفتگو در ارتباط با اهداف هر واحد کار.

مجریان می‌توانند ملاک‌های دیگری را به این لیست اضافه کنند.

تذکره: از هر کلاس یک نفر دانش‌آموز با انتخاب مجریان و با عنایت به ملاک‌های

پیشنهادی ارائه شده جهت شرکت در مراسم اختتامیه منطقه معرفی شود.

۴. ارسال گزارشی از اجرای برنامه به منطقه پس از اجرای مراسم.

۵. برگزاری جشن اختتامیه در منطقه با حضور آموزگاران برتر و دانش‌آموزان نمونه به

همراه اولیای آنها.

## دستورالعمل انتخاب مجریان برتر واحدهای کار پرورشی دوره ابتدایی (طرح کرامت)

### اهداف

۱. افزایش انگیزه در مجریان برای ادامه اجرای بهینه طرح.
۲. ایجاد روحیه رقابت سالم و سازنده در بین مجریان.
۳. تشویق و تقدیر مجریان برتر.

### تمهیدات اجرایی

#### ۱. وظایف مسوول پیگیری طرح در استان

- ایجاد تغییرات لازم در فرم ارزیابی عملکرد مجریان با توجه به ملاحظات زیر:
  - ۱/۱/۱. ملاک‌هایی که برای ارزیابی عملکرد مجریان در فرم مربوطه در نظر گرفته شده است پیشنهادی بوده و کارشناسان محترم استان چنانچه ملاک‌های دیگری را متناسب با وضعیت اجرایی آن استان مدنظر دارند می‌توانند تغییرات لازم را در این فرم به‌وجود آورند.
  - ۱/۱/۲. متناسب با اهمیت هر یک از ملاک‌های ردیف‌های ۱۳ گانه فرم مربوطه، امتیازاتی به آنها اختصاص داده شود.
  - ۱/۲. توجیه کاردانان مناطق.
  - ۱/۳. تعیین سهمیه مجریان برتر مناطق با عنایت به تعداد مدارس مجری.
  - ۱/۴. ارسال دستورالعمل تنظیم‌شده به مناطق و نظارت بر حسن اجرای آن.

- ۱/۵. تشویق مجریان برتر به نحو ممکن (اعم از کاردان، مدیر، آموزگار).
- ۱/۶. انتخاب کاردان یا کاردانان موفق پس از اتمام کار ارزیابی با توجه به فعالیت‌های طول سال در این خصوص.
- تذکره: ملاک‌های انتخاب کاردان موفق با تشخیص کارشناس مسؤول مقاطع تربیتی و مسؤول پیگیری طرح در استان است.
- ۱/۷. ارسال لیست مجریان برتر به دفتر توسعه و برنامه‌ریزی پرورشی تا پایان تیرماه.
- ۱/۸. راهنمایی کلی کاردانان مناطق جهت انتخاب مدیران موفق.
- ۱/۹. ارسال رونوشتی از دستورالعمل ارسالی به مناطق برای دفتر توسعه و برنامه‌ریزی امور پرورشی.

## ۲. وظایف مسؤول پیگیری طرح در منطقه

- ۲/۱. تکثیر فرم ارزیابی به تعداد آموزگاران مجری.
- ۲/۲. تکمیل فرم مربوطه برای مجریان با همفکری و همکاری مدیران مدارس مجری.
- ۲/۳. انتخاب مجریان برتر به تعداد سهمیه تعیین شده از سوی کارشناسی استان از بین مجریان منطقه بر اساس فرم‌های تکمیل شده.
- ۲/۴. انتخاب مدیران موفق بعد از اتمام کار و ارزیابی با توجه به همکاری و فعالیت‌های مدیران در ارتباط با طرح.
- تذکره: تعیین ملاک انتخاب مدیران موفق بر عهده مسؤول پیگیری طرح در منطقه است.
- ۲/۵. ارسال اسامی افراد منتخب به همراه فرم‌های تکمیل شده به استان تا پایان خردادماه.

## راهنمای تکمیل فرم ارزیابی عملکرد مجریان

۱. همانطوریکه در شرح وظایف مسؤول پیگیری طرح در استان آمده است، انجام هرگونه تغییر و اختصاص امتیاز به هر یک از ملاک‌های پیشنهادی در فرم مربوطه به عهده ایشان است. بنابراین قبل از ارسال دستورالعمل به مناطق تابعه لازم است ضمن ایجاد تغییرات احتمالی برای هر یک از فعالیت‌ها امتیازی متناسب با اهمیت آنها در نظر گرفته شود.
- تذکره: برای ردیف‌های ۱ لغایت ۴ طبق وضعیت در نظر گرفته شده (خوب، متوسط، ضعیف) امتیازاتی در ۳ مرحله به‌طور رتبه‌ای و برای سایر ردیف‌ها، امتیازاتی متناسب با اهمیت و سختی فعالیت‌های مورد اشاره در نظر گرفته شود.

۲. برای اختصاص امتیاز به ردیف‌های ۱۳ گانه با استناد به دفتر شکوفه‌های دانش‌آموزان، برگه‌های شکوفه، فرم گزارش کار هر واحد و بازدیدهای انجام‌شده عمل شود.
۳. جهت اختصاص امتیاز به ردیف ۱ فرم ارزیابی، به روزنامه‌های دیواری تهیه شده، گروه‌های سرود، نمایش‌های اجرا شده و سایر برنامه‌های گروهی انجام‌گرفته در ارتباط با اهداف طرح توجه شود.
۴. جهت اختصاص امتیاز به ردیف شماره ۲ فرم ارزیابی، بر اساس نظر مدیر مدرسه و بازدیدهای انجام شده (در زمینه استفاده چندمنظوره از فضا و امکانات موجود) اقدام شود.
۵. جهت اختصاص امتیاز به ردیف شماره ۳ فرم ارزیابی بر اساس نظر مدیر مدرسه و با توجه به مواردی از قبیل گشاده‌رویی، مهربانی، به‌کارگیری رفتار محبت‌آمیز، دوری از تنبیه و رفتارهای توهین‌آمیز، دوری از الفاظ زشت و... عمل شود.
۶. منظور از تعداد روش‌ها در ردیف ۹ فرم ارزیابی همان روش‌های پیشنهادی مندرج در کتاب برنامه واحد کار پرورشی است.
۷. منظور از روش‌های ابتکاری در ردیف ۱۰ فرم ارزیابی روش‌هایی است که در کتاب برنامه واحد کار پرورشی نیامده است.
۸. برای اختصاص امتیاز به ردیف ۱۳ فرم ارزیابی بر اساس نظر مدیر با توجه به استفاده مطلوب از امکانات موجود در اجرای طرح امتیازی در نظر گرفته شود.
۹. امتیاز ردیف‌های ۵ الی ۱۳ از حاصل ضرب تعداد فعالیت‌های اجرا شده در امتیاز در نظر گرفته شده به‌دست می‌آید.

فرم ارزیابی عملکرد همکاران واحد کار و پرورشی دوره ابتدایی (طرح کرامت)

امتیازات کسبه شده	استان	دبستان	نام و نام خانوادگی	منطقه	ردیف
ضعیف	متوسط	خوب	ملاک های عملکرد		
					۱. توجیب دانش آموزان به مشارکت در فعالیت های گروهی
					۲. استفاده بهینه از امکانات موجود جهت اجرای هر واحد کار
					۳. رعایت تکریم شخصیت دانش آموزان
					۴. بررسی برگ های شکوفه دانش آموزان
					۵. شرکت در جلسات توجیهی و آموزشی برگزار شده از سوی استان و منطقه به ازای هر جلسه ( ) امتیاز
					۶. تشکیل جلسات موردی یا جمعی با اولیاء به ازای تشکیل هر جلسه ( ) امتیاز
					۷. برگزاری اردوهای یکروزه یا توجه به اهداف واحدهای کار ( ) امتیاز
					۸. تشکیل نمایشگاهی از کارهای دانش آموزان در ارتباط با طرح در مناسبت های مختلف به ازای تشکیل هر نمایشگاه ( ) امتیاز
					۹. تعداد روش هایی که جهت اجرای هر واحد کار استفاده کرده است، به ازای استفاده از هر روش ( ) امتیاز
					۱۰. استفاده از روش های ابتکاری به ازای استفاده از هر روش ابتکاری در هر واحد کار ( ) امتیاز
					۱۱. تشریح دانش آموزان فعال طرح و پیشنهاد تهیه هدایا برای آنان به ازای هر مورد ( ) امتیاز
					۱۲. ارائه گزارش کار پس از اجرای هر واحد کار به ازای هر مورد ( ) امتیاز
					۱۳. تهیه تجهیزات ابتکاری برای اجرای بهینه واحدها به ازای هر مورد ( ) امتیاز
جمع کل امتیازات	محل امضاء مدیر مدرسه				محل امضاء ارزیاب منطقه

## (ضمایم مهارت‌های مورد نیاز ارائه واحدهای کار)

### قصه‌گویی<sup>۱</sup>

#### اهداف

دانش‌آموزان باید با اجرای این برنامه بتوانند:

- خوب گوش کردن و دقت نمودن به شنیدنی‌ها را تمرین کنند.
- چارچوب قصه و سیر آن را به خاطر بسپارند.
- نتایجی از قصه را به صورت جملات ساده و کوتاه بگویند. یا در دفتر شکوفه‌ها درج کنند.
- درباره مضمون قصه بحث کنند.

\* این برنامه، اهداف اجتماعی و فکری کلاس را تأمین می‌کند. مجری باید در ضمن اجرای آن عملکرد دانش‌آموزان را تحت نظر داشته باشد و ارزیابی نماید.

(... قصه می‌تواند به گونه‌ای شگفت‌انگیز انتقال فرهنگ دهد، بیاموزد، رشد فکری ایجاد

کند. نگرش بدهد، گرایش‌های اخلاقی را تعالی بخشد. الگویی مطلوب ارائه کند و...)

چنین است که همواره گنج‌اندیدن قصه در متن فعالیت‌های آموزشی و پرورشی به مثابه ترجیح‌بند هر مقاله و اظهار نظر طرح و برنامه درآمده است.

\* برای اجرای قصه‌گویی در کلاس، رعایت موارد زیر ضروری است:

---

۱. برنامه و محتوای کلاس‌های پرورشی (فعالیت پرورشی) کلاس دوم راهنمایی، تهیه‌کننده: قاسم کریمی، انتشارات

## ۱. گزینش قصه

هر قصه یا هر نوشته‌ای به نام قصه را نمی‌توان در کلاس مطرح کرد، یک قصه باید در چارچوب هدف و برنامه‌ای باشد که ما در پی آنیم، از طرفی باید دارای سوژه و محتوای مربوط به اهداف سایر برنامه‌ها نیز باشد و از سویی لازم است شرایط و خصوصیات یک قصه خوب را دارا باشد.

(البته، اکثراً قصه‌های متناسب با اهداف طرح‌ها در این کتاب پیشنهاد شده است، ولی مجری می‌تواند خود نیز دست به انتخاب قصه‌ها بزند.)

## ۲. یادداشت کردن طرح و چهارچوب قصه

- قصه‌گو باید به عنوان اولین قدم آمادگی برای قصه‌گویی، خلاصه‌ای از قصه را به صورت طرح و چهارچوب آن یادداشت کند، به طوری که مجبور نباشد عین جملات کتاب را بازگو کند.  
- قصه‌گو بر اساس یادداشت‌های خود، تمام جزئیات و خط سیر قصه را بیان می‌کند، ولی با بیان و جمله‌بندی‌های خودش.

- پس تعدادی تغییر، تکرار، حذف و... پیش می‌آید که همه و همه به شیرین‌تر شدن و شنیدن آن کمک می‌کند.

## ۳. تمرین

- قصه‌گویی یک فن است که پرداختن به آن نیز مستلزم تمرین و آمادگی است. قصه‌گو باید پس از اینکه طرح قصه را آماده کرد، آنقدر تمرین داشته باشد که احساس کند به تمام جزئیات و فراز و نشیب‌های قصه وارد شده است و به راحتی می‌تواند احساس خود را به مخاطبین خود منتقل کند.  
- قصه‌گو با بهره‌مندی از این زمینه ضروری که عبارت از علاقمندی و ذوق شخصی است، باید با تمرین و دقت بسیار آن را در خود تقویت کند و در حین قصه‌گویی، تمام همت خود را به کار بگیرد تا لحظات مطلوبی را بیافریند، یعنی حتی گاهی لازم می‌آید که نسبت به تن صدا، نحوه سخن گفتن، لهجه و تکیه کلام خود و... توجه و دقت داشته باشد.

## ۴. ارائه قصه

مجری در این مرحله، به اصلی‌ترین مقطع کار خود می‌رسد، یعنی هنگامی که در برابر دانش‌آموزان قرار می‌گیرد و آنان را در انتظار شنیدن عبارت شیرین "یکی بود، یکی نبود..." قرار می‌دهد.

- نحوه ارائه قصه دارای انواع و اشکال گوناگونی است که در اینجا به چند روش پیشنهادی اشاره می‌شود.

#### ۴/۱. قصه خوانی

- هرچند که این روش چندان توصیه نمی‌شود، اما در صورتی که مجری استفاده از روش‌های دیگر را ممکن و مقدور نداند می‌تواند قصه را عیناً از روی متن بخواند. البته در این صورت تأکید می‌شود که از قبل قصه را خوانده باشد و در صورت لزوم، پاره‌ای عبارات یا قسمت‌ها را حذف کند و نیز آمادگی لازم برای خوب خواندن متن را داشته باشد.

#### ۴/۲. قصه‌گویی معمولی

- همان روش عمومی و جاری در قصه‌گویی که اغلب در رادیو نیز از همین روش استفاده می‌کنند و پدر و مادرها نیز با استفاده از چنین روشی قصه می‌گویند.  
- در این روش به کمک حافظه، قصه، از حفظ بیان می‌شود، ولی رعایت مکث‌ها، تأکیدها و بهره‌مندی از فن بیان در این روش، ضروری است.

#### ۴/۳. قصه‌گویی با تقلید صدا

- از آنجا که هر قصه‌ای دارای شخصیت‌های مختلفی است، قصه‌گو می‌تواند نقل قول‌ها را متناسب با ویژگی‌های هریک از شخصیت‌ها، بیان کند.  
- به عنوان مثال، اگر بجای یک پیرزن حرف می‌زند، صدایش لرزان و ضعیف باشد و هنگامی که به سخنان یک پدرخشن و زورگو می‌رسد، صدایش را خشن و بلند کند و...

#### ۴/۴. قصه‌گویی با تقلید حرکت

- در این روش، قصه‌گو سعی می‌کند حرکات شخصیت‌های داستان را تا حد مقدور تقلید کند.  
- برای مثال، وقتی پیرمردی چاق و سالخورده راه می‌رود، نحوه راه رفتن او در ضمن گفتن متن داستان نمایش داده می‌شود و وقتی کسی دارای بیماری یا ناراحتی جسمی است، قصه‌گو حرکت و حالات او را ارائه می‌دهد.  
- این موضوع نیاز به تمرین و آمادگی دارد و گرنه شاید حرکات تصنعی و ناچسب آن، حواس بچه‌ها را از اصل داستان پرت کند.

قصه خوب، قصه‌ای است که آنچنان پیام و هدف خود را به مورد اجرا بگذارد که، مخاطب احساس نکند. خاصیت قصه‌گویی در همین نکته انتقال پیام از طریق غیرمستقیم است.

پس نباید گمان کنیم که قصه نیز همچون یک مقاله بلافاصله پس از خواندن یا شنیدن آن باید قابل بررسی و بحث باشد. برخی بلافاصله پس از بیان قصه، به بحث و نتیجه‌گیری از آن می‌پردازند و دوست دارند که پیام‌های آن را فوراً از زبان بچه‌ها بیرون بکشند و یا خودشان مستقیم آنها را به دانش‌آموزان القا کنند. در اینجا این روش توصیه نمی‌شود. اما در صورتی که دانش‌آموزان، خود مایل باشند که پیرامون قصه و اطلاعاتی مربوط به آن صحبت به میان آید، وقت مناسبی است که مربی به بهانه توضیح برخی اطلاعات و آگاهی‌ها راجع به قصه، به طرح مباحث و مسایل لازم و ضروری با مخاطبین بپردازد.

**روش اجرای قصه‌های تصویری**

الف. قصه‌های تصویری که متن قصه به همراه تصاویر آمده است.

- روش اجرا**
- دانش‌آموزان برانگیخته شوند تا نخست مجموعه تصاویر هر قصه را با توجه به نام آن قصه ببینند و رابطه و پیوند آنها و سرانجام قصه را خود، کشف کنند.
  - سپس متن قصه برایشان خوانده شود. یا خودشان متن را بخوانند.
  - ب. طرح تصویری، که فاقد متن و عنوان قصه است.

**روش اجرا**

- مجموعه تصاویر را به دانش‌آموزان نشان دهید.

- از دانش‌آموزان بخواهید پس از مشاهده دقیق تصاویر، در مدت زمان معینی داستان مربوط به آن را به صورت شفاهی بازگو کنند و یا داستان کوتاهی درباره آن بنویسند.

#### نکات

- در صورت امکان مجموعه تصاویر را به تعداد دانش‌آموزان تکثیر کنید و در اختیار آنها قرار دهید.
- از دانش‌آموزان بخواهید تصاویر را رنگ آمیزی کنند.

## از قصه تا نمایش<sup>۱</sup>

### اهداف

- دانش‌آموزان با اجرای این برنامه باید بتوانند:
- حداقل یک قصه را یاد بگیرند.
- تخیل و حاصل اندیشه‌های خود را به زبان بیاورند.
- در کلاس به مباحثه و گفتگو درباره موضوعات مختلف مربوط به موضوع کار بپردازند.
- حاصل اندیشه و بحث خود را به یک صحنه نمایشی تبدیل کنند.
- بدون اینکه از ابزار و اسباب فیزیکی و ظاهری استفاده کنند، تمام صحنه‌ها، دکور و گریم تأثر و بازیگران را در ذهن مجسم کنند.
- در یک گروه نمایشی شرکت کنند و قصه را به صورت نمایش به اجرا درآورند.

### تذکر

- از آنجا که اجرای این برنامه مستلزم آمادگی کافی مجری محترم است، باید نسبت به روش اجرای این برنامه از قبل آگاهی لازم کسب شود.

---

۱. برنامه و محتوای ۲ ساعت پرورشی (۱) حکایت متمدنان (راهنمای کار مربی)، تهیه کننده: فاسم کریمی، دفتر تحقیقات و آموزش امور تربیتی، ۱۳۶۷.

## روش اجرا

### ۱. قصه‌گویی

مجری قصه‌ای را برمی‌گزیند که علاوه بر ایجاد احساس آرامش و لذت‌آفرینی، امکان تبدیل شدن به یک متن نمایشی را داشته باشد. این قصه در مدتی کوتاه، برای مثال ۱۰ تا ۱۵ دقیقه، بیان می‌شود. گاهی می‌توان از حکایات و خاطرات نیز بدین‌جهت استفاده کرد.

### ۲. صحنه‌بندی قصه

پس از اینکه قصه یا حکایت یا خاطره به پایان رسید، مجری از دانش‌آموزان می‌خواهد که صحنه‌ها، مقاطع و مراحل آن را از ابتدا تا انتها بازگو کنند و مجری، همه آنها را به صورت جملات کوتاهی بر روی تخته بنویسد. اینکار با پرسش و بحث عمومی و شرکت فعالانه همه دانش‌آموزان صورت می‌گیرد.

تعداد صحنه‌ها، در داستان‌های مختلف فرق می‌کند. از طرفی بستگی به طول داستان دارد و از سویی محتوای آن نیز تعداد صحنه‌ها را کم یا زیاد می‌کند. پس ممکن است که یک داستان فقط سه صحنه داشته باشد و یا بیش از ۱۰ صحنه را شامل شود.

نمونه‌ای از صحنه‌بندی قصه

نمونه‌ای از صحنه‌بندی قصه

### ۳. گزینش صحنه‌های نمایش

دانش‌آموزان با کمک مربی، یک یا دو صحنه را برای اجرای آن انتخاب می‌کنند. طبیعی است که صحنه‌ای انتخاب می‌شود که از هر جهت امکان تبدیل آن به نمایشنامه، بیشتر و بهتر باشد. پس از اینکه اکثر دانش‌آموزان بر روی یک یا دو صحنه توافق حاصل کردند و مجری هم موافق بود، بقیه مطالب از روی تخته پاک می‌شود و فقط همان دو صحنه باقی می‌ماند و به عنوان موضوع و برنامه نمایش کلاس تلقی می‌شود.

نمونه‌ای از صحنه‌بندی قصه

### ۴. جزئی کردن هر صحنه

دانش‌آموزان باید با استفاده از قدرت تخیل و اندیشه خود جزئیات هر صحنه را بیان کنند. برای مثال، اگر صحنه مورد نظر کلاس عبارت از هنگامی است که پدری به خانه می‌آید و با شلوغی و کثیفی خانه روبرو می‌شود، هیچکس را در خانه نمی‌یابد و بعد از چند لحظه، یکی از فرزندان کوچک خود را در یکی از اتاقها در حالت خواب می‌بیند. لازم است بچه‌ها بحث کنند

که آیا آن مرد پیراست یا جوان است؟ آیا تعجب می‌کند؟ آیا از خود سئوالی می‌کند؟ آیا به اسباب و وسایل دست می‌زند؟ و... وقتی همه اینها بحث شد و مجری، آنها را روی تخته سیاه نوشت، درواقع متن نمایشی برای یک گروه فراهم آمده است. این بحث‌ها باید طوری باشد که درست مثل یک متن نمایشی قابل استفاده باشد.

#### ۵. تعیین گروه بازیگران

شاید چنین گمان شود که آنچه تاکنون بیان شد، تأثر نباشد و در ظاهر تاحدودی نیز چنین است. به همین خاطر از ابتدا اشاره به این نکته شد که برنامه با روش معمولی و مرسوم نمایشی در مدارس ما فرق دارد. ولی از نظر دور نداریم که همین بحث گروهی و مشارکت جمعی دانش‌آموزان از یک حکایت ساده توانسته است یک متن قابل نمایش (که البته فقط در ذهن‌ها نقش بسته و خلاصه‌ای از آن روی تخته سیاه قرار دارد) را فراهم آورد و درواقع، این اصلی‌ترین جز هرکار نمایشی است.

به هر حال، مجری به تعداد شخصیت‌های صحنه موردنظر، تعدادی از دانش‌آموزان را درنظر می‌گیرد و از آنها درخواست می‌کند که همان صحنه را پس از چند دقیقه مشورت با هم، در کلاس به اجرا بگذارند.

#### ۶. ارائه نمایش

پس از اعلام آمادگی گروه، نمایش در کلاس اجرا می‌شود. بسیار طبیعی است که تماشاگرانی که از ابتدای تهیه متن نمایشی مشارکت و همکاری داشته‌اند، توقع دیدن یک نمایشنامه کامل را ندارند. ولی باید گفت علیرغم عدم توقع و کاستی این نوع نمایش، توجه و عنایت زیادی نسبت به آن جلب می‌شود.

مجری باید از این حس همکاری و لذت از آنچه خود پرداخته و ساخته‌اند، استفاده کند و بگذارد، گروه مزبور هرطور که خود می‌خواهد تا انتها بازی را به نمایش بگذارد.

#### ۷. ارزیابی

پس از اتمام کار گروه نمایشی، مجری از دانش‌آموزان می‌خواهد که باتوجه به آنچه در صحنه‌بندی و شرح جزئیات آن گفته‌اند، عیوب، نواقص و ضعف‌های این گروه را بیان کنند. و درعین حال، از توجه به نکات مثبت در برنامه آنان غافل نشوند.

مجری پرانیاس فرصت کلاس از گروه یا گروه‌های دیگر می‌خواهد که همان صحنه یا صحنه دیگر را به مورد اجرا بگذارند. البته کلاس توقع خواهد داشت که هر نمایشی از کار قبلی خود بهتر و پخته‌تر باشد. بدین جهت نباید گمان کنیم که اجرای یک صحنه در دو یا سه بار، خسته‌کننده و ملال‌آور خواهد بود. بلکه بالعکس با توجه به ابتکارات و ابداعاتی که هر گروه به کار می‌گیرد و همتی که نسبت به رفع نواقص گذشته به خرج می‌دهد، شاید صحنه و یا عنوان آن تکراری باشد ولی مطمئناً محتوای آن چندان شباهتی با نمایش قبلی نخواهد داشت. پس از هر نمایش به همان طریقی که ذکر شد، ارزیابی به عمل می‌آید و سپس نوبت به اجرای گروه بعدی می‌رسد.

از آنجمله تانمایش، حرکتی است نشاط آفرین و پرتحرک که در دانش‌آموزان اعتماد به نفس و احساس همکاری ایجاد می‌کند و به رشد و شکوفایی استعداد، سخن گفتن، تخیل، خوب‌اندیشیدن و... در آنان می‌انجامد. در این میان، مجری است که با مدیریت و آگاهی خود از جزئیات این برنامه می‌تواند لحظاتی مفید، شاد و اثربخش را بیافریند و گامی بلند در راه اهداف خود بردارد.

### نمایش خلاق، بخشی از طبیعت کودک

"وانمود بازی" بخشی از طبیعت کودک است. تاریخ به ما می‌گوید که کودکان همه سرزمین‌ها و فرهنگ‌ها، بیشترین وقت فراغت و بازی خود را به وانمود کردن شخصیت‌ها و درگیر شدن در ماجراهای تخیلی گذرانده‌اند. امروز نیز به راحتی می‌توان بچه‌هایی را دید که از وانمود بازی لذت می‌برند. "گاوچران‌ها و سرخپوستان"، "پلیس‌ها و دزدان دریایی" و دیگر شخصیت‌های محبوب پسرهای کوچک، همگی بیانگر نیاز آنها به وانمود بازی است. عروسک‌های لطیف، بازی خانه‌داری یا خرید رفتن، که از بازی‌های محبوب دختران به شمار می‌آید، نیز نشانه‌هایی از نیاز به اجرای نمایش‌های تخیلی به عنوان بخشی از بازی است. برخی از نویسندگان عقیده دارند که این گونه بازی‌ها (که کودکان نقش بزرگترها را ایفا می‌کنند) درحقیقت نوعی آموزش مقدماتی برای زندگی کردن مانند یک بزرگسال است. این نویسندگان اظهار می‌دارند که کودکان در خلال بازی‌های تخیلی خود، لباس بزرگترها را بر تن می‌کنند و نقش آنها را بازی می‌کنند تا هنگامی که به بزرگسالی می‌رسند بهتر بتوانند با واقعیت‌ها و وظایف بزرگترها کنار بیایند. (البته این نظریه، قابل تامل است).

بی‌شک، هنگامی که بچه‌ها حیوانات را در حال بازی می‌بینند، این بازی را یک واقعیت می‌پنداریم. توله سگ وانمود می‌کند که در حال کشمکش و شکار است. بچه گربه بیشتر وقت خود را به بازی با جوراب نایلون، هجوم ناگهانی و تمرین حرکت‌های برق‌آسای پنجه‌های خود می‌گذراند، برای اینکه وقتی که گربه بزرگتری شد، در موقعیت بهتری قرار داشته باشد. شاید این بچه‌های حیوانات، مانند هم‌تای انسانشان به غریزه کهن وانمود کردن که در سال‌های بعد به آن نیاز خواهند داشت این چنین پاسخ می‌دهند. شاید بتوان این بازی‌های کودکان را تمرینی نمایشی برای زندگی آینده دانست.

سال‌هاست که صنعت اسباب‌بازی سازی، این نیاز به خلق نمایشی در بازی را درک کرده و برای آن ارزش قائل شده است. اگر کسی به یک مغازه اسباب‌بازی فروشی یا به بخش اسباب‌بازی در یک فروشگاه بزرگ سرزنند می‌تواند برای اثبات این واقعیت دلایل فاطمی بیابد. در آنجا انواع خیره‌کننده‌ای از وسایل گوناگون برای کودک فراهم آمده است تا اینکه بتواند نیاز به وانمود بازی خود را برآورده سازد. بیشتر این وسایل متناسب با بازی‌های تخیلی و نمایشی است که به گفته بعضی‌ها، کودک را برای نقش خود در بزرگسالی آماده می‌کند. عروسک‌ها، اسباب‌بازی‌هایی که به شکل وسایل خانگی یا اسلحه‌های واقعی ساخته شده است، لباس‌هایی که نشانگر حرفه‌های متنوع بزرگسالان است و ابزارهای فنی بدلی و مانند اینها... همه و همه در انتظار خریداران کوچک و بزرگ است. پولی که از تولید و فروش این گونه وسایل به جیب کارخانه‌داران ریخته می‌شود شگفت‌انگیز است. در واقع می‌توان گفت که این صنایع غول‌آسا زاییده نیاز کودکان به بازی است.

معلمی که از نیاز کودکان به بازی آگاه است و در برنامه آموزشی خود امکانات آن را فراهم می‌آورد، به راستی استادی داناست. چنین به نظر می‌رسد که امکانات آموزشی برای فعالیتهای این نوع بی‌پایان است. آموزگاری که از ارزش‌ها و روش‌های نمایش خلاق آگاه است یکی از انعطاف پذیرترین و خلاق‌ترین ابزارهای موجود در حرفه آموزگاری را با خود به کلاس می‌برد. نمایش خلاق شکلی از وانمود بازی است و یک تجربه سازمان یافته است که با دقت طراحی می‌شود و به اجرا درمی‌آید. کودکان به وسیله نمایش خلاق، صحنه، رویداد، مشکل یا واقعه برخاسته از ادبیات کودکان را با هدایت آموزگار خلق یا بازآفرینی می‌کنند. این فعالیت نمایشی به وسیله کودکان مورد بحث قرار می‌گیرد، همچنین به وسیله خود آنها طراحی و ارزشیابی می‌شود. گرچه در اجرای نمایش خلاق که کودکان در آن نقش آفرینی می‌کنند،

کم‌وبیش از تکنیک‌های نمایشی استفاده می‌شود، اما این فعالیت را نمی‌توان به معنی سنتی آن "نمایش" خواند، در اینجا سناریو هرگز مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. بیشتر اوقات لباس ضرورتی ندارد، لوازم و دکور کوچکترین نقشی ندارد. در اجرای نمایش خلاق نقطه نظر تماشاچی احتمالی در نظر گرفته نمی‌شود بلکه، تنها نقطه نظر اجراکنندگان نمایش مورد توجه است. اهمیت نمایش خلاق در فرآورده نهایی آن نیست، بلکه اهمیت آن در رضایت‌بخش بودن حاصل کار است. مهمترین نکته در نمایش خلاق، مراحل انجام دادن کار است. مراحل آفرینش نمایش سازمان یافته، مرکز ثقل این فعالیت است و بردآموزشی آن از این مرحله سرچشمه می‌گیرد. نمایش خلاق را نباید همانند نمایش‌های درام یا فعالیت‌های دیگری دانست که در آنها بازی به عنوان یکی از عوامل اصلی اجراست. بازی نمایشی، اغلب یک فعالیت خلق الساعه، غیرسازمان یافته و آزاد است.

بازی با یک کامیون اسباب بازی و یا وانمود کردن راندن آن، یک بازی نمایشی است. بازی‌های آزاد کودکان در سالن بازی کودکان. مانند بازی "گاوچران و سرخپوست" یا "پاسبان و دزد" و بازی در زمین بازی، اغلب از بازی‌های نمایشی به شمار می‌آید. نمایش خلاق نیازمند به ساخت، طراحی و ارزشیابی است. حال آنکه در بازی نمایشی چنین نیازی وجود ندارد.

مسلماً نمایش خلاق را نباید با تئاتر به وسیله کودکان اشتباه کرد. زیرا در اینجا اصلاً مفهوم بازی به شکل تئاتری مطرح نیست.

همچنین نمایش خلاق را نباید با بازی نقش<sup>۱</sup> یا نمایش اجتماعی<sup>۲</sup> اشتباه کرد. گرچه این دو روش در آماده‌سازی و اجرا شباهت‌هایی با نمایش خلاق دارند ولی هدف‌شان کاملاً متفاوت است. در خلال "بازی نقش" و "نمایش اجتماعی" روان‌درمانی نیرومندی نهفته است. در حالی که نمایش خلاق یک روش درمانی نیست و نباید از آن به این منظور استفاده کرد. نمایش خلاق فعالیت نمایشی سازمان یافته‌ای است که بیشترین تأکید آن بر مراحل انجام دادن کار است تا بر حاصل کار؛ این فعالیت باید خود به خودی و خلاق باشد و عمق

۱. role - drama (بازی نقش) مجموعه طریقه‌ها یا فنونی است که براساس آن افراد به ایفای نقش‌های کم و بیش معینی با هدف‌های درمانی و تربیتی می‌پردازند تا اکتشافات مربوط به موقعیت و غیره تحقق پذیرد. بازی معمولاً تحت تحلیل و تفسیر انجام می‌گیرد (نقل از لغت‌نامه روانشناسی، دکتر محمود منصور).

۲. socio - drama (نمایش اجتماعی) کاربرد نمایش و ایفای نقش به منظور آموزش مهارت‌های اجتماعی. (نقل از لغت‌نامه روانشناسی، دکتر محمود منصور).

بیش شخصیت‌ها و نکته‌های نهفته در نمایش را نشان بدهد. نمایش خلاق که از هرگونه رسمیت تأثیری رهاست اگر قادر به خلق شادای واقعی نباشد باید دست کم در کسانی که خود را در آن درگیر کرده‌اند احساس رضایتی به وجود بیاورد. نمایش خلاق که بخشی از طبیعت کودک به حساب می‌آید می‌تواند به راحتی و با موفقیت، به وسیله آموزگاران دوره ابتدایی به کارگرفته شود.

به گفته مناخ "امکانات مورد نیاز برای نمایش خلاق اندک است و تنها در گروهی کودک، یک سرپرست واجد شرایط و فضایی که بتوان در آن عمل کرد خلاصه می‌شود. به متن نوشته شده و کمک‌های فنی که اغلب با فرآورده‌های تأثیری عجین است احتیاج ندارد. به صحنه، نور، لباس و گریم نیاز ندارد و تنها به محیطی فیزیکی مانند کلاس درسی که بتوان میزها و صندلی‌های آن را کنار گذاشت نیاز دارد. البته گاهی نیز ممکن است صندلی‌ها و میزها مورد استفاده قرار بگیرند. تماشاگری وجود ندارد اما ممکن است خود شرکت‌کنندگان تماشاگر نیز بشوند."<sup>۱</sup>

هسته اصلی موفقیت‌آمیزترین تجربه‌های نمایش خلاق از میان کتاب‌های ادبیات کودکان به دست می‌آید. قصه‌های قومی، حوادث یک داستان بلند کودکان یا یک داستان کوتاه، و مانند اینها همگی فرصت‌هایی را برای تجربه کردن این فعالیت خلاق به دست می‌دهد. فعالیتی که می‌تواند بعد مخصوصی به قلمرو ادبیات کودکان ببخشد.

"زمانی که کودکان از طریق نمایش خلاق با شخصیت‌های کتاب آشنا می‌شوند، کتاب‌ها به نظرشان واقعی‌تر جلوه می‌کنند... کودکان داستان را براساس اعتقاد به نقشی که برای خود تصور کرده‌اند بازی می‌کنند.

توجه اصلی آموزگار به مراحل بازی و ارزش‌هایی است که کودکان درگیر آن هستند. ارزش نمایش خلاق در مراحل بازی آن نهفته است..."<sup>۲</sup>

---

1. H.Bersford Menagh. Creative Dramatics in Guiding Childrens Language Learning. Publishers: Pose Lamb ed. (Dubuque Iowa : Wm.C.Brown Company Publishers) 1967.P.63

2. Charlotte S.Hueck and Doris Young Kuhn. Childrens Literature in the Elementary School. 2d.ed. New York Holt, Rinehart and Winston . Inc . 1968. P.625

فرم گزارش کار واحد ..... مدرسه ..... پایه چهارم .....

۱. زمان اجرا: از ..... تاریخ ..... لغایت .....

۲. نظر خود را در باره جذابیت هر یک از شیوه‌ها و استقبال دانش آموزان از آنها در جدول زیر مرقوم فرمائید.

شیوه‌های استفاده شده	نظر مجری			
	خیلی خوب	خوب	متوسط	ضعیف
۱.				خیلی ضعیف
۲.				
۳.				
۴.				
۵.				
۶.				

۳. در صورتی که غیر از روش‌های پیشنهادی از روش‌های ابتکاری دیگری استفاده کرده‌اید، توضیح دهید.

۴. هر نظر دیگری در ارتباط با این واحد کار دارید مرقوم فرمائید.

نام و نام خانوادگی مجری

نام و نام خانوادگی مدیر دبستان